

ترجمہ فارسی

اللؤلؤ والمرجان

جلد سوم

مؤلف:

محمد فؤاد عبدالباقي

مترجم:

ابوبکر حسن زاده

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فصل سی و پنجم درباره قربانی و مسائل مربوط به آن..... ۲۱

- باب ۱: وقت قربانی..... ۲۱
- باب ۳: مستحب است کسی که قربانی می‌کند شخصاً آن را سر ببرد و وکیل تعیین نکند، و بسم الله و الله اکبر را هم بگوید..... ۲۳
- باب ۴: جایز بودن ذبح با هر وسیله برنده‌ای که موجب جاری شدن خون است به جز دندان و ناخن و سایر استخوانها..... ۲۳
- باب ۵: در ابتدای اسلام بعد از گذشت سه روز خوردن گوشت قربانی ممنوع بود بعداً این ممنوعیت نسخ شد و خوردن آن در هر زمانی بلامانع گردید..... ۲۵
- باب ۶: فرع و عتیره (که دو نوع قربانی دوران جاهلیت برای بتها بودند در اسلام وجود ندارد)..... ۲۷

فصل سی و ششم درباره مشروبات و مسائل مربوط به آن..... ۲۹

- باب ۱: حرام بودن شراب و بیان اینکه شراب از آب انگور و خرما می‌رسیده و نرسیده و کشمش و غیره درست می‌شود..... ۲۹
- باب ۵: مکروه بودن تهیه شربت از خرما و کشمش به صورت مخلوط..... ۳۱
- باب ۶: از ریختن شربت در ظرفی که قیراندود شده باشد، کدو، و کوزه‌های سبز روغنی و تنه درخت خرما که وسط آن کنده می‌شو و به صورت ظرف درمی‌آید نهی شده بود، ولی این حکم نسخ گردید و الآن ریختن شربت در آنها مادام شربت به صورت شراب درنیاید حلال است..... ۳۲
- باب ۷: هرچه انسان را مست کند شراب است و تمام شرابها حرام است..... ۳۴

- باب ۸: کسانی که شراب می نوشند و توبه نمی کنند در قیامت به محروم ماندن از آن سزا داده می شوند ۳۴
- باب ۹: شربتی که بصورت مست کننده درنیايد نوشيدنش حلال است ۳۵
- باب ۱۰: جایز بودن نوشیدن شیر ۳۶
- باب ۱۱: نوشیدن شربت و سرپوش گذاشتن بر ظرف غذا ۳۷
- باب ۱۲: سرپوش گذاشتن بر ظروف غذا، بستن دهن مشک آب، بستن درهای منزل، ذکر نام خدا بر آنها، خاموش نمودن چراغ و آتش به هنگام خواب، منع نمودن بچه ها و حیوانات، از بیرون رفتن بعد از مغرب ۳۸
- باب ۱۳: آداب خوردن غذا و نوشیدنیها و دستورات مربوط به آنها ۳۹
- باب ۱۵: نوشیدن آب زمزم به حالت ایستاده ۴۰
- باب ۱۶: به هنگام نوشیدن آب فوت کردن در ظرف آن مکروه است ۴۰
- باب ۱۷: مستحب است به هنگام آب دادن به چند نفر از نفر اول سمت راست شروع شود ۴۱
- باب ۱۸: مستحب است پس از غذا خوردن انگشتان دست و کاسه غذا لیس داده شود، و اگر لقمه ای از دست افتاد برداشته شود و پس از تمیز کردن آن خورده شود، مکروه است پیش از لیسیدن دست، آن را با دستمال تمیز نمود ۴۲
- باب ۱۹: اگر کسی به ضیافتی دعوت شود و یک نفر دعوت نشده همراه داشته باشد، چه باید بکند؟ ۴۲
- باب ۲۰: کسی که به عنوان مهمان به منزل کسی دعوت می شود، می تواند دیگران را با خود به آن منزل ببرد ۴۳
- باب ۲۱: جایز بودن خوردن آبگوشت و سوپ و مستحب بودن خوردن کدو مستحب است کسانی که با هم غذا می خورند، سهم خود را به همدیگر بدهند هر چند که مهمان هم باشند، بشرط اینکه صاحبخانه راضی باشد ۴۶

باب ۲۳: خوردن خیار با خرماى تر	۴۷
باب ۲۵: وقتى كسى با جماعتى غذا مى خورد ممنوع است دو دانه خرما و يا هر چيز ديگر را در يك لقمه قرار دهد مگر با اجازه رفقايش	۴۷
باب ۲۷: فضيلت و برکت خرماى مدينه	۴۷
باب ۲۸: فضيلت و برکت قارچ و مداواى چشم با آن	۴۸
باب ۲۹: برکت ثمر رسیده درخت اراك	۴۸
باب ۳۲: احترام به مهمان و ترجيح دادن آن بر خود و افراد خانواده	۴۸
باب ۳۳: برکت و فضيلت بخشش و کمک در غذاى کم، و اينکه طعام دو نفر براى سه نفر کفايت مى کند و... ..	۵۲
باب ۳۴: انسان باايمان چون قانع است مثل كسى است که يك معده دارد و زود سير مى شود، ولى کافر چون حريص و طمعکار است مانند اين است که هفت معده داشته باشد که هرگز سير نمى شود	۵۳
باب ۳۵: پيغمبر از غذا ايراد نمى گرفت	۵۳

فصل سى وهفتم درباره مسائل مربوط به لباس و زينت آلات

باب ۱: استفاده از ظرفهاى طلا و نقره براى آب خوردن و غيره براى مرد و زن حرام است	۵۵
باب ۲: استفاده از ظرفهاى طلا و نقره براى مرد و زن حرام است، و انگشتر طلا لباس حرير براى مرد حرام مى باشند، ولى براى زن حلال هستند، و مقدار حريرى که به صورت نقش در لباس مرد مى باشد بشرط اينکه اندازه آن از چهار انگشت بيشتر نباشد، بلامانع است	۵۵
باب ۳: پوشيدن حرير براى مردانى که خارش بدن دارند جايز است	۵۸
باب ۵: پوشيدن لباس کتان خط خطى برکت و ثواب دارد	۵۸

- باب ۶: تواضع در لباس و اکتفا نمودن به لباسهای ضخیم و کم، اکتفا به فرش و رختخواب کم و غیره و جایز بودن پوشیدن لباس پشمی و لباسهایی که حاشیه‌دار و منقوش هستند ۵۹
- باب ۷: استفاده از نمد به عنوان فرش جایز است ۵۹
- باب ۹: پوشیدن لباس بلند، به خاطر غرور و تکبر، و خودنمائی حرام است و بیان اینکه لباس تا چه میزانی جایز است بلند باشد، و تا چه میزانی مستحب است ۶۰
- باب ۱۰: راه رفتن به حالت تکبر و غرور و افتخار به لباس، حرام است ۶۰
- باب ۱۱: به دور انداختن انگشتر طلا ۶۱
- باب ۱۲: پیغمبر انگشتری را که از نقره ساخته شده و کلمه (محمد رسول الله ﷺ) بر آن نقش و کنده شده بود، در دست می‌کرد و بعد از فوت او خلفا آن را در انگشت می‌کردند ۶۱
- باب ۱۳: پیغمبر انگشتری داشت وقتی که می‌خواست نامه‌ای را به یکی از پادشاهان غیرعرب بنویسد نامه را با آن مهر می‌کرد ۶۲
- باب ۱۴: به دور انداختن انگشتر (طلا) ۶۲
- باب ۱۹: پوشیدن کفش را با پای راست و بیرون آوردن آن را از پای چپ باید شروع کرد ۶۳
- باب ۲۲: جایز بودن نشستن به کیفیتی که پشت بر زمین و یکی از پاها بر روی پای دیگر باشد ۶۳
- باب ۲۳: خوشبو نمودن و رنگ کردن مو با زعفران برای مردان ممنوع است ۶۴
- باب ۲۵: مخالفت کردن با یهود در رنگ کردن مو ۶۴
- باب ۲۶: فرشتگان رحمت وارد منزلی نمی‌شوند که سگ و تصویر در آن وجود داشته باشد ۶۵
- باب ۲۸: قرار دادن قلاده از وتر و زه کمان در گردن شتر مکروه است ۶۹

باب ۳۰: نشانه‌دار کردن و داغ نمودن حیوانات (غیر انسان) بشرط اینکه در صورت آنها نباشد جایز است، داغ کردن حیواناتی که بابت زکات و جزیه وصول شده‌اند مستحب می‌باشد.....	۷۰
باب ۳۱: تراشیدن سر بچه و باقی گذاشتن چند قسمت از موهای جلو و اطراف سر آن مکروه است.....	۷۱
باب ۳۲: نهی از تشکیل مجلس و نشستن در اطراف راه عمومی و کسی که در نزدیک راه عبور و مرور مردم بنشیند باید حق آن را به جا آورد.....	۷۱
باب ۳۳: وصل کردن مو به موهای سر، خال‌کوبی بدن، کندن موهای ابرو، باریک کردن آن، فاصله انداختن در بین دندانها (به وسیله باریک نمودن آنان) تغییر دادن فطرت خدایی می‌باشند و حرام هستند.....	۷۲
باب ۳۵: از تزویر و ریا و حقّه‌بازی در لباس و غیره و از تظاهر نمودن به چیزی که فاقد آن است نهی شده است.....	۷۵
فصل سی و هشتم درباره آداب.....	۷۷
باب ۱: از اینکه کسی فرزندش را قاسم نام نهد تا به او ابوالقاسم (پدر قاسم) گفته شود نهی شده است، و بیان نامهایی که مستحب است بچه‌ها را به آنها نامگذاری نمایند.....	۷۷
باب ۳: تغییر نام قبیح به نام خوب و زیبا مستحب است و تغییر نام بره (بی‌گناه) به زینب و جویره و غیره.....	۷۸
باب ۴: کسی را پادشاه جهان، یا شاهنشاه نام نهادن حرام است.....	۷۸
باب ۵: مستحب است وقتی که بچه‌ای به دنیا می‌آید یک نفر صالح دهنش را ب خرما شیرین کند و جایز است در روز ولادتش نامگذاری شود، مستحب است نام عبدالله و ابراهیم، و سایر پیغمبران بر او گذاشت.....	۷۹
باب ۷: اجازه خواستن برای وارد شدن به منزل دیگران.....	۸۱

باب ۸: وقتی که صاحبخانه گفت شما کیستی ؟ مکروه است که بگوئید منم ۸۲

باب ۹: نگاه کردن به خانه دیگران حرام است ۸۳

فصل سی و نهم درباره سلام کردن و مسائل مربوط به آن ۸۵

باب ۱: وظیفه سوار است که بر پیاده سلام کند و افرادی که تعدادشان کم است بر

افرادی که بسیارند سلام نمایند ۸۵

باب ۳: حقّ مسلمان بر مسلمان این است که به سلام او جواب دهد ۸۵

باب ۴: چگونگی جواب دادن به سلام اهل کتاب و اینکه مسلمان ابتداء بر ایشان سلام

کند، ممنوع است ۸۶

باب ۵: سلام بر بچه‌ها مستحب است ۸۷

باب ۷: بیرون رفتن زن از منزل برای انجام کارهای مورد نیاز جایز است ۸۷

باب ۸: به خلوت نشستن با زن بیگانه، به تنهایی با او بودن حرام است ۸۸

باب ۹: وقتی که کسی با یک زن محرم مانند مادرش و یا همسرش خلوت می‌کند و

کسی دیگر آنان را می‌بیند مستحب است به آن شخص بگوید: این زن محرم من و

فلانی است، تا سوءظنی حاصل نشود ۸۹

باب ۱۰: کسی که به مجلسی وارد می‌شود اگر جایی خالی را پیدا کرد در آنجا

می‌نشیند و آلا پشت سر حاضرین در مجلس خواهد نشست ۸۹

باب ۱۱: حرام است کسی را که در جای مباحی که نشسته است، بلند نمود تا دیگری

در آنجا بنشیند ۹۰

باب ۱۳: وارد شدن مخنث به نزد زن بیگانه حرام است ۹۱

باب ۱۴: هرگاه زنی در راه خسته شده باشد جایز است کسی او را پشت سر خود

سوار کند ۹۱

باب ۱۵: نجوی و درگوشی صحبت کردن دو نفر بدون اجازه نفر سومی ۹۳

باب ۱۶: در مورد طبابت و بیماری و خواندن دعا برای مریض ۹۳

باب (۱۷): سِحْر.....	۹۴
باب ۱۸: در مورد سم.....	۹۸
باب ۱۹: خواندن دعا برای شفای مریض مستحب است.....	۹۸
باب (۲۰): معالجه نمودن مریض با خواندن سوره‌های: (قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ اَلْفَلَقِ)، اخلاص، (قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ) و فوت کردن بر روی مریض.....	۹۹
باب ۲۱: مستحب است برای محفوظ ماندن از چشم بد، ناراحتی دمل، کژدم و مارگزیدگی دعا کرد.....	۹۹
باب ۲۳: جایز بودن گرفتن مزد برای دعا با قرآن و اذکار.....	۱۰۰
باب ۲۶: هر دردی دوايي دارد و مداوا مستحب است.....	۱۰۱
باب ۲۷: به زور دوا را به خورد کسی دادن مکروه است.....	۱۰۳
باب ۲۸: مداوا با عود هندی.....	۱۰۴
باب ۲۹: مداوا با حَبَّة السَّوْدَاء (سیاهدانه).....	۱۰۴
باب ۳۰: دادن سوپ به مریض باعث آرامی درون او است.....	۱۰۴
باب ۳۱: مداوا با خوردن شربت عسل.....	۱۰۵
باب ۳۱: در مورد طاعون و بدشگونی و غیگوئی و غیره.....	۱۰۶
باب ۳۳: هیچ مرضی بدون مقررات و خواست الهی واگیر نیست، هیچ نحوست و شئامتی نیست، جغد تأثیری ندارد، این حیوانی که شما از آن می‌ترسی حقیقت ندارد، ستاره باران نمی‌آورد، غول وجود ندارد.....	۱۱۰
باب ۳۴: در مورد نحوست، و تفأل به خیر و چیزهایی که منحوس می‌باشند.....	۱۱۲
باب ۳۷: کشتن مار و غیره.....	۱۱۳
باب ۳۸: کشتن آفتاب‌پرست مستحب است.....	۱۱۴
باب ۳۹: کشتن مورچه ممنوع است.....	۱۱۵
باب ۴۰: کشتن گربه حرام است.....	۱۱۵

- باب ۴۱: آب و علف دادن به حیوانات محترم و بی آزار ثواب دارد..... ۱۱۶
- فصل چهل در باره کلمات و الفاظی که از آدب است و غیر این کلمات ۱۱۷**
- باب ۱: نهی از ناسزا گفتن به زمانه ۱۱۷
- باب ۲: مکروه است که انگور را به اسم کرم نام برد..... ۱۱۷
- باب ۳: در باره حکم گفتن لفظ عبد و اُمته و مولی و سید ۱۱۷
- باب ۴: مکروه است که انسان بگوید نفسم خبیث شده است..... ۱۱۸
- فصل چهل و یکم در باره شعر ۱۱۹**
- فصل چهل و دوم در باره رؤیا ۱۲۱**
- باب ۱: بیان فرموده پیغمبر ﷺ کسی که مرا در خواب ببیند به حقیقت مرا دیده است..... ۱۲۲
- باب ۳: در باره تعبیر خواب..... ۱۲۲
- باب ۴: در باره رؤیای پیغمبر ﷺ..... ۱۲۴
- فصل چهل و سوم در باره فضائل پیغمبر ﷺ و عدّه دیگر از پیغمبران (صلی الله علیهم وسلّم) ۱۳۳**
- باب ۳: در باره معجزات پیغمبر ﷺ..... ۱۳۳
- باب ۴: توکل پیغمبر ﷺ به خدا و اینکه خداوند او را از شرّ مردم محفوظ می‌دارد و نمی‌توانند او را بکشند ۱۳۵
- باب در مورد بیان نمونه آنچه پیامبر از هدایت و علم با خود آورده است ۱۳۶
- باب ۶: بیان محبّت پیغمبر ﷺ نسبت به امتش، و بر حذر داشتن آنان از کارهایی که برایشان مضر است ۱۳۷
- باب ۷: در مورد اینکه پیغمبر ﷺ خاتم پیغمبران است ۱۳۸
- باب ۹: در مورد اثبات حوض پیغمبر ﷺ و بیان صفات این حوض ۱۳۹

باب ۱۰: جنگ جبرئیل و میکائیل در روز اُحد به دفاع از پیغمبر ﷺ.....	۱۴۴
باب ۱۱: شجاعت پیغمبر ﷺ و پیشقدم بودن او در جنگ.....	۱۴۵
باب ۱۲: در مورد اینکه پیغمبر ﷺ در نیکی و احسان از همه کس سخی‌تر و حتی سرعت جود و بخشش او از سرعت باد بیشتر بوده است.....	۱۴۵
باب ۱۳: پیغمبر ﷺ اخلاقش از همه زیباتر و نیکوتر بود.....	۱۴۶
باب ۱۴: بیان اینکه هرگز چیزی از پیغمبر ﷺ خواسته نشد که در جواب بگوید: نمی‌دهم و بیان بخشش فراوان او.....	۱۴۶
باب ۱۵: مهربانی و شفقت پیغمبر ﷺ با بچه‌ها، و ضعفا و افراد تحت تکفل، و تواضع پیغمبر ﷺ و فضیلت این تواضع.....	۱۴۷
باب ۱۶: در مورد حیای فراوان پیغمبر ﷺ.....	۱۴۹
باب ۱۸: پیغمبر ﷺ نسبت به زنان مهربان بود، به ساریانهایی که در جلو شترهای ایشان حرکت می‌کردند، دستور می‌داد تا به آرامی حرکت کنند.....	۱۴۹
باب ۲۰: پیغمبر ﷺ از گناه دوری می‌کرد، کارهای مباح را آنچه که سهل‌تر بود انتخاب می‌کرد، و به خاطر خدا از کسی که مرتکب حرام می‌شد انتقام می‌گرفت.....	۱۵۰
باب ۲۱: خوشبو بودن پیغمبر، و نرم بودن دستش و تبرک جستن به مسح نمودن پیغمبر ﷺ.....	۱۵۰
باب ۲۲: در مورد خوشبو بودن عرق پیغمبر ﷺ و تبرک جستن دیگران به آن.....	۱۵۰
باب ۲۳: عرق کردن پیغمبر ﷺ به هنگام سرما و وقتی که وحی بر او نازل می‌شد.....	۱۵۱
باب ۲۵: اوصاف پیغمبر، و اینکه او از همه زیباتر بود.....	۱۵۱
باب ۲۶: اوصاف موی پیغمبر ﷺ.....	۱۵۲
باب ۲۹: زمان پیری پیغمبر ﷺ.....	۱۵۲
باب ۳۰: اثبات مهر نبوت و صفت این مهر و محل قرار گرفتن آن در بدن پیغمبر ﷺ.....	۱۵۳

- باب ۳۱: اوصاف پیغمبر، و زمان بعثت و عمر او..... ۱۵۴
- باب ۳۲: روزی که پیغمبر ﷺ رحلت نمود سَنَسْ چقدر بود؟..... ۱۵۴
- باب ۳۳: پیغمبر ﷺ بعد از بعثت چند سال در مکه و مدینه بود..... ۱۵۴
- باب ۳۴: نامه‌های پیغمبر ﷺ..... ۱۵۵
- باب ۳۵: در مورد علم پیغمبر ﷺ و خوف شدید او از خداوند..... ۱۵۵
- باب ۳۶: پیروی از پیغمبر ﷺ واجب است..... ۱۵۶
- باب ۳۷: رعایت احترام پیغمبر ﷺ و ترک سؤال فراوان از مسائلی که ضرورت ندارند، یا مسائلی که انسان به آنها مکلف نیست. یا مسائلی که واقع نمی‌شود، یا امثال آن..... ۱۵۷
- باب ۳۹: فضیلت و ثواب نگاه کردن به پیغمبر ﷺ و تمنا و آرزوی دیدار او..... ۱۵۹
- باب ۴۰: فضائل عیسی..... ۱۵۹
- باب ۴۱: فضائل ابراهیم خلیل..... ۱۶۰
- باب ۴۲: فضائل موسی..... ۱۶۴
- باب ۴۳: یونس و فرموده پیغمبر ﷺ که: هیچکس نباید بگوید من از یونس بن مَتّی بهترم..... ۱۶۷
- باب ۴۴: فضایل یوسف..... ۱۶۷
- باب ۴۶: فضائل خضر..... ۱۶۸
- فصل چهل و چهارم فضائل اصحاب..... ۱۷۳**
- باب ۱: فضائل ابوبکر صدیق ﷺ..... ۱۷۳
- باب ۲: فضائل عمر ﷺ..... ۱۷۶
- باب ۳: فضائل عثمان ﷺ..... ۱۸۱
- باب ۴: فضائل علی بن ابی طالب ﷺ..... ۱۸۴
- باب ۵: فضائل سعد بن ابی وقاص ﷺ..... ۱۸۶
- باب: فضائل طلحه و زبیر رضی الله عنهما..... ۱۸۷

باب ۷: فضائل ابو عبيده بن جراح.....	۱۸۸
باب ۸: فضائل حسن و حسين <small>عليهما السلام</small>	۱۸۹
باب ۱۰: فضائل زيد بن حارثه و أسامه بن زيد <small>عليهما السلام</small>	۱۹۰
باب ۱۱: فضائل عبدالله بن جعفر <small>عليه السلام</small>	۱۹۱
باب ۱۲: فضائل خديجه أم المؤمنين <small>عليها السلام</small>	۱۹۱
باب (۱۳): فضائل عايشه <small>عليها السلام</small>	۱۹۳
باب ۱۴: حديث أم زرع <small>عليها السلام</small>	۱۹۸
باب (۱۵): فضائل فاطمه دختر پيغمبر <small>عليها السلام</small>	۲۰۳
باب ۱۶: فضائل أم سلمه أم المؤمنين <small>عليها السلام</small>	۲۰۶
باب ۱۷: فضائل زينب أم المؤمنين <small>عليها السلام</small>	۲۰۶
باب ۱۹: فضائل أم سليم مادر انس بن مالک <small>عليها السلام</small>	۲۰۷
باب ۲۲: فضائل عبدالله بن مسعود و مادر <small>عليها السلام</small>	۲۰۷
باب ۲۳: فضائل أبي بن كعب و جماعتی از انصار <small>عليهم السلام</small>	۲۰۹
باب ۲۴: فضائل سعد بن معاذ <small>عليه السلام</small>	۲۰۹
باب ۲۶: فضائل عبدالله پسر عمرو پسر حرام پدر جابر <small>عليهما السلام</small>	۲۱۰
باب ۲۸: فضائل ابوذر <small>عليه السلام</small>	۲۱۱
باب ۲۹: فضائل جرير پسر عبدالله <small>عليهما السلام</small>	۲۱۳
باب ۳۰: فضائل عبدالله بن عباس <small>عليهما السلام</small>	۲۱۴
باب (۳۱): فضائل عبدالله بن عمر <small>عليهما السلام</small>	۲۱۵
باب ۳۲: فضائل انس بن مالک <small>عليه السلام</small>	۲۱۵
باب ۳۳: فضائل عبدالله بن سلام.....	۲۱۶
باب ۳۴: فضائل حسان بن ثابت <small>عليه السلام</small>	۲۱۷
باب ۳۵: فضائل ابوهريره دوسی <small>عليه السلام</small>	۲۱۹

- باب ۳۶: فضائل اهل بدر علیه السلام و داستان حاطب بن ابی بلتعه..... ۲۲۱
- باب ۳۸: فضائل ابوموسی و ابو عامر هر دو اشعری علیه السلام..... ۲۲۲
- باب ۳۹: فضیلت طایفه اشعری علیه السلام..... ۲۲۵
- باب ۴۱: فضائل جعفر بن ابوطالب و اسماء دختر عمیس و کسانی که در کشتی با ایشان همراه بودند علیه السلام..... ۲۲۵
- باب ۴۳: فضائل انصار علیه السلام..... ۲۲۷
- باب ۴۴: بهترین قبیله از انصار علیه السلام..... ۲۲۹
- باب ۴۵: حسن رفتار انصار علیه السلام..... ۲۳۰
- باب ۴۶: دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله برای قبیله غفار و اسلم..... ۲۳۰
- باب ۴۷: فضائل غفار و اسلم و جهینه و اشجع و مزینه و تمیم و دوس و طییء..... ۲۳۱
- باب ۴۸: بهترین مردم..... ۲۳۳
- باب ۴۹: فضائل زنان قریش..... ۲۳۳
- باب ۵۰: برقرار ساختن روابط برادری در بین اصحاب به وسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله..... ۲۳۴
- باب ۵۲: در مورد فضائل اصحاب و فضائل تابعین و فضائل تابع تابعین..... ۲۳۴
- باب ۵۳: بیان فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله «بعد از صد سال دیگر کسانی که امروز در جزیره العرب هستند کسی باقی نمی ماند»..... ۲۳۶
- باب ۵۴: ناسزا گفتن به اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله حرام است..... ۲۳۷
- باب ۵۹: فضائل ملت فارس..... ۲۳۷
- باب ۶۰: این فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله همانگونه که از صد شتر یک شتر مطیع و خوش فرمان نیست، از صد نفر هم یک نفر دارای اخلاق حمیده و صفات کامله نیست..... ۲۳۸

فصل چهل و پنجم درباره بر و احسان و صله رحم و آداب معاشرت..... ۲۳۹

- باب ۱: نیکویی با پدر و مادر و اینکه پدر و مادر از هر کس دیگری به نیکویی سزاوارترند..... ۲۳۹

باب ۲: خدمت به پدر و مادر بر نماز سنت و کارهای دیگر سنتی مقدم‌تر است	۲۴۰
باب ۶: رعایت صله رحم و حرام بودن قطع آن	۲۴۱
باب ۷: نهی از حسادت و کینه و روگردانیدن و قهر کردن از دیگران	۲۴۳
باب ۸: حرام است بدون عذر شرعی و موجّه بیش از سه روز با کسی قهر نمود ...	۲۴۳
باب ۹: حرام بودن سوءظن و جاسوسی کردن و نفع را تنها برای خود خواستن و پیشنهاد قیمت بیشتر به صاحب کالا نه به منظور خریدن آن بلکه به منظور فریب مشتریها	۲۴۴
باب ۱۴: مسلمان در برابر هر بلا و مصیبت و غم و مرضی که به آن مبتلا می‌شود حتّی در مقابل خاری که به بدنش فرو می‌رود اجر و ثواب دارد	۲۴۴
باب ۱۵: حرام بودن ظلم	۲۴۶
باب ۱۶: در این باره که عرب در زمان جاهلیت می‌گفتند: به برادر و قوم خودت چه ظالم و چه مظلوم باشد کمک کن	۲۴۷
باب ۱۷: مهربانی و محبّت و همکاری مسلمانان با هم	۲۴۸
باب ۲۲: مدارا با کسی به منظور محفوظ ماندن از شرّ آن	۲۴۹
باب ۲۵: کسی که پیغمبر ﷺ او را لعن و نفرین کند ولی مستحق این نفرین نباشد این نفرین موجب تزکیه و اجر و رحمت خدا برای او خواهد شد	۲۴۹
باب ۲۷: حرام بودن دروغ و دروغهایی که جایز است	۲۵۰
باب ۲۹: قبیح بودن دروغ و زیبا بودن راستگویی و فضیلت آن	۲۵۰
باب ۳۰: فضیلت کسی که به هنگام عصبانیت بر نفس خود مسلّط می‌شود، و به چه وسیله‌ای باید انسان بر عصبانیت خود مسلّط شود	۲۵۱
باب ۳۲: پیغمبر ﷺ از ضربه‌زدن به صورت دشمن به هنگام جنگ نهی فرموده است	۲۵۲

- باب ۳۴: پیغمبر ﷺ دستور داده است کسی که از مسجد یا بازار و یا سایر اماکن عمومی گذر کرد باید نوک شمشیر یا تیرش را با دست بگیرد..... ۲۵۲
- باب ۳۵: پیغمبر ﷺ از کشیدن اسلحه بر روی مسلمانان نهی کرده است..... ۲۵۳
- باب ۳۶: فضیلت و ثواب برداشتن چیزهای موزی از سر راهها..... ۲۵۳
- باب ۴۲: توصیه و سفارش پیغمبر ﷺ به نیکی و احسان نسبت به همسایه..... ۲۵۴
- باب ۴۴: خواهش و سفارش در کارهایی که حرام نیستند، سنت است..... ۲۵۵
- باب ۴۵: مستحب بودن همنشینی با انسان صالح و دوری از انسان بد..... ۲۵۵
- باب ۴۶: ثواب و فضیلت نیکی با دخترها..... ۲۵۶
- باب ۴۷: فضیلت و ثواب کسی که فرزندش می‌میرد و به خاطر رضای خدا صبر می‌کند..... ۲۵۷
- باب ۴۸: هرگاه خداوند یکی از بندگان خود را مورد محبت قرار دهد او را محبوب بندگان قرار می‌دهد..... ۲۵۸
- باب ۵۰: انسان در روز قیامت با کسانی است که ایشان را دوست می‌دارد..... ۲۵۹

فصل چهل و ششم درباره قدر الهی ۲۶۱

- باب ۱: چگونگی آفرینش انسان در شکم مادرش و نوشتن رزق و اجل و عمل و بدبختی و سعادتش در همان وقت..... ۲۶۱
- باب ۲: مجادله آدم و موسی..... ۲۶۴
- باب ۵: هیچ انسانی معصوم نیست و به مقتضای سرشت انسانی حتماً دچار گناه و اشتباه خواهد شد..... ۲۶۶
- باب ۶: معنی این حدیث که می‌فرماید: هر نوزادی که به دنیا می‌آید بر فطرت پاک است، و درباره حکم مرگ بچه‌های کافران و مسلمانان..... ۲۶۷

فصل چهل و هفتم درباره علم ۲۶۹

باب ۱: از تتبّع و تفتیش در آیات متشابه نهی شده است و باید از کسانی که به منظور تشکیک در دین آیات متشابه را مستمسک قرار می‌دهند برحذر بود و از اختلاف درباره قرآن نهی شده است ۲۶۹

باب ۳: کسانی که در خصومت سرسخت و لجوج می‌باشند ۲۷۰

باب ۳: پیروی مسلمانان از یهود و نصاری ۲۷۰

باب ۵: از بین رفتن و برداشته شدن علم و آشکار شدن جهل و فتنه و فساد در آخر زمان ۲۷۱

فصل چهل و هشتم درباره ذکر و دعاء و توبه و استغفار ۲۷۳

باب ۱: تشویق مردم بر ذکر خدا ۲۷۳

باب ۲: اسماء الله و ثواب کسی که اسماء الله را می‌شمارد و آنها را ذکر می‌کند ۲۷۳

باب ۳: انسان باید در دعا قاطع و مصرّانه دعا کند و نباید بگوید: خداوند! اگر میل داری ۲۷۴

باب ۴: تمنا و آرزوی مرگ به خاطر ناراحتی و گرفتاریهای وارده مکروه است ۲۷۴

باب ۵: کسی که به هنگام مرگ دوست داشته باشد به حضور خدا مشرف شود خداوند هم از لقاء او خشنود است و کسی که از لقاء خدا خشنود نباشد خداوند هم از لقاء او خشنود نیست ۲۷۵

باب ۶: فضیلت ذکر و دعاء و نزدیکی به خداوند متعال ۲۷۶

باب ۸: فضیلت و ثواب مجلس ذکر ۲۷۶

باب ۹: ثواب و فضیلت گفتن: اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۲۷۸

باب ۱۰: ثواب و فضیلت گفتن: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و سبحان الله، و دعا کردن ۲۷۸

باب ۱۳: مستحب بودن ذکر با صدای خفی و آهسته ۲۸۰

باب ۱۴: پناه بردن به خدا از شرّ فتنه‌ها و غیر آن ۲۸۱

- باب ۱۵: پناه بردن به خدا از شرّ ناتوانی و سستی و غیره..... ۲۸۲
- باب ۱۶: پناه بردن به خدا از شرّ قضا و رسیدن به بدبختی و غیره..... ۲۸۲
- باب ۱۷: دعایی که به هنگام خواب و دراز کشیدن در رختخواب مستحب است خوانده شود..... ۲۸۳
- باب ۱۸: پناه بردن انسان به خدا از شرّ اعمالی که انجام داده و یا انجام نداده است..... ۲۸۴
- باب ۱۹: تسبیحات خدا در اوّل روز و به هنگام خواب..... ۲۸۵
- باب ۲۰: دعا کردن به هنگام بانگ خروس مستحب است..... ۲۸۶
- باب ۲۱: دعای مصیبت و گرفتاری..... ۲۸۶
- باب ۲۵: کسی که دعا می‌کند دعایش قبول می‌شود مادام عجله نکند و نگوید: چرا دعایم قبول نشد..... ۲۸۷
- باب ۲۶: اکثر اهل بهشت فقرا و اکثر اهل دوزخ زن هستند و بیان اینکه زنان برای مردان فتنه می‌باشند..... ۲۸۷
- باب ۲۷: داستان سه نفری که در غار گرفتار شدند و توسّل به عمل صالح..... ۲۸۸
- فصل چهل و نهم درباره توبه..... ۲۹۱**
- باب ۱: تشویق بر توبه و خوشحال شدن خداوند از توبه عبدش..... ۲۹۱
- باب ۴: درباره وسعت رحمت خدا، و اینکه رحمتش بر غضبش سبقت گرفته است..... ۲۹۲
- باب ۵: توبه از گناه قبول می‌شود هرچند گناه و توبه تکرار شوند..... ۲۹۴
- باب ۶: غیرت خدا در مقابل حرام، و حرام بودن فاحشگی..... ۲۹۶
- باب ۷: درباره این آیه که می‌فرماید: (نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برد)..... ۲۹۷
- باب ۸: قبول بودن توبه قاتل هرچند مرتکب قتل‌های فراوانی شده باشد..... ۲۹۸
- باب ۹: داستان توبه کعب بن مالک و دو نفر رفیقش که هر سه از اصحاب بودند..... ۳۰۰

باب ۱۰: حدیث افتراء نسبت به حضرت عایشه و قبول توبه کسی که این افتراء را می‌کند..... ۳۱۱

فصل پنجاه درباره صفات منافقین و احکام مربوط به آنان ۳۲۷

باب ۱: صفت قیامت و بهشت و دوزخ ۳۳۲

باب ۲: درباره زنده شدن و جمع نمودن مردم و صفت زمین در روز قیامت ۳۳۴

باب ۳: غذای اهل بهشت ۳۳۵

باب ۴: سؤال یهود از پیغمبر ﷺ در مورد روح ۳۳۶

باب ۵: درباره این آیه که خداوند می‌فرماید: «مادام که شما در بین ایشان هستی خداوند آنان را عذاب نمی‌دهد» ۳۳۷

باب ۷: درباره آیه ۱۰ سوره دخان ۳۳۸

باب ۸: دو نیم شدن قرص ماه ۳۳۹

باب ۹: هیچ کسی به اندازه خداوند در مقابل مشاهده اذیت باصبر نیست ۳۴۰

باب ۱۰: در روز قیامت کافر می‌خواهد به تمام زمین طلا داشته باشد و آن را بدهد و نجات پیدا نماید ۳۴۱

باب ۱۰: کافران در قیامت به حالت سرنگونی حشر می‌شوند ۳۴۱

باب ۱۴: انسان باایمان مانند شاخه گندم و انسان کافر مانند شاخه ارزن است ۳۴۲

باب ۱۵: انسان باایمان مانند درخت خرما است ۳۴۳

باب ۱۷: هیچ کسی با عمل خود داخل بهشت نمی‌شود بلکه با رحم خدا وارد آن می‌گردد ۳۴۳

باب ۱۸: بیشتر عمل کردن و کوشش نمودن در عبادت ۳۴۴

باب ۱۹: رعایت میانه‌روی در موعظه کردن ۳۴۵

باب ۱: در بهشت درختی هست که سوار صد سال در سایه آن حرکت می‌کند ولی سایه آن تمام نمی‌شود ۳۴۸

باب ۲: نزول رضا و رحمت خدا بر اهل بهشت و خداوند هرگز از ایشان عصبانی و ناراضی نخواهد شد..... ۳۴۹

باب ۳: اهل بهشت طوری قصرنشینان بهشت را می‌بینند که ستارگان در آسمان دیده می‌شوند..... ۳۴۹

باب ۶: درباره اول جماعتی که داخل بهشت می‌شوند به شکل ماه شب چهارده هستند و درباره صفات ایشان و همسران ایشان..... ۳۵۰

باب ۹: درباره خیمه‌های اهل بهشت و زنهایی که ایمان‌داران در این خیمه‌ها دارند ۳۵۱
باب ۱۱: جماعتی وارد بهشت می‌شوند که قلبشان مانند قلب طیر لطیف و پرخوف است..... ۳۵۱

باب ۱۲: درباره شدت حرارت آتش دوزخ و عمق آن و گناهکارانی که در آن گرفتار می‌شوند..... ۳۵۲

باب ۱۳: ظالمان و ستمکاران داخل دوزخ و ضعیفان وارد بهشت می‌شوند..... ۳۵۲

باب ۱۴: فانی شدن دنیا و زنده شدن و جمع شدن مردم در روز قیامت..... ۳۵۷

باب ۱۵: درباره اوصاف قیامت و اینکه خداوند ما را بر نجات از خوف و دهشت آن یاری فرماید..... ۳۵۸

باب ۱۷: وقتی انسان در قبر قرار داده می‌شود جایش را در بهشت یا جهنم به او نشان می‌دهند و اثبات عذاب قبر و پناه بردن به خدا از عذاب آن..... ۳۵۹

باب ۱۸: اثبات حساب در روز قیامت..... ۳۶۱

فصل پنجاه و دوم درباره فتنه‌های آخر زمان و نشانه‌های قیامت..... ۳۶۳

باب ۱: نزدیک بودن فتنه‌ها و خراب شدن سدّ یاجوج و مأجوج..... ۳۶۳

باب ۲: لشکری که قصد ویران کردن کعبه می‌نماید، زمین آن را می‌بلعد..... ۳۶۴

باب ۳: نازل شدن فتنه‌ها به اندازه قطره‌های باران..... ۳۶۴

باب ۴: هرگاه دو مسلمان با شمشیر با هم روبرو شدند..... ۳۶۵

باب ۶: خبر دادن پیغمبر ﷺ به حوادثی که تا آمدن قیامت واقع می شوند.....	۳۶۶
باب ۷: فتنه‌ای که مانند بحر موج می زند.....	۳۶۶
باب ۸: تا اینکه کوهی از طلا در مسیر فرات کشف نشود قیامت برپا نمی گردد.....	۳۶۸
باب ۱۴: تا آتشی از سرزمین حجاز به اطراف خارج نشود روز قیامت برپا نمی گردد.....	۳۶۸
باب ۱۶: فتنه از شرق در دو نقطه‌ای که مرکز شیطان هستند آشکار می شود.....	۳۶۸
باب ۱۷: قیامت برپا نمی شود تا قبیله دوس، ذوالخلصه را مجدداً پرستش نکند (ذوالخلصه اسم بُت مخصوصی بود که قبیله دوس آنرا پرستش می کردند).....	۳۶۹
باب ۱۸: قیامت برپا نمی شود تا زمانی می آید که اگر کسی از کنار قبر کسی بگذرد از شدت بلا و ناراحتی تمنا می کند و می گوید: ای کاش من به جای او می مردم و راحت می شدم.....	۳۶۹
باب ۱۹: درباره ابن صیاد.....	۳۷۲
باب ۲۰: درباره دجال و صفات او و چیزهایی که همراه دارد.....	۳۷۵
باب ۲۱: درباره صفت دجال و اینکه شهر مدینه بر او حرام است و نمی تواند داخل آن شود و اینکه می تواند انسان مؤمن را بکشد و او را زنده نماید.....	۳۷۶
باب ۲۲: دجال به نزد خداوند کمتر از آن است که مسلمانان واقعی را گمراه کند.....	۳۷۷
باب ۲۳: آمدن دجال و توقف آن در زمین.....	۳۷۸
باب ۲۶: نزدیک بودن قیامت.....	۳۷۸
باب ۲۷: فاصله بین دو نفخ صور.....	۳۷۹

فصل پنجاه وسوم درباره پرهیزکاری و بی‌اعتنائی به دنیا و دلداری مؤمنان

باب ۱: به منزل کسانی که به خود ظلم کرده‌اند و مورد غضب خدا قرار گرفته‌اند وارد نشوید مگر به حالت گریه و زاری.....	۳۸۱
---	-----

- باب ۲: نیکی کردن با بیوه زنها و مسکین و یتیم..... ۳۸۸
- باب ۳: درباره ثواب و فضیلت ساختن مسجد..... ۳۸۸
- باب ۵: حرام بودن تملق و ریا..... ۳۸۹
- باب ۶: محفوظ نگهداشتن زبان از حرف بد..... ۳۸۹
- باب ۷: جرم کسانی که به مردم می‌گویند نیکی کنید و خود نیکی نمی‌کنند و به مردم می‌گویند، از کارها بد پرهیز نمایید و خود از آن پرهیز نمی‌کنند..... ۳۸۹
- باب ۸: نباید انسان گناههای خود را پیش دیگران بازگو نماید..... ۳۹۰
- باب ۹: دعای رحمت کردن برای کسی که عطسه می‌کند، و مکروه بودن خمیازه کشیدن..... ۳۹۱
- باب ۱۱: موش مسخ شده است..... ۳۹۲
- باب ۱۲: انسان مؤمن دوبار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود..... ۳۹۲
- باب ۱۴: نباید در تعریف دیگران مبالغه نمود و از تعریفی که بیم آن می‌رود شخص را دچار فتنه و غرور می‌نماید باید پرهیز شود..... ۳۹۳
- باب ۱۶: درباره به آرامی و شمرده شمرده حرف زدن و حکم نوشتن حدیث..... ۳۹۴
- باب ۱۹: حدیث هجرت پیغمبر ﷺ از مکه به مدینه..... ۳۹۴
- فصل پنجاه و چهارم درباره تفسیر..... ۳۹۷**
- باب ۴: درباره آیه ۵۷ سوره اسراء: (کسانی که مشرکین آنان را ارباب و پروردگار خود می‌خوانند این اربابان، خود از خدا می‌ترسند و نزدیکترین آنان می‌خواهد وسیله‌ای برای نزدیکتر شدن به خدا پیدا کند)..... ۴۰۴
- باب ۵: درباره سوره‌های براءت و انفال و حشر..... ۴۰۴
- باب ۶: درباره نزول آیه تحریم شراب..... ۴۰۵
- باب ۷: درباره آیه ۱۹ سوره حج..... ۴۰۵

فصل سی و پنجم: درباره قربانی و مسائل مربوط به آن

باب ۱: وقت قربانی

۱۲۸۰- حدیث: «جُنْدَبٌ، قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ، يَوْمَ النَّحْرِ ثُمَّ خَطَبَ ثُمَّ ذَبَحَ، فَقَالَ: مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ فَلْيَذْبَحْ أُخْرَى مَكَانَهَا، وَمَنْ لَمْ يَذْبَحْ فَلْيَذْبَحْ بِاسْمِ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «جندب رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله روز عید قربان نماز خواند و بعد از آن، خطبه عید را ایراد کرد و بعد قربانی کرد و فرمود: هر کسی که قبل از خواندن نماز عید قربانی کند باید (بعد از نماز عید) حیوان دیگری را به جای آن قربانی کند، و کسی که قبل از نماز عید حیوانی را سر نبریده باشد، باید بعد از نماز عید با نام خدا قربانی کند».

(در مورد اینکه قربانی فرض است یا سنت، علمای اسلام اختلاف نظر دارند، جمهور علماء و اصحاب و امام شافعی عقیده دارند که قربانی برای فقیر و ثروتمند سنت است و فرض نیست، همچنین امام شافعی معتقد است وقت قربانی با طلوع خورشید و گذشتن زمانی به اندازه خواندن نماز عید و دو خطبه در روز عید فرا می‌رسد و تا سه روز بعد از عید ادامه دارد. در این فاصله زمانی قربانی جایز است، خواه امام نماز عید را خوانده باشد یا خیر و خواه شخصی که قربانی می‌کند خود نماز خوانده باشد یا خیر)^(۲).

۱۲۸۱- حدیث: «الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ، قَالَ: ضَحَّى خَالٌ لِي، يُقَالُ لَهُ أَبُو بُرْدَةَ، قَبْلَ الصَّلَاةِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: شَأْنُكَ شَأْنُ لَحْمٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عِنْدِي دَاجِنًا جَذَعَةً مِنَ الْمَعَزِ قَالَ: اذْبَحْهَا، وَلَنْ تَصْلُحَ لِعَيْرِكَ ثُمَّ قَالَ: مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَإِنَّمَا يَذْبَحُ لِنَفْسِهِ، وَمَنْ ذَبَحَ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَقَدْ تَمَّ نُسْكُهُ وَأَصَابَ سُنَّةَ الْمُسْلِمِينَ»^(۳).

یعنی: «براء بن عازب رضی الله عنه گوید: دایم که به ابو برده معروف بود قبل از نماز عید،

۱- أخرجه البخاري في: ۱۳ كتاب العيدین: ۲۳ باب كلام الإمام والناس في خطبة العيد.

۲- شرح نووی بر مسلم: ج ۱۳، ص: ۱۱۰.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۳ كتاب الأضاحي: ۸ باب قول النبي ﷺ لأي بردة ضحَّ بالجذع من المعز.

قربانی کرد، پیغمبر ﷺ به او گفت : گوسفندی را که سر بریده‌ای (قربانی محسوب نمی‌شود بلکه) گوسفند کباب و قصابی است، (دایم) گفت : ای رسول خدا! من تنها یک بز دارم (که سن آن کمتر از سه سال است) پیغمبر گفت : آن را قربانی کن ! و این تنها برای شما جایز است و برای دیگران جایز نیست، سپس پیغمبر ﷺ گفت : کسی که قبل از نماز عید حیوانی را سر ببرد (به عنوان قربانی محسوب نیست) بلکه به عنوان حیوانی که برای قصابی و استفاده از گوشت آن ذبح می‌شود به حساب می‌آید، ولی کسی که قربانی خود را بعد از خواندن نماز عید سر ببرد برابر سنت و روش مسلمانان عمل کرده است».

«داجن : حیوان اهلی است . جذعه : بزی است که سن آن کمتر از سه سال باشد».

۱۲۸۲- حدیث: «أنس رضي الله عنه قال: قال النبي ﷺ: مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَلْيُعِدْ فَقَامَ رَجُلٌ، فَقَالَ: هَذَا يَوْمٌ يُشْتَهَى فِيهِ اللَّحْمُ وَذَكَرَ مِنْ جِرَانِهِ فَكَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَدَّقَهُ قَالَ: وَعِنْدِي جَذْعَةٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ شَاتِي لَحْمٍ، فَرَخَّصَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَلَا أَذْرِي أَبْلَغْتَ الرُّخْصَةَ مِنْ سِوَاهُ، أَمْ لَا»^(۱).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ﷺ گفت : کسی که قبل از نماز عید حیوانی را ذبح کند، باید بعد از نماز عید مجدداً قربانی کند، مردی بلند شد و گفت : ای رسول خدا! امروز روزی است که مردم در آن آرزوی گوشت دارند، آن مرد نیاز و اشتیاق همسایه‌های خود را به خوردن گوشت برای پیغمبر ﷺ بیان کرد، چنین به نظر می‌رسید که پیغمبر ﷺ گفته‌های او را تأیید می‌کند، آن مرد گفت : ای رسول خدا! بزی دارم که عمر آن کمتر از سه سال است که به نزد من از دو گوسفند چاق بهتر است، پیغمبر به او اجازه داد تا آن را قربانی کند. نمی‌دانم این اجازه پیغمبر ﷺ تنها خاص او بود، یا دیگران هم اجازه دارند که بز کمتر از سه سال را قربانی کنند».

۱۲۸۳- حدیث: «عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ رضي الله عنه، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَمًا يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ، فَبَقِيَ عَتُودٌ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: ضَحَّ أَنْتَ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۱۳ كتاب العيدين: ۵ باب الأكل يوم النحر.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۰ كتاب الوكالة: ۱ باب وكالة الشريك الشريك في القسمة وغيرها

یعنی: «عقبه بن عامر[ؓ] گوید: پیغمبر^ﷺ چند حیوانی را به او داد تا آنها را در بین اصحاب تقسیم کند، عقبه هم آنها را تقسیم کرد. یک بزغاله‌ای باقی مانده بود، موضوع را به پیغمبر^ﷺ خبر داد، پیغمبر^ﷺ فرمود: شما هم این بزغاله را قربانی کن.»
«عتود: بزغاله‌ای است که سن آن یک سال باشد».

باب ۳: مستحب است کسی که قربانی می‌کند شخصاً آن را سر ببرد و وکیل تعیین نکند، و بسم الله و الله اکبر را هم بگوید

۱۲۸۴- حدیث: «أَنَسٌ[ؓ] قَالَ: ضَحَّى النَّبِيُّ^ﷺ بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَفْرَيْنِ، ذَبَحَهُمَا بِيَدِهِ، وَسَمَّى وَكَبَّرَ، وَوَضَعَ رِجْلَهُ عَلَى صِفَاحِهِمَا»^(۱).

یعنی: «انس گوید[ؓ]: پیغمبر^ﷺ دو قوچ را که هر دو سیاه و سفید و شاخدار بودند قربانی کرد و با دست خویش آنها را سر برید و بسم الله الرحمن الرحيم و الله اکبر گفت: و پایش را بر صورت آنها قرار داد».
«أملح: سیاه و سفید».

باب ۴: جایز بودن ذبح با هر وسیله برنده‌ای که موجب جاری شدن خون است به جز دندان و ناخن و سایر استخوانها

۱۲۸۵- حدیث: «رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ[ؓ] قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَأَقُورُ الْعُدُوِّ عَدَا، وَلَيْسَتْ مَعَنَا مَدَى فَقَالَ: اعْجَلْ أَوْ أَرَنْ، مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذَكَرَ اسْمُ اللَّهِ فَكُلْ، لَيْسَ السِّنُّ وَالظُّفْرُ، وَسَأُحَدِّثُكَ أَمَّا السِّنُّ فَعِظْمٌ، وَأَمَّا الظُّفْرُ فَمَدَى الْحَبَشَةِ وَأَصَبْنَا نَهَبَ إِبِلٍ وَغَنَمٍ، فَتَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ، فَحَبَسَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ^ﷺ: إِنَّ لِهَذِهِ الْإِبِلِ أَوَايِدَ كَأَوَايِدِ الْوَحْشِ، فَإِذَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا شَيْءٌ فَافْعَلُوا بِهِ هَكَذَا»^(۲).

یعنی: «رافع بن خدیج گوید: گفتم: ای رسول خدا! ما فردا با دشمن روبه رو می‌شویم و چاقو یا کاردی همراه نداریم، پیغمبر گفت: با عجله هر چیزی که باعث جاری

۱- أخرجه البخاري في: ۸۳ كتاب الأضاحي: ۱۴ باب التكبير عند الذبح.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۲۳ باب ماند من البهائم فهو بمنزلة الوحش.

شدن خون از حیوان است برای ذبح آن به کار بگیرید، و نام خدا را ذکر کنید، آنگاه از گوشت آن بخورید. ولی این وسیله برنده نباید دندان یا ناخن باشد، و برای شما توضیح می‌دهم به خاطر این نباید دندان باشد، چون دندان استخوان است (استخوان وسیله ذبح نیست)، و ناخن هم کارد اهل حبشه است (و ایشان به جای کارد از ناخن استفاده می‌نمایند شما نباید از کافران پیروی کنید)، رافع گوید: ما گله‌هایی از شتر و گوسفند را به غنیمت گرفتیم، یک شتر از گله جدا شد و پا به فرار گذاشت، یک نفر آن را با تیر زد و شتر از فرار باز ایستاد، پیغمبر گفت: این شترها گاهی مانند حیوان وحشی از انسان نفرت پیدا می‌کنند، هرگاه یکی از آنها به حالت نفرت و عصیان درآمد مانند این مرد با او رفتار کنید (و آن را با تیر از پای درآورید)».

«أوابد: جمع آبد، حیوانی است که از انسان وحشت دارد».

۱۲۸۶- حدیث: «رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِذِي الْحُلَيْفَةِ، فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ، فَأَصَابُوا إِبِلًا وَغَنَمًا، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي أُخْرِيَاتِ الْقَوْمِ، فَعَجَلُوا وَذَبَحُوا وَنَصَبُوا الْقُدُورَ فَأَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِالْقُدُورِ فَأُكْفِنَتْ، ثُمَّ قَسَمَ، فَعَدَلَ عَشْرَةً مِنَ الْغَنَمِ بَعِيرٍ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ، فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ وَكَانَ فِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرَةٌ فَأَهْوَى رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ، فَحَبَسَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَمَا عَلَيْكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا قُلْتُ: إِنَّا نَرْجُو أَوْ نَخَافُ الْعَدُوَّ عَدَاً، وَلَيْسَتْ مُدَى، أَفَنَذْبَحُ بِالْقَصَبِ قَالَ: مَا أَنَهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَكُلُوهُ، لَيْسَ السِّنُّ وَالظُّفْرُ، وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ، وَأَمَّا الظُّفْرُ فَمُدَى الْحَبْشَةِ»^(۱).

یعنی: «رافع بن خدیج رضی الله عنه گوید: در ذوالحلیفه با پیغمبر بودیم، مردم بسیار گرسنه بودند، چندین شتر و گوسفند را هم به غنیمت گرفته بودند، پیغمبر در آخر لشکر قرار داشت، مردم (به علت گرسنگی) شروع به سر بریدن حیوانات کردند، دیکها را بر روی آتش قرار دادند، (چون هنوز این حیوانات به غنیمت گرفته شده تقسیم نشده بودند)، پیغمبر دستور داد که دیکها را سرنگون سازند و گوشت آنها را دور بریزند، سپس پیغمبر غنیمت را تقسیم نمود، و هر ده گوسفند را در مقابل یک شتر قرار داد، یکی از شترها از

۱- أخرجه البخاري في: ٤٧ كتاب الشركة: ٣ باب قسمة الغنم.

گله جدا شد و فرار کرد، اصحاب به دنبالش دویدند، ولی نتوانستند آن را برگردانند، در بین اصحاب هم کمتر کسی اسب داشت (تا بوسیله اسب، شتر را برگردانند)، یکی از اصحاب آن را با تیر زد و از فرار بازداشت، سپس پیغمبر گفت: این حیوانات بی‌زبان گاهی به حالت وحشت درمی‌آیند و مانند حیوانات وحشی از انسان وحشت و تنفر پیدا می‌کنند، هر حیوانی که به حالت تنفر و فرار درآمد مانند این مرد با او رفتار کنید (و آن را با تیر بزنید).

رافع رضی الله عنه گوید: گفتم: ای رسول خدا! ما می‌ترسیم که فردا با دشمن روبرو شویم و چاقو یا کاردی هم همراه نداریم، آیا با نی (یا چوب و یا هر چیز نوک‌تیز دیگری) می‌توانیم حیوان را سر ببریم؟ پیغمبر گفت: از گوشت هر حیوانی که به وسیله چیز برنده‌ای کشته شود و در اثر آن خونس جاری گردد و اسم خدا به هنگام ذبح بر آن ذکر شود بخورید، ولی این وسیله برنده نباید دندان و ناخن باشد، و به شما می‌گویم که چرا نباید دندان و ناخن باشد، چون دندان استخوان است و ناخن هم کارد اهل حبشه است (و اهل حبشه به عنوان کارد از آن استفاده می‌نمایند، شما نباید از ایشان که کافر هستند پیروی کنید)».

باب ۵: در ابتدای اسلام بعد از گذشت سه روز خوردن گوشت قربانی ممنوع بود بعداً این ممنوعیت نسخ شد و خوردن آن در هر زمانی بلامانع گردید

۱۲۸۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُلُوا مِنَ الْأَضَاحِيِّ ثَلَاثًا وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَأْكُلُ بِالزَّيْتِ حِينَ يَنْفَرُ مِنْ مَنَى مِنْ أَجْلِ لُحُومِ الْهَدْيِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ گفت: تا سه روز از گوشت قربانی بخورید، (یعنی بعد از سه روز نباید، از آن خورده شود) ابن عمر وقتی که از منی به سوی مکه بر می‌گشت، نان را با روغن می‌خورد و از خوردن گوشت قربانی پرهیز می‌کرد».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۳ كتاب الأضاحي: ۱۶ باب ما يؤكل من لحوم الأضاحي وما يتزود منها.

۱۲۸۸- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: الصَّحِيَّةُ كُنَّا نُمْلَحُ مِنْهُ، فَتَقَدَّمُ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، فَقَالَ: لَا تَأْكُلُوا إِلَّا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيْسَتْ بِعَزِيمَةٍ، وَلَكِنْ أَرَادَ أَنْ يُطْعِمَ مِنْهُ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ»^(۱).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: ما گوشت گوسفند قربانی شده را نمک می‌زدیم و در مدینه (یعنی بعد از بازگشت، پیغمبر ﷺ به مدینه که بیشتر از سه روز پس از قربانی طول می‌کشید) آنرا پیش پیغمبر ﷺ می‌گذاشتیم، پیغمبر ﷺ گفت: بیش از سه روز از گوشت قربانی نخورید. عایشه گوید: این نهی پیغمبر ﷺ به صورت حتمی و قطعی نبود (به نحوی که خوردن آن بعد از سه روز حرام باشد) ولی پیغمبر ﷺ می‌خواست ثروتمندان گوشت قربانی را به فقرا بدهند و آنرا ذخیره نکنند.»
«صَحِيَّةٌ: گوسفندی است که قربانی شود».

۱۲۸۹- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا لَا نَأْكُلُ مِنْ لُحُومِ بُدْنِنَا فَوْقَ ثَلَاثِ مِائِي، فَرَحَّصَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: كُلُوا وَتَزَوَّدُوا فَأَكَلْنَا وَتَزَوَّدْنَا»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: ما بعد از سه روزه منی از گوشت شترها یا گاوهای قربانی شده نمی‌خوردیم، ولی بعداً پیغمبر ﷺ ما را اجازه داد، فرمود: از گوشت قربانی بخورید و آن را ذخیره نمایید، ما هم آن را می‌خوردیم و ذخیره می‌کردیم».

۱۲۹۰- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ ضَحَّى مِنْكُمْ فَلَا يُصْبِحَنَّ بَعْدَ ثَلَاثَةٍ وَفِي بَيْتِهِ مِنْهُ شَيْءٌ فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَفْعُلُ كَمَا فَعَلْنَا عَامَ الْمَاضِي قَالَ: كُلُوا وَأَطْعِمُوا وَادْخُرُوا، فَإِنَّ ذَلِكَ الْعَامَ، كَانَ بِالنَّاسِ جَهْدٌ فَأَرَدْتُ أَنْ تُعَيَّنُوا فِيهَا»^(۳).

یعنی: «سلمه بن اکوع رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر کس از شما قربانی کند نباید بیش از سه روز هیچ مقدار گوشتی از آن در خانه‌اش باقی بماند، سال بعد نیز مردم گفتند: ای رسول خدا! امسال هم مانند سال گذشته عمل می‌کنیم؟، (یعنی بیش از سه روز گوشت قربانی را در منزل نگهداری نمی‌کنیم) پیغمبر ﷺ گفت: از آن بخورید و به

۱- أخرجه البخاري في: ۷۳ كتاب الأضاحي: ۱۶ باب ما يؤكل من لحوم الأضاحي وما يتزود منها.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۲۴ باب ما يأكل من البدن وما يتصدق.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۳ كتاب الأضاحي: ۱۶ باب ما يؤكل من لحوم الأضاحي وما يتزود منها.

دیگران هم بدهید و مقداری هم ذخیره نمائید، سال گذشته (که گفتم نباید بیش از سه روز گوشت قربانی در منزل شما باقی باشد به خاطر این بود) که در آن سال مردم در تنگدستی و مشقت قرار داشتند، و خواستم که به فقرا کمک کنید».

باب ۶: فرع و عتیره (که دو نوع قربانی دوران جاهلیت برای بتها بودند در اسلام وجود ندارد)

۱۲۹۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا فَرَعَ وَلَا عَتِيرَةَ وَالْفَرَعُ أَوَّلُ النَّتَاجِ كَأَنَّهُ يَذْبُحُونَهُ لَطَوَاغِيهِمْ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: فرع و عتیره در اسلام وجود ندارد».

«فرع: در دوران جاهلیت اولین بچه شتر را برای بتها قربانی می کردند و آنرا فرع می نامیدند. عتیره: حیوانی است که در دوران جاهلیت برای بتها قربانی می شد و خون آنرا بر سر بتها می ریختند».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۱ كتاب العقيدة: ۳ باب الفرع.

فصل سی و ششم: درباره مشروبات و مسائل مربوط به آن

باب ۱: حرام بودن شراب و بیان اینکه شراب از آب انگور و خرما رسیده و نرسیده و کشمش و غیره درست می شود

۱۲۹۲- حدیث: «عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَتْ لِي شَارِفٌ مِنْ نَصِيبِي مِنَ الْمَعْنَمِ، يَوْمَ بَدْرٍ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَغْطَانِي شَارِفًا مِنَ الْخُمْسِ؛ فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَبْتِنِي بِفَاطِمَةَ، بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَاعَدْتُ رَجُلًا صَوَاغًا، مِنْ بَنِي قَيْنَقَاعٍ، أَنْ يَرْتَحِلَ مَعِيَ، فَنَأْتِي بِأَذْخَرٍ، أَرَدْتُ أَنْ أَبِيعَهُ الصَّوَاغِينَ، وَأَسْتَعِينَ بِهِ فِي وَلِيمَةِ عُرْسِي؛ فَبَيْنَا أَنَا أَجْمَعُ لِشَارِفِي مَتَاعًا مِنَ الْأَقْتَابِ وَالْغَرَائِرِ وَالْحِبَالِ، وَشَارِفَايَ مُنَاخَانَ إِلَى جَنْبِ حُجْرَةِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، رَجَعْتُ، حِينَ جَمَعْتُ مَا جَمَعْتُ، فَإِذَا شَارِفَايَ قَدْ اجْتَبَّ أَسْنَمْتُهُمَا، وَبُقِرَتْ خَوَاصِرُهُمَا، وَأُخِذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا؛ فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنِي، حِينَ رَأَيْتُ ذَلِكَ الْمَنْظَرَ مِنْهُمَا فَقُلْتُ: مَنْ فَعَلَ هَذَا فَقَالُوا: فَعَلَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَهُوَ فِي هَذَا الْبَيْتِ فِي شَرْبٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى أَذْخُلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ فَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ، فِي وَجْهِهِ الَّذِي لَقِيتُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا لَكَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ، عَدَا حَمْزَةُ عَلَى نَاقَتِي فَأَجَبَّ أَسْنَمْتُهُمَا، وَبُقِرَ خَوَاصِرُهُمَا؛ وَهَا هُوَ ذَا، فِي بَيْتٍ مَعَهُ شَرِبُ فِدَعَا النَّبِيِّ ﷺ، بِرَدَائِهِ فَارْتَدَى، ثُمَّ انْطَلَقَ يَمْشِي، وَاتَّبَعْتُهُ أَنَا وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ حَمْزَةُ، فَاسْتَأْذَنَ، فَأَذْنُوا لَهُ، فَإِذَا هُمْ شَرِبُ فَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُلُومُ حَمْزَةَ فِيمَا فَعَلَ فَإِذَا حَمْزَةُ قَدْ ثَمَلَ مُحْمَرَّةً عَيْنَاهُ فَنَظَرَ حَمْزَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ، فَنَظَرَ إِلَى رُكْبَتِهِ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ، فَنَظَرَ إِلَى سُرَّتِهِ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ، فَنَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ؛ ثُمَّ قَالَ حَمْزَةُ: هَلْ أَنْتُمْ إِلَّا عِبِيدٌ لِأَبِي فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، أَنَّهُ قَدْ ثَمَلَ، فَتَكَصَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَقْبِيهِ الْقَهْقَرَى وَخَرَجْنَا مَعَهُ»^(۱).

یعنی: «علی ابن ابی طالب ﷺ گوید: شتر سالخورده ای داشتیم که از غنیمت جنگ بدر نصیب شده بود، پیغمبر ﷺ یک شتر مسن دیگر را از خمس به من داد، وقتی خواستم با فاطمه دختر رسول خدا ﷺ عروسی کنم، با یک نفر از یهودیهای بنی قینقاع که شغل زرگری و ساختن زینت آلات زنان داشت قرار گذاشتم که با هم به صحرا برویم و گیاه

۱- أخرجه البخاري في: ۵۷ کتاب فرض الخمس: ۱ باب فرض الخمس.

اذخر را (گیاهی است که دارای بوی خوش است و آن را بر روی تیرهای سقف بام قرار می‌دهند و گل و خاک را بر آن می‌ریزند و زرگرها هم در کار خود از آن استفاده می‌کنند) بیاوریم و آنرا به زرگرها بفروشیم تا با پول آن مراسم عروسی خود را روبه راه نمایم، مدتی مشغول بودم، تا رحل و جوال و ریسمن برای شترهایم که در کنار خانه یک مرد انصاری خوابیده بودند تهیه کردم، سپس به سوی شترهایم برگشتم، دیدم که کوهانه‌های آنها را بریده و شکمهایشان را دریده‌اند، و مقداری از جگر آنها را درآورده‌اند، وقتی که چنین صحنه‌ای را دیدم دیگر تسلط بر نفس را از دست دادم و به گریه افتادم، گفتم: چه کسی مرتکب چنین کاری شده است؟! گفتند: حمزه پسر عبدالملک (عموی علی) و الآن هم با عده‌ای از انصار در این منزل مشغول شرابخواری هستند (در آن وقت هنوز آیه تحریم شراب نازل نشده بود) من هم به نزد پیغمبر ﷺ رفتم، زید ابن حارث هم نیز پیش او بود، همینکه پیغمبر مرا دید از قیافه و صورتم فهمید که دچار ناراحتی شده‌ام، فرمود: چه اتفاقی برایت پیش آمده است؟ گفتم: ای رسول خدا! تا بحال فاجعه‌ای مانند فاجعه امروز ندیده‌ام، حمزه به شترهای من حمله کرده و کوهانه‌های آنها را بریده و شکم آنها را هم دریده است، الآن هم در خانه‌ای با جماعتی مشغول شرابخواری می‌باشند، پیغمبر ﷺ عبايش را خواست و آن را پوشید، و به راه افتاد، من و زید بن حارثه هم همراه او بودیم تا به خانه‌ای که حمزه در آنجا بود رسید، اجازه ورود به منزل را خواست. به او اجازه دادند، پیغمبر ﷺ آنان را دید که سرگرم شرابخواری می‌باشند، شروع به سرزنش حمزه کرد و او را بر این کار قبیح ملامت نمود، در حالی که حمزه مست بود و چشمانش قرمز شده بود، به سوی پیغمبر ﷺ نگاه کرد و نگاهش را از زانوها و سپس کمر پیغمبر ﷺ شروع نمود و سرانجام به صورت پیغمبر نگاه کرد، گفت: شماها جز برده‌ای از برده‌های پدر من نیستید، پیغمبر ﷺ دانست که حمزه کاملاً مست شده است، و در حالی که رو در روی حمزه داشت، عقب‌گرد می‌کرد و از او دور می‌شد.

«شارف: شتر مسن. صواغ: زرگر. أفتاب: جمع قتب، بار و حمل. غرائر: جمع غرر، جوال. اجتب: قطع شده بود. بقرت: سوراخ شده است.»

۱۲۹۳- حدیث: « أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ سَاقِي الْقَوْمِ، فِي مَنْزِلِ أَبِي طَلْحَةَ، وَكَانَ خَمْرُهُمْ يَوْمَئِذٍ الْفَضِيخَ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنَادِيًا يُنَادِي: أَلَا إِنَّ الْخَمْرَ قَدْ حُرِّمَتْ قَالَ: فَقَالَ لِي أَبُو طَلْحَةَ: اخْرُجْ فَأَهْرِفْهَا فَخَرَجْتُ فَهَرَفْتُهَا، فَجَرَتْ فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: قَدْ قُتِلَ قَوْمٌ وَهِيَ فِي بُطُونِهِمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا...﴾ [المائدة: ۹۳]»^(۱).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: در منزل ابو طلحه انصاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ساقی شرابی بودم که از خرمای نرسیده تهیه شده بود و آن را به جماعتی که در آنجا بودند می‌دادم، در این اثنا پیغمبر ﷺ به جارچی دستور داد که به مردم اعلام کند تا با خبر باشند که شراب حرام شده است، انس گوید: ابو طلحه به من گفت: برو بیرون! فوراً این شراب را دور بریز! من هم فوراً بیرون رفتم، شراب را بدور ریختم، سپس شراب در کوچه‌های مدینه سرازیر شد. بعضی گفتند: کسانی که در حال نوشیدن شراب کشته گردیدند بدبخت شدند، ولی آیه ۹۵ سوره مائده نازل شد که می‌فرماید: «کسانی که به خدا و پیغمبر و دستورات قرآن ایمان دارند و عمل نیک را انجام می‌دهند، به خاطر شراب و غذایی (که قبل از تحریم آنها را) نوشیده و خورده‌اند مؤاخذه و گناهکار نمی‌شوند».

باب ۵: مکروه بودن تهیه شربت از خرما و کشمش به صورت مخلوط

۱۲۹۴- حدیث: « جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ، عَنِ الرِّبِّبِ وَالتَّمْرِ وَالْبُسْرِ وَالرُّطْبِ »^(۲).
یعنی: «جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ از تهیه شربت از کشمش و خرمای رسیده خشک و خرمای نرسیده و خرمای رسیده تر به صورت مخلوط منع می‌کرد». (چون شربت مخلوط آنها سریعاً به صورت شراب و حالت مست کننده در می‌آید).
۱۲۹۵- حدیث: « أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ، أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ التَّمْرِ وَالزَّهْوِ، وَالتَّمْرِ

۱- أخرجه البخاري في: ٤٦ كتاب المظالم: ٢١ باب صبّ الخمر في الطريق.

۲- أخرجه البخاري في: ٧٤ كتاب الأشربة: ١١ باب من رأى أن لا يخلط البسر والتمر إذا كان مسكراً.

وَالزَّيْبِ، وَلْيَبْذُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى حِدَةٍ»^(۱).

یعنی: «ابو قتاده رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از تهیه شربت از خرما و خشک و خرما نرسیده و خرما و کشمش مخلوط منع می کرد، می فرمود: باید شربت از هر یک از آنها به صورت علیحده تهیه شود».

باب ۶: از ریختن شربت در ظرفی که قیراندود شده باشد، کدو، و کوزه های سبز روغنی و تنه درخت خرما که وسط آن کنده می شو و به صورت ظرف درمی آید نهی شده بود، ولی این حکم نسخ گردید و الآن ریختن شربت در آنها مادام شربت به صورت شراب درنیاید حلال است

۱۲۹۶- حدیث: «أَنَّسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا تَتَّبِدُوا فِي الدُّبَاءِ وَلَا فِي الْمُرْفَتِ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: شربت را در کدو و ظروف قیراندود شده نریزید».

«مرفت: ظرف قیراندود شده است. الدباء: کدوئی است که مصرف خوراکی ندارد، و دارای گردن بلند و باریکی است. وقتی خشک شد مقداری از گردن آن را می برند و تخم و سایر محتوای آن را بیرون می آورند و به علت محکمی پوست آن به عنوان ظرف، مورد استفاده قرار می گیرد. حنتم: کوزه سبز روغنی است. نقیر: تنه درخت خرما است که وسطش کنده شود و به صورت ظرف درآید».

۱۲۹۷- حدیث: «عَلِيٌّ رضی الله عنه، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، عَنِ الدُّبَاءِ وَالْمُرْفَتِ»^(۳).

یعنی: «علی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از ریختن شربت در کدو، و ظرف قیراندود شده منع می کرد».

۱۲۹۸- حدیث: «حَدِيثُ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رضی الله عنها عَنْ إِبْرَاهِيمَ، قُلْتُ لِلْأَسْوَدِ: هَلْ سَأَلْتَ

أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ فِي: ۷۴ كِتَابِ الْأَشْرَةِ: ۱۱ بَابٍ مِنْ رَأَى أَنْ لَا يَخْلُطَ الْبَسْرَ وَالتَّمْرَ إِذَا كَانَ مُسْكِرًا.

۲- أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ فِي: ۷۴ كِتَابِ الْأَشْرَةِ: ۴ بَابِ الْخَمْرِ مِنَ الْعَسَلِ وَهُوَ الْبَتَع.

۳- أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ فِي: ۷۴ كِتَابِ الْأَشْرَةِ: ۸ بَابِ تَرْخِصِ النَّبِيِّ فِي الْأَوْعِيَةِ وَالظُّرُوفِ بَعْدَ النَّهْيِ.

عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا يُكْرَهُ أَنْ يُتَبَدَّ فِيهِ فَقَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ يَا أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُتَبَدَّ فِيهِ قَالَتْ: نَهَانَا فِي ذَلِكَ، أَهْلَ الْبَيْتِ، أَنْ نَتَبَدَّ فِي الدُّبَاءِ وَالْمُرْقَتِ قُلْتُ: أَمَا ذَكَرْتَ الْجَرَّ وَالْحَنْتَمَ قَالَ: إِنَّمَا أُحَدِّثُكَ مَا سَمِعْتُ؛ أُحَدِّثُ مَا لَمْ أَسْمَعْ^(۱).

۱۲۹۸- «ابراهیم گوید: به اسود گفتم آیا از عایشه امّ المؤمنین درباره ظروفی که مکروه است شربت در آنها ریخته شود، سؤال کرده‌ای؟ گفت: بلی، به او گفتم: ای امّ المؤمنین! پیغمبر ﷺ از چه ظروفی نهی می‌کرد که شربت در آنها ریخته شود؟ گفت: پیغمبر ﷺ ما اهل بیت را از ریختن شربت در کدو، و ظروف قیراندود شده منع می‌کرد. ابراهیم گوید: از اسود پرسیدم: آیا عایشه درباره کوزه‌های عادی و کوزه‌های سبز روغنی چیزی نگفت؟ اسود جواب داد: من چیزی را که از عایشه رضی الله عنها شنیدم برای شما بیان کردم، مگر می‌خواهی چیزی را که نشینده‌ام برایت بگویم؟!».

۱۲۹۹- حدیث: «ابن عباس رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الدُّبَاءِ وَالْحَنْتَمِ وَالنَّقِيرِ وَالْمُرْقَتِ^(۲)».

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید پیغمبر ﷺ گفت: من شما را از ریختن شربت در کدو و کوزه سبز روغنی و تنه درخت خرما که وسطش کنده شده باشد، و ظروف قیراندود شده منع می‌نمایم».

۱۳۰۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا نَهَى النَّبِيُّ ﷺ، عَنِ الْأَسْقِيَةِ، قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَجِدُ سِقَاءً فَرَخَّصَ لَهُمْ فِي الْجَرِّ غَيْرِ الْمُرْقَتِ^(۳)».

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ ما را از ریختن شربت در ظرفهای کدو و قیراندود شده و کوزه و تنه درخت خرما منع نمود، به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: همه مردم دارای مشک نیستند تا شربت را در آن نگهداری نمایند، پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه داد در کوزه‌هایی که قیراندود نباشد شربت بریزند».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۴ كتاب الأشربة: ۸ باب ترخيص النبي في الأوعية والظروف بعد النهي.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۴ كتاب الزكاة: ۱ باب وجوب الزكاة.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۴ كتاب الأشربة: ۸ باب ترخيص النبي في الأوعية والظروف بعد النهي.

باب ۷: هر چه انسان را مست کند شراب است و تمام شرابها حرام است

۱۳۰۱- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ»^(۱).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید پیغمبر ﷺ گفت: هر نوع نوشابه‌ای که مست‌کننده باشد حرام است».

۱۳۰۲- حدیث: «أَبِي مُوسَى وَمُعَاذُ بْنُ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ، أَبَا مُوسَى وَمُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: يَسْرًا وَلَا تُعْصِرَا، وَبَشْرًا وَلَا تُنْفِرَا، وَتَطَوَّعًا فَقَالَ أَبُو مُوسَى: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ أَرْضَنَا بِهَا شَرَابٌ مِنَ الشَّعِيرِ، الْمَزْرُؤُ وَشَرَابٌ مِنَ الْعَسَلِ، الْبَيْعُ فَقَالَ: كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ»^(۲).

یعنی: «پیغمبر ﷺ ابو موسی و معاذ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا را (به عنوان حاکم) به یمن فرستاد، به ایشان دست‌ور داد که سهل‌گیر باشند، با مردم سخت‌گیری نکنند مردم را به دین اسلام تشویق کنند، به آنان مژده سعادت بدهند، ایشان را از دین متنفر نسازند، در اطاعت همدیگر باشند، (در اداره امور با هم مشورت کنند)، ابو موسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: ای رسول خدا! در سرزمین ما (یمن) مشروباتی هست که از جو یا ذرت یا عسل تهیه می‌شوند (حکم آنها چیست؟) پیغمبر ﷺ گفت: هر چیزی که مست‌کننده باشد حرام است».

«مزر: شرابی که از ذرت تهیه می‌گردد. تبع: شراب عسل است».

باب ۸: کسانی که شراب می‌نوشند و توبه نمی‌کنند در قیامت به محروم ماندن از آن سزا داده می‌شوند

۱۳۰۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا، حُرِمَهَا فِي الْآخِرَةِ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید پیغمبر ﷺ گفت: کسی که در دنیا شراب بخورد و

۱- أخرجه البخاري في: ۴ كتاب الوضوء: ۷۱ باب لا يجوز الوضوء بالبيذ ولا المسكر.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب المغازي: ۶۰ باب بعث أبي موسى ومعاذ إلى اليمن قبل حجة الوداع.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۴ كتاب الأشربة: ۱ باب قول الله تعالى: ﴿...إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ

وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ...﴾ [المائدة: ۹۰].

توبه ننماید در روز قیامت از لذت آن محروم خواهد شد.

باب ۹: شربتی که بصورت مست کننده درنیايد نوشيدنش حلال است

۱۳۰۴- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: دَعَا أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فِي عُرْسِهِ، وَكَانَتْ امْرَأَتُهُ، يَوْمَئِذٍ، خَادِمَهُمْ، وَهِيَ الْعُرُوسُ قَالَ سَهْلٌ: تَذَرُونَ مَا سَقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْفَعَتْ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا أَكَلَ سَقَتْهُ إِيَّاهُ»^(۱).

یعنی: «سهل بن سعد رضی الله عنه گوید ابو اسید ساعدی در مراسم عروسی خود پیغمبر ﷺ را دعوت کرد، در آن روز زنش که عروس بود آنان را خدمت می کرد، سهل رضی الله عنه پرسید: آیا می دانید آن عروس در آن روز چه شربتی را به پیغمبر ﷺ داد؟ او از شب قبل مقداری خرما را در آب ریخته بود (تا به صورت شربت درآید) وقتی که پیغمبر ﷺ غذا را خورد از آن شربت به او داد.

۱۳۰۵- حدیث: «سَهْلٌ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا عَرَسَ أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ، دَعَا النَّبِيَّ ﷺ، وَأَصْحَابَهُ فَمَا صَنَعَ لَهُمْ طَعَامًا وَلَا قُرْبَةً إِلَيْهِمْ، إِلَّا امْرَأَتُهُ، أُمُّ أُسَيْدٍ بَلَّتْ تَمَرَاتٍ فِي تَوْرِ مِنْ حِجَارَةٍ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الطَّعَامِ أَمَاتَتْهُ لَهُ، فَسَقَتْهُ، تُحَفُّهُ بِذَلِكَ»^(۲).

یعنی: «سهل رضی الله عنه گوید: وقتی که ابو اسید ساعدی عروسی کرد، پیغمبر ﷺ و اصحابش را دعوت نمود (و در آن روز) به جز زنش ام اسید (عروس) کس دیگری غذا را برای مهمانان تهیه نمی کرد، و آن را برایشان نمی آورد، ام اسید مقداری خرما را از شب قبل در ظرف سنگی پر آب ریخته بود (تا به صورت شربت درآید) وقتی پیغمبر ﷺ از خوردن غذا فارغ شد، خرماها را در آب ذوب نمود، و آن را به عنوان هدیه به پیغمبر ﷺ داد و پیغمبر ﷺ از آن نوشید.

۱۳۰۶- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رضی الله عنه، قَالَ: ذُكِرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ امْرَأَةٌ مِنَ الْعَرَبِ، فَأَمَرَ أَبَا أُسَيْدٍ السَّاعِدِيَّ أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهَا؛ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا، فَقَدِمَتْ، فَتَزَلَّتْ فِي أُجْمٍ بَنِي سَاعِدَةَ فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى جَاءَهَا، فَدَخَلَ عَلَيْهَا، فَإِذَا امْرَأَةٌ مُنْكَسَةً رَأْسَهَا فَلَمَّا كَلَّمَهَا النَّبِيُّ ﷺ، قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، فَقَالَ:

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۷۱ باب حق إجابة الوليمة والدعوة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۷۷ باب قيام المرأة على الرجال في العرس وخدمتهم بالنفس.

قَدْ أَعَذْتُكَ مِنِّي فَقَالُوا لَهَا: أَتَدْرِينَ مَنْ هَذَا قَالَتْ: لَا قَالُوا: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَاءَ لِيَخْطُبَكَ قَالَتْ: كُنْتُ أَنَا أَشَقَى مِنْ ذَلِكَ فَأَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَئِذٍ، حَتَّى جَلَسَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ، هُوَ وَأَصْحَابُهُ، ثُمَّ قَالَ: اسْقِنَا يَا سَهْلُ فَخَرَجْتُ لَهُمْ بِهَذَا الْقَدَحِ، فَاسْقَيْتُهُمْ فِيهِ (قَالَ الرَّاوي) فَأَخْرَجَ لَنَا سَهْلٌ ذَلِكَ الْقَدَحَ فَشَرَبْنَا مِنْهُ قَالَ: ثُمَّ اسْتَوْهَبَهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، بَعْدَ ذَلِكَ، فَوَهَبَهُ لَهُ^(۱).

یعنی: «سهل بن سعد» گوید: یک زن عرب را برای پیغمبر ﷺ تعریف کردند، به ابو اسید ساعدی دستور داد تا کسی را به نزد او بفرستد تا بیاید، ابو اسید هم کسی را فرستاد و آن زن آمد، و وارد عمارت بنی ساعده شد، پیغمبر ﷺ هم از منزل خارج شد، و به سوی او رفت تا به نزد او رسید، دید که زنی است سر به زیر، وقتی که پیغمبر ﷺ با او صحبت کرد، آن زن به پیغمبر ﷺ گفت: از شما به خدا پناه می‌برم، پیغمبر ﷺ گفت: منهم شما را از خود بدور می‌دارم، از شما دوری می‌کنم، به خانه خود برگرد، مردم به آن زن گفتند: مگر نمی‌دانی که این شخص کیست؟ گفت: خیر، گفتند: این رسول خدا است و آمده از شما خواستگاری کند، آن زن گفت: من کم‌تر از آنم که پیغمبر ﷺ از من خواستگاری کند، پیغمبر ﷺ بیرون رفت، تا اینکه با همراهانش در سقیفه بنی ساعده نشستند، سپس فرمود: ای سهل! برای ما آب بیاور، منهم با این پیاله برای آنان آب می‌آوردم، و ایشان هم از آن آب می‌خوردند.

(راوی گوید:) سهل ﷺ همان پیاله را به ما نشان داد و ما با همان پیاله (به عنوان تبرک) آب خوردیم.

(راوی گوید:) عمر بن عبدالعزیز از سهل درخواست کرد تا آن پیاله را به او بخشد و سهل هم آن را به او بخشید.

باب ۱۰: جایز بودن نوشیدن شیر

۱۳۰۷- حدیث: «أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ عَنْ أَبِي إِسْحَقَ، قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ، قَالَ: لَمَّا أَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ، إِلَى الْمَدِينَةِ، تَبِعَهُ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ بْنِ جُعْشَمٍ، فَدَعَا عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَسَاحَتْ بِهِ فَرَسُهُ قَالَ:

۱- أخرجه البخاري في: ۷۴ كتاب الأشربة: ۳۰ باب الشرب من قَدَحِ النَّبِيِّ وآتيته.

ادْعُ اللَّهَ لِي وَلَا أَضُرُّكَ، فَدَعَا لَهُ قَالَ فَعَطِشَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَمَرَّ بِرَاعٍ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَأَخَذْتُ قَدَحًا فَحَلَبْتُ فِيهِ كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ، فَأَتَيْتُهُ فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيَْتُ»^(۱).

یعنی: «ابواسحاق گوید: از براء شنیدم که می‌گفت: وقتی پیغمبر ﷺ به سوی مدینه رهسپار گردید، سراقه بن مالک بن جعشم او را تعقیب کرد، پیغمبر ﷺ او را نفرین نمود و علیه او دعا کرد، سراقه با اسبش در زمین فرو رفت و زمین‌گیر شد، سراقه گفت: از خداوند برایم دعا کن که آزاد شوم، ضرری به شما نمی‌رسانم، پیغمبر ﷺ برایش دعا کرد، (و آزاد شد) در این اثنا پیغمبر ﷺ تشنه بود، از کنار چوپانی رد شد، ابو بکر ﷺ گوید: پیاله‌ای را برداشتم و مقداری شیر را در آن دوشیدم و برای پیغمبر ﷺ آوردم، آن را نوشید، تا خاطر جمع شدم که سیر شده است».

۱۳۰۸ - حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، لَيْلَةَ أُسْرِي بِهِ، يَابِلَاءَ، بِقَدَحَيْنِ مِنْ خَمْرٍ وَلَبَنٍ فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا، فَأَخَذَ اللَّبَنَ قَالَ جَبْرِيلُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَذَاكَ لِلْفِطْرَةِ، لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوَتْ أُمَّتُكَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره ﷺ گوید: در شب معراج در بیت المقدس دو پیاله شراب و شیر را برای پیغمبر ﷺ آوردند، پیغمبر به آنها نگاه کرد و پیاله شیر را انتخاب نمود، جبرئیل گفت: سپاس خدایی را که شما را به فطرت هدایت و راهنمایی نمود، اگر پیاله شراب را بر می‌داشتی امتت گمراه می‌شدند. (چون شیر سنبل خیر و برکت و سعادت است و شراب سنبل شر و فساد و غرور و هلاکت می‌باشد)».

«إِلْيَاءَ: بَيْتُ الْمَقْدَسِ».

باب ۱۱: نوشیدن شربت و سرپوش گذاشتن بر ظرف غذا

۱۳۰۹ - حدیث: «جَابِرٌ ﷺ، قَالَ: جَاءَ أَبُو حُمَيْدٍ، رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، مِنَ النَّقِيعِ، يَبْنَاءُ مِنْ لَبَنٍ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۴۵ باب هجرة النبي وأصحابه إلى المدينة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۱۷ سورة بني إسرائيل: ۳ حدثنا عبدان.

إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَلَا خَمَرْتُهُ، وَلَوْ أَنْ تَعْرُضَ عَلَيْهِ عُودًا»^(۱).

یعنی: «جابر گوید ﷺ: ابو حمید که یک نفر انصاری بود، از محلی به نام نقیع، یک ظرف شیر برای پیغمبر ﷺ آورد، پیغمبر ﷺ گفت: چرا سر این ظرف را نپوشانیده‌ای؟! اگر هیچ چیزی برای سرپوش آن پیدا نمی‌کردی حداقل با یک تکه چوب پهن آن را می‌پوشاندی بهتر بود».

باب ۱۲: سرپوش گذاشتن بر ظروف غذا، بستن دهن مشک آب، بستن درهای منزل، ذکر نام خدا بر آنها، خاموش نمودن چراغ و آتش به هنگام خواب، منع نمودن بچه‌ها و حیوانات، از بیرون رفتن بعد از مغرب

۱۳۱۰- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا كَانَ جُنْحُ اللَّيْلِ، أَوْ أَمْسَيْتُمْ، فَكُفُّوا صَوَائِكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ اللَّيْلِ فَحُلُّوهُمْ وَأَغْلِقُوا الْأَبْوَابَ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَفْتَحُ بَابًا مُغْلَقًا»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر وقت که تاریکی شب فرا رسید، بچه‌های خودتان را از بیرون رفتن منع کنید، چون شیاطین در این هنگام منتشر می‌شوند، وقتی که ساعتی از شب گذشت آنان را در جای خودشان بنشانید، و درهای منزل را ببندید، و بسم الله را بر این درها بخوانید چون شیطانها درهای بسته شده را باز نخواهند کرد».

«شیطان: هر موجود موذی خواه قابل دیدن باشد یا نباشد، شیطان نام دارد. پیغمبر هر موجود موذی و فاسد را به اسم شیطان نامبرده خواه یک دزد یا یک درنده و... باشد».

۱۳۱۱- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا تَتْرُكُوا النَّارَ فِي بُيُوتِكُمْ حِينَ

۱- أخرجه البخاري في: ۷۴ كتاب الأشرية: ۱۲ باب شرب اللبن وقول الله تعالى: ﴿مَنْ يَبْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا﴾ [النحل: ۶۶]. (مَنْ يَبْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا).

۲- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۱۵ باب خير مال المسلم غنم يتبع بها شعف الجبال.

تَنَامُونَ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید صلی الله علیه و آله: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی که می‌خواهید آتش را به حالت روشن در منزلتان باقی نگذارید».

۱۳۱۲- حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه، قَالَ: احْتَرَقَ بَيْتٌ بِالْمَدِينَةِ عَلَى أَهْلِهِ مِنَ اللَّيْلِ فَحَدَّثَ بِشَأْنِهِمُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: إِنَّ هَذِهِ النَّارَ إِنَّمَا هِيَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوهَا عَنْكُمْ»^(۲).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: در مدینه خانه‌ای بر روی ساکنانش به هنگام شب آتش گرفت و سوخت، جریان را به پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر دادند، فرمود: آتش دشمن شما است، خطرناک است (و شما را نابود می‌کند)، پس لازم است هر وقت که خوابیدید آن را خاموش کنید».

باب ۱۳: آداب خوردن غذا و نوشیدنیها و دستورات مربوط به آنها

۱۳۱۳- حدیث: «عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ غُلَامًا فِي حَجَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَكَانَتْ يَدِي تَطِيشُ فِي الصَّخْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يَا غُلَامُ سَمَّ اللَّهُ، وَكُلْ يَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ طِعْمَتِي بَعْدُ»^(۳).

یعنی: «عمر پسر ابی سلمه رضی الله عنه گوید: من پسر بچه‌ای بودم که تحت سرپرستی و تربیت پیغمبر قرار داشتم وقتی غذا می‌خوردم دستم را به اطراف کاسه غذا دراز می‌کردم، پیغمبر خدا به من گفت: پسر من هنگام صرف غذا بسم الله را بگو! با دست راست غذا بخور! از جلو خودت غذا را بردار! (و به اطراف دیگر کاسه غذا دست‌درازی مکن) از این بعد دیگر همیشه آداب و شیوه غذا خوردن من برابر این دستور پیغمبر بود».

«طعمة: شیوه و نحوه غذا خوردن».

۱۳۱۴- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ اخْتِنَاثِ الْأَسْقِيَةِ، يَعْنِي

۱- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الإستئذان: ۷۹ باب لا تترك النار في البيت عند النوم.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۹ - كتاب الإستئذان: ۴۹ - باب لا تترك النار في البيت عند النوم.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۲ باب التسمية على الطعام والأكل باليمين.

أَنْ تُكْسَرَ أَفْوَاهُهَا فَيُشْرَبَ مِنْهَا»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از تا کردن دهنه مشک به هنگام آب خوردن نهی می کرد، یعنی اجازه نمی داد دهنه مشک را روی هم تا و جمع کنند و آنگاه از آن آب بخورند».

«اختناث: از خنث است به معنی روی هم جمع نمودن چیزی می باشد».

باب ۱۵: نوشیدن آب زمزم به حالت ایستاده

۱۳۱۵ - حدیث: «ابن عباس رضی الله عنهما قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائِمٌ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: از آب زمزم به پیغمبر صلی الله علیه و آله دادم، در حالی که ایستاده بود، آن را نوشید».

باب ۱۶: به هنگام نوشیدن آب فوت کردن در ظرف آن مکروه است

ولی مستحب است به دور از ظرف آب سه بار نفس کشیده شود

۱۳۱۶ - حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِذَا شَرِبَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَفَّسُ فِي الْإِنَاءِ»^(۳).

یعنی: «ابو قتاده رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی آب می خورید نباید در ظرف آب نفس بکشید».

۱۳۱۷ - حدیث: «أَنَسٌ رضی الله عنه عَنْ ثُمَامَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: كَانَ أَنَسٌ يَتَنَفَّسُ فِي الْإِنَاءِ، مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، وَزَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، كَانَ يَتَنَفَّسُ ثَلَاثًا»^(۴).

یعنی: «ثمامه بن عبدالله رضی الله عنه گوید: انس رضی الله عنه وقتی که آب می خورد، دو یا سه بار نفس

۱- أخرجه البخاري في: ۷۴ كتاب الأشربة: ۲۳ باب إختناث الأسقية.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۷۶ باب ما جاء في زمزم.

۳- أخرجه البخاري في: كتاب الوضوء: ۱۸ باب النهي عن الإستنجاء باليمين.

۴- أخرجه البخاري في: ۷۴ كتاب الأشربة: ۲۶ باب الشرب بنفسين أو ثلاثة.

می‌کشید، (و کاسه آب را از دهنش جدا می‌کرد، و خارج از آن نفس می‌کشید)، چون عقیده داشت که پیغمبر ﷺ به هنگام نوشیدن آب سه بار نفس می‌کشید».

باب ۱۷: مستحب است به هنگام آب دادن به چند نفر از نفر اول سمت راست شروع شود

۱۳۱۸- حدیث: «أَنْسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فِي دَارِنَا هَذِهِ، فَاسْتَسْقَى، فَحَلَبْنَا لَهُ شَاةً لَنَا، ثُمَّ شَبَّهَهُ مِنْ مَاءِ بَرْنَا هَذِهِ، فَأَعْطَيْنَاهُ، وَأَبُو بَكْرٍ عَنْ يَسَارِهِ، وَعُمَرُ تُجَاهَهُ، وَأَعْرَابِيٌّ عَنْ يَمِينِهِ فَلَمَّا فَرَغَ، قَالَ عُمَرُ: هَذَا أَبُو بَكْرٍ فَأَعْطَى الْأَعْرَابِيَّ ثُمَّ قَالَ: الْإِيمَنُونَ، الْإِيمَنُونَ، أَلَا فَيَمْنُوا قَالَ أَنْسٌ: فَهِيَ سُنَّةٌ، فَهِيَ سُنَّةٌ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»^(۱).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: در همین خانه‌ای که ما اکنون در آن نشسته‌ایم، پیغمبر ﷺ خدا پیش ما آمد، و درخواست آب کرد، گوسفندی را که داشتیم برایش دوشیدیم و شیر آن را با آب همین چاه مخلوط کردیم، به او دادیم، ابو بکر رضی الله عنه در طرف چپ پیغمبر ﷺ و عمر رضی الله عنه در جلو او و یک نفر عرب بدوی در طرف راستش نشسته بودند، وقتی که از نوشیدن شیر مخلوط فارغ شد، عمر گفت: این ابو بکر است (یعنی باقی‌مانده را به او بده) ولی پیغمبر ﷺ آن را به عرب بدوی که در طرف راستش نشسته بود داد، سپس فرمود: حق تقدّم با کسانی است که در طرف راست نشسته‌اند، و حق تقدّم با کسانی است که در طرف راست نشسته‌اند، باید هوشیار باشید حق تقدّم طرف راست را رعایت کنید، انس رضی الله عنه سه بار گفت: رعایت این حق تقدّم از سنت پیغمبر ﷺ می‌باشد».

۱۳۱۹- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ، بِقَدَحٍ، فَشَرِبَ مِنْهُ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ، أَصْغَرُ الْقَوْمِ، وَالْأَشْيَاخُ عَنْ يَسَارِهِ، فَقَالَ: يَا غُلَامُ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أُعْطِيَهُ الْأَشْيَاخَ قَالَ: مَا كُنْتُ لِأَوْثَرِ بِفَضْلِي مِنْكَ أَحَدًا، يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ»^(۲).

یعنی: «سهل بن سعد رضی الله عنه گوید: پیاله‌ای برای پیغمبر ﷺ آوردند، پیغمبر ﷺ از آن نوشید، و پسر بچه‌ای که از کلیه حاضرین کوچکتر بود، در طرف راست پیغمبر ﷺ نشسته بود،

۱- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۴ باب من استسقى.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۲ كتاب الشرب والمساقاة: ۱ باب في الشرب.

ریش سفیدان و پیرمردان در طرف چپ او نشسته بودند، پیغمبر گفت: ای پسر! آیا به من اجازه می‌دهی که باقی‌مانده آب را به پیرمردان بدهم؟ آن پسر بچه (که ابن عباس بود) گفت: ای رسول خدا! هرگز در رسیدن به فضیلت و برکت شما کسی را بر خود ترجیح نمی‌دهم، سرانجام پیغمبر ﷺ آب را به او داد.

باب ۱۸: مستحب است پس از غذا خوردن انگشتان دست و کاسه غذا لیس داده شود، و اگر لقمه‌ای از دست افتاد برداشته شود و پس از تمیز کردن آن خورده شود، مکروه است پیش از لیسیدن دست، آن را با دستمال تمیز نمود

۱۳۲۰ - حدیث: «ابن عباس رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ: إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَمْسَحْ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يُلْعِقَهَا»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید پیغمبر ﷺ گفت: هر وقت که غذا خوردید، قبل از اینکه دست خود را تمیز کنید یا کسی برای شما تمیز کند آن را با دستمال تمیز نکنید».

«لعق: لیسیدن. قصعه: کاسه غذا».

باب ۱۹: اگر کسی به ضیافتی دعوت شود و یک نفر دعوت نشده همراه داشته باشد، چه باید بکند؟

مستحب است از صاحب دعوت برای همراه خود اجازه بگیرد

۱۳۲۱ - حدیث: «أَبِي مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، يُكْنَى أَبَا شُعَيْبٍ، فَقَالَ لِغُلَامٍ لَهُ قَصَابٌ: اجْعَلْ لِي طَعَامًا يَكْفِي خَمْسَةً، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَدْعُو النَّبِيَّ ﷺ، خَامِسَ خَمْسَةٍ، فَإِنِّي قَدْ عَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ الْجُوعَ فَدَعَاهُمْ، فَجَاءَ مَعَهُمْ رَجُلٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ هَذَا قَدْ تَبِعَنَا، فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَأْذَنَ لَهُ، فَأَذِنَ لَهُ، وَإِنْ شِئْتَ أَنْ يَرْجِعَ رَجَعَ فَقَالَ: لَا، بَلْ قَدْ أَذِنْتُ لَهُ»^(۲).

یعنی: «ابو مسعود رضی الله عنه گوید: یک نفر از انصار که کنیه‌اش ابو شعیب بود آمد، به غلامش که قصاب بود گفت: غذایی را که کفایت پنج نفر کند برایم تهیه کن، چون

۱- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۵۲ باب لعق الأصابع ومصّها قبل أن تمسح بالمثل.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۲۱ باب ما قيل في اللحام والجزار.

می‌خواهم (پنج نفر که) پیغمبر پنجمین نفر آنان است دعوت کنم به راستی از سیمای او تشخیص دادم که گرسنه می‌باشد، ابو شعیب آن پنج نفر را دعوت کرد، ولی یک نفر دیگر که دعوت نشده بود همراه ایشان رفت، پیغمبر ﷺ به صاحب خانه گفت: این مرد هم همراه ما آمده است، اگر می‌خواهی به او اجازه بده و اگر بخواهی که برگردد بر می‌گردد، ابو شعیب گفت: خیر، او را بر نمی‌گردانم و به او اجازه می‌دهم که بیاید».

باب ۲۰: کسی که به عنوان مهمان به منزل کسی دعوت می‌شود، می‌تواند دیگران را با خود به آن منزل ببرد

به شرط اینکه کاملاً اطمینان داشته باشد که صاحب آن به این کار راضی است. مستحب است که مهمانان با هم بر سر غذا جمع شوند.

۱۳۲۲- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا حَفِرَ الْخَنْدَقُ، رَأَيْتُ بِالنَّبِيِّ ﷺ خَمَصًا شَدِيدًا، فَأَنكَفَأْتُ إِلَى امْرَأَتِي، فَقُلْتُ: هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ فَإِنِّي رَأَيْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَمَصًا شَدِيدًا فَأَخْرَجَتْ إِلَيَّ جَرَابًا، فِيهِ صَاعٌ مِنْ شَعِيرٍ، وَلَنَا بُهَيْمَةٌ دَاجِنٌ، فَذَبَحْتُهَا، وَطَحَنَتِ الشَّعِيرَ فَفَرَعْتُ إِلَى فَرَاعِي وَقَطَعْتُهَا فِي بُرْمَتِهَا، ثُمَّ وَلَّيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: لَا تَفْضُخْنِي بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَبِمَنْ مَعَهُ فَجِئْتُهُ فَسَارَرْتُهُ؛ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَبَحْنَا بُهَيْمَةً لَنَا، وَطَحَنَّا صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، كَانَ عِنْدَنَا، فَتَعَالَ أَنْتَ وَنَفَرٌ مَعَكَ فَصَاحَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْخَنْدَقِ إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ سُورًا، فَحَيَّ هَلَّا بِكُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تُنْزِلُنَّ بُرْمَتَكُمْ، وَلَا تُنْخِزُنَّ عَجِينَكُمْ حَتَّى أَجِيءَ فَجِئْتُ، وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يَقْدُمُ النَّاسَ، حَتَّى جِئْتُ امْرَأَتِي فَقَالَتْ: بَكَ وَبَكَ فَقُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ الَّذِي قُلْتَ فَأَخْرَجَتْ لَهُ عَجِينًا، فَبَصَقَ فِيهِ وَبَارَكَ ثُمَّ عَمَدَ إِلَى بُرْمَتِنَا فَبَصَقَ وَبَارَكَ ثُمَّ قَالَ: ادْعُ خَازِنَةَ فَلْتَنْخِزْ مَعِي، وَأَقْدَحِي مِنْ بُرْمَتِكُمْ وَلَا تُنْزِلُوها وَهُمْ أَلْفٌ فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ لَقَدْ أَكَلُوا حَتَّى تَرَكُوهُ وَانْحَرَفُوا، وَإِنْ بُرْمَتَنَا لَتَعْطُ كَمَا هِيَ، وَإِنْ عَجِينَنَا لَيَنْخِزُ كَمَا هُوَ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: وقتی که خندق (در جنگ احزاب به دور مدینه) حفر می‌شد دیدم که پیغمبر ﷺ به شدت گرسنه است، به سوی همسرم در منزل برگشتم، به او گفتم: آیا چیزی داری؟ به راستی پیغمبر ﷺ را دیدم که بسیار گرسنه است، زنم هم انبانی

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٢٩ باب غزوة الخندق وهي الأحزاب.

آورد که یک صاع جو در آن بود، برّه یا بزغاله‌ای را در خانه داشتیم آن را سر بریدم، همسر هم آن جو را آرد کرد، تا من از سر بریدن آن حیوان و پاره کردن گوشتش فارغ شدم زنم هم از آرد کردن آن جو فارغ شد، و تکه گوشتها را در دیک ریختم، به سوی رسول خدا برگشتم، همسر هم گفت : مرا پیش پیغمبر و همراهانش شرمندۀ نکن، (و تعداد مدعوین به اندازه‌ای باشد، که غذا کفایت آنان را بنماید) من هم به نزد پیغمبر ﷺ رفتم، به آهسته به او گفتم : ای رسول خدا! ما برّه‌ای را سر بریده‌ایم و یک صاع (سه کیلو) جو را آرد کرده‌ایم، شما با چند نفری که می‌خواهی تشریف بیاور، پیغمبر ﷺ با صدای بلند فرمود: ای اهل خندق! جابر دعوت و سوری تهیه کرده، هرچه زودتر به آنجا بیائید، پیغمبر ﷺ گفت : تا من می‌آیم، دیک خودتان را از روی آتش پایین نیاورید و خمیر را هم نان نکنید، به منزل برگشتم، پیغمبر ﷺ هم به آنجا رسید، اصحاب هم شروع به آمدن کردند، وقتی که پیش زنم رفتم، گفت : خدا شما را چه کند و چه کند (چرا این همه مردم را دعوت کرده‌ای و مرا پیش پیغمبر شرمندۀ ساختی؟) گفتم : سخنان شما را به پیغمبر ﷺ گفتم، زنم مقدار خمیر را برای پیغمبر ﷺ آورد، و پیغمبر ﷺ در آن تف ریخت، خداوند در آن خمیر برکت انداخت، سپس پیغمبر ﷺ به سوی دیک گوشت رفت و در آن هم تف ریخت، خداوند در آن دیک برکت انداخت، آنگاه پیغمبر ﷺ گفت : یک نان پز صدا کنید تا نان پیزد، با کاسه از دیک غذا خالی کنید، آن را از روی اجاق پایین نیاورید، جابر گوید: تعداد جمعیت هزار نفر بودند، قسم بخدا همه آنان از این غذا خوردند، تا همه سیر شدند و برگشتند، هنوز دیک ما پر و لبریز بود و خمیر ما مثل سابق نان می‌شد و کم نشده بود».

«انکفأت: برگشتم. جراب : پوست حیوان است که بعد از خشک کردن و برداشتن موهای آن و سفید کردنش اطراف آن با هم دوخته می‌شود و به عنوان ظرف حبوبات مورد استفاده قرار می‌گیرد که انبان نام دارد. بهیمیه: تصغیر بهیمه است برّه یا بزغاله کوچک است. داجن: حیوانی است که در منزل پرورش داده می‌شود، و به صحرا نمی‌رود. برمه: دیک سنگی. ساررته: مخفیانه به او گفتم».

۱۳۲۳- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ أَبُو طَلْحَةَ لَأُمِّ سَلِيمٍ: لَقَدْ سَمِعْتُ صَوْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ضَعِيفًا، أَعْرَفُ فِيهِ الْجُوعَ، فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ قَالَتْ: نَعَمْ فَأَخْرَجَتْ أَقْرَاصًا مِنْ شَعِيرٍ، ثُمَّ أَخْرَجَتْ خِمَارًا لَهَا، فَلَقَّتِ الْخُبْزَ بِبَعْضِهِ، ثُمَّ دَسَتْهُ تَحْتَ يَدَيَّ وَلَا تَنْتَبِي بِبَعْضِهِ ثُمَّ أَرْسَلَتْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: فَذَهَبْتُ بِهِ، فَوَجَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ، وَمَعَهُ النَّاسُ، فَقُمْتُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرْسَلَكَ أَبُو طَلْحَةَ فَقُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: بَطْعَامَ فَقُلْتُ: نَعَمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِمَنْ مَعَهُ قُومُوا فَانْطَلِقُوا وَانْطَلَقْتُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى جِئْتُ أَبَا طَلْحَةَ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: يَا أُمِّ سَلِيمٍ قَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ، لَيْسَ عِنْدَنَا مَا نُطْعِمُهُمْ، فَقَالَتْ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَانْطَلَقَ أَبُو طَلْحَةَ حَتَّى لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو طَلْحَةَ مَعَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَلُمِّي يَا أُمِّ سَلِيمٍ مَا عِنْدَكَ فَأَتَتْ بِذَلِكَ الْخُبْزِ، فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فُقْتُ، وَعَصَرَتْ أُمُّ سَلِيمٍ عَكَّةً فَأَدَمَتْهُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ ثُمَّ قَالَ: ائْذَنْ لِعَشْرَةٍ فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا ثُمَّ قَالَ: ائْذَنْ لِعَشْرَةٍ فَأَذِنَ لَهُمْ فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا ثُمَّ قَالَ: ائْذَنْ لِعَشْرَةٍ فَأَكَلَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ وَشَبِعُوا، وَالْقَوْمُ سَبْعُونَ أَوْ ثَمَانُونَ رَجُلًا»^(۱).

یعنی: «انس رضی اللہ عنہ گوید: ابو طلحه به امّ سلیم گفت: دیدم که پیغمبر ﷺ صدایش ضعیف شده است احساس کردم که گرسنه است، آیا شما غذا داری؟ امّ سلیم گفت: بلی، غذا هست، امّ سلیم چندتا نان جو را بیرون آورد، سپس روپوش خود را آورد و نانها را با یک طرف روپوشش پوشانید و آنها را در زیر بغلم قرار داد، و طرف دیگر روپوشش را به دور سرم بست، سپس مرا پیش پیغمبر ﷺ فرستاد، آن را برای پیغمبر ﷺ که در مسجد بود و چند نفری هم با او بودند بردم، نزد ایشان ایستادم، پیغمبر ﷺ گفت: ابو طلحه شما را فرستاده است؟ گفتم: بلی، فرمود: غذا با خود آورده‌ای؟ گفتم: بلی، پیغمبر ﷺ به افرادی که با او بودند گفت: بلند شوید، پیغمبر ﷺ به راه افتاد، منهم همراه ایشان به راه افتادم، من عجله کردم، زودتر به ابو طلحه رضی اللہ عنہ رسیدم، آمدن پیغمبر ﷺ را به او خبر دادم، ابو طلحه به امّ سلیم گفت: پیغمبر ﷺ دارد با جماعتی می‌آیند، ما هم غذای کافی برای آنان نداریم، امّ سلیم گفت: خدا و رسول خدا از همه بهتر می‌دانند (حتماً پیغمبر بدون حکمت نمی‌آید) ابو طلحه رضی اللہ عنہ رفت تا به حضور پیغمبر ﷺ رسید، پیغمبر ﷺ تشریف آورد،

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٥ باب علامات النبوة في الإسلام.

ابو طلحه نیز همراه او بود، فرمود: ای امّ سلیم! هرچه داری بیاور، امّ سلیم هم آن نانهای جوین را آورد، پیغمبر ﷺ دستور داد تا آنها را خرد کردند، امّ سلیم ظرف روغن را خالی کرد و روغن موجود را به عنوان خوراکی آورد، پیغمبر ﷺ تا جایی که خواست خدا بود بر آن دعا خواند، سپس فرمود: به ده نفر اجازه بدهید بیایند نان بخورند، به ده نفر اجازه دادند آمدند تا سیر شدند، غذا را خوردند، سپس بیرون رفتند، آنگاه پیغمبر ﷺ فرمود: به ده نفر دیگر اجازه بدهید، به ده نفر دیگر اجازه دادند، آمدند، تا سیر شدند غذا را خوردند و بیرون رفتند، همینطور ده نفر ده نفر تا هفتاد یا هشتاد نفر که بودند همه آمدند، غذا خوردند و همه سیر شدند».

باب ۲۱: جایز بودن خوردن آبگوشت و سوپ و مستحب بودن خوردن کدو مستحب است کسانی که با هم غذا می‌خورند، سهم خود را به همدیگر بدهند هر چند که مهمان هم باشند، بشرط اینکه صاحبخانه راضی باشد

۱۳۲۴- حدیث: «أَنَّ بَنِي مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، قَالَ: إِنَّ خِيَاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِبَطْعَامٍ صَنَعَهُ قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِلَى ذَلِكَ الطَّعَامِ، فَقَرَّبَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، خُبْزًا وَمَرَقًا فِيهِ دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، يَتَّبِعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوَالِي الْقَصْعَةِ قَالَ: فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ مِنْ يَوْمَئِذٍ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک گوید: یک نفر خیاط پیغمبر ﷺ را برای صرف غذایی که تهیه کرده بود دعوت کرد، انس گوید: منهم همراه پیغمبر ﷺ به آنجا رفتم، آن خیاط نان و سوپی برای پیغمبر ﷺ آورد که کدو و گوشت داشت، دیدم که پیغمبر ﷺ به دنبال پیدا کردن کدوها در کاسه غذا می‌باشد، (و از کدو خوشش می‌آید) منهم از آن روز بعد همیشه به کدو علاقه‌مند شدم».

«دبّاء: کدو. قدید: تکه گوشت باریک و دراز است».

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۳۰ باب ذكر الخياط.

باب ۲۳: خوردن خیار با خرماى تر

۱۳۲۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالْقِثَاءِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ﷺ گوید: دیدم که پیغمبر ﷺ خرماى تر را با خیار می خورد».

باب ۲۵: وقتی کسی با جماعتی غذا می خورد ممنوع است دو دانه خرما و یا هر چیز دیگر را در یک لقمه قرار دهد مگر با اجازه رفقاییش

۱۳۲۶- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ جَبَلَةَ، كُنَّا بِالْمَدِينَةِ فِي بَعْضِ أَهْلِ الْعِرَاقِ، فَأَصَابَنَا سَنَةٌ، فَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَرْزُقُنَا التَّمَرَ فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَمُرُّ بِنَا، فَيَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، نَهَى عَنِ الْإِفْرَانِ، إِلَّا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ»^(۲).

یعنی: «جبله ﷺ گوید: ما با جماعتی از عراقیها در مدینه بودیم، مردم دچار قحطی و گرانی بودند، ابن زبیر به عنوان غذا به ما خرما می داد، ابن عمر هم در میان ما رفت و آمد می کرد و می گفت: رسول خدا ﷺ از قرار دادن دو خرما در یک لقمه نهی کرده است. مگر اینکه رفیقش به او اجازه دهد».

باب ۲۷: فضیلت و برکت خرماى مدینه

۱۳۲۷- حدیث: «سَعْدٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: مَنْ تَصَبَّحَ سَبْعَ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً لَمْ يَضُرَّهُ، ذَلِكَ الْيَوْمَ، سُمْ وَلَا سِحْرٌ»^(۳).

یعنی: «سعد ﷺ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می گفت: هر کس صبحانه هفت دانه خرما از نوع (عجوه مدینه) بخورد آن روز هیچ سم و سحری نمی تواند به او زیانی برساند. «عجوه: خرمائی است خوب، دانه هایش درشت می باشد».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۳۹ باب الرطب بالقيثاء.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۶ كتاب المظالم: ۱۴ باب إذا أذن إنسان لآخر شيئاً جاز.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطلب: ۵۲ باب الدواء بالعجوة للسحر.

باب ۲۸: فضیلت و برکت قارچ و مداوای چشم با آن

۱۳۲۸- حدیث: «سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْكَمَاءُ مِنَ الْمَنِّ، وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ»^(۱).

یعنی: «سعید بن زید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: قارچ (برای شما) مانند من است (برای بنی اسرائیل) و آب آن شفا است برای چشم.»

«من»: ماده‌ای است شیرین و شکری، که به هنگام گرما بر برگ بعضی از درختها برای بنی اسرائیل ظاهر می‌شد و آنها به آسانی این نعمت را به دست می‌آوردند و از آن استفاده می‌کردند، و قارچ هم بدون کشت و زرع و تخم و زحمت کشیدن به دست می‌آید و طعامی است بسیار لذیذ».

باب ۲۹: برکت ثمر رسیده درخت اراک

۱۳۲۹- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، نَجْنِي الْكَبَاثَ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالْأَسْوَدِ مِنْهُ، فَإِنَّهُ أَطْيَبُ قَالُوا: أَكُنْتَ تَرْعَى الْغَنَمَ قَالَ: وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ رَعَاهَا»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: با پیغمبر ﷺ میوه درخت اراک را می‌چیدیم، فرمود: هوشیار باشید آنهایی که سیاه شده‌اند (و به خوبی رسیده‌اند) بچینید، چون لذیذترند، گفتند: مگر شما چوپان گوسفند بوده‌ای؟ (که به این مسائل آشنایی داری؟) فرمود: مگر هیچ پیغمبری بوده که چوپان نبوده باشد؟!».

باب ۳۲: احترام به مهمان و ترجیح دادن آن بر خود و افراد خانواده

۱۳۳۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَبَعَثَ إِلَى نِسَائِهِ، فَقُلْنَ: مَا مَعَنَا إِلَّا

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۲ سورة البقرة: ۴ باب قوله تعالى: ﴿وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ

وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَى...﴾ [البقرة: ۵۷].

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۲۹ باب يعكفون على أصنام لهم.

الْمَاءُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ يَضُمُّ أَوْ يُضِيفُ هَذَا فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: أَنَا فَأَنْطَلِقَ بِهِ إِلَى امْرَأَتِهِ فَقَالَ: أَكْرَمِي ضَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: مَا عِنْدَنَا إِلَّا قُوتٌ صَبِيَانِي فَقَالَ: هِيَءَ طَعَامِكَ، وَأَصْبِحِي سِرَاجَكَ، وَتَوَمِّي صَبِيَانِكَ إِذَا أَرَادُوا عَشَاءً فَهَيَّأْتُ طَعَامَهَا، وَأَصْبَحْتُ سِرَاجَهَا، وَتَوَمْتُ صَبِيَانَهَا؛ ثُمَّ قَامَتْ كَأَنَّهَُا تُصْلِحُ سِرَاجَهَا، فَأَطْفَأَتْهُ، فَجَعَلَا يُرِيَانِهِ أَنَّهُمَا يَأْكُلَانِ فَبَاتَا طَاوِيَيْنِ فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: ضَحِكَ اللَّهُ اللَّيْلَةَ أَوْ عَجِبَ مِنْ فِعَالِكُمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: یک نفر مهمان پیغمبر صلی الله علیه و آله شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را به نزد زنانش فرستاد تا بداند طعامی دارند یا خیر، همه گفتند: جز آب چیز دیگری نداریم، پیغمبر به جماعت گفت: چه کسی این مهمان را با خود می‌برد (یا مهمانی می‌کند) یک نفر انصاری گفت: من او را مهمان می‌کنم، آن مهمان را با خود به خانه برد، به زنش گفت: به مهمان رسول خدا احترام کن، (غذای خوبی برای او آماده کن) آن زن گفت: به جز غذای بچه‌ها چیز دیگری نداریم، شوهرش گفت: این طعام را آماده کن، و چراغ را روشن بنما، قبل از اینکه بچه‌ها غذا بخورند آنان را بخوابان، آن زن غذایش را آماده کرد، چراغ را روشن ساخت، بچه‌ها را خواباند، بلند شد به بهانه اینکه می‌خواهد شمع چراغ را روشن‌تر نماید آن را خاموش نمود، (غذا را که آوردند) این زن و شوهر هر دو چنین وانمود کردند که ایشان هم با مهمانشان غذا می‌خورند ولی هیچ نخوردند، و شب گرسنه خوابیدند، فردا صبح که به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند امشب از رفتار شما با این مهمان بسیار خشنود و راضی بود، در این مورد آیه ۹ سوره حشر نازل شد که می‌فرماید: «مؤمنان کسانی هستند که با وجود گرسنگی و ناراحتی خود، دیگران را برخود ترجیح می‌دهند، کسانی که خود را از بخل نفس خود محفوظ نمایند، همانا

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۱۰ باب ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ

رستگارند)».

۱۳۳۱- حدیث: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثَلَاثِينَ وَمِائَةً فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ أَوْ نَحْوُهُ فَعَجِنَ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ مُشْعَانٌ طَوِيلٌ بَعْنَمٍ يَسُوقُهَا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: بَيْعًا أَمْ عَطِيَّةٌ أَوْ قَالَ: أَمْ هِبَةٌ قَالَ: لَا، بَلْ بَيْعٌ فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً، فَصْنَعَتْ، وَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِسَوَادِ الْبَطْنِ أَنْ يُشَوَّى، وَائِمُ اللَّهِ مَا فِي الثَّلَاثِينَ وَالْمِائَةِ إِلَّا قَدْ حَزَّ النَّبِيُّ ﷺ لَهُ حُزَّةٌ مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا أَعْطَاهَا إِيَّاهُ، وَإِنْ كَانَ غَائِبًا حَبًّا لَهُ، فَجَعَلَ مِنْهَا قَصْعَتَيْنِ فَأَكَلُوا أَجْمَعُونَ، وَشَبِعْنَا فَفَضَلَتِ الْقَصْعَتَانِ فَحَمَلْنَاهُ عَلَى الْبَعِيرِ أَوْ كَمَا قَالَ»^(۱).

یعنی: «عبدالرحمن پسر ابوبکر ﷺ گوید: صدوسی نفر با پیغمبر ﷺ بودیم، پیغمبر ﷺ گفت: هیچیک از شما غذایی همراه دارد؟ دیدم که یک نفر به اندازه یک صاع (سه کیلو) طعام همراه دارد، آن را به صورت خمیر درآوردند، سپس یک مرد مشرک ژولیده موی و بلند قد با گله گوسفندی آمد، پیغمبر گفت: یا با فروش یا با بخشش گوسفندی را به ما بده، آن مرد گفت: با فروش می‌دهم، گوسفندی را از او خرید، گوسفند سر بریده شد، پیغمبر ﷺ دستور داد تا جگر سیاه آن را کباب کنند، قسم به خدا در بین این صدوسی نفر کسی نبود که پیغمبر ﷺ یک تکه جگر را به او ندهد، کسانی که حاضر بودند، سهم ایشان را می‌داد و سهم غائبین را برای آنان نگه می‌داشت، این طعام را در دو کاسه قرار داد، و تمام یکصدوسی نفر از آن خوردیم، سیر شدیم، هنوز غذای اضافی در دو کاسه مزبور باقی مانده بود، آن را بر شتر قرار دادیم».

«مشعان: یعنی موهای سرش ژولیده و بلند بود».

۱۳۳۲- حدیث: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ: أَنَّ أَصْحَابَ الصُّفَّةِ كَانُوا أَنَا سَاءَ فَقَرَاءَ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامٌ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثَالِثٍ، وَإِنْ أَرْبَعٍ فَخَامِسٌ أَوْ سَادِسٌ وَأَنْ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثَلَاثَةِ، فَانْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَشْرَةٍ، قَالَ: فَهُوَ أَنَا وَأَبِي وَأُمِّي، وَأَمْرَاتِي وَخَادِمٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَ بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ وَإِنْ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَّى عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ لَبِثَ حَيْثُ صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَلَبِثْتُ حَتَّى تَعَشَّى النَّبِيُّ ﷺ، فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: وَمَا حَبَسَكَ عَنْ أَصْيَافِكَ، أَوْ قَالَتْ: ضَيْفِكَ قَالَ: أَوْ مَا عَشَيْتِهِمْ قَالَتْ: أَبَوْا حَتَّى تَجِي، قَدْ عَرَضُوا فَأَبَوْا قَالَ: فَذَهَبْتُ أَنَا

۱- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۲۸ باب قبول الهدية من المشركين.

فَاحْتَبَاتُ فَقَالَ: يَا غُنْثَرُ فَجَدِّعْ وَسَبِّ وَقَالَ: كُلُّوْا، لَا هَنِيئًا فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَطْعُمُهُ أَبَدًا وَإِنَّمَا اللَّهُ مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنْ لُقْمَةٍ إِلَّا رَبًّا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثَرُ مِنْهَا، قَالَ: يَعْنِي حَتَّى شَبِعُوا، وَصَارَتْ أَكْثَرُ مِمَّا كَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ فَتَنَظَّرَ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ فَإِذَا هِيَ كَمَا هِيَ أَوْ أَكْثَرُ مِنْهَا فَقَالَ لِامْرَأَتِهِ: يَا أُخْتُ بَنِي فِرَاسٍ مَا هَذَا قَالَتْ: لَا، وَفَرَّةٌ عَيْنِي لَهَا الْآنَ أَكْثَرُ مِنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثِ مَرَّاتٍ فَأَكَلَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ، وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي يَمِينُهُ ثُمَّ أَكَلَ مِنْهَا لُقْمَةً ثُمَّ حَمَلَهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَقْدٌ فَمَضَى الْأَجَلَ فَفَرَّقْنَا اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أُنَاسٌ، اللَّهُ أَعْلَمُ كَمْ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ فَأَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ، أَوْ كَمَا قَالَ^(۱).

یعنی: «عبدالرحمن پسر ابوبکر ﷺ گوید: اصحاب صفه جماعتی بودند فقیر، پیغمبر ﷺ فرمود: هر کس طعام دو نفر دارد، نفر سوم را (از اصحاب صفه) با خود ببرد، هر کس طعام چهار نفر دارد، پنجمین یا ششمین نفر (از آنان) را با خود به منزل ببرد، ابو بکر سه نفر را با خود به خانه آورد، پیغمبر ﷺ ده نفر را با خود برد، افراد خانواده ما عبارت بودند از من و پدر و مادر و زنم و یک خدمتکار مشترک بین خانه ما و پدرم، اما (پدرم) ابو بکر نزد پیغمبر ﷺ شام خورد و نشست تا نماز عشاء را با پیغمبر ﷺ خواند و به منزل پیغمبر ﷺ برگشت و نشست تا اینکه پیغمبر ﷺ هم شام را صرف نمود، وقتی به خانه آمد، خدا می‌داند که چقدر از شب گذشته بود، زنش به او گفت: چرا این قدر دیر آمدی و مهمانهایت را معطل کردی؟ ابوبکر ﷺ گفت: مگر به ایشان شام نداده‌ای؟! زنش گفت: مهمانها اجازه ندادند تا شما بیایی، شام را آوردیم، ولی از خوردن آن خودداری کردند، (عبدالرحمن) گوید: (از ترس عصبانیت ابو کر) خود را پنهان کرده بودم، مرا صدا کرد و گفت: ای تنبل نادان! دست و پایت خرد شود، به من ناسزا گفت: (که چرا از مهمانها پذیرایی نکرده‌ام و شام را به آنان نداده‌ام) سپس ابوبکر رو به مهمانها کرد، گفت: شام را بخورید، ولی چون به تأخیر افتاده است شام گوارائی نیست، ابو بکر ﷺ (که عصبانی بود) قسم خورد و گفت: من از این شام نمی‌خورم، (عبدالرحمن گوید: وقتی که شروع به غذا خوردن کردیم) قسم به خدا هیچ لقمه‌ای را بر نمی‌داشتیم مگر اینکه جای آن پر می‌شد،

۱- أخرجه البخاري في: ۹ كتاب مواقيت الصلاة: ۴۱ باب السمر مع الضيف والأهل.

و غذا بیشتر می‌گردید، تا اینکه همه سیر شدند، دیدیم که غذا بیشتر از وقتی بود که از آن نخورده بودیم، ابو بکر رضی الله عنه دید که غذا به حالت خود باقی است بلکه بیشتر شده است، رو به زنش کرد و گفت: ای خواهر پسران فراس! این موضوع چیست؟! زنش (در حالت تعجب و شادی) گفت: قسم به نور چشمم این غذا الآن سه برابر بیشتر از زمانی است که از آن چیزی نخورده بودند، آنگاه ابو بکر شروع به خوردن آن کرد و گفت: قسمی که خوردم (و گفتم از این غذا نمی‌خورم) از شیطان بود، و یک لقمه را از آن غذا خورد، بعداً آن را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله برد، این غذا تا صبح پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله باقی ماند، در بین ما (مسلمانان) با جماعتی (از کافران) قرار داد عدم تعرض به یکدیگر وجود داشت، که مدت آن منقضی شده بود (و کافران برای تجدید آن به مدینه آمده بودند، دوازده نفر از آنان را به عنوان مسئول جدا کردیم، و هر مسئولی چندین نفر را همراه داشت، که خدا می‌داند هر یک از آنان چند نفر همراه داشتند، تمام این افراد نیز از این غذا خوردند)». «أصحاب صفه: فقرای مهاجرین که در مدینه دارای منزل و مسکنی نبودند، در آخر مسجد پیغمبر سکویی (صفه) برای آنان درست کرده بودند و در آنجا سکونت داشتند، اصحاب صفه نام دارند. تعشی: شام را خورد».

باب ۳۳: برکت و فضیلت بخشش و کمک در غذای کم، و اینکه طعام دو نفر برای سه نفر کفایت می‌کند و...

۱۳۳۳- حدیث: «أبي هريرة رضی الله عنه، أنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: طَعَامُ الْإِثْنَيْنِ كَافِي الثَّلَاثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلَاثَةِ كَافِي الْأَرْبَعَةِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: طعام دو نفر کفایت سه نفر را هم می‌کند، و غذای سه نفر برای چهار نفر نیز کفایت می‌نماید».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۱۱ باب طعام الواحد يكفي الإثنين.

باب ۳۴: انسان باایمان چون قانع است مثل کسی است که یک معده دارد و زود سیر می‌شود، ولی کافر چون حریص و طمعکار است مانند این است که هفت معده داشته باشد که هرگز سیر نمی‌شود

۱۳۳۴- حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَأْكُلُ فِي مَعَى وَاحِدٍ، وَإِنَّ الْكَافِرَ أَوْ الْمُنَافِقَ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ گفت: انسان باایمان، با یک معده غذا می‌خورد، (یعنی قانع است و حرص و جوش ندارد و زود سیر می‌گردد)، ولی کافر یا منافق دارای هفت معده می‌باشد».

(یعنی کافر و منافق دارای طمع و حرص شدیدی هستند، و به هیچ چیزی قناعت نمی‌کنند مانند این است که هفت معده داشته باشند).

۱۳۳۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا كَانَ يَأْكُلُ كَثِيرًا، فَأَسْلَمَ فَكَانَ يَأْكُلُ أَكْلًا قَلِيلًا؛ فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَأْكُلُ فِي مَعَى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرَ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: یک نفر قبل از اینکه مسلمان شود پرخور بود، و همینکه مسلمان شد غذای کمتری می‌خورد، این موضوع را برای پیغمبر ﷺ گفتند، فرمود: مسلمان با یک معده غذا می‌خورد، ولی کافر با هفت معده غذا می‌خورد».

باب ۳۵: پیغمبر از غذا ایراد نمی‌گرفت

۱۳۳۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا قَطُّ، إِنْ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ، وَإِلَّا تَرَكَهُ»^(۳).

۱۳۳۶- «ابوهریره رضی الله عنه گوید: هرگز پیغمبر ﷺ از هیچ غذایی ایراد نمی‌گرفت، اگر نسبت به آن رغبت می‌داشت می‌خورد، و اگر رغبت نمی‌داشت آن را ترک می‌کرد».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۱۲ باب المؤمن يأكل في معي واحد.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۱۲ باب المؤمن يأكل في معي واحد.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۳ باب صفة النبي.

فصل سی و هفتم: درباره مسائل مربوط به لباس و زینت آلات

باب ۱: استفاده از ظرفهای طلا و نقره برای آب خوردن و غیره برای مرد و زن حرام است

۱۳۳۷- حدیث: «أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: الَّذِي يَشْرَبُ فِي إِنَاءِ الْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ»^(۱).

۱۳۳۷ - «ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا همسر پیغمبر ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: کسی که از ظرف نقره آب بنوشد، آتش جهنم را در درون خود قرار می دهد».

باب ۲: استفاده از ظرفهای طلا و نقره برای مرد و زن حرام است، و انگشتر طلا لباس حریر برای مرد حرام می باشند، ولی برای زن حلال هستند، و مقدار حریری که به صورت نقش در لباس مرد می باشد بشرط اینکه اندازه آن از چهار انگشت بیشتر نباشد، بلامانع است

۱۳۳۸- حدیث: «الْبَرَاءُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، بِسَبْعٍ وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ: أَمَرَنَا بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَاجَابَةِ الدَّاعِي، وَإِفْشَاءِ السَّلَامِ، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ؛ وَنَهَانَا عَنْ خَوَاتِيمِ الذَّهَبِ، وَعَنِ الشُّرْبِ فِي الْفِضَّةِ، أَوْ قَالَ: آيَةِ الْفِضَّةِ، وَعَنِ الْمَيَاطِرِ وَالْقَسِيِّ، وَعَنِ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالْدِّيَاجِ وَالْإِسْتَبْرَقِ»^(۲).

یعنی: «براء رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: رسول خدا ﷺ به انجام دادن هفت چیز به ما دستور داده است، و از هفت چیز ما را منع کرده است، به عیادت از مریض، تشییع جنازه، گفتن (یرحمک الله) به کسی که عطسه می کند، قبول دعوت در مجلس عروسی، عمومیت دادن به سلام بر آشنا و غیر آشنا، کمک کردن به انسان مظلوم، و انجام دادن کاری که بر آن قسم خورده شده باشد، (بشرط اینکه مکروه یا حرام نباشد) به ما دستور داده است. از انگشتر طلا، و

۱- أخرجه البخاري في: ۷۴ كتاب الأشربة: ۲۸ باب آية الفضة.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۴ كتاب الأشربة: ۲۸ باب آية الفضة.

نوشیدن آب در ظرف نقره، و از روپوش حریر برای تشک زین، از لباسی که مخلوط از کتان و حریر باشد، از پوشیدن لباس حریر چه ضخیم و چه نازک باشد ما را منع کرده است.»

«میاثر: جمع میثره است به معنی روپوش زین است که از حریر باشد. قسی : پارچه‌ای است که از پنبه و ابریشم مخلوط درست شده باشد. دیباج : حریر کلفت و ضخیم است . استبرق : حریر نازک است.»

۱۳۳۹- حدیث: «حُذِيفَةُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، أَنَّهُمْ كَانُوا عِنْدَ حُذِيفَةَ، فَاسْتَسْقَى، فَسَقَاهُ مَجُوسِيٌّ فَلَمَّا وَضَعَ الْقَدَحَ فِي يَدِهِ رَمَاهُ بِهِ، وَقَالَ: لَوْلَا أَنِّي نَهَيْتُهُ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَا مَرَّتَيْنِ كَانَهُ يَقُولُ لَمْ أَفْعَلْ هَذَا وَلَكِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ لَا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ وَلَا الدِّيَّاجَ وَلَا تَشْرَبُوا فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلَا تَأْكُلُوا فِي صَحَافِهَا، فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَكِنَّا فِي الْآخِرَةِ»^(۱).

یعنی: «عبدالرحمن بن ابی لیلیؓ گوید: پیش حذیفه بودم، درخواست آب کرد، یک نفر مجوسی برایش آب آورد، وقتی که پیاله را به حذیفه داد، حذیفه آنرا به او پس داد (چون پیاله از طلا یا نقره بود)، گفت: اگر چندین بار پیغمبر ﷺ ما را (از خوردن آب در ظرف طلا و نقره) منع نمی‌کرد، من آن را به او برنمی‌گردانیدم، ولی شنیدم که پیامبر ﷺ می‌گفت: لباس حریر و دیباج ننوشید، در ظرف طلا و نقره آب ننوشید، در کاسه طلا و نقره غذا نخورید، حریر، طلا و نقره در دنیا مال کافران است، در قیامت مخصوص ما مسلمانان می‌باشد.»

۱۳۴۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَأَى حُلَّةَ سَيِّرَاءَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ اشْتَرَيْتَ هَذِهِ فَلَبَسْتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلِلْوَفْدِ إِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لَا خَلَاقَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، مِنْهَا حُلَّةٌ فَأَعْطَى عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ مِنْهَا حُلَّةً فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَسَوْنِيهَا، وَقَدْ قُلْتَ فِي حُلَّةِ غَطَارِدٍ مَا قُلْتَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا فَكَسَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَخَا لَهُ، بِمَكَّةَ،

۱- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۲۹ باب الأكل في إناء مفضض.

مُشْرِكَا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: عمر بن خطاب عبای حریری را نزد در مسجد دید، گفت: ای رسول خدا! کاش آن را می خریدید، و در روزهای جمعه و روزهایی که با نماینده ملت‌های دیگر ملاقات دارید، آن را می پوشیدید، پیغمبر ﷺ گفت: کسانی این لباس را می پوشند که هیچ سهمی در قیامت نداشته باشند، بعد از مدتی چندتا عبای حریر برای پیغمبر آوردند، پیغمبر ﷺ یکی از آنها را به عمر داد، عمر به پیغمبر ﷺ گفت: چطور آن را به من می دهی، در حالی که می دانم در مورد عبای حریر عطار (پسر حاجب پسر زراره) چه گفتی؟ (یعنی پوشیدن آنرا تحریم نمودی)، پیغمبر گفت: من آن را به تو نادم که آنرا بپوشی. بعداً عمر آن را به برادرش در مکه که مشرک بود، بخشید».

۱۳۴۱- حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْكَافَلِ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ، قَالَ: أَتَانَا كِتَابُ عُمَرَ مَعَ عُثْبَةَ بْنِ فَرْقَدٍ، بِأَذْرَبِجَانٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، نَهَى عَنِ الْحَرِيرِ إِلَّا هَكَذَا؛ وَأَشَارَ بِاصْبَعِهِ اللَّتَيْنِ تَلِيَانِ الْإِنْهَامَ، قَالَ: فِيمَا عَلِمْنَا، أَنَّهُ يَعْنِي الْأَعْلَامَ»^(۲).

یعنی: «ابوعثمان نهدی گوید: نامه‌ای از عمر به وسیله عتبه ابن فرقد در آذربایجان به ما رسید، که نوشته بود: پیغمبر ما را از پوشیدن حریر منع نموده است، مگر اینکه به این اندازه باشد، و با دو انگشت سبابه و وسطی خود اشاره کرد، و با انگشتانش نشان داد که اگر حریر لباس به اندازه دو انگشت باشد، و به منظور نقش و حاشیه لباس به کار گرفته شده باشد، بلا مانع است».

۱۳۴۲- حدیث: «عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ، حُلَّةَ سِرَاءَ فَلَبِسْتُهَا، فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ، فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي»^(۳).

یعنی: «علی ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ عبای حریری به من بخشید، و من هم آن را پوشیدم، از قیافه‌اش فهمیدم که عصبانی است، به همین خاطر آن را بین زنهایم تقسیم کردم».

۱- أخرجه البخاري في: ۱۱ كتاب الجمعة: ۷ باب يلبس أحسن ما يجد.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۲۵ باب لبس الحرير وافتراشه للرجال وقد مر ما يجوز منه.

۳- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۲۷ باب هدية ما يكره لبسه.

۱۳۴۳- حدیث: « أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: مَنْ لَبَسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا فَلَنْ يَلْبَسَهُ فِي الْآخِرَةِ ^(۱) ».

یعنی: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: هر کس در دنیا حریر بپوشد در قیامت از پوشیدن آن محروم می ماند».

۱۳۴۴- حدیث: «عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: أَهْدَيْ إِلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فُرُوجَ حَرِيرٍ، فَلَبِسَهُ فَصَلَّى فِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ فَنَزَعَهُ نَزْعًا شَدِيدًا كَالْكَارِهِ لَهُ وَقَالَ: لَا يَنْبَغِي هَذَا لِلْمُتَّقِينَ ^(۲) ».

یعنی: «عقبه بن عامر رضی اللہ عنہ گوید: یک پالتوی حریر را به عنوان هدیه برای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آوردند، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آن را پوشید و با آن نماز خواند، سپس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم برگشت و آنرا با عجله از تن درآورد مثل اینکه از پوشیدن آن ناراحت بود، گفت: سزاوار نیست که انسانهای پرهیزکار حریر را بپوشند».

«فُرُوج: پالتو است».

باب ۳: پوشیدن حریر برای مردانی که خارش بدن دارند جایز است

۱۳۴۵- حدیث: « أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم، رَخَّصَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ فِي قَمِيصٍ مِنْ حَرِيرٍ، مِنْ حَكَّةٍ كَانَتْ بِهِمَا ^(۳) ».

یعنی: «انس رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به عبدالرحمن بن عوف و زبیر رضی اللہ عنہما به خاطر اینکه گر و خارش بدن داشتند اجازه داد که پیراهن حریر بپوشند».

«حَكَّة: گر است».

باب ۵: پوشیدن لباس کتان خط خطی برکت و ثواب دارد

۱۳۴۶- حدیث: « أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ عَنْ قَتَادَةَ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَيُّ الثِّيَابِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم ».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۲۵ باب لبس الحرير وافتراشه للرجال وقد ما يجوز منه.

۲- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۱۶ باب من صلى في فُرُوج حرير ثم نزع.

۳- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۹۱ باب الحرير في الحرب.

قَالَ: الْحَبْرَةُ»^(۱).

یعنی: «قتاده» گوید: به انس گفتم: پیغمبر ﷺ پوشیدن چه نوع لباسی را بیشتر از سایر لباسها دوست داشت؟ انس ﷺ گفت: لباس کتان خط‌خطی». «حبره: برد یمانی که از پنبه درست می‌شود و دارای خطوط سیاه و سفید است».

باب ۶: تواضع در لباس و اکتفا نمودن به لباسهای ضخیم و کم، اکتفا به فرش و رختخواب کم و غیره و جایز بودن پوشیدن لباس پشمی و لباسهایی که حاشیه‌دار و منقوش هستند

۱۳۴۷- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، قَالَ: أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ كِسَاءً وَإِزَارًا غَلِيظًا؛ فَقَالَتْ: قُبِضَ رُوحُ النَّبِيِّ ﷺ فِي هَذَيْنِ»^(۲).

یعنی: «ابی برده گوید: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا یک پیراهن و دامن ضخیم را بیرون آورد و گفت: پیغمبر ﷺ در این دو لباس ضخیم وفات کرد».

باب ۷: استفاده از نمد به عنوان فرش جایز است

۱۳۴۸- حدیث: «جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَلْ لَكُمْ مِنْ أُنْمَاطٍ قُلْتُ: وَآئِي يَكُونُ لَنَا الْأُنْمَاطُ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ لَكُمْ الْأُنْمَاطُ فَأَنَا أَقُولُ لَهَا (يَعْنِي امْرَأَتَهُ) أَخْرِي عَنِّي أُنْمَاطَكَ فَتَقُولُ: أَلَمْ يَقُلِ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّهَا سَتَكُونُ لَكُمْ الْأُنْمَاطُ فَأَدْعُهَا»^(۳).

یعنی: «جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: (وقتی که می‌خواستم زن بگیرم) پیغمبر ﷺ گفت: آیا نمد دارید؟ گفتم: از کجا داشته باشیم؟ فرمود: بعداً صاحب نمد خواهید شد، (وقتی که زن را آوردم) به او می‌گفتم: این نمد را از خانه من دور کن (چون عقیده داشتم این یک فرش زینتی است، شاید استفاده از آن مکروه باشد)، ولی زنم گفت: مگر پیغمبر ﷺ به شما مژده نداده است که بعداً صاحب نمد خواهید شد؟ (و این مژده پیغمبر ﷺ به شما

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۱۸ باب البرود والخبرة والشملة.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۱۹ باب الأكسية الخمائص.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۵ باب علامات النبوة في الإسلام.

دلیل بر جواز استفاده از نمد است وقتی که استدلال او را شنیدم) دیگر اصراری نکردم».

باب ۹: پوشیدن لباس بلند، به خاطر غرور و تکبر، و خودنمایی حرام است و بیان اینکه لباس تا چه میزانی جایز است بلند باشد، و تا چه میزانی مستحب است

۱۳۴۹- حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلًا»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ گفت: کسی که لباس بلند را به عنوان تکبیر و غرور بپوشد، خداوند به نظر لطف و محبت به او نگاه نمی‌کند».

۱۳۵۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا يَنْظُرُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ بَطْرًا»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: کسی که لباس و دامن بلند را به عنوان غرور بپوشد در روز قیامت مشمول عنایت و توجه خداوند نخواهد بود».

باب ۱۰: راه رفتن به حالت تکبر و غرور و افتخار به لباس، حرام است

۱۳۵۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ رضی الله عنه: بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي فِي حُلَّةٍ تُعْجِبُهُ نَفْسُهُ، مُرَجِّلٌ جُمَّتَهُ، إِذْ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ، فَهُوَ يَتَجَلَّجَلُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند یکی از امت پیغمبران پیشین را در حالی که عبایی پوشیده و موهایش را شانه کرده و از لباس و قیافه خود مغرور گشته بود، در زمین فرو برد، و تا روز قیامت با اضطراب و ناراحتی در لایه‌های زمین فرو خواهد رفت».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۱ باب قول الله تعالى: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ

لِعِبَادِهِ...﴾ [الأعراف: ۳۲].

۲- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۵ باب من جرَّ ثوبه من الخيلاء.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۵ باب من جرَّ ثوبه من الخيلاء.

باب ۱۱: به دور انداختن انگشتر طلا

۱۳۵۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ نَهَى عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ»^(۱).

۱۳۵۲ - ابو هريره رضى الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ مردان را از به دست کردن انگشتر طلا نهی می کرد.

۱۳۵۳- حدیث: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، اصْطَنَعَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، وَكَانَ يَلْبَسُهُ، فَيَجْعَلُ فَصَّهُ فِي بَاطِنِ كَفِّهِ فَصْنَعَ النَّاسُ ثُمَّ إِنَّهُ جَلَسَ عَلَى الْمَنْبَرِ فَتَزَعَهُ، فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَلْبَسُ هَذَا الْخَاتَمَ وَأَجْعَلُ فَصَّهُ مِنْ دَاخِلِ فَرَمَى بِهِ ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ لَا أَلْبِسُهُ أَبَدًا فَتَبَدَّ النَّاسُ خَوَاتِيمَهُمْ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: پیغمبر ﷺ انگشتری را ساخت، آن را در انگشت می کرد، و نگینش را در کف دستش قرار می داد، مردم هم به پیروی از او شروع به ساختن انگشتر طلا کردند، بعداً پیغمبر ﷺ بر بالای منبر نشست، انگشتر طلا را از انگشتش بیرون آورد، گفت: من تا به حال این انگشتر را در دست می کردم، نگین آن را در کف دست قرار می دادم، آن را از انگشت درآورد، به دور انداخت و گفت: قسم به خدا دیگر هرگز آن را در انگشت نخواهم کرد، آنگاه مردم هم انگشترهای (طلای) خود را به دور انداختند».

باب ۱۲: پیغمبر انگشتری را که از نقره ساخته شده و کلمه (محمد رسول الله ﷺ) بر آن نقش و کنده شده بود، در دست می کرد و بعد از فوت او خلفا آن را در انگشت می کردند

۱۳۵۴- حدیث: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: اتَّخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، خَاتَمًا مِنْ وَرَقٍ، وَكَانَ فِي يَدِهِ، ثُمَّ كَانَ، بَعْدُ، فِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ كَانَ، بَعْدُ، فِي يَدِ عُمَرَ، ثُمَّ كَانَ، بَعْدُ، فِي يَدِ عُثْمَانَ، حَتَّى وَقَعَ، بَعْدُ، فِي بَيْتِ أَرَيْسٍ نَقْشُهُ (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ)»^(۳).

یعنی: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: پیغمبر ﷺ یک انگشتر نقره را در انگشت داشت، بعد از او در دست ابو بکر و بعد از ابو بکر در دست عمر، بعد از عمر، عثمان آنرا در دست

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۴۵ باب خواتيم الذهب.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۳ كتاب الأيمان والنذور: ۶ باب من حلف على الشيء وإن لم يحلف.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۵۰ باب نقش الخاتم.

می‌کرد، تا اینکه در چاهی به نام (أریس) افتاد (و گم شد) بر روی آن کلمه (محمّد رسول الله) نقش شده بود.

۱۳۵۵- حدیث: «أَنَسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ، خَاتَمًا، قَالَ: إِنَّا اتَّخَذْنَا خَاتَمًا، وَنَقَشْنَا فِيهِ نَقْشًا فَلَا يَنْقُشُ عَلَيْهِ أَحَدٌ قَالَ: فَإِنِّي لَأَرَى بَرِيقَهُ فِي خِنْصَرِهِ»^(۱).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ انگشت در دست کرد و فرمود: ما انگشت در دست کردیم و بر روی آن نقش نوشتیم و نباید هیچ کس در انگشت خود نقش بنویسد، انس گوید: انگار الآن هم آن انگشتی که در انگشت خنصر پیغمبر ﷺ بود در برابر چشمانم می‌درخشید».

باب ۱۳: پیغمبر انگشتی داشت وقتی که می‌خواست نامه‌ای را به یکی از پادشاهان غیر عرب بنویسد نامه را با آن مهر می‌کرد

۱۳۵۶- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ، كِتَابًا، أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ لَا يَفْرَعُونَ كِتَابًا إِلَّا مَخْتُومًا فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فَضَّةٍ، نَقَشَهُ (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ) كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ نامه‌ای را نوشت یا می‌خواست بنویسد، به او گفتند: که آنان (پادشاهان) نامه بدون مهر را نمی‌خوانند، پیغمبر ﷺ انگشت نقره‌ای را که نقش آن (محمّد رسول الله) بود درست کرد، انگار الآن هم سفیدی آن که در دست پیغمبر بود و می‌درخشید می‌بینم».

باب ۱۴: به دور انداختن انگشت (طلا)

۱۳۵۷- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ رَأَى فِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، خَاتَمًا مِنْ وَرَقٍ، يَوْمًا وَاحِدًا ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ اصْطَنَعُوا الْخَوَاتِيمَ مِنْ وَرَقٍ وَلَبَسُوهَا فَطَرَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَاتَمَهُ، فَطَرَحَ النَّاسُ

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۵۱ باب الخاتم في الخنصر.

۲- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۷ باب ما يذكر في المناولة، وكتاب أهل العلم بالعلم إلى البلدان.

خَوَاتِيمَهُمْ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: روزی انگشتر نقره‌ای را در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدم، بعداً مردم هم به پیروی از او انگشتر نقره در دست کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله انگشتر طلایش را به دور انداخت و مردم هم به تبعیت از او انگشتر طلای خود را (که هنوز همراه داشتند) به دور انداختند».

باب ۱۹: پوشیدن کفش را با پای راست و بیرون آوردن آن را از پای چپ باید شروع کرد

۱۳۵۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: إِذَا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيَمِينِ، وَإِذَا نَزَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشِّمَالِ، لِتَكُنَ الْيَمْنَى أَوَّلَهُمَا تُنْعَلُ وَآخِرُهُمَا تُنْزَعُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که کفش می‌پوشد، ابتدا پای راستش را در کفش کند، اگر کفش را در درآورد اول پای چپ را در بیاورد، باید پای راست در پوشیدن کفش اول و در بیرون آوردن آن آخر باشد».

۱۳۵۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا يَمْشِي أَحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ لِيُحْفِهْمَا أَوْ لِيُنْعِلَهُمَا جَمِيعًا»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هیچیک از شما نباید تنها یک پایش را در کفش کند، بلکه باید یا هر دو برهنه، و یا هر دو در کفش باشند».

باب ۲۲: جایز بودن نشستن به کیفیتی که پشت بر زمین و یکی از پاها بر روی پای دیگر باشد

۱۳۶۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ رضی الله عنه أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ، وَاضِعًا

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۴۷ باب حدثنا عبدالله بن مسلمة.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۳۹ باب ينزع نعل اليسرى.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۴۰ باب لا يمشي في نعل واحدة.

إِخْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْآخَرَى»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن زید رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله را در مسجد دیدم که پشتش را بر زمین قرار داده و یکی از پاهایش را به روی پای دیگرش انداخته است».

باب ۲۳: خوشبو نمودن و رنگ کردن مو با زعفران برای مردان ممنوع است

۱۳۶۱- حدیث: «أَنَّسٌ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ».

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله مردان را از خوشبو کردن خود با زعفران و رنگ کردن موهایشان با آن منع می کرد».

باب ۲۵: مخالفت کردن با یهود در رنگ کردن مو

۱۳۶۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَصْبُغُونَ، فَخَالَفُوهُمْ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: یهود و نصاری موها را رنگ نمی کنند ولی شما با رنگ کردن موهای خود با ایشان مخالفت کنید، و آنها را رنگ نمائید».

(مذهب شافعی اینست که رنگ کردن مو با رنگ زرد، و قرمز مستحب است ولی با رنگ سیاه بنا به قول اصح حرام و به قول صحیح مکروه است. قاضی عیاض گوید که علماء و اصحاب در مورد اینکه رنگ کردن مو بهتر است، یا ترک آن با هم اختلاف دارند، چون عده‌ای از اصحاب موی خود را رنگ می کردند، و عده‌ای دیگر از رنگ آن خودداری می نمودند، هیچیک از این دو دسته بر دیگری اعتراض نداشتند، البته رنگ مو اگر زرد یا قرمز باشد بهتر است، و رنگ سیاه هم جایز است. رنگ کردن مو یا ترک آن به هنگام پیری بستگی به قیافه شخص دارد، اگر قیافه با رنگ کردن مو خوش سیماتر باشد رنگ نمودن آن بهتر، و اگر بدون رنگ زیباتر باشد، رنگ نکردن آن بهتر است)^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۸۵ باب الإستلقاء في المسجد ومد الرجل.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۰ باب ما ذكر عن بني إسرائيل.

۳- شرح نووی بر مسلم: ج ۱۴، ص: ۸۰.

باب ۲۶: فرشتگان رحمت وارد منزلی نمی‌شوند که سگ و تصویر در آن وجود داشته باشد

۱۳۶۳- حدیث: «أَبِي طَلْحَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ تَمَائِيلٌ»^(۱).

یعنی: «ابوطلحه رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: فرشتگان (رحمت) وارد منزلی نمی‌شوند که سگ و مجسمه (حیوانات) در آن وجود داشته باشد».

۱۳۶۴- حدیث: «أَبِي طَلْحَةَ رضی الله عنه عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، أَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ الْجُهَنِيَّ، حَدَّثَهُ، وَمَعَ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ عُبَيْدُ اللَّهِ الْخَوْلَانِيُّ، الَّذِي كَانَ فِي حَجَرٍ مِيمُونَةً رضی الله عنه، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، حَدَّثَهُمَا زَيْدُ ابْنُ خَالِدٍ أَنَّ أَبَا طَلْحَةَ حَدَّثَهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ: لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ قَالَ بُسْرٌ: فَمَرَضَ زَيْدُ ابْنُ خَالِدٍ، فَعُدَّنَاهُ فَإِذَا نَحْنُ فِي بَيْتِهِ بَسْرٌ فِيهِ تَصَاوِيرٌ، فَقُلْتُ لِعُبَيْدِ اللَّهِ الْخَوْلَانِيِّ: أَلَمْ يُحَدِّثْنَا فِي التَّصَاوِيرِ فَقَالَ: إِنَّهُ قَالَ: إِلَّا رَقْمٌ فِي ثَوْبٍ، أَلَا سَمِعْتَهُ قُلْتُ: لَا قَالَ: بَلَى، قَدْ ذَكَرَهُ»^(۲).

یعنی: «بسر بن سعید رضی الله عنه گوید: عبیدالله خولانی را که در منزل میمونه همسر پیغمبر ﷺ بود، همراه داشتم، زید بن خالد به ما گفت: که ابو طلحه برای او از پیغمبر ﷺ نقل کرده که فرموده است: فرشتگان (رحمت) داخل منزلی نمی‌شوند که در آن تصویر (جاندار) وجود داشته باشد. بعداً زید بن خالد مریض شد، ما هم از او عیادت کردیم، وقتی به خانه‌اش رفتیم، دیدیم پرده تصویر داری در آنجا است، به عبیدالله خولانی گفتم: مگر زید خودش در مورد حرمت عکس برای ما حدیث نقل نکرد؟! عبیدالله گفت: (زید گفت): مگر نقشی باشد، در پارچه‌ای (یعنی اگر نقش پارچه باشد حرام نیست)، عبیدالله بن بسر گفت: مگر این جمله آخر را (مگر نقشی باشد در پارچه‌ای) از زید بن خالد نشنیدی؟ بسر گفت: خیر، عبیدالله گفت: بلی، این جمله را گفت».

۱۳۶۵- حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها قَالَتْ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، مِنْ سَفَرٍ، وَقَدْ سَتَرْتُ بِقِرَامٍ لِي، عَلَى سَهْوَةٍ لِي، فِيهَا تَمَائِيلٌ فَلَمَّا رَأَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، هَتَكَهُ، وَقَالَ: أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ

۱- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۷ باب إذا قال أحدكم آمين والملائكة في السماء.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۷ باب إذا قال أحدكم آمين والملائكة في السماء.

يُضَاهُونَ بِخَلْقِ اللَّهِ، قَالَتْ: فَجَعَلْنَاهُ وِسَادَةً أَوْ وِسَادَتَيْنِ^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از سفری برگشت، پرده تصویرداری داشتیم که بر روی سکویی که در منزل بود کشیده بودم، وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را دید پاره‌اش نمود، و فرمود: معذب‌ترین مردم در روز قیامت کسانی هستند که خود را در ایجاد و خلق اشیاء مانند خدا نشان می‌دهند. عایشه رضی الله عنها گوید: آن پرده را پاره کردیم و آن را به یک یا دو بالش تبدیل نمودیم».

۱۳۶۶- حدیث: «عَائِشَةُ، أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ رضی الله عنها أَنَّهَا اشْتَرَتْ ثُمْرَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَلَمَّا رَأَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْهُ، فَعَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله، مَاذَا أَذْنَبْتُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَا بَالُ هَذِهِ الثَّمْرَةِ قُلْتُ: اشْتَرَيْتُهَا لَكَ لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا وَتُوسِدَها فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّورِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعَذَّبُونَ فَيَقَالُ لَهُمْ أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ وَقَالَ: إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّورُ لَا تَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ^(۲).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: بالش تصویر داری را خریدم، وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را دید بر در منزل ایستاد و داخل منزل نشد، از قیافه‌اش ناراحتی و بیزارى را تشخیص دادم، گفتم: ای رسول خدا! به سوى خدا و رسول خدا بر می‌گردم، و توبه می‌کنم، چه گناهی را مرتکب شده‌ام؟ (که ناراحت هستی)، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این بالش چیست؟ گفتم: آن را برای شما خریده‌ام که بر روی آن بنشیني و تکیه کنی، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که این تصویرها را کشیده‌اند در روز قیامت در عذاب هستند، به ایشان گفته می‌شود: چیزهایی را که ایجاد کرده‌اید زنده نمائید! فرمود: منزلی که تصویر حیوان در آن باشد، فرشتگان (رحمت) به آن وارد نمی‌شوند».

«فمُرَقَّة: پارچه بالش کوچک است».

۱۳۶۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: إِنَّ الَّذِينَ يَصْنَعُونَ هَذِهِ

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۹۱ باب ما وطئ من التصاویر.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۴۰ باب التجارة فيما يكره لبسه للرجال والنساء.

الصُّورَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ لَهُمْ أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسانی که این تصویرها را می‌کشند، در روز قیامت عذاب داده می‌شوند، به ایشان دستور داده می‌شود که باید آنها را زنده نمایند. (یعنی آنان به کاری مکلف می‌شوند که قدرت انجام آن را ندارند)».

۱۳۶۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الْمُصَوِّرُونَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: معذب‌ترین اشخاص در روز قیامت کسانی هستند که (با دست از جانداران) تصویر می‌کشند».

۱۳۶۹- حدیث: «ابن عباس رضی الله عنه عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ، إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبَّاسٍ إِنِّي إِنْسَانٌ إِنَّمَا مَعِيشَتِي مِنْ صَنْعَةِ يَدَيَّ، وَإِنِّي أَصْنَعُ هَذِهِ التَّصَاوِيرَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَا أُحَدِّثُكَ إِلَّا مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فَإِنَّ اللَّهَ مُعَذِّبُهُ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا أَبَدًا فَرَبَا الرَّجُلُ رُبُوعًا شَدِيدَةً، وَاصْفَرَ وَجْهُهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنْ أَيْتَ إِلَّا أَنْ تَصْنَعَ، فَعَلَيْكَ بِهَذَا الشَّجَرِ، كُلُّ شَيْءٍ لَيْسَ فِيهِ رُوحٌ»^(۳).

یعنی: «سعید بن ابوالحسن رضی الله عنه گوید: در نزد ابن عباس بودم، یک نفر آمد، گفت: ای ابا عباس! من انسانی هستم که زندگی و معاشم به وسیله صنعت دستم تأمین می‌گردد، من این تصویرها را با دست می‌کشم، ابن عباس گفت: من تنها آنچه را که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام برای شما می‌گویم، شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: کسی که تصویری (از جاندار) بکشد، خداوند او را عذاب می‌دهد، تا زمانی که آنکس می‌تواند برای این تصویر روح به وجود آورد عذابش ادامه دارد، و هرگز قادر به دمیدن روح در آن نمی‌باشد، (پس همیشه در عذاب باقی می‌ماند) آن مرد نفسش تنگ شد و رنگش پرید، ابن عباس به او گفت: وای بر تو! اگر چاره‌ای نداری تصویر درخت و هر چیزی که جان

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۸۹ باب عذاب المصوّرين يوم القيامة.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۸۹ باب عذاب المصوّرين يوم القيامة.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۱۰۴ باب بيع التصاویر التي ليس فيها روح وما يكره من ذلك.

نداشته باشد بکش».

۱۳۷۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ دَارًا بِالْمَدِينَةِ، فَرَأَى أَعْلَاهَا مُصَوَّرًا يُصَوِّرُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي، فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً، وَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً»^(۱).

یعنی: «ابو ذرعه گوید: با ابو هریره رضی الله عنه در مدینه به منزلی رفتیم، یک نفر را بر بالای آن دید که تصویر می‌کشد، گفت: از پیغمبر ﷺ شنیدم که (از قول خداوند) می‌فرمود: چه کسی ظالم‌تر از کسی است که می‌خواهد مانند مخلوقات من چیزی را خلق کند؟ پس اگر می‌توانند دانه‌ای را از عدم به وجود آورند، و اگر می‌توانند موری را از عدم به وجود بیاورند؟!».

(با توجه به احادیث صحیحی که در مورد تصویر و مجسمه وجود دارد می‌توانیم احکام مربوط به تصویر و مجسمه و عکس و افرادی که تصویر می‌کشند، و مجسمه می‌سازند و عکاسی می‌کنند، به طور خلاصه به شرح زیر بیان کنیم:

الف: حرام‌ترین انواع تصویر و مجسمه‌سازی نوعی است که مربوط به کسانی باشد که پرستش می‌شوند مانند: عیسی، عزیز، این صورته‌ها و مجسمه‌ها حرام و کسی که اقدام به ساخت چنین تصویر و مجسمه‌ای کند اگر از روی آگاهی و با هدف پرستش آنها چنین کاری کند کافر می‌باشد، هر کس به نگهداری و کمک به انتشار این نوع صورت و مجسمه اقدام نماید به اندازه کمکش شریک در این جرم می‌باشد.

ب: بعد از نوع اول، صورت چیزهایی است که پرستش نمی‌شود، ولی کسی که این صورته‌ها را می‌کشد، می‌خواهد خود را به عنوان خالق و آفریننده نشان دهد که این امر مربوط به نیت شخص است و در صورت چنین نیتی کافر می‌باشد.

ج: بعد از نوع دوم، صورت و مجسمه چیزهایی است که پرستش نمی‌شوند، ولی مورد تعظیم می‌باشند، مانند صورت پادشاهان و رهبران و فرماندهان که فکر می‌کنند با تابلوها و مجسمه‌ها جاوید خواهند شد، لذا مجسمه‌های خود را در میدانها نصب

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۹۰ باب نقض الصور.

می نمایند. این نوع عکسها و مجسمه ها نیز حرام است.

۵: یکی دیگر از صورت و تابلوهای حرام تصویری است که به صورت مجسمه نیست ولی به عنوان احترام از رهبران و فرماندهان و اشخاص مورد احترام کشیده می شود، و در اماکن و منازل آویزان می گردد و به آن احترام می شود، مخصوصاً اگر این صورتهای مربوط به اشخاص ظالم و فاسق و ملحد باشند حرمت آنها بیشتر است چون احترام و تعظیم ظالمان و فاسقان مغایر با روح اسلام می باشد.

و: نوع دیگر از صورت و تابلوها آنهایی هستند که قابل تعظیم نیستند، ولی به عنوان نشانه ای از اشرافیت، منازل به آنها آراسته می گردد، این نوع تنها مکروه است، و حرام نمی باشد.

ز: تابلوهای مربوط به اشیاء بی جان مانند اشجار و سایر مناظر طبیعی بلا مانع است مگر اینکه به عنوان اشرافیت و فخر و غرور شناخته شوند.

ح: اما عکسهایی که با دوربین عکاسی برداشته می شوند، مادام به منظور تقدیس نباشد و یا مربوط به رهبران و اشخاصی که مورد احترام هستند، مخصوصاً سران کفر و الحاد نباشند، بلا مانع است.

ط: هر صورتی که مورد اهانت قرار گیرد، مانند تصویرهایی که در فرش موجود است و مردم آنها را زیر پا قرار دهند حرام نیست.

ی: عکس و صورتهای مجسمه هایی که نمایانگر فساد و بی عفتی است، به هر وسیله تهیه شوند حرام است و کسانی که به تهیه و نشر اینگونه تصاویر و عکسهای مستهجن کمک می کنند، به اندازه کمک در این کار مجرم هستند^(۱).

باب ۲۸: قرار دادن قلاده از وتر و زه کمان در گردن شتر مکروه است

۱۳۷۱- حدیث: «أَبِي بَشِيرٍ الْأَنْصَارِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فِي بَعْضِ أَصْفَارِهِ، وَالنَّاسُ فِي مَبِيتِهِمْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، رَسُولًا أَنْ لَا يَبْقَيْنَ فِي رَقَبَةِ بَعِيرٍ قِلَادَةً مِنْ وَتَرٍ أَوْ قِلَادَةً

۱- الحلال و الحرام: تألیف قرضاوی، ترجمه نگارنده، ص: ۱۷۸.

إِلَّا قُطِعَتْ»^(۱).

یعنی: «ابو بشیر انصاری رضی الله عنه گوید: در یکی از مسافرتها پیغمبر صلی الله علیه و آله با او بودم، مردم هنوز از محلی که شب در آن خوابیده بودند متفرق نشده بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله یک نفر را فرستاد و دستور داد که نباید در گردن هیچ شتری قلاده‌ای از وتر و زه کمان یا مطلق قلاده باقی باشد، و باید آنها را قطع نمایند».

«قلاده: ریسمانی است از مو یا پشم یا نخ که در گردن حیوان قرار داده می‌شود. وتر: وتر کمان، زه آن است».

(ابن الجوزی گوید: درباره بیان فلسفه نهی از قلاده گردن شتر سه قول وجود دارد: اول اینکه در دوران جاهلیت عادت بر این بود قلاده‌ای از زه کمان را در گردن شتر قرار می‌دادند، تا از چشم بد محفوظ باشد، پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد که این قلاده‌ها را پاره کنند چون هیچ تأثیری در رفع بلا ندارند، دوم اینکه نهی به خاطر این است تا شتر به هنگام فرار تنگ نفس نشود، یا به هنگام علف خوردن در چیزی گیر نکند و خفه نشود، سوم اینکه زنگهایی را به قلاده‌ها می‌بستند که موجب سروصدا می‌شد)^(۲).

باب ۳۰: نشانه‌دار کردن و داغ نمودن حیوانات (غیر انسان) بشرط اینکه در صورت آنها نباشد جایز است، داغ کردن حیواناتی که بابت زکات و جزیه وصول شده‌اند مستحب می‌باشد

۱۳۷۲- حدیث: «أَنَّسٌ رضی الله عنه، قَالَ: لَمَّا وَلَدَتْ أُمُّ سَلِيمٍ، قَالَتْ لِي: يَا أَنَسُ انْظُرْ هَذَا الْغَلَامَ، فَلَا يُصَيِّنُ شَيْئًا حَتَّى تَعْدُوَ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، يُحَنِّكُهُ فَعَدَوْتُ بِهِ فَإِذَا هُوَ فِي حَائِطٍ وَعَلَيْهِ خَمِيصَةٌ حُرَيْشِيَّةٌ، وَهُوَ يَسِمُ الظَّهْرَ الَّذِي قَدِمَ عَلَيْهِ فِي الْفَتْحِ»^(۳).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: وقتی که ام سلیم بچه‌ای را به دنیا آورد، به من گفت: ای انس! بگذار این پسر هیچ چیزی نخورد تا اینکه فردا زود آن را پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌بری تا

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۳۹ باب ما قيل في الجرس ونحوه في أعناق الإبل.

۲- پاورقی لؤلؤ و مرجان: ج ۳، ص: ۴۱ و ۴۲.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۲۲ باب الخميصة السوداء.

مقداری خرما در دهنش قرار می‌دهد و دهنش را شیرین می‌نماید، من هم بچه را نزد پیغمبر بردم، دیدم پیغمبر ﷺ در باغی است و عبای سیاهی که کناره‌هایش منقوش و حاشیه‌دار بود بر تن دارد و مشغول داغ کردن و نشانه‌دار نمودن پشت شترهایی است که از مناطق فتح شده برایش آورده‌اند.

«تحنیک: دهن شیرین کردن بچه به هنگام ولادت قبل از اینکه چیزی بخورد. حمیصه: لباس سیاهی است که در کناره‌هایش نقش باشد. حریشة: منسوب به حرث است که نام مردی از طایفه قضاعه بود».

باب ۳۱: تراشیدن سر بچه و باقی گذاشتن چند قسمت از موهای جلو و اطراف سر آن مکروه است

۱۳۷۳- حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَنْهَى عَنِ الْقَزَعِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ از تراشیدن سر بچه و باقی گذاشتن مقداری از موهای جلو و اطراف سر او نهی می‌کرد».

«قزع: تراشیدن سر و باقی گذاشتن مقداری در جلو و اطراف آن به صورت متفرقه».

باب ۳۲: نهی از تشکیل مجلس و نشستن در اطراف راه عمومی و کسی که در نزدیک راه عبور و مرور مردم بنشیند باید حق آن را به جا آورد

۱۳۷۴- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ عَلَى الطَّرَفَاتِ فَقَالُوا: مَا لَنَا بُدٌّ إِنَّمَا هِيَ مَجَالِسُنَا نَتَحَدَّثُ فِيهَا قَالَ: فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلَّا الْمَجَالِسَ فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهَا قَالُوا: وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ قَالَ: غَضُّ الْبَصَرِ، وَكَفُّ الْأَذَى، وَرَدُّ السَّلَامِ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید پیغمبر ﷺ گفت: از نشستن در کنار راههای عمومی پرهیز کنید، مردم گفتند: چاره‌ای نداریم، باید بر سر راهها بنشینیم، چون مجالس و محل

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۷۲ باب القزع.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۶ كتاب المظالم: ۲۲ باب أفنية الدور والجلوس فيه.

تجمع و گفتگوهای ما در آنجاها است، پیغمبر ﷺ گفت: اگر هیچ چاره‌ای ندارید، لازم است حق را فراموش نکنید، اصحاب گفتند: حق آن چیست؟ فرمود: پوشیدن چشم از حرام، پرهیز از اذیت مردم، (به وسیله غیبت و استهزاء و تحقیر ایشان)، جواب دادن به سلام دیگران، امر به معروف و راهنمایی به کاهاری نیک، و برحذر داشتن دیگران از کارهای بد می‌باشد».

باب ۳۳: وصل کردن مو به موهای سر، خال کوبی بدن، کندن موهای ابرو، باریک کردن آن، فاصله انداختن در بین دندانها (به وسیله باریک نمودن آنان) تغییر دادن فطرت خدایی می‌باشند و حرام هستند

۱۳۷۵- حدیث: «أَسْمَاءُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَأَلْتُ امْرَأَةَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ ابْنَتِي أَصَابَتْهَا الْحَصْبَةُ فَأَمَرَقَ شَعْرُهَا، وَإِنِّي زَوْجَتُهَا؛ أَفَأَصِلُ فِيهِ فَقَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُوصُولَةَ»^(۱).

یعنی: «اسماء رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا (دختر ابو بکر صدیق) گوید: زنی از پیغمبر ﷺ پرسید که موهای سر دخترم در اثر ابتلا به مرض حصبه ریزش کرده، اکنون هم او را شوهر داده‌ام اجازه دارم موهای اضافی به موهای باقیمانده سرش وصل نمایم، (تا موهایش بلند و پر پشت جلوه‌گر شود)؟ پیغمبر ﷺ فرمود: هم کسانی که موها را وصل می‌کنند و هم کسانی که این موها به سرشان وصل می‌شود، از جانب خداوند لعن و نفرین شده می‌باشند».

«امرق: اصلش انمرق از مروق به معنی ریزش مو است».

۱۳۷۶- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ زَوَّجَتْ ابْنَتَهَا، فَتَمَعَطَ شَعْرُ رَأْسِهَا فَجَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لَهُ؛ فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجَهَا أَمَرَنِي أَنْ أَصِلَ فِي شَعْرِهَا، فَقَالَ: لَا، إِنَّهُ قَدْ لَعِنَ الْمُوصِلَاتُ»^(۲).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: یک زن انصاری دخترش را شوهر داد، و مریض شد و موهای سرش ریزش نمود، به نزد پیغمبر ﷺ آمد و جریان را به او خبر داد و گفت: شوهرش به من گفته که موی اضافی به موهای باقیمانده‌اش وصل نمایم، پیغمبر ﷺ گفت

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب اللباس: ۸۵ باب الموصولة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۹۴ باب لا تطيع المرأة زوجها في معصية.

: این کار را مکن، چون زنانی که این کار را انجام می دهند ملعون هستند».

۱۳۷۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْوَاشِمَاتِ، وَالْمُوتَشِمَاتِ، وَالْمُتَمَصَّاتِ وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ، الْمُغَيَّرَاتِ خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي آسَدٍ، يُقَالُ لَهَا أُمُّ يَعْقُوبَ فَبَجَاءَتْ، فَقَالَتْ: إِنَّهُ بَلَّغَنِي أَنَّكَ لَعَنْتَ كَيْتَ وَكَيْتَ فَقَالَ: وَمَا لِي لَا أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَمَنْ هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَقَالَتْ: لَقَدْ قَرَأْتُ مَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَالَ: لَيْنَ كُنْتُ قَرَأْتِيهِ، لَقَدْ وَجَدْتِيهِ أَمَا قَرَأْتَ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]؟ قَالَتْ: بَلَى قَالَ: فَإِنَّهُ قَدْ نَهَى عَنْهُ قَالَتْ: فَإِنِّي أَرَى أَهْلَكَ يَفْعَلُونَهُ قَالَ: فَادْهَبِي، فَانْظُرِي فَذَهَبَتْ فَتَنَظَّرَتْ، فَلَمْ تَرَ مِنْ حَاجَتِهَا شَيْئًا فَقَالَ: لَوْ كَانَتْ كَذَلِكَ مَا جِئْتَنِي»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: خداوند لعن نموده است زنانی را که خال را در بدن دیگران می کوبند و زنانی را که خال در بدنشان کوبیده می شود، و همچنین لعن نموده است زنانی را که موهای ابروی خود را بر می دارند، و آن را باریک می کنند، زنانی که به خاطر زیبایی و جوان نشان دادن خود، دندانهای جلویی را از هم جدا می کنند، و آنها را باریک می نمایند، و زنانی که فطرت و خلقت خدایی را تغییر می دهند. این موضوع به گوش زنی از طایفه بن اسد که به امّ یعقوب مشهور بود رسید، آن زن به نزد عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمد، گفت: شنیده ام که شما زنانی را که فلان کار و فلان کار را می کنند، لعن کرده ای؟ ابن مسعود در جوابش گفت: چرا لعن نکنم کسانی را که رسول خدا ﷺ آنان را لعن کرده است، و در کتاب خدا هم لعن شده اند؟! آن زن گفت: من تمام قرآن را خوانده ام آنچه را که شما می گویی ندیده ام؟ ابن مسعود گفت: اگر تمام قرآن را خوانده باشی حتماً این را دیده ای، مگر نخوانده ای که خداوند می فرماید: (آنچه محمد به شما دستور می دهد انجام دهید، و از آنچه که شما را از آن برحذر می دارد، پرهیز نمائید) آن زن گفت: بلی، این آیه را خوانده ام، ابن مسعود گفت: پس پیغمبر ﷺ از آن کارها منع کرده است و کسانی که آنها را انجام می دهند ملعون دانسته است، آن زن گفت: عقیده

۱- أخرجه البخاري في: ٦٥ كتاب التفسير: ٥٩ سورة الحشر: ٤ باب ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ...﴾

دارم که همسر شما هم این کارها را انجام می‌دهد، ابن مسعود گفت: شما برو نگاه کن (آیا زنم هیچیک از این کارها را انجام داده است؟) آن زن رفت و نگاه کرد، ولی هیچیک از این کارها را بر زن ابن مسعود ندید، ابن مسعود گفت: اگر زنم اهل چنین کارهایی می‌بود، با او زندگی نمی‌کردم، و او را طلاق می‌دادم.

۱۳۷۸- حدیث: «مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ، عَامَ حَجٍّ، عَلَى الْمَنْبَرِ، فَتَنَاولَ قُصَّةً مِنْ شَعْرٍ، وَكَانَتْ فِي يَدَيْ حَرَسِيٍّ فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَيْنَ عُلَمَاؤُكُمْ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، يَنْهَى عَنْ مِثْلِ هَذِهِ، وَيَقُولُ: إِنَّمَا هَلَكْتُ بَنُو إِسْرَائِيلَ حِينَ اتَّخَذَهَا نِسَاؤُهُمْ»^(۱).

یعنی: «حمید بن عبدالرحمن رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: شنیدم معاویه بن ابی سفیان در سالی که امیر حج بود یک دسته مو را از دست یک پاسبان گرفت، بر بالای منبر آن را به مردم نشان داد گفت: ای اهل مدینه! علمای شما کجا هستند؟! (چرا باید به مردم اجازه دهند که چنین کارهایی را انجام دهند؟) شنیدم، که پیغمبر ﷺ از این دسته موها (که برای وصل به موی زنان است) نهی می‌کرد، می‌گفت: بنی‌اسرائیل به خاطر این از بین رفتند که زنهایشان مرتکب چنین اعمالی می‌شدند».

(برابر احادیث فوق کسانی که مو بر موی دیگران وصل می‌کنند و یا شغلشان ساختن کلاه‌گیس است و همچنین کسانی که اجازه می‌دهند مو به موی سرشان وصل شود، و یا کلاه‌گیس بر سر می‌گذارند مرتکب کار حرامی شده‌اند، همچنین کسانی که خال بر بدن دیگران می‌کوبند، و یا اجازه می‌دهند بر بدنشان کوبیده شود، مورد لعن خداوندی قرار دارند، و کسانی که در بدنشان آثار خال‌کوبی وجود دارد، مادام امکان داشته باشد، باید این آثار را از بدن خود پاک کنند، هر چند این کار نیاز به عمل جراحی هم داشته باشد، و زنهایی که موی ابرو، و پیشانی دیگران را بر می‌دارند، و همچنین زنانی که موهای ابرو و پیشانی آنان برداشته می‌شود، ملعون هستند. اما برداشتن موهای ریش و سبیل زنان حرام

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۴ باب حدثنا أبو اليان.

نیست، بلکه مستحب هم می باشد^(۱).

باب ۳۵: از تزویر و ریا و حقه بازی در لباس و غیره و از تظاهر نمودن به چیزی که فاقد آن است نهی شده است

۱۳۷۹- حدیث: «أَسْمَاءُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي ضَرَّةً، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ إِنْ تَشَبَّعْتُ مِنْ زَوْجِي غَيْرَ الَّذِي يُعْطِينِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلَابَسٍ ثَوْبِي زُورٌ»^(۲).

یعنی: «اسماء رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: زنی گفت: ای رسول خدا! من هوویی دارم، آیا اگر تظاهر کنم که شوهرم چیزهایی به من داده است ولی در حقیقت نداده باشد، حرام است و گناهی دارد؟ پیغمبر ﷺ گفت: کسی که به چیزی تظاهر کند که آن را ندارد، مانند کسی است که به دروغ لباس اهل زهد و تقوا را می پوشد، (تا مردم او را جزو متّقیان بدانند)، ولی در حقیقت یک دروغگو است و لباسش لباس دروغ و تزویر است».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱- شرح نووی بر مسلم: ج ۱۴، ص: ۱۰۶.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۰۶ باب المتشبع بما لم ينل وما ينهي من افتخار الضرة.

فصل سی و هشتم: درباره آداب

باب ۱: از اینکه کسی فرزندش را قاسم نام نهد تا به او ابوالقاسم (پدر قاسم) گفته شود نهی شده است، و بیان نامهایی که مستحب است بچه‌ها را به آنها نامگذاری نمایند

۱۳۸۰- حدیث: «أَنْسُ، قَالَ: دَعَا رَجُلٌ بِالْبَقِيعِ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: لَمْ أَغْنِكَ قَالَ: سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكُنُّوا بِكُنْيَتِي»^(۱).

یعنی: «انس ﷺ گوید: یک نفر در بقیع با صدای بلند گفت: ای ابوالقاسم! پیغمبر ﷺ به طرف او روی گردانید آن مرد گفت: ای رسول خدا! منظورم شما نیست، پیغمبر ﷺ گفت: به نام من (محمد و احمد) نامگذاری نکنید، ولی کنیه مرا (ابوالقاسم) انتخاب ننمائید».

۱۳۸۱- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ ﷺ قَالَ: وَلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلَامٌ، فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: لَا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ، وَلَا نُنْعِمُكَ عَيْنًا فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلِدَ لِي غُلَامٌ، فَسَمَّيْتُهُ الْقَاسِمَ، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: لَا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ، وَلَا نُنْعِمُكَ عَيْنًا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَحْسَنَتِ الْأَنْصَارُ، سَمُّوا بِاسْمِي، وَلَا تَكُنُّوا بِكُنْيَتِي، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله انصاری ﷺ گوید: یک نفر از ما دارای پسری شد، و او را قاسم نام نهاد انصار به او گفتند: ما شما را ابوالقاسم (پدر قاسم) نمی‌خوانیم، و به شما هم تبریک و تهنیت نمی‌گوییم، آن مرد پیش پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! من دارای پسری شده‌ام، او را قاسم نام نهاده‌ام، انصار می‌گویند: ما شما را ابوالقاسم نمی‌خوانیم، و به شما تبریک نمی‌گوییم، پیغمبر ﷺ گفت: انصار درست گفته‌اند، شما به اسم من نامگذاری کنید، ولی از انتخاب کنیه من پرهیز نمایید، تنها من قاسم هستم (و غنیمت را در بین شما تقسیم می‌نمایم)».

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۴۹ باب ما ذكر في الأسواق.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۷ كتاب فرض الخمس: ۷ باب قول الله تعالى: ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ (فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ).

۱۳۸۲- حدیث: «جابرؓ، قَالَ: وَلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلَامٌ، فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ، فَقُلْنَا: لَا تُكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ، وَلَا كَرَامَةً فَأَخْبَرَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: سَمَّ ابْنَكَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ»^(۱).

یعنی: «جابرؓ گوید: یک نفر از ما صاحب پسری شد، آن را قاسم نام نهاد، ما به او گفتیم: شما را ابوالقاسم نمی خوانیم، به خاطر این کنیه به شما احترام نمی گذاریم، آن مرد جریان را به پیغمبرؐ خبر داد، پیغمبرؐ گفت: پسر تو را عبدالرحمن نام بگذار.»

۱۳۸۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَؓ قَالَ: قَالَ أَبُو الْقَاسِمِؓ: سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْتُبُوا بِكُنْيَتِي»^(۲).

یعنی: «ابو هریرهؓ گوید: ابوالقاسم (محمد) گفت: دیگران را به نام من نامگذاری نکنید، ولی از انتخاب کنیه من (ابوالقاسم) پرهیز نمایید.»

باب ۳: تغییر نام قبیح به نام خوب و زیبا مستحب است و تغییر نام بره (بی گناه) به زینب و جویره و غیره

۱۳۸۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَؓ أَنَّ زَيْنَبَ كَانَ اسْمُهَا بَرَّةً، فَقِيلَ تُرَكِّي نَفْسَهَا فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، زَيْنَبَ»^(۳).

یعنی: «ابو هریرهؓ گوید: زینب دختر جحش قبلاً نامش بره (بی گناه) بود گفته شد که زینب می خواهد با این نام خود را تزکیه نماید، و خود را بی گناه به مردم نشان دهد، پیغمبرؐ او را به زینب تغییر نام داد.»

باب ۴: کسی را پادشاه جهان، یا شاهنشاه نام نهادن حرام است

۱۳۸۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَؓ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَخْنَعُ الْأَسْمَاءِ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تَسْمَى بِمَلِكِ الْأَمْلاَكِ»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۰۵ باب أحبّ الأسماء إلى الله ﷻ.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۰ باب كنية النبيّ.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۰۸ باب تحويل الإسم إلى اسم أحسن منه.

۴- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۱۴ باب أبغض الأسماء عند الله.

یعنی: «ابو هريره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بدترین نام به نزد خدا اسم کسی است که خود را پادشاه تمام جهان و شاهنشاه نام می نهد».

باب ۵: مستحب است وقتی که بچه ای به دنیا می آید یک نفر صالح دهش را بخرما شیرین کند و جایز است در روز ولادتش نامگذاری شود، مستحب است نام عبدالله و ابراهیم، و سایر پیغمبران بر او گذاشت

۱۳۸۶- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ ابْنُ لَأَبِي طَلْحَةَ يَشْتَكِي، فَخَرَجَ أَبُو طَلْحَةَ، فَقَبَضَ الصَّبِيَّ فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو طَلْحَةَ، قَالَ: مَا فَعَلَ ابْنِي قَالَتْ أُمُّ سَلِيمٍ: هُوَ أَسْكَنُ مَا كَانَ فَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ الْعِشَاءَ، فَتَعَشَّى، ثُمَّ أَصَابَ مِنْهَا فَلَمَّا فَرَغَ، قَالَتْ: وَارِ الصَّبِيَّ فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبُو طَلْحَةَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: أَعْرَسْتُمُ اللَّيْلَةَ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمَا فَوَلَدَتْ غُلَامًا قَالَ لِي أَبُو طَلْحَةَ: أَحْفَظْهُ حَتَّى تَأْتِيَ بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَأَتَى بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، وَأَرْسَلَتْ مَعَهُ بَتَمَرَاتٍ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: أَمَعُهُ شَيْءٌ قَالُوا: نَعَمْ، تَمَرَاتٌ فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَمَضَغَهَا، ثُمَّ أَخَذَ مِنْ فِيهِ، فَجَعَلَهَا فِي فِي الصَّبِيِّ، وَحَنَكُهُ بِهِ، وَسَمَّاهُ عَبْدَ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: ابو طلحه رضی الله عنه پسری داشت که مریض بود، وقتی ابو طلحه از خانه بیرون رفت پسرش فوت کرد، زمانی که به خانه برگشت گفت: حال پسر من چطور است؟ امّ سلیم (زن ابو طلحه) گفت: از همه اوقات ساکت تر است، شام را برای ابو طلحه آورد، شام را خورد و با همسرش نزدیکی کرد، سپس امّ سلیم گفت: بچه را دفن کن (او مرده است) صبح ابو طلحه به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و جریان را به او خبر داد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا امشب با همسرت عروسی و نزدیکی کرده ای؟ گفت: بلی، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوندا! به این نزدیکی برکت دهید.

بعد از مدتی امّ سلیم پسری را به دنیا آورد، ابو طلحه به من (انس) گفت: آنرا بگیر و او را پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله ببر، من هم او را پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله بردم، امّ سلیم چند دانه خرما را همراه آن پسر فرستاد، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن پسر را گرفت، فرمود: آیا چیزی همراه دارد؟ گفتند: بلی، چند دانه خرما همراه دارد، پیغمبر صلی الله علیه و آله دانه های خرما را گرفت، آنرا جوید، بعداً آن را

۱- أخرجه البخاري في: ۷۱ كتاب العقیقة: ۱ باب تسمية المولود غداً يولد لمن لم يعق، وتحنيكه.

از دهان خود بیرون آورد در دهان آن بچه قرار داد و با انگشت آنرا در دهان بچه حرکت داد، و او را عبدالله نام نهاد».

۱۳۸۷- حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه، قَالَ: وَلَدَ لِي غُلَامٌ، فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ، فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ، فَحَنَكُهُ بِتَمْرَةٍ وَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ وَدَفَعَهُ إِلَيَّ وَكَانَ أَكْبَرَ وَلَدِ أَبِي مُوسَى»^(۱).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: صاحب پسری شدم، و آن را پیش پیغمبر ﷺ بردم، پیغمبر ﷺ او را ابراهیم نام نهاد، دهن او را با یک دانه خرما شیرین کرد، دعای خیر و برکت برای او نمود، و او را به من پس داد، این پسر بزرگترین بچه‌های ابو موسی بود».

۱۳۸۸- حدیث: «أَسْمَاءُ رضی الله عنها أَنَّهَا حَمَلَتْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَتْ: فَخَرَجْتُ وَأَنَا مُتِمٌّ فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ، فَتَزَلْتُ بِقُبَاءَ، فَوَلَدْتُهُ بِقُبَاءَ ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ، فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ فَمَضَعَهَا، ثُمَّ تَفَلَّ فِي فِيهِ فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ جَوْفَهُ رِيقُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ حَنَكَهُ بِتَمْرَةٍ، ثُمَّ دَعَا لَهُ وَبَرَكَ عَلَيْهِ؛ وَكَانَ أَوَّلَ مَوْلُودٍ وَلَدَ فِي الْإِسْلَامِ»^(۲).

یعنی: «اسماء رضی الله عنها (دختر ابو بکر صدیق) گوید: با عبدالله بن زبیر حامله بودم، در حالی که مدت حملم به سر رسیده بود به مدینه مهاجرت کردم، به قباء رسیدم، در آنجا وضع حمل نمودم و بچه (عبدالله) را به نزد پیغمبر ﷺ بردم، او را در بغل پیغمبر ﷺ انداختم، پیغمبر ﷺ یک دانه خرما را خواست، آن را جوید، سپس در دهان عبدالله تف ریخت، اول چیزی که داخل درون عبدالله شد تف پیغمبر ﷺ بود، بعداً دهن او را با آن دانه خرمای جویده شیرین نمود، برایش دعای خیر و برکت کرد، عبدالله اولین اولاد مهاجرین بعد از هجرت به مدینه بود».

۱۳۸۹- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَيْتُ بِالْمُنْذِرِ ابْنَ أَبِي أُسَيْدٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، حِينَ وَلَدَ، فَوَضَعَهُ عَلَى فَخْذِهِ، وَأَبُو أُسَيْدٍ جَالِسٌ؛ فَلَهَا النَّبِيُّ ﷺ بِشَيْءٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَمَرَ أَبُو أُسَيْدٍ بَابْنِهِ فَاحْتَمَلَ مِنْ فَخْذِ النَّبِيِّ ﷺ، فَاسْتَفَاقَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: أَأَيْنَ الصَّبِيُّ فَقَالَ أَبُو أُسَيْدٍ: قَلْبَنَاهُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَا

۱- أخرجه البخاري في: ۷۱ كتاب العقيدة: ۱ باب تسمية المولد غدا يولد لمن لم يعق، وتحنكه.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۴۵ باب هجرة النبي وأصحابه إلى المدينة.

اسْمُهُ قَالَ: فَلَانَ قَالَ: وَلَكِنْ اسْمُهُ الْمُنْدَرُ فَسَمَاهُ يَوْمَئِذٍ الْمُنْدَرُ^(۱).

یعنی: «سهل بن سعد^{رضی الله عنه} گوید: مندر بن ابی اسید را به هنگامی که متولد شد، پیش پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} آوردند، پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} او را بر رانش قرارداد، ابواسید هم آنجا نشسته بود، پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} به کاری که در دست داشت مشغول بود، ابواسید دستور داد تا پسرش را از روی ران پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} بردارند، وقتی که پیامبر از کارش فارغ شد، فرمود: آن بچه کجا است؟ ابواسید گفت: او را به منزل برگردانیدیم، فرمود: اسمش چیست؟ ابواسید گفت: اسمش فلان است، پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} گفت: ولی اسمش مندر است، پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} از آن روز اسم او را به مندر تغییر داد».

«فلها: مشغول بود. قلبناه: او را برگردانیدیم».

۱۳۹۰ - حدیث: «أَنْسِ^{رضی الله عنه} قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ^{صلی الله علیه و آله}، أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا وَكَانَ لِي أَخٌ يُقَالُ لَهُ أَبُو عُمَيْرٍ، وَقَالَ أَحِبَّهُ فَطِيمٌ وَكَانَ إِذَا جَاءَ قَالَ: يَا أَبَا عُمَيْرٍ، مَا فَعَلَ التُّغَيْرُ نَعْرٌ كَانَ يَلْعَبُ بِهِ»^(۲).

یعنی: «انس^{رضی الله عنه} گوید: اخلاق پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} از اخلاق تمام مردم زیباتر بود. من برادری به نام ابو عمیر داشتم که او را از خوردن شیر مادر بازداشته بودند و هر وقت که پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} می آمد به او می گفت: ای ابو عمیر! نغیر (جوجه کوچک نوک قرمز) چه می کند؟ ابو عمیر جوجه ای داشت که با آن بازی می کرد».

(این نشانه کمال مهر و محبت پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} می باشد که حتی با بچه دو ساله صحبت می کرد و از اسباب بازی او می پرسید).

باب ۷: اجازه خواستن برای وارد شدن به منزل دیگران

۱۳۹۱ - حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ^{رضی الله عنه} قَالَ: كُنْتُ فِي مَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ إِذْ جَاءَ أَبُو مُوسَى كَأَنَّهُ مَذْغُورٌ فَقَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلَى عَمْرٍ ثَلَاثًا، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي، فَرَجَعْتُ فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ قُلْتُ: اسْتَأْذَنْتُ ثَلَاثًا فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي، فَرَجَعْتُ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ^{صلی الله علیه و آله}: إِذَا اسْتَأْذَنْ أَحَدُكُمْ ثَلَاثًا، فَلَمْ

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۰۸ باب تحويل الإسم إلى اسم أحسن منه.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۱۲ باب الكنية للصبي قبل أن يولد للرجل.

يُؤْذَنُ لَهُ فَلْيَرْجِعْ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتُقِيمَنَّ عَلَيْهِ بَيْتَهُ أَمِنْكُمْ أَحَدٌ سَمِعَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ أَبِي بْنُ كَعْبٍ: وَاللَّهِ لَا يَقُومُ مَعَكَ إِلَّا أَصْغَرُ الْقَوْمِ، فَكُنْتُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ؛ فَقُمْتُ مَعَهُ فَأَخْبِرْتُ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری ﷺ گوید: در یکی از مجالس انصار نشسته بودم، ابو موسی ﷺ آمد و رنگ پریده به نظر می‌رسید، گفت: سه‌بار از عمر کسب اجازه ورود خواستم ولی به من اجازه نداد، من هم برگشتم. بعداً عمر ﷺ به ابو موسی گفت: چرا نیامدی؟ ابو موسی گفت: سه‌بار اجازه خواستم اجازه ندادی، ناچار برگشتم، چون پیغمبر ﷺ فرمود: هرگاه کسی از شما سه‌بار اجازه ورود خواست و به او اجازه داده نشد باید برگردد، عمر به ابو موسی گفت: قسم به خدا باید شاهی بر صحت روایت حدیث را از پیغمبر ﷺ حاضر کنید، رو به حضار گفت: آیا کسی از شما این حدیث را از پیغمبر ﷺ شنیده است؟ ابی بن کعب به ابو موسی گفت: قسم به خدا به جز کوچکترین افراد این جماعت کسی دیگر حاضر نیست شهادت دهد (ابو سعید خدری گوید: من بلند شدم به عمر گفتم: که پیغمبر ﷺ این حدیث را فرموده است».

باب ۸: وقتی که صاحبخانه گفت شما کیستی؟ مکروه است که بگویید منم

۱۳۹۲- حدیث: «جَابِرٌ ﷺ، قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي دِينِ كَانَ عَلَى أَبِي فَدَقْتُ الْبَابَ فَقَالَ: مَنْ ذَا فَقُلْتُ: أَنَا فَقَالَ: أَنَا، أَنَا كَأَنَّهُ كَرِهَهَا»^(۲).

یعنی: «جابر ﷺ گوید: به خاطر قرضی که بر پدرم بود پیش پیغمبر ﷺ رفتم، در را زدم، پیغمبر ﷺ گفت: چه کسی است؟ گفتم: منم، پیغمبر ﷺ گفت: منم، منم! چنین پیدا بود که پیغمبر ﷺ از جواب دادنم ناراحت بود».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۱۳ باب التسليم والاستئذان ثلاثاً.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۱۷ باب إذا قال من ذا فقال أنا.

باب ۹: نگاه کردن به خانه دیگران حرام است

۱۳۹۳- حدیث: «حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ السَّاعِدِيُّ أَنَّ رَجُلًا أَطْلَعَ فِي جُحْرِ فِي بَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَدْرَى يَحْكُ بِهِ رَأْسَهُ فَلَمَّا رَأَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَوْ أَعْلَمُ أَنَّ تَنْتَظِرَنِي لَطَعْتُ بِهِ فِي عَيْنِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّمَا جُعِلَ الْإِذْنُ مِنْ قَبْلِ الْبَصَرِ»^(۱).

یعنی: «سهل بن سعد ساعدی گوید: یک نفر از سوراخ در خانه پیغمبر ﷺ به منزل او نگاه کرد، پیغمبر ﷺ شانه آهنی نوک تیزی در دست داشت که موهای سرش را با آن شانه می نمود، وقتی آن مرد را دید، گفت: اگر می دانستم تا به شما می رسم در جای خود می مانی این شانه را در چشمت فرو می کردم، پیغمبر ﷺ گفت: اذن خواستن باید قبل از نگاه کردن باشد».

۱۳۹۴- حدیث: «أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ أَنَّ رَجُلًا أَطْلَعَ مِنْ بَعْضِ حُجَرِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَامَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ، بِمِشْقَصٍ، أَوْ بِمِشْقَصٍ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَخْتَلُ الرَّجُلُ لِيَطْعَنَهُ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک ﷺ گوید: یک نفر به یکی از منزلهای پیغمبر ﷺ نگاه می کرد، پیغمبر ﷺ با یک میله آهن به سوی او بلند شد، انگار الان هم قیافه اش در برابر چشم می باشد، که پیغمبر ﷺ می خواست مخفیانه آن میله را در چشم او فرو برد».

۱۳۹۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: لَوْ أَطْلَعَ فِي بَيْتِكَ أَحَدٌ وَلَمْ تَأْذَنْ لَهُ، خَذَفْتُهُ بِحَصَاةٍ فَفَقَاتَ عَيْنَهُ، مَا كَانَ عَلَيْكَ مِنْ جُنَاحٍ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره ﷺ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می گفت: اگر کسی بدون اجازه به خانه شما نگاه کند و شما هم با سنگ به چشم او بزنی و او را کور کنی هیچ گناهی ندارید».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب الدِّيَّات: ۲۳ باب من اطلع في بيت قوم ففقتوا عينه فلا دية له.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۱۱ باب الاستئذان من أجل البصر.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۷ كتاب الدِّيَّات: ۱۵ باب من أخذ حقه أو اقتصّ دون السلطان.

فصل سی و نهم: درباره سلام کردن و مسائل مربوط به آن

باب ۱: وظیفه سوار است که بر پیاده سلام کند و افرادی که تعدادشان کم است بر افرادی که بسیارند سلام نمایند

۱۳۹۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يُسَلِّمُ الرَّاکِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: سوار بر پیاده و کسی که راه می رود بر کسی که نشسته است و افراد کم بر افراد زیاد سلام می کنند».

باب ۳: حقّ مسلمان بر مسلمان این است که به سلام او جواب دهد

۱۳۹۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ خَمْسٌ: رَدُّ السَّلَامِ، وَعِيَادَةُ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ، وَإِجَابَةُ الدَّعْوَةِ، وَتَشْمِيتُ الْعَاطِسِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می گفت: حقّ مسلمان بر مسلمان پنج چیز است:

- ۱- جواب دادن به سلام او.
- ۲- عیادت از او هرگاه مریض شد.
- ۳- تشییع جنازه او اگر بمیرد.
- ۴- قبول دعوت او هرگاه دعوتش کند.
- ۵- هرگاه عطسه کرد و گفت، الحمد لله باید به او گفته شود (یرحمک الله) خدا به شما رحم کند».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۹ کتاب الاستئذان: ۵ باب تسليم الرّاکب على الماشي.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۳ کتاب الجنائز: ۲ باب الأمر باتباع الجنائز.

باب ۴: چگونگی جواب دادن به سلام اهل کتاب و اینکه مسلمان ابتداء بر ایشان سلام کند، ممنوع است

۱۳۹۸- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ، فَقُولُوا: وَعَلَيْكُمْ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هرگاه اهل کتاب بر شما سلام کردند شما هم در جواب ایشان بگوئید: (وعلیکم)».

(یهودیان که بر مسلمانان سلام می کردند، به جای اینکه بگویند: السلام علیکم، می گفتند: السام علیکم، یعنی مرگ بر شما باد، پیغمبر ﷺ فرمود: در جواب ایشان بگوئید: وعلیکم، یعنی آنچه که می گوئید بر خود شما باشد. علمای شافعی ابتدا سلام کردن بر اهل کتاب را حرام، و جواب دادن به سلام ایشان با کلمه (و علیکم) را واجب می دانند)^(۲).

۱۳۹۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ الْيَهُودُ فَإِنَّمَا يَقُولُ أَحَدُهُمُ: السَّامُ عَلَيْكَ فَقُلْ: وَعَلَيْكَ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر وقت یهود بر شما سلام می کنند، می گویند: السام علیکم (مرگ بر شما باد) شما هم در جواب بگوئید: وعلیکم، (یعنی آنچه که می گوئید بر خود شما باد)».

«سام: در زبان عبری به معنی مرگ است».

۱۴۰۰- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ رَهْطٌ مِنَ الْيَهُودِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكَ فَفَهَّمْتُهَا، فَقُلْتُ: عَلَيْكُمُ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَهْلًا، يَا عَائِشَةُ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ لَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَقَدْ قُلْتُ:

۱- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۲۲ باب كيف يرد على أهل الذمة السلام.

۲- شرح نووی بر مسلم: ج ۱۴، ص: ۱۴۵.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۲۲ باب كيف يرد على أهل الذمة السلام.

وَعَلَيْكُمْ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: عده‌ای از یهودیان به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند، گفتند: السام عليك (مرگ بر شما باد) منهم متوجه شدم در جواب ایشان گفتم: السام عليكم واللَّعْنَةُ (یعنی مرگ و لعنت بر شما باد)، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! آرام باش، خداوند آرامش و گذشت را در تمام امور دوست دارد، گفتم: ای رسول خدا! مگر نشنیدی که چه گفتند؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: منهم به ایشان جواب دادم، گفتم: و عليكم (آنچه گفتید بر خودتان باد)».

باب ۵: سلام بر بچه‌ها مستحب است

۱۴۰۱- حدیث: «أَنَّ نَسْرَةَ بِنْتُ مَالِكٍ رضی الله عنها، أَنَّهُ مَرَّ عَلَى صَبِيَّانِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمَا وَقَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَفْعَلُهُ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه بر عده‌ای از بچه‌ها گذشت و بر ایشان سلام کرد، گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بچه‌ها سلام می‌کرد».

باب ۷: بیرون رفتن زن از منزل برای انجام کارهای مورد نیاز جایز است

۱۴۰۲- حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها قَالَتْ: خَرَجْتُ سَوْدَةَ بَعْدَمَا ضَرَبَ الْحِجَابُ، لِحَاجَتِهَا؛ وَكَانَتْ امْرَأَةً جَسِيمَةً لَا تَخْفَى عَلَى مَنْ يَعْرِفُهَا؛ فَرَأَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: يَا سَوْدَةُ أَمَا وَاللَّهِ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا، فَأَنْظُرِي كَيْفَ تَخْرُجِينَ قَالَتْ: فَأَنْكَفَأْتُ رَاجِعَةً وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فِي بَيْتِي، وَإِنَّهُ لَيَتَعَشَّى، وَفِي يَدِهِ عِرْقٌ فَدَخَلْتُ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي، فَقَالَ لِي عُمَرُ كَذَا وَكَذَا قَالَتْ: فَأَوْحَى إِلَيَّ ثُمَّ رَفَعَ عَنْهُ وَإِنَّ الْعِرْقَ فِي يَدِهِ، مَا وَضَعَهُ فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ أَذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ»^(۳).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: بعد از نزول آیه حجاب، سوده (همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله) برای

۱- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۲۲ باب كيف يرد على أهل الذمة السلام.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۱۵ باب التسليم على الصبيان.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۱۳ سورة الأحزاب: ۸ باب قوله: ﴿... لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ...﴾

کاری که داشت از منزلش بیرون رفت، سوده که زن چاقی بود نمی‌توانست خود را از کسانی که او را می‌شناختند، پنهان کند. بنابراین عمر بن خطاب رضی الله عنه او را دید، گفت: ای سوده! قسم به خدا نمی‌توانی خودت را از ما پنهان کنی، بین چطور از منزل بیرون آمده‌ای؟! عایشه گوید: سوده به خانه برگشت، پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل من مشغول شام خوردن بود، یک تکه استخوان گوشت‌دار را در دست داشت، سوده وارد شد، گفت: ای رسول خدا! من برای کار مورد نیاز از منزل بیرون رفتم، عمر این حرفها را به من گفت، عایشه گوید: در این اثنا وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد، وقتی که وحی تمام شد و سنگینی آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله رفع گردید، هنوز آن تکه استخوان را در دست داشت و بر سفره گذاشته بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند به شما زنان اجازه داد که برای انجام کارهای مورد نیاز از منزل بیرون بروید».

(این حدیث دلالت بر این دارد که مقصود از حجاب، پوشیده شدن بدن زن است، نه محبوس ساختن او در منزل).

باب ۸: به خلوت نشستن با زن بیگانه، به تنهایی با او بودن حرام است

۱۴۰۳- حدیث: «عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالْدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَرَأَيْتَ الْحَمَّوْ قَالَ: الْحَمَّوْ الْمَوْتُ»^(۱).

یعنی: «عقبه بن عامر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: از وارد شدن بر زن بیگانه به تنهایی پرهیز کنید، یک نفر از انصار گفت: ای رسول خدا! خلوت کردن مردان فامیل زوج (از قبیل برادر و برادرزاده زوج و هر کسی که نکاح زنش برای او حلال است) با زن او چه حکمی دارد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خلوت کردن مردان فامیل زوج با زن او کشنده (و سم قاتل است)».

(چون به علت نزدیکی و ارتباط نزدیک امکان فساد در خلوت مردان خویشاوند مرد با زنش بیشتر است، بنابراین جایز نیست برادر یا برادرزاده مرد، با زن او به تنهایی با هم

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۱۱ باب لا يخلون رجل بامرأة إلا ذو محرم والدخول على المغيبة.

خلوت کنند و در منزلی به تنهایی با هم بنشینند).

«هو: امام نووی گوید: مردان فامیل زوج حمو زوج می باشند».

باب ۹: وقتی که کسی با یک زن محرم مانند مادرش و یا همسرش خلوت می کند و کسی دیگر آنان را می بیند مستحب است به آن شخص بگوید: این زن محرم من و فلانی است، تا سوءظنی حاصل نشود

۱۴۰۴ - حدیث: «صَفِيَّةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، أَتَتْهَا جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، تَزُورُهُ فِي اعْتِكَافِهِ، فِي الْمَسْجِدِ، فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنْ رَمَضَانَ فَتَحَدَّثَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً، ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مَعَهَا يَقْلِبُهَا، حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْمَسْجِدِ، عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ، مَرَّ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ ﷺ: عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُبَيٍّْ فَقَالَا: سُبْحَانَ اللَّهِ، يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَبَّرَ عَلَيْهِمَا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ الشَّيْطَانَ يَبْلُغُ مِنَ الْإِنْسَانِ مَبْلَغَ الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْدِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَيْئًا»^(۱).

یعنی: «صفیه همسر پیغمبر ﷺ به نزد او آمد و به هنگام اعتکاف پیغمبر ﷺ در مسجد در دهه آخر رمضان از او عیادت کرد، مدتی با پیغمبر ﷺ نشست و صحبت کرد، سپس بلند شد و به منزل برگشت، پیغمبر ﷺ تا دم در مسجد، نزدیک در منزل ام سلمه او را بدرقه نمود، در این اثنا دو مرد انصاری از آنجا رد شدند، بر پیغمبر ﷺ سلام کردند، پیغمبر ﷺ به ایشان گفت: نگران نباشید این صفیه دختر حبیبی می باشد، آن دو مرد از این گفته پیغمبر ﷺ ناراحت شدند، با تعجب گفتند: سبحان الله، (چطور ما نسبت به رسول خدا ﷺ سوءظن خواهیم داشت)، پیغمبر ﷺ گفت: شیطان مانند خون در بدن جریان دارد، ترسیدم مبدا سوءظنی را در دل شما ایجاد نماید».

«علی رسلکما: یعنی بر حال خودتان باقی باشید و تغییری در شما به وجود نیاید».

باب ۱۰: کسی که به مجلسی وارد می شود اگر جایی خالی را پیدا کرد در آنجا می نشیند و الا پشت سر حاضرین در مجلس خواهد نشست

۱- أخرجه البخاري في: ۳۳ كتاب الإعتكاف: ۸ باب هل يخرج المعتكف لحوائجه إلى باب المسجد.

۱۴۰۵- حدیث: «أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، وَالنَّاسُ مَعَهُ، إِذْ أَقْبَلَ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَذَهَبَ وَاحِدٌ قَالَ: فَوَقَفَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَرَأَى فُرْجَةً فِي الْحَلَقَةِ، فَجَلَسَ فِيهَا وَأَمَّا الْآخَرُ فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ وَأَمَّا الثَّالِثُ فَأَدْبَرَ ذَاهِبًا فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفَرِ الثَّلَاثَةِ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ فَأَوَاهُ اللَّهُ؛ وَأَمَّا الْآخَرُ فَاسْتَحْيَا فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ؛ وَأَمَّا الْآخَرُ فَأَعْرَضَ فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ»^(۱).

یعنی: «ابو واقد لیثی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ در مسجد نشسته بود، مردم هم با او جمع شده بودند، در این اثنا سه نفر آمدند، دو نفر از آنان به سوی پیغمبر ﷺ رفتند و یک نفرشان خارج شد، آن دو نفر در نزد پیغمبر ﷺ ایستادند یکی از آنان جای خالی را در حلقه مجلس دید و آنجا نشست، نفر دوم در پشت سر حاضرین قرار گرفت و نفر سوم از مجلس روگردان شد و بیرون رفت، هنگامی که پیغمبر ﷺ از بحث مجلس فارغ شد گفت: بیاید تا شما را از اوضاع این سه نفر باخبر کنم، نفر اول به سوی خدا پناه آورد و خداوند هم او را پناه داد، نفر دوم از خدا شرم کرد، خداوند هم به او رحم کرد و پاداش شرمش را داد، اما نفر سوم از خداوند روگردان شد (و در مجلس پر خیر و برکت پیغمبر ﷺ و اصحابش شرکت نکرد) خداوند هم از او روگردان گردید، (او را از این نعمت محروم گردانید، و با او قهر کرد)».

باب ۱۱: حرام است کسی را که در جای مباحی که نشسته است، بلند نمود تا دیگری در آنجا بنشیند

۱۴۰۶- حدیث: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هیچ کسی نباید کس دیگری را که در مجلسی نشسته بلند کند و خود در جای او بنشیند».

۱- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۸ باب من قعد حيث ينتهي به المجلس.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۳۱ باب لا يقيم الرجل الرجل من مجلسه.

باب ۱۳: وارد شدن مخنث به نزد زن بیگانه حرام است

۱۴۰۷- حدیث: «أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ، وَعِنْدِي مُخَنَّثٌ، فَسَمِعَهُ يَقُولُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُمَيَّةَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الطَّائِفَ غَدًا، فَعَلَيْكَ بِابْنَةِ غِيلَانَ، فَإِنَّهَا تَقْبِلُ بِأَرْبَعٍ، وَتَذْبِرُ بِثَمَانٍ وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يَدْخُلَنَّ هَؤُلَاءِ عَلَيْكُمْ»^(۱).

یعنی: «ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: پیغمبر ﷺ به منزل من آمد، یک نفر مخنث پیش من بود، شنید که این مخنث به عبدالله بن امیه می گفت: ای عبدالله! به یاد داشته باش، اگر خداوند فردا طایف را برای شما فتح نمود و پیروز شدید، دختر غیلان را از دست ندهی، (او یک دختر زیبا و چاق است) وقتی که رو به انسان می آید، گوشت اطراف شکمش به چهار قسم (هر طرف دو قسمت) تقسیم می شود، و هر وقت که رو می گرداند و به عقب بر می گردد، در هشت قسم نمایان می گردد، (منظورش زیبایی و چاقی آن دختر بود)، پیغمبر ﷺ دستور داد که این مخنثها نباید به نزد شما (زنان) بیایند».

(بنابراین به خلوت نشستن مخنثها و کسانی که آلت تناسلی آنها قطع شده و خصی هستند با زنان نامحرم حرام است و به هنگام نشستن زنان نامحرم با آنان باید رعایت حجاب شود)^(۲).

باب ۱۴: هرگاه زنی در راه خسته شده باشد جایز است کسی او را پشت سر خود سوار کند

۱۴۰۸- حدیث: «أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي الزُّبَيْرُ، وَمَا لَهُ فِي الْأَرْضِ مِنْ مَالٍ وَلَا مَمْلُوكٍ وَلَا شَيْءٍ، غَيْرَ نَاضِجٍ وَغَيْرَ فَرَسِهِ فَكُنْتُ أَغْلِفُ فَرَسَهُ، وَأَسْتَقِي الْمَاءَ، وَأَخْرُزُ غَرَبَهُ، وَأَعِجَنُ، وَلَمْ أَكُنْ أَحْسَنُ أَخْبَزُ وَكَانَ يَخْبِزُ جَارَاتِي لِي مِنَ الْأَنْصَارِ، وَكُنَّ نِسْوَةَ صِدْقٍ وَكُنْتُ أَنْقُلُ التَّوَى مِنَ أَرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتِي أَقْطَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، عَلَى رَأْسِي، وَهِيَ مِنِّي عَلَى ثُلَاثِي فَرَسَخٍ فَجِئْتُ يَوْمًا وَالتَّوَى عَلَى رَأْسِي، فَلَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَدَعَانِي ثُمَّ قَالَ: إِخْ إِخْ لِيَحْمِلَنِي خَلْفَهُ فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أُسِيرَ مَعَ الرَّجَالِ، وَذَكَرْتُ الزُّبَيْرَ وَغَيْرَتَهُ، وَكَانَ أَغْيَرَ النَّاسِ فَعَرَفَ رَسُولُ

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٥٦ باب غزوة الطائف في شوال سنة ثمان.

۲- شرح نووی بر مسلم: ج ۱۴، ص: ۱۶۳.

اللَّهُ ﷻ، أَنِّي اسْتَحْيَيْتُ، فَمَضَى فَجَنَّتُ الزُّبَيْرَ، فَقُلْتُ: لَقِينِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَعَلَى رَأْسِي النَّوَى، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَأَنَاحَ لِأَرْكَبَ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ، وَعَرَفْتُ غَيْرَتَكَ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَحَمْلُكَ النَّوَى كَانَ أَشَدَّ عَلَيَّ مِنْ رُكُوبِكَ مَعَهُ قَالَتْ: حَتَّى أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ، بَعْدَ ذَلِكَ، بِخَادِمٍ يَكْفِينِي سِيَاسَةَ الْفَرَسِ، فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَنِي»^(۱).

یعنی: «اسماء دختر ابو بکر رضی الله عنه گوید: با زبیر ازدواج کردم در حالی که هیچ زمین و مال و خادمی نداشت و به جز یک شتر که با آن آب می کشید و یک اسب ثروت دیگری نداشت، من به اسبش آب و علف می دادم، دلو آب را که پاره می شد می دوختم، و خمیر را پخت می کردم، به خوبی نمی توانستم نان ببزم، چند زن همسایه انصاری داشتم که به حقیقت زنهای صادق و درستکاری بودند آنها برایم نان می پختند، از زمینی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به زبیر بخشیده بود، تا از منافع آن استفاده نماید و دو سوم فرسخ از منزل ما دور بود، گیاه به منزل می آوردم یک روز که گیاه را بر روی سر گذاشته بودم و به خانه بر می گشتم، به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدم که چند نفر از انصار با او بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا صدا کرد، به شترش گفت: اخ، اخ، (کلمه ای است که برای خوابانیدن شتر به کار می رود) می خواست مرا در پشت سر خود سوار کند، ولی من شرم داشتم که با مردان راه بروم، غیرت ناموسی زبیر را هم بیاد آوردم چون زبیر در مورد ناموس از هر کس دیگر با غیرت تر و حساس تر بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله متوجه شد، که شرم می کنم لذا مرا ترک کرد و رفت، به نزد زبیر برگشتم، گفتم: به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدم و مقدار گیاه را بر سر گذاشته بودم و چند نفر از اصحاب نیز همراه داشت، شترش را خواباند تا مرا سوار کند ولی از او شرم کردم، از طرفی هم حساسیت و غیرت شما را می دانستم، زبیر گفت: قسم به خدا خستگی و ناراحتی شما به وسیله حمل کوله بار گیاه برای من سنگین تر از این بود، تا اینکه با پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار شوی، اسماء گوید: به همین کیفیت زندگی بسر می بردم تا اینکه (پدرم) ابو بکر خادمی را برایم فرستاد و از آن بعد این خادم به جای من آب و علف اسب را تأمین می کرد، و آن را اداره می نمود، از این پس آسوده شدم و مثل این بود که ابو بکر مرا از بردگی آزاد کرده است».

۱- أخرجه البخاري في: ٦٧ كتاب النكاح: ١٠٧ باب الغيرة.

باب ۱۵: نجوی و درگوشی صحبت کردن دو نفر بدون اجازه نفر سومی

۱۴۰۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: إِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الثَّلَاثِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هرگاه سه نفر با هم بودند نباید دو نفر از آنان بدون رضایت سومی با هم نجوی کنند».

۱۴۱۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً، فَلَا يَتَنَاجَى رَجُلَانِ دُونَ الْآخَرِ حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ أَجْلَ أَنْ يُحْزِنَهُ»^(۲).

یعنی: «ابن مسعود رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هرگاه شما سه نفر بودید نباید دو نفر از شما بدون رضایت سومی نجوی کنید تا وقتی که با مردم اختلاط پیدا می‌نمایید، (و تعداد شما بیشتر می‌گردد)، مبدا نفر سومی ناراحت شود».

«نجوی: درگوشی صحبت کردن و زیر لب سخن گفتن».

باب ۱۶: در مورد طبابت و بیماری و خواندن دعا برای مریض

۱۴۱۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: الْعَيْنُ حَقٌّ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: تأثیر چشم حق است». (و سنت الله بر این است که چشم بد تأثیر سوء دارد و این امر به تجربه هم ثابت شده است، اما در مورد معالجه با دعا اکثر علماء بر این اتفاق دارند که دعاهایی که با قرآن و اذکار اسلامی و به زبان عربی است بلامانع است، و بلکه مستحب است ولی نوشتن دعا به غیر قرآن و به غیر از نام خدا و به زبان غیر عربی مکروه می‌باشد)^(۴).

«رقی: معالجه با دعا است».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۴۵ باب لا يتناجي إثنان دون الثالث.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۴۷ باب إذا كانوا أكثر من ثلاثة فلا بأس بالمسارعة والمناجاة.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۳۶ باب العين حق.

۴- شرح نووی بر مسلم: ج ۱۴، ص: ۱۷۱.

باب ۱۷: سحر

۱۴۱۲- حدیث: «عائشة رضی اللہ عنہا قالت: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُحْرَ، حَتَّى كَانَ يَرَى أَنَّهُ يَأْتِي النِّسَاءَ وَلَا يَأْتِيَهُنَّ قَالَ سُفْيَانُ (أَحَدُ رِجَالِ السَّنَدِ) وَهَذَا أَشَدُّ مَا يَكُونُ مِنَ السَّحْرِ إِذَا كَانَ كَذَا فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ أَعْلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَفْتَانِي فِيمَا اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ أَتَانِي رَجُلَانِ فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي، وَالْآخَرُ عِنْدَ رِجْلِي، فَقَالَ الَّذِي عِنْدَ رَأْسِي لِلْآخَرِ: مَا بَالُ الرَّجُلِ قَالَ: مَطْبُوبٌ قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ قَالَ: لُبَيْدُ بْنُ أَعْصَمٍ، رَجُلٌ مِنْ زُرَيْقٍ، حَلِيفٌ لِيَهُودَ، كَانَ مُنَافِقًا قَالَ: وَفِيمَ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاقَّةٍ قَالَ: وَأَيْنَ قَالَ: فِي جُفٍّ طُلْعَةٍ ذَكَرَ تَحْتَ رَعُوفَةٍ، فِي بَنَرٍ ذُرْوَانَ قَالَتْ: فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ الْبَنَرُ حَتَّى اسْتَخْرَجَهُ فَقَالَ: هَذِهِ الْبَنَرُ الَّتِي أُرِيَتْهَا وَكَأَنَّ مَاءَهَا نِقَاعَةُ الْحِنَاءِ، وَكَأَنَّ لُخْلَهَا رُؤُوسَ الشَّيَاطِينِ قَالَ: فَاسْتَخْرِجَ قَالَتْ: فَقُلْتُ أَفَلَا، أَيْ، تَنْشُرْتَ فَقَالَ: أَمَّا وَاللَّهِ فَقَدْ شَفَانِي، وَأَكْرَهُ أَنْ أُثِيرَ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ شَرًّا»^(۱).

یعنی: «عائشه رضی اللہ عنہا گوید: پیغمبر ﷺ را سحر کردند، و به اندازه‌ای سستی بدن بر او مسلط شده بود که اگر چه فکر می‌کرد می‌تواند مانند سابق باهمسرانش نزدیکی کند ولی نمی‌توانست، (سفیان یکی از راویان این حدیث گوید: وقتی که کار به چنین مرحله‌ای برسد نشانه این است که سحر شدیدترین اثر را داشته است). پیغمبر ﷺ فرمود: ای عائشه! آیا می‌دانی که خداوند دعایم را استجابت نمود (چون پیغمبر ﷺ از ناراحتی جسمی به پیشگاه خدا پناه می‌برد) در خواب دو نفر پیش من آمدند یکی در بالای سرم و دیگری در پایین پاهایم نشست، کسی که در بالای سرم نشسته بود، به دیگری گفت: این مرد چه ناراحتی دارد؟ گفت: سحرش کرده‌اند، گفت: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لیبید بن اعصم، که از قبیله بنی زریق و هم‌پیمان یهودیان می‌باشد و فردی منافق است، گفت: با چه چیزی سحر را انجام داده است؟ گفت: با چندتا دندان‌دانه شانه و چندتا موی سر و ریش که به هنگام شانه از سر و ریش (پیغمبر ﷺ) ریزش نموده است، گفت: این چیزها الآن کجا هستند؟ گفت: در میان یک برگ خشک شده درخت خرما می‌نهد، در زیر سنگ بزرگی که در چاه زروان می‌باشد پنهانش کرده‌اند، عائشه گوید: پیغمبر ﷺ بر سر آن

۱- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۴۹ باب هل يستخرج السحر.

چاه رفت، گفت: این همان چاهی است که آن را به من نشان دادند، آبش به آب حنای شسته شده شبیه بود، و درختهای خرماي آنجا زشت و بدمنظر بودند و به شاخهای شیطان شباهت داشتند، پیغمبر ﷺ گفت: چیزهایی که با آن سحر انجام گرفته بود بیرون آورده شد. عایشه گوید: گفتم: چرا شما هم در مقابل، آنان را دعا و نفرین نکردید، (تا کسانی که دست به چنین کاری زده‌اند خود به آن مبتلا شوند)، پیغمبر ﷺ گفت: من که خداوند شفایم داد، دوست ندارم به کسی اذیت و ناراحتی برسانم.

(لازم به تذکر است علمای اسلام از قدیم درباره این حدیث به بحث پرداخته‌اند قاضی عیاض و فخررازی و ابو بکر اصم که این حدیث را قبول ندارند می‌گویند: این حدیث مخالف قرآن است، چون خداوند در ذم و توبیخ کفار می‌فرماید که آنان به دروغ و افتراء نسبت به محمد می‌گویند: ﴿...إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ [الإسراء: ۴۷]. کافران می‌گفتند: «این مردم که به محمد ایمان آورده‌اند از یک نفری که تحت تأثیر سحر قرار گرفته است پیروی می‌کنند».

خداوند متعال این گفته کافران نسبت به پیغمبر ﷺ را دروغ و افتراء می‌نامد، این تکذیب خداوند به این معنی است که محمد تحت تأثیر سحر قرار نگرفته است.

خداوند در آیه ۶۷ سوره مائده می‌فرماید: ﴿...وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...﴾ [المائدة: ۶۷]. «خداوند تو را از شرّ مردم محفوظ می‌دارد». وقتی کافران بتوانند پیغمبر ﷺ را تحت تأثیر سحر قرار دهند پیغمبر ﷺ از شرّ آنان محفوظ نمانده است پس حدیث سحر با آیه مزبور نیز مخالفت دارد.

علاوه بر این تحت تأثیر سحر قرار گرفتن، نقص و عیبی است که ساحت مقدّس پیغمبر ﷺ از آن به دور و منزّه می‌باشد و جمال‌الدین قاسمی که از مفسّرین و محدّثین بزرگ می‌باشد، در تفسیر خود بنام محاسن التأویل می‌گوید: جای تعجب نیست این حدیث هر چند که در صحیحین آمده است مورد قبول قرار نگیرد، چون دلایل روشن برای قبول نکردن آن موجود است، کسانی که در زمینه علم و ایمان آگاهی دارند می‌دانند که بعضی از احادیث صحاح از لحاظ سند یا معنی قابل نقد هستند، این حدیث خبر آحاد

است و خبر آحاد در زمان اصحاب هم مورد مناقشه قرار می‌گرفت. امام غزالی در مستصفی می‌گوید: هر صحابه‌ای که خبر آحاد را مخالف با اصول دین تشخیص می‌داد آنرا رد می‌نمود و مثالهایی را هم ذکر می‌نماید. امام ابن تیمیه در مسوده می‌گوید: کسی که حدیث آحادی را که در صحاح آمده است بدلیل اینکه به نظر او مخالف با اصول است و پیغمبر ﷺ چنین چیزی را نمی‌فرماید، قبول نکند و بگوید این حدیث به خطاء به پیغمبر ﷺ نسبت داده می‌شود. صواب این است که چنین شخصی کافر و فاسق نخواهد شد.

امام فناری می‌گوید: کسی که از روی دلیل حدیث آحاد را قبول نکند، گمراه محسوب نمی‌شود.

اما اکثر علماء و محدثین از جمله امام نووی و ابن حجر عسقلانی بر صحت حدیث سحر تأکید دارند، کسانی را که در صحت آن تردید دارند به شدت مورد حمله قرار داده‌اند و می‌گویند که پیغمبر ﷺ دارای دو جنبه می‌باشد یکی مادی و جسمی که مربوط به امور دنیوی است، و جنبه دیگر معنوی و روحی می‌باشد که مربوط به رسالت است. پیغمبر ﷺ از لحاظ مسائل مادی و امور دنیوی مانند سائر انسانها شاد، غمگین، سالم، مریض، سیر و گرسنه می‌گردید، در مقابل سخنان سنجیده و مؤذبانه خوشحال می‌شد و کلمات نامطلوب او را عصبانی می‌کرد. همچنین اگر او را با تیر یا شمشیر یا سنگ مورد حمله قرار می‌دادند زخمی و ناراحت می‌گردید، همانگونه که در جنگ احد مورد اصابت قرار گرفت لب و دندان مبارکش آسیب دید و یا در مقابل غذاهای مطبوع و نامطبوع خوشحال یا ناراحت می‌گردید، اگر سمی در غذایش می‌ریختند مسموم می‌شد همانگونه که در جنگ خیبر یک زن یهودی گوشت سم‌آلود گوسفند را به پیغمبر ﷺ داد و پیغمبر ﷺ مسموم شد. بنابراین پیامبر از لحاظ مسائل و امور مربوط به دنیا مانند دیگران تأثیرپذیر می‌باشد، اما از لحاظ امور معنوی و مسائل مربوط به رسالت تحت حفاظت و حمایت الهی است که اگر تمام انس و جن با همه قدرت مادی و حیل‌های خود جمع می‌شدند تا او را سر موئی از هدف رسالت دور نمایند با سرخوردگی و شرمندگی عقب‌نشینی

می‌کردند، و نمی‌توانستند کوچکترین تزلزلی در اعتقاد و ایمان راسخ او به وجود آورند. دلایل و برهان و معجزات شاهد عصمت پیغمبر ﷺ در امر تبلیغ می‌باشند، با توجه به اینکه این دو جنبه کاملاً از هم جدا هستند، می‌گوییم حدیث سحر در تمام روایت‌هایش تنها بر این دلالت دارد که پیغمبر ﷺ از لحاظ جسمی ضعیف شده بود و بیش از این بر چیزی دیگری دلالت ندارد، جسم پیغمبر ﷺ از این سحر متأثر شد همانگونه که از خوردن گوشت مسموم متأثر گردید، آیه ۶۷ سوره مائده که می‌فرماید: ﴿...وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...﴾ [المائدة: ۶۷]. «خداوند تو را از شرّ مردم محفوظ می‌دارد». مربوط به قسمت رسالت و تبلیغ است نه مسائل مادی. چون در اوّل آیه فوق می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ...﴾ [المائدة: ۶۷]. «ای رسول خدا ابلاغ کن آنچه بر شما نازل شده است». پس معلوم گردید عصمت پیغمبر ﷺ از شرّ مردم در مسائل مربوط به تبلیغ است نه در مسائل مادی، از طرف دیگر آیه ۴۷ سوره اسراء که خداوند از قول کافران به عنوان تکذیب و توبیخ آنان می‌فرماید: ﴿...إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ [الاسراء: ۴۷]. کافران و ظالمان به افتراء می‌گفتند: «شما از شخص مجنون و سحر شده پیروی می‌کنید»، با توجه به سیاق آیه‌ها معلوم می‌گردد که کافران به دروغ و افتراء می‌گفتند: محمد مجنون و روحش تحت تأثیر شیاطین و ساحران و جادوگران قرار دارد و آنچه که او می‌گوید وحی آسمانی نیست بلکه از طرف شیاطین و جادوگران به او القا می‌شود، لذا خداوند این کافران را مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد و آنان را تکذیب می‌نماید که می‌فرماید: جن و شیاطین و ساحر قدرت تسلط بر روح محمد را ندارند، محمد در رسالت و تبلیغ از جانب خدا معصوم و محفوظ است و کسی قادر نیست بر زبان او کلمه‌ای القا نماید و هرچه که می‌گوید وحی الهی است، ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۴]. بنا به توضیحات بالا هیچ تضادی در بین حدیث سحر با آیه‌های فوق وجود ندارد تا نسبت به حدیثی که در صحاح است تردید نمود.

وقتی خواستیم این حدیث را ترجمه نمایم با توجه به حساسیت موضوع چندین روز

از ترجمه آن خودداری کردم، پس از تحقیق در این باره بر خود لازم دیدم حدیث را ترجمه کنم، به احترام آراء سلف صالح دلایل طرفین مخالف و موافق را بیان نمایم، ضمناً تا جایی که مقدور بود در بین آیه‌ها و حدیث مزبور تطبیقی به وجود آوردم که آن را در شرح مسلم و بخاری مشاهده نکردم، امیدوارم خداوند متعال به ما توفیق دهد تا از قضاوت عجولانه درباره احادیث صحیح مخصوصاً متفق بخاری و مسلم پرهیز نمایم).

باب ۱۸: در مورد سم

۱۴۱۳- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ يَهُودِيَّةً أَتَتْ النَّبِيَّ ﷺ، بِشَاةٍ مَسْمُومَةٍ فَأَكَلَ مِنْهَا، فَجِيءَ بِهَا، فَقِيلَ: أَلَا تَقْتُلُهَا قَالَ: لَا قَالَ: فَمَا زِلْتُ أَعْرِفُهَا فِي لَهَوَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^(۱).
یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: یک زن یهودی (در خیبر) لاشه به سم آلوده شده گوسفندی را برای پیغمبر ﷺ آورد، پیغمبر ﷺ از آن خورد (و مسموم شد) آن زن را آوردند (به جرم خود اعتراف کرد) اصحاب گفتند: او را بکشیم؟ پیغمبر ﷺ گفت: خیر، انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: من گاه و بیگاه می‌دیدم که پیغمبر ﷺ در اثر این مسمومیت ناراحت می‌شد».

باب ۱۹: خواندن دعا برای شفای مریض مستحب است

۱۴۱۴- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، كَانَ إِذَا أَتَى مَرِيضًا، أَوْ أُتِيَ بِهِ قَالَ: أَذْهَبِ الْبَاسَ، رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ وَأَنْتَ الشَّافِي، لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءٌ لَا يُغَادِرُ سَقَمًا»^(۲).
یعنی: «عایشه گوید: هرگاه پیغمبر ﷺ به نزد مریضی می‌رفت، و یا مریضی را به نزد او می‌آوردند، می‌فرمود: ای پروردگار عالم! ناراحتی او را از بین ببر، و به او شفا بده تنها شفا دهنده تو هستی، جز شفای تو شفای دیگری نیست، به نحوی او را شفا بده که هیچ مرض و ناراحتی در او باقی نماند».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۲۸ باب قبول الهدية من المشركين.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۵ كتاب المرضى: ۲۰ باب دعاء العائد للمريض.

باب (۲۰): معالجه نمودن مریض با خواندن سوره‌های: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾

اخلاص، ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ و فوت کردن بر روی مریض

۱۴۱۵- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ، إِذَا اشْتَكَى، يَقْرَأُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمَعُودَاتِ، وَيَنْفُثُ فَلَمَّا اشْتَدَّ وَجَعُهُ كُنْتُ أَقْرَأُ عَلَيْهِ، وَأَمْسَحُ بِيَدِهِ، رَجَاءَ بَرَكَتِهَا»^(۱).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: هرگاه پیغمبر ﷺ مریض می‌شد، سوره: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ و سوره اخلاص را، بر روی خود می‌خواند، بر روی بدن خود فوت می‌کرد، وقتی ناراحتیش شدت یافت، من این دو سوره را بر او خواندم و دستش را به امید برکت بر بدنش مالیدم».

باب ۲۱: مستحب است برای محفوظ ماندن از چشم بد، ناراحتی دمل، کژدم و مارگزیدگی دعا کرد

۱۴۱۶- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ، أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنِ الرُّقِيَةِ مِنَ الْحُمَةِ فَقَالَتْ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ الرُّقِيَةَ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَةٍ»^(۲).

یعنی: «اسود بن یزید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: در مورد دعا و رقیه برای مار و کژدم‌گزیدگی از عایشه پرسیدم، گفت: پیغمبر ﷺ بر هر نوع گزیدگی سمی اجازه دعا و رقیه را داده است».

۱۴۱۷- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، كَانَ يَقُولُ لِلْمَرِيضِ: بِسْمِ اللَّهِ، تُرْبَةُ أَرْضِنَا، بِرِيقَةٍ بَعْضِنَا، يُشْفَى سَقِيمُنَا، بِإِذْنِ رَبِّنَا»^(۳).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: پیغمبر ﷺ (انگشت سبابه‌اش را با تف تر می‌کرد، بر زمین می‌زد، مقداری از خاک زمین را با انگشت بر می‌داشت، بر روی محل درد می‌مالید) به مریض می‌گفت: بسم الله، خاک زمین ما با مقدار تف بعضی از ما مخلوط گردیده، به اذن

۱- أخرجه البخاري في: ٦٦ كتاب فضائل القرآن: ١٤ باب المعوذات.

۲- أخرجه البخاري في: ٧٦ كتاب الطب: ٣٧ باب رقية الحية والعقرب.

۳- أخرجه البخاري في: كتاب الطب: ٣٨ باب رقية النبي.

پروردگار ما مریض ما را شفا می دهد».

۱۴۱۸- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، أَوْ أَمَرَ أَنْ يُسْتَرْقَى مِنَ الْعَيْنِ»^(۱).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: که پیغمبر ﷺ به من یا به دیگری دستور داد، تا (برای محفوظ ماندن) از شر چشم بد دعا و رقیه انجام گیرد».

۱۴۱۹- حدیث: «أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، رَأَى فِي بَيْتِهَا جَارِيَةً، فِي وَجْهِهَا سَفْعَةٌ فَقَالَ: اسْتَرْقُوا لَهَا، فَإِنَّ بِهَا النَّظْرَةَ»^(۲).

یعنی: «ام سلمه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: پیغمبر ﷺ در منزل من کنیزی را دید که رنگ قسمتی از صورت او به حالت سرخ متمایل به سیاه درآمده است، فرمود: برای او دعا کنید چون او را چشم زده اند».

باب ۲۳: جایز بودن گرفتن مزد برای دعا با قرآن و اذکار

۱۴۲۰- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: انْطَلَقَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، فِي سَفَرَةٍ سَافَرُوهَا، حَتَّى نَزَلُوا عَلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ، فَاسْتَضَافُوهُمْ، فَأَبَوْا أَنْ يُضَيَّفُوهُمْ فَلَدَغَ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَيِّ، فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ، لَا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَوْ أَتَيْتُمْ هَؤُلَاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ نَزَلُوا، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ فَأَتَوْهُمْ فَقَالُوا: يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ إِنَّ سَيِّدَنَا لَدَغَ، وَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ، لَا يَنْفَعُهُ فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: نَعَمْ وَاللَّهِ إِنِّي لِأَرْقِي، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَقَدْ اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَيِّفُونَا، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلًا فَصَالَحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْعَنَمِ فَأَنْطَلَقَ يَنْفِلُ عَلَيْهِ وَيَقْرَأُ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ فَكَأَنَّمَا نُشِطَ مِنْ عِقَالٍ فَأَنْطَلَقَ يَمْشِي وَمَا بِهِ قَلْبَةٌ قَالَ: فَأَوْفَوْهُمْ جُعْلَهُمُ الَّذِي صَالَحُوهُمْ عَلَيْهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: اقْسِمُوا فَقَالَ الَّذِي رَقَى لَا تَفْعَلُوا، حَتَّى نَأْتِيَ النَّبِيَّ ﷺ، فَتَذَكَّرَ لَهُ الَّذِي كَانَ، فَتَنَظَّرَ مَا يَأْمُرُنَا فَقَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَذَكَرُوا لَهُ فَقَالَ: وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقِيَّةٌ ثُمَّ قَالَ: قَدْ أَصَبْتُمْ، اقْسِمُوا وَاصْرُبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۳۵ باب رقية العين.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۳۵ باب رقية العين.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۷ كتاب الإجارة: ۱۶ باب ما يعطى في الرقية على أحياء العرب بفتاحه الكتاب.

یعنی: «ابو سعید رضی الله عنه گوید: عده‌ای از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله برای مسافرتی رهسپار شدند و رفتند، تا به نزد قبیله‌ای از قبایل عرب رسیدند، اصحاب از آنان درخواست کردند تا مهمانشان باشند ولی آنها را مهمان نکردند، در این اثنا رئیس آن قبیله کژدم‌زدگی پیدا کرد، هر کاری که از دستشان برآمد برایش انجام دادند، ولی فایده‌ای نداشت، عده‌ای گفتند: چرا پیش آن جماعت که تازه آمده‌اند نمی‌روید شاید دوايي که باعث تسکین دردش باشد داشته باشند، به نزد آن جماعت از اصحاب رفتند، گفتند: رئیس ما را کژدم نیش زده است، هر کاری که از دستان برآمد برایش انجام دادیم بی‌فایده بود، آیا شما چیزی دارید؟ یکی از اصحاب گفت: بلی، قسم به خدا من او را با دعا معالجه می‌کنم، اما چون ما از شما خواستیم که ما را مهمان کنید ولی قبول نکردید، من هم تا مزدی از شما نگیرم دعای رفع بلا و رقیه برای او انجام نمی‌دهم، سرانجام این عده از اصحاب با اهل قبیله مزبور توافق کردند که در مقابل این معالجه چندین گوسفند به ایشان بدهند، آن صحابی به نزد رئیس قبیله رفت، در حالی که **﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾** را بر او می‌خواند، محل نیش را فوت همراه با تف می‌کرد، همینکه دعا را خواند رئیس قبیله آرام گردید، مانند دست و پا بسته‌ای که آزاد می‌شود آزاد شد، شروع به راه رفتن کرد، و هیچ ناراحتی در او باقی نمانده بود دستور داد تا مزدی را که بر آن توافق کرده بودند به ایشان بدهند، بعضی از اصحاب گفتند این گوسفندها را در بین خودمان تقسیم کنیم، ولی صحابی که با دعا معالجه را انجام داده بود، گفت: تا وقتی که به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله نرسیم و جریان را برایش بیان نکنیم از تقسیم آنها خودداری می‌کنیم.

اصحاب به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشتند و جریان را به او خبر دادند، فرمود: شما چه می‌دانید؟ این معالجه با دعا است، معالجه با دعا مهم است، سپس با خنده فرمود: کار خوبی کرده‌اید، آنها را تقسیم کنید، و سهمی مثل سهم خودتان هم برای من قرار دهید».

باب ۲۶: هر دردی دوايي دارد و مداوا مستحب است

۱۴۲۱- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، يَقُولُ: إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَدْوِيَتِكُمْ، أَوْ يَكُونُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَدْوِيَتِكُمْ، خَيْرٌ، فَفِي شَرْطَةِ مَحْجَمٍ، أَوْ شَرْبَةِ عَسَلٍ، أَوْ لَدَعَةِ بَنَارٍ

تُؤَافِقُ الدَّاءَ، وَمَا أُحِبُّ أَنْ أَكْتُوِي»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت: اگر در یکی از دواهای شما فایده‌ای وجود داشته باشد باید این را هم بدانید؛ در شکافی که با تیغ در بدن برای حجامت به وجود می‌آورید، و یا در عسلی که می‌خورید، و یا محلی را که درد می‌کند و داغ می‌نماید فایده و نفع فراوان وجود دارد، ولی من داغ کردن را دوست ندارم».

(این حدیث شریف به طور خلاصه تمام اقسام مداوا را دربر دارد چون مداوا یا از طریق خوردن دارو است که بوسیله خوردن شربت به آن اشاره شده است و یا از طریق جراحی است که تیغ زدن و حجامت به آن اشاره دارد و یا به وسیله برق است که داغ کردن نوعی از آن می‌باشد).

۱۴۲۲- حدیث: «ابن عباس رضی الله عنه قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَهُ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله حجامت کرد و به دلالک مزد حجامت را داد».

۱۴۲۳- حدیث: «أنس رضی الله عنه، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، يَحْتَجِمُ، وَلَمْ يَكُنْ يَظْلِمُ أَحَدًا أَجْرَهُ»^(۳).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: معمولاً پیغمبر صلی الله علیه و آله حجامت می‌کرد و هیچگاه مزد کسی را فراموش نمی‌کرد».

۱۴۲۴- حدیث: «ابن عمر رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ فَأَبْرِدُوهَا بِالْمَاءِ»^(۴).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: حرارت تب و شدت آن از حرارت شدید دوزخ است، آن را با آب سرد کنید».

۱۴۲۵- حدیث: «أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنها كَانَتْ، إِذَا أُتِيَتْ بِالْمَرْأَةِ قَدْ حُمَّتْ تَدْعُو لَهَا،

۱- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۴ باب الدواء بالعدل.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۷ كتاب الإجارة: ۱۸ باب خراج الحجام.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۷ كتاب الإجارة: ۱۸ باب خراج الحجام.

۴- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۱۰ باب صفة النار وأنها مخلوقة.

أَخَذَتِ الْمَاءَ فَصَبَّتُهُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ جَبِيهَا قَالَتْ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يَأْمُرُنَا أَنْ نَبْرُدَّهَا بِالْمَاءِ»^(۱).

یعنی: «هرگاه زن تب‌داری را پیش اسماء دختر ابو بکر صدیق می‌بردند، برایش دعا می‌کرد، آب بر سر و سینه و گردن او می‌پاشید و می‌گفت که پیغمبر ﷺ به ما دستور می‌داد که حرارت تب را با آب سرد کنیم».

۱۴۲۶- حدیث: «رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: الْحُمَّى مِنْ فَوْحِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرُدُوهَا بِالْمَاءِ»^(۲).

یعنی: «رافع بن خدیج ﷺ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: حرارت تب از حرارت شدید دوزخ است، آن را با آب سرد کنید».

باب ۲۷: به زور دوا را به خورد کسی دادن مکروه است

۱۴۲۷- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَدَدْنَاهُ فِي مَرَضِهِ، فَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا أَنْ لَا تَلْدُونِي فَقُلْنَا: كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ فَلَمَّا أَفَاقَ، قَالَ: أَلَمْ أَنْهَكُمُ أَنْ تَلْدُونِي قُلْنَا: كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ فَقَالَ لَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْبَيْتِ إِلَّا لَدَّ وَأَنَا أَنْظَرُ، إِلَّا الْعَبَّاسَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ»^(۳).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: پیغمبر ﷺ که مریض بود به زور دوا را به او می‌دادیم، اشاره نمود که به زور دوا را به من ندهید، ما گفتیم این اشاره به خاطر این است که از دوا خوشش نمی‌آید، (مانعی نیست دوا را به او بدهیم) وقتی که پیغمبر ﷺ بهبود یافت گفت: مگر نگفتم مرا به خوردن دوا مجبور نکنید؟! ما گفتیم که شاید این امتناع به خاطر این بوده که معمولاً مریض از خوردن دوا خوشش نمی‌آید، پیغمبر ﷺ گفت: الآن تمام اهل بیت باید به زور دوا را بخورید و من هم شما را تماشا کنم (تا بدانید دوا به زور به خورد دیگران دادن چقدر سخت است) به جز عباس که در آن هنگام که به زور دوا را به من می‌دادید حضورت نداشت».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۲۷ باب الحمي من فيح جهنم.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۲۸ باب الحمي من فيح جهنم.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۸۳ باب مرض النبي ووفاته.

باب ۲۸: مداوا با عود هندی

۱۴۲۸- حدیث: «أُمُّ قَيْسِ بِنْتُ مِحْصَنٍ أَنَّهَا أَتَتْ بِابْنٍ لَهَا صَغِيرٍ، لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حِجْرِهِ، فَقَالَ عَلَى ثَوْبِهِ، فَدَعَا بِمَاءٍ فَنَضَحَهُ وَلَمْ يَغْسِلْهُ»^(۱).

یعنی: «ام قیس بنت محصن پسر بچه کوچکی را که هنوز غذا نمی‌خورد پیش پیغمبر ﷺ آورد، پیغمبر ﷺ او را بر دامن خود گذاشت، بچه بر لباس پیغمبر ﷺ شاشید، پیغمبر ﷺ آب را خواست، مقداری آب بر آن پاشید ولی لباسش را نشست».

۱۴۲۹- حدیث: «أُمُّ قَيْسِ بِنْتُ مِحْصَنٍ، قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ، يُسْتَعَطُّ بِهِ مِنَ الْعُدْرَةِ، وَيُلْدُّ بِهِ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ»^(۲).

یعنی: «ام قیس بنت محصن رضی الله عنها گفت: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: لازم است که شما ارزش عود هندی را بدانید. در این عود شفای هفت درد موجود است، برای درد گلو و بینی آن را در گلو و بینی قرار می‌دهند، برای درد سینه پهلوی آن را می‌نوشند».

«يسعط: از سعوط به معنی قرار دادن چیزی در بینی. عذرة: گلو درد و درد بینی بچه».

باب ۲۹: مداوا با حبه السوداء (سیاهدانه)

۱۴۳۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: فِي الْحَبَّةِ السَّوْدَاءِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، إِلَّا السَّامَ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: در حبه السوداء (سیاهدانه) به جز شفای مرگ شفای همه دردها موجود است».

«سام: مرگ».

باب ۳۰: دادن سوپ به مریض باعث آرامی درون او است

۱۴۳۱- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهَا كَانَتْ، إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا،

۱- أخرجه البخاري في: ۴ كتاب الوضوء: ۵۹ باب بول الصبيان.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۱۰ باب السعوط بالقسط الهندي البحري وهو الكست.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۷ باب الحبة السوداء.

فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ، ثُمَّ تَفَرَّقْنَ إِلَّا أَهْلَهَا وَخَاصَّتَهَا، أَمَرَتْ بِرُمَةِ مِنْ تَلْبِينَةٍ فَطَبَخَتْ ثُمَّ صَنَعَ ثَرِيدٌ فَصَبَّتِ التَّلْبِينَةَ عَلَيْهَا ثُمَّ قَالَتْ: كُلْنَ مِنْهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: التَّلْبِينَةُ مَجَمَّةٌ لِفُؤَادِ الْمَرِيضِ تَذْهَبُ بِنَعَضِ الْحُزْنِ»^(۱).

یعنی: «هرگاه یکی از افراد خانواده عایشه رضی الله عنها همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله فوت می کرد، بعد از اینکه زنان جمع می شدند و سپس می رفتند و تنها افراد خانواده میت باقی می ماندند، عایشه دستور می داد سوپی را در دیزی تهیه کنند، بعد از آماده شدن آن، نان را خرد می کرد و سوپ را بر روی آن می ریخت و به افراد خانواده میت می گفت تا از آن بخورند، می گفت: من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: سوپ در درون و معده مریض (که آب بدنش کم می شود) تسکین و آرامش به وجود می آورد، همچنین باعث از بین بردن مقداری از حزن و ناراحتی است».

(چون درون انسان محزون در اثر حرارت و فشار، خشک و آب بدنش کم می شود لذا ناراحتی و غم او بیشتر می گردد، اما با خوردن سوپ آب بدنش جبران می شود و آرامشی به او دست می دهد).

باب ۳۱: مداوا با خوردن شربت عسل

۱۴۳۲- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: أَخِي يَشْتَكِي بَطْنَهُ فَقَالَ: اسْقِهِ عَسَلًا ثُمَّ أَتَى الثَّانِيَةَ، فَقَالَ: اسْقِهِ عَسَلًا ثُمَّ أَتَاهُ الثَّالِثَةَ، فَقَالَ: اسْقِهِ عَسَلًا ثُمَّ أَتَاهُ، فَقَالَ: فَعَلْتُ فَقَالَ: صَدَقَ اللَّهُ وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ، اسْقِهِ عَسَلًا فَسَقَاهُ، فَبَرَأَ»^(۲).

یعنی: «ابو سعید رضی الله عنه گوید: یک نفر پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برادرم شکمش درد می کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: عسل به او بده، بار دوم هم آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: باز عسل به او بده، بار سوم هم آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: عسل به او بده، چهارمین بار که آمد گفت: عسل را به او دادم (ولی خوب نشده است) پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خدا راست می گوید: (که می فرماید:

۱- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۲۴ باب التلبينة.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۴ باب الدواء بالعسل.

در غسل شفا موجود است) ولی شکم برادرت دروغ می گوید: باز فرمود: غسل به او بده، این بار غسل را به او داد و بهبود یافت».

باب ۳۱: در مورد طاعون و بدشگونی و غیگوئی و غیره

۱۴۳۳- حدیث: «أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الطَّاعُونُ رَجَسٌ، أُرْسِلَ عَلَى طَائِفَةٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَوْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلَا تَقْدُمُوا عَلَيْهِ وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ (وَفِي رِوَايَةٍ) لَا يُخْرِجُكُمْ إِلَّا فِرَارًا مِنْهُ»^(۱).

یعنی: «اسامه بن زید رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: طاعون عذاب و بلایی است که خداوند آن را بر عده‌ای از بنی اسرائیل نازل نمود. (یا فرمود: آن را بر ملت‌های پیش از شما نازل نمود) هر وقت شنیدید طاعون در منطقه‌ای وجود دارد، نباید به آن منطقه بروید و اگر در منطقه‌ای که شما در آنجا زندگی می‌کنید طاعون پیدا شد از آنجا به خاطر فرار از طاعون بیرون نروید، در روایت دیگر آمده است که پیغمبر ﷺ گفت: نباید تنها به خاطر فرار از طاعون از آن سرزمین خارج شوید، (یعنی اگر به خاطر چیز دیگر خارج شدید بلا مانع است)».

۱۴۳۴- حدیث: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ رضی الله عنه عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه، خَرَجَ إِلَى الشَّامِ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِسَرْعَ، لَقِيَهِ أَمْرَاءُ الْأَجْنَادِ، أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَأَصْحَابُهُ، فَأَخْبَرُوهُ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِأَرْضِ الشَّامِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَقَالَ عُمَرُ: ادْعُ لِي الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ فَدَعَاَهُمْ فَاسْتَشَارَهُمْ وَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ، فَاخْتَلَفُوا فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ خَرَجْتَ لِأَمْرٍ، وَلَا نَرَى أَنْ تَرْجِعَ عَنْهُ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَعَكَ بَقِيَّةُ النَّاسِ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا نَرَى أَنْ تُقَدِّمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي ثُمَّ قَالَ: ادْعُوا لِي الْأَنْصَارَ فَدَعَوْهُمْ، فَاسْتَشَارَهُمْ فَسَلَكُوا سَبِيلَ الْمُهَاجِرِينَ، وَاخْتَلَفُوا كَاخْتِلَافِهِمْ فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي مَنْ كَانَ هَهُنَا مِنْ مَشِيخَةٍ قُرَيْشٍ مِنْ مُهَاجِرَةِ الْفَتْحِ فَدَعَوْهُمْ، فَلَمْ يَخْتَلِفْ مِنْهُمْ عَلَيْهِ رَجُلَانِ فَقَالُوا: نَرَى أَنْ تَرْجِعَ بِالنَّاسِ وَلَا تَقْدِمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ فَتَنَادَى عُمَرُ: فِي النَّاسِ: إِنِّي مُصْبِحٌ عَلَى ظَهْرٍ فَأَصْبَحُوا عَلَيْهِ قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ: أَفِرَارًا مِنْ قَدَرِ اللَّهِ فَقَالَ عُمَرُ: لَوْ غَيْرَكَ قَالَهَا يَا أَبَا عُبَيْدَةَ نَعَمْ، نَفَرٌ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۴ باب حدثنا أبو اليان.

إِلَى قَدَرِ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ لَكَ إِبِلٌ هَبَطَتْ وَادِيًا لَهُ عُذْوَتَانِ، إِحْدَاهُمَا خَصْبَةٌ وَالْأُخْرَى جَدْبَةٌ، أَلَيْسَ إِنَّ رَعِيَتَ الْخَصْبَةَ رَعِيَّتَهَا بِقَدَرِ اللَّهِ، وَإِنَّ رَعِيَتَ الْجَدْبَةَ رَعِيَّتَهَا بِقَدَرِ اللَّهِ قَالَ: فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَكَانَ مُتَغَيِّبًا فِي بَعْضِ حَاجَتِهِ، فَقَالَ: إِنَّ عِنْدِي فِي هَذَا عِلْمًا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بَارِضٌ فَلَا تَقْدُمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بَارِضٌ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ قَالَ: فَحَمِدَ اللَّهُ عُمَرَ، ثُمَّ انْصَرَفَ^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه به منظور (بررسی اوضاع مردم در ماه ربیع الثانی در سال هجدهم هجری) به سوی شام حرکت نمود، تا به دهی به نام سرخ در نزدیکی شام رسید، فرماندهان لشکر و ابو عبیده بن جراح و همراهانش به حضور عمر رسیدند و به او خبر دادند که وبا در سرزمین شام پیدا شده است، ابن عباس گوید: عمر به من دستور داد مهاجرین اولین (کسانی که به طرف هر دو قبله نماز خوانده‌اند) را به سوی او دعوت کنم، وقتی که مهاجرین به نزد عمر آمدند با ایشان مشورت کرد، گفت که وبا در شام پیدا شده است (حال تکلیف چیست؟) مهاجرین اختلاف نظر پیدا کردند عده‌ای گفتند: ما برای کاری آمده‌ایم سزاوار نیست که قبل از انجام آن برگردیم، عده دیگر گفتند: اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله همراه شما هستند فکر نمی‌کنیم جایز باشد در حالی که مردم شام مبتلا به وبا هستند آنان را به آنجا ببرید، عمر گفت: دیگر کاری ندارم شما بروید، وقتی مهاجرین رفتند، گفت: انصار را برایم دعوت کن، انصار را به نزد عمر دعوت کردم، با ایشان مشورت کرد، ایشان هم مانند مهاجرین رفتار نمودند و مانند ایشان اختلاف نظر داشتند، عمر به ایشان هم گفت: دیگر کاری با شما ندارم بروید، آنگاه به من گفت: از پیرمردان قریش کسانی که در سال فتح مکه به مدینه مهاجرت کرده‌اند برایم دعوت کن، آنان را برای عمر دعوت کردم، به اتفاق آراء بدون اینکه حتی دو نفر از ایشان با هم اختلاف داشته باشند، گفتند: ما معتقدیم که به مدینه برگردی و مردم را داخل این منطقه و بازده نمایی، عمر با صدای بلند اعلام کرد که من (برای برگشت) صبح سوار وسیله سواری خود می‌شوم شما هم سوار شوید، ابو عبیده بن

۱- أخرجه البخاري في: ۷۶ کتاب الطب: ۳۰ باب ما يذكر في الطاعون.

جراح گفت: مگر از مقدر خدا فرار می‌کنی؟! عمر گفت: ای ابو عبیده! اگر کس دیگر این سخن را می‌گفت توبیخش می‌کردم، بلی، از یک مقدر (و سنت) خدا به یک مقدر (و سنت) دیگر او فرار می‌کنیم، مگر نمی‌بینی وقتی که شما شتری داشته باشی و این شتر وارد دره‌ای شود که دارای دو گوشه باشد که یکی از آنها دارای آب و علف فراوان باشد، و دیگری آب و علف نداشته باشد، اگر آن را در قسمت صاحب علف بچرانی مگر از مقدر خدا پیروی نکرده‌ای؟ (و سنت مقدر خدا در این حال این است که شتر سیر و با نشاط و چاق شود) اگر در قسمت بی‌آب و علف آنرا بچرانی باز از مقدر خدا پیروی کرده‌ای (ولی سنت خدا در این حالت این است که شتر ضعیف و لاغر و ناتوان گردد)، بعد از این بحث و گفتگو عبدالرحمن بن عوف که برای انجام کاری از مجلس خارج شده و غایب بود، بازگشت وقتی از جریان باخبر شد گفت: در این مورد علمی نزد من است (باید متوجه باشیم که اصحاب رسول خدا ﷺ فرموده آن حضرت را علم می‌گفتند و کسی که حدیثی از پیغمبر ﷺ می‌دانست، می‌گفت علمی پیش من است) عبدالرحمن گفت: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: هرگاه شنیدید که در جایی وبا هست به آنجا نروید، و هرگاه در جایی که شما هستید وبا پیدا شد به خاطر ترس و فرار از آن از آنجا خارج نشوید، ابن عباس گوید: عمر سپاس و ستایش خدا را به جا آورد، سپس برگشت.

(به راستی این حدیث بیانگر کمال عظمت و فضیلت و دانش و بینش عمر در مسائل دینی و دنیائی می‌باشد، مسئله قضا و قدر که علماء و دانشمندان بسیار از قدیم الایام درباره آن به بحث و جدل نشسته و اکثراً راه افراط و تفریط را در پیش گرفته‌اند، عمر با دو جمله بسیار ساده و یک مثال قابل فهم برای همه، روشن و حل نمود، فرمود: هر چیزی تحت قانون و سنت و نظام و مقدر خاص الهی قرار دارد، و هر چیزی بر اساس نظام خاص خود استوار است که نمی‌تواند در خارج از آن وجود داشته باشد، نظام و مقدر خدا این است حیواناتی که در منطقه‌ای که دارای آب و علف باشد می‌چرند چاق و نیرومند می‌شوند همانگونه که اگر منطقه‌ای بی‌آب و علف باشد مقدر خدا این است که حیواناتی که در آنجا می‌چرند لاغر و ناتوان باشند، پس معنای قضا و قدر این نیست که

انسان اراده و اختیار و حرکت را از خود سلب نماید و تسلیم به اصطلاح سرنوشت شود، بلکه معنای قضا و قدر که یکی از ارکان ایمان می‌باشد و در درجه اهمیت ایمان به فرشتگان و روز قیامت قرار دارد، این است که انسان ایمان داشته باشد که علم و قدر الهی بر تمام اشیاء تسلط دارد، و هیچ چیزی خود به خود و به طریق اتفاق به وجود نیامده و نمی‌آید و هر چیزی دارای قانون و مقررات و سنت خاصی است که از جانب پروردگار به آن بخشیده شده است، و همینکه این مقررات و سنت به وجود آمد قضا و فرمان الهی این است که آن چیز به وجود آید و هرگاه این مقررات تحقق نیافت، قانون دیگر الهی این است که آن چیز نابود گردد و قضا و فرمان الهی در حالت دوم بر اساس قانون دوم صادر می‌گردد؛ مثلاً اگر شاگرد باهوش و علاقه‌مندی در نزد استاد عالم و دلسوزی کسب علم کند مقدر الهی این است که این شاگرد نیز عالم شود، ولی اگر همین شاگرد درس نخواند مقدر و سنت خدا این است که بی‌سواد بماند. پس بر هر مسلمانی واجب است با استفاده از نور عقل که ودیعه الهی در درون همگان است و با پیروی از احکام و دستور پیغمبر ص به شناسایی نظام و سنت و مقررات الهی بپردازد و از آنها پیروی نمایند و تمام فعالیت و تلاششان بر اساس نظم باشد، آرزوی داشتن فرزند بدون ازدواج، تمنای داشتن علم و صنعت بدون درس خواندن و استفاده از تجربه دیگران، کجروی و انحراف از مقدر و سنت خدا است. قضا و قدر به این معنی مسلمانان را به تلاش و فعالیت و کسب و شناخت و پیروی از نظام و مقررات الهی وادرا می‌نماید. ولی قضا و قدر به معنایی که بعضی به نادرست آن را بیان کرده‌اند که هرچه در ازل نوشته شده تنها آن خواهد بود و تلاش و کوشش و اراده و اختیار و انتخاب انسان را بی‌اثر و بی‌ارزش قلمداد می‌نمایند، صرف‌نظر از اینکه مخالف قرآن و فرموده پیغمبر ﷺ است و اصولاً مغایر با فلسفه ارسال پیغمبران است، جامعه را به سوی فقر و جهل و ضعف و ناتوانی سوق می‌دهد و انسان را از بهره‌برداری از استعدادها و نیروی عقل و تفکر که از نعمتهای گرانبهای الهی هستند محروم می‌سازد، اگر مسلمانان به حقیقت به فرموده‌های پیغمبر ﷺ و سلف صالح خود آگاه می‌بودند و به آنها عمل می‌کردند، امروز ذلیل و اسیر

کفّار نمی‌شدند و ثروت و نعمتهای خدادادی آنان به دست کفّار غارت نمی‌شد، این هم سنت و مقدر خدا است؛ وقتی مسلمانان مجری احکام خدا بودند نمونه کامل فضیلت و تقوا و اخلاق و بزرگواری و قدرت و عدالت در جهان بودند، وقتی منحرف شدند، مقدر این است که به چاه ذلت و خواری سقوط کنند». (﴿وَلَنْ نَّجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ «قانون خدا تغییرپذیر نیست» مترجم).

باب ۳۳: هیچ مرضی بدون مقررات و خواست الهی واگیر نیست، هیچ نحوست و شامتی نیست، جغد تأثیری ندارد، این حیوانی که شما از آن می‌ترسی حقیقت ندارد، ستاره باران نمی‌آورد، غول وجود ندارد

قبلاً باید بگوییم که اعراب جاهلیت عقیده داشتند که هر کسی که مریض شود بدون چون و چرا اگر کس دیگری به او نزدیک شود به مرض او مبتلا می‌گردد، و یا وقتی می‌خواستند درباره کار مهمی تصمیم بگیرند می‌رفتند پرنده‌ای را به پرواز درمی‌آوردند و یا آهوئی را فراری می‌دادند، اگر این پرنده یا آهو به طرف راست می‌رفت آن را خوب می‌دانستند و بر انجام کار مصمم می‌شدند و اگر به طرف چپ می‌رفت آن را بدشگون و نحس به حساب می‌آوردند، لذا از انجام آن منصرف می‌شدند. یکی دیگر از اعتقادات دوران جاهلیت این بود که می‌گفتند هرگاه پرنده‌ای به نام هام (جغد) بر بام کسی بنشیند و آواز بخواند، به معنی این است که صاحبخانه یا یکی از نزدیکانش می‌میرد، یا عقیده داشتند اگر کسی بمیرد بدن یا روح او به صورت هام (جغد) تبدیل می‌شود، یا می‌گفتند فلان ستاره برای ما باران می‌آورد، یا عقیده داشتند که در بیابانها یک نوع شیطان بنام غول هست که به شکلهای مختلف خودش را به مردم نشان می‌دهد، مردم را گمراه می‌کند و آنان را از بین می‌برد و نیز معتقد بودند که در شکم انسان حیوان موذی وجود دارد همینکه گرسنه شد به هیجان در می‌آید و اغلب صاحبش را از بین می‌برد، عرب از این حیوان و همی بسیار می‌ترسیدند، پیغمبرص این توهمات دوران جاهلیت را باطل نمود و فرمود: هیچ مرضی بدون مقررات و خواست الهی واگیر نیست، هیچ نحوست و شامتی نیست، جغد تأثیری ندارد، این حیوانی که شما از آن می‌ترسی حقیقت ندارد، ستاره باران

نمی‌آورد، غول وجود ندارد.

۱۴۳۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا عَدْوَى وَلَا صَفَرٌ وَلَا هَامَةٌ فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا بَالُ إِبْلِي تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الطَّبَاءُ، فَيَأْتِي الْبَعِيرُ الْأَجْرَبُ فَيَدْخُلُ بَيْنَهَا فَيَجْرِبُهَا فَقَالَ: فَمَنْ أَعْدَى الْأَوَّلَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هیچ مرض واگیری (بدون اذن خدا آنطور که شما تصور می‌کنید) وجود ندارد یا حیوان خطرناک در شکم انسان نمی‌باشد یا تأثیر جغد (و یا تبدیل مرده به جغد) حقیقت ندارد. یک نفر از اعراب بدوی گفت: ای رسول خدا! پس چرا شترم که در رمل و خاک به سر می‌برد مانند آهو پاک و تمیز است ولی وقتی یک شتر گر می‌آید و در آن خاک و رمل می‌خوابد شتر من هم گر می‌شود؟

پیغمبر ﷺ در جواب او گفت: پس شتر اوّل را چه کسی گر نمود؟ (یعنی نباید عقیده داشت که مجرد وجود علّت مؤثر واقعی است و تخلف از آن دیگر ممکن نیست بلکه مؤثر و فاعل حقیقی خداست و خداوند هرگاه بخواهد علّت‌ها را بی‌اثر می‌نماید پس نباید هیچگاه اتکا به خدا را فراموش نمود)».

۱۴۳۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يُورَدَنَّ مُمَرِّضٌ عَلَى مُصْحٍ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: نباید کسی که شتر گر و مریضی دارد آن را قاطی شترهایی کند که سالم می‌باشند».

(باید توجه نمود که این دو حدیث بظاهر بر دو مطلب مغایر با هم دلالت می‌نمایند ولی در حقیقت هیچ تضاد و اختلافی در بین آنها نیست. حدیث اوّل در ردّ اعتقاد جاهلیت است که علّت را مؤثر وقایع می‌دانستند و همینکه مرض را می‌دیدند مبتلا شدن به آن را حتمی می‌دانستند، و فراموش کرده بودند که مؤثر واقعی تنها خدا است و هرگاه بخواهد آن را از بین می‌برد، و حدیث دوم هم اشاره به این است که هر چند علّت‌ها مؤثر واقعی نیستند ولی قانون و سنّت خدا این است که به هنگام به وجود آمدن علّت، معلول

۱- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۲۵ باب لا صفر وهو داء يأخذ البطن.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۵۳ باب لا هامة.

هم به وجود می‌آید، پس بر مسلمانان لازم است قدرت خدا را فوق همه قدرتها و علتهای بدانند و به سنت و قانون خداوند نیز احترام بگذارند).

باب ۳۴: در مورد نحوست، و تفأل به خیر و چیزهایی که منحوس می‌باشند

۱۴۳۷- حدیث: «أَنَّ بَنِي مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا عَدْوَى وَلَا طِيرَةَ، وَيُعْجِبُنِي الْفَأُلُ قَالُوا: وَمَا الْفَأُلُ قَالَ: كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هیچ مرضی خود به خود و بدون خواست خدا واگیر نیست، و پرواز دادن پرنده‌ها و رفتن آنها به طرف چپ یا راست هیچگونه نحوست و تأثیر و شئامتی ندارد، از تفائل به خیر خوشم می‌آید، گفتند: ای رسول خدا! تفأل چیست؟ فرمود: گفتن سخن خوب است».

(مثلاً کسی که مریض است کس دیگری به او می‌گوید: بحمد الله حالت خوب است، انشاء الله هرچه زودتر خوب خواهی شد).

۱۴۳۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: لَا طِيرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَأُلُ قَالُوا: وَمَا الْفَأُلُ قَالَ: الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: هیچ چیزی شوم نیست، و شئامت وجود ندارد. بهترین کار تفائل است، گفتند: تفأل چیست؟ پیغمبر ﷺ گفت: سخن و گفته نیکی است که شما از کسی می‌شنوید (و شما را در مورد آینده و اقدام به کار خیر دلگرم می‌کند)».

۱۴۳۹- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا عَدْوَى وَلَا طِيرَةَ، وَالشُّؤْمُ فِي ثَلَاثٍ: فِي الْمَرْأَةِ وَالْدَّارِ وَالِدَّابَّةِ»^(۳).

یعنی: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هیچ مرضی بدون اجازه خدا واگیر

۱- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۵۴ باب لا عدوى.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۴۳ باب الطيرة.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۴۳ باب الطيرة.

نیست، و هیچ چیزی منحوس نیست، اما سه چیز باعث ناراحتی است:

۱- زن (بد اخلاق و زبان دراز، یا نازا).

۲- منزل و مسکن تنگ.

۳- اسب (بد که در میدان جنگ قدرت و سرعت نداشته باشد).

۱۴۴۰- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ فَفِي الْمَرْأَةِ وَالْفَرَسِ وَالْمَسْكَنِ»^(۱).

یعنی: «سهل بن سعد ساعدی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: اگر نحوست وجود داشته باشد فقط در این سه چیز است: زن و اسب و مسکن».

باب ۳۷: کشتن مار و غیره

۱۴۴۱- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ وَأَبِي لُبَابَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا إِنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ، يَقُولُ: اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ وَاقْتُلُوا ذَا الطُّفَيْتَيْنِ وَالْأُبْتَرِ فَإِنَّهُمَا يَطْمِسَانِ الْبَصَرَ وَيَسْتَسْقِطَانِ الْحَبْلَ».

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ: فَبَيْنَا أَنَا أُطَارِدُ حَيَّةً لَأَقْتُلَهَا، فَنَادَانِي أَبُو لُبَابَةَ: لَا تَقْتُلَهَا. فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَمَرَ بِقَتْلِ الْحَيَّاتِ. قَالَ: إِنَّهُ نَهَى بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ، وَهِيَ الْعَوَامِرُ. وَفِي رِوَايَةٍ (فَرَّانِي أَبُو لُبَابَةَ أَوْ زَيْدُ بْنُ الْخَطَّابِ)»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ بر بالای منبر می گفت: مارها را بکشید، مارهایی را که دو خط سفید بر پشت دارند، و نیز مارهایی را که بدون دم هستند بکشید، این نوع مارها (به حدی خطرناک هستند) که هر کس آنها را ببیند از ترس چشمش کم نور می شود، و زن حامله از خوف آنها سقط جنین می کند، عبدالله گوید: یکبار من به دنبال ماری می دویدم تا آنرا بکشم، ابو لبابه مرا صدا کرد، گفت: آن را نکشید، گفتم: پیغمبر ﷺ به کشتن مارها دستور داده است، ابو لبابه گفت: پیغمبر ﷺ بعداً

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۴۷ باب ما يذكر من شؤم الفرس.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۱۴ باب قول الله تعالى: ﴿...وَبَتَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ...﴾

گفت: از کشتن مارهایی که در منزل می‌باشند پرهیز کنید، (در روایت دیگر آمده که عبدالله گفت: ابو لبابه با زید بن خطاب مرا دیدند)».

۱۴۴۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَارٍ، إِذْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ (وَالْمُرْسَلَاتِ) فَتَلَقَّيْنَاهَا فِيهِ. وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا، إِذْ خَرَجَتْ حَيَّةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَلَيْكُمْ أَقْتُلُوهُ» قَالَ: فَأَبْتَدَرْنَاهَا فَسَبَقْتَنَا. قَالَ فَقَالَ ﷺ: وَقَيْتُ شَرَّكُمْ كَمَا وَقَيْتُمْ شَرَّهَا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: یک وقت ما با پیغمبر ﷺ در غاری نشسته بودیم که سوره والمرسلات بر او نازل شد، ما آیات این سوره را از دهن پیغمبر ﷺ یاد گرفتیم، هنوز پیغمبر ﷺ از تلاوت این سوره فارغ نشده بود که ماری بیرون آمد، پیغمبر ﷺ گفت: فوری آن را بکشید، ما هم با عجله به سوی او شتافتیم ولی مار از ما پیشی گرفت و فرار نمود، پیغمبر ﷺ گفت: هم این مار از شر شما خلاصی پیدا کرد و هم شما از شر او خلاص شدید».

باب ۳۸: کشتن آفتاب‌پرست مستحب است

۱۴۴۳- حدیث: « حَدِيثُ أُمِّ شَرِيكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهَا بِقَتْلِ الْأَوْزَاعِ »^(۲).

یعنی: «ام شریک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: پیغمبر ﷺ به کشتن آفتاب‌پرست دستور داد».

(آفتاب‌پرست خزنده‌ای است که دارای دو دست و دو پا در دو طرف شکمش می‌باشد و از مار ملک ضخیم‌تر و دارای سر گرد و پهن می‌باشد و زیر بغلهایش قرمز است).

۱۴۴۴- حدیث: « عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ؛ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ لِلْوَزَغِ فُوَيْسِقٌ وَلَمْ أَسْمَعْهُ أَمَرَ بِقَتْلِهِ »^(۳).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: آفتاب‌پرست جزو حیوانات موزی است

۱- أخرجه البخاري في: ٦٥ كتاب التفسير: ٧٧ سورة والمرسلات: ١ باب حدثني محمود.

۲- أخرجه البخاري في: ٥٩ كتاب بدء الخلق: ١٥ باب خير مال السلم غنم يتبع بها شفع الجبال.

۳- أخرجه البخاري في: ٢٨ كتاب جزاء الصيد: ٧ باب ما يقتل المحرم من الدواب.

ولی از پیغمبر ﷺ نشنیدم که دستور به کشتن آن بدهد».

باب ۳۹: کشتن مورچه ممنوع است

۱۴۴۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: قَرَصَتْ نَمْلَةٌ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَأَمَرَ بِقَرْيَةِ النَّمْلِ فَأُخْرِقَتْ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَخْرِقَتْ أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ تُسَبِّحُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: شنیدم پیغمبر ﷺ فرمود: مورچه‌ای یکی از پیغمبران پیشین را گاز گرفت و او هم دستور داد تا لانه مورچه‌ها را آتش بزنند، از جانب خداوند به او وحی شد که یک مورچه شما را گاز گرفت ولی شما دستور دادی که لانه یک ملت از ملت‌های خدا را که مشغول تسبیح خدا هستند آتش بزنند».

(علماء گویند این حدیث حمل بر این است که در شریعت این پیغمبر ﷺ کشتن مورچه گناه نبوده است، و در شریعت اسلام کشتن مورچه و آتش زدن جانداران حرام است).

باب ۴۰: کشتن گربه حرام است

۱۴۴۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: عُذِّبَتْ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ سَجَنَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ، فَدَخَلَتْ فِيهَا النَّارُ، لَا هِيَ أَطْعَمَتْهَا وَلَا سَقَتْهَا إِذْ هِيَ حَبَسَتْهَا، وَلَا هِيَ تَرَكَتْهَا تَأْكُلُ مِنَ خَشَاشِ الْأَرْضِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: پیغمبر ﷺ گفت: زنی به خاطر اینکه گربه‌ای را حبس کرده بود تا اینکه مرد، به جهنم رفت و به آتش آن معذب گردید، چون آنرا حبس کرده بود و غذا و آبی به آن نمی‌داد، و آن را رها نمی‌کرد تا خود از حشرات زمین و پرنده‌ها بخورد».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۵۳ باب حدثنا يحيى.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۴ باب حدثنا أبو اليان.

باب ۴۱: آب و علف دادن به حیوانات محترم و بی آزار ثواب دارد

۱۴۴۷- حدیث: «حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: بَيْنَا رَجُلٌ يَمْشِي فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ، فَنَزَلَ بِئْرًا، فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ خَرَجَ؛ فَإِذَا هُوَ بِكَلْبٍ يَلْهَثُ يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ فَقَالَ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا مِثْلُ الَّذِي بَلَغَ بِي فَمَلَأَ خُفَّهُ، ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ رَقِيَ، فَسَقَى الْكَلْبَ فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَعَفَرَ لَهُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنَّا لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا قَالَ: فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: یک مرد مسافر که می‌رفت، به شدت تشنه شد از چاه آبی پایین رفت و آب نوشید، وقتی از چاه بیرون آمد دید سگی از شدت تشنگی زبانش را در آورده و لهه می‌کند، و خاک (اطراف چاه که معمولاً تر است) می‌خورد آن مرد گفت: تشنگی این سگ هم مانند تشنگی من به آخرین مرحله رسیده است، آن مرد کفشش را پر از آب کرد و آن را با دهان گرفت و از چاه بیرون آمد، و سگ را سیراب نمود، خداوند آن مرد را مورد مرحمت قرار داد و گناهان او را بخشید، گفتند: ای رسول خدا! آیا ما که علف و آب به حیوانات خود می‌دهیم ثواب دارد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: علف و آب دادن به هر جاننداری اجر و ثواب دارد».

۱۴۴۸- حدیث: «أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: بَيْنَمَا كَلْبٌ يُطِيفُ بِرَكِيَّةٍ كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ، إِذْ رَأَاهُ بَغْيٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَنَزَعَتْ مُوقَهَا، فَسَقَتْهُ، فَعَفَرَ لَهَا بِهِ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در زمان یکی از پیغمبران پیشین، سگی که از شدت تشنگی داشت می‌مرد در اطراف چاه آبی دور می‌زد، زن بدکاره‌ای از بدکاره‌های بنی اسرائیل آن را دید، کفشش را درآورد، و سگ را سیراب نمود، به خاطر این کار خوب خداوند از گناهان او گذشت نمود».

۱- أخرجه البخاري في: ۴۲ كتاب المساقاة: ۹ باب فضل سقي الماء.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۴ باب حدثنا أبو اليان.

فصل چهلّم: درباره کلمات والفاظی که از آدب است و غیر این کلمات

باب ۱: نهی از ناسزا گفتن به زمانه

۱۴۴۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَالَ اللَّهُ ﷻ يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الْأَمْرُ، أَقْلَبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند می فرماید: بنی آدم وقتی که به زمانه ناسزا می گویند مرا به خشم می آورند، روزگار هیچ کاری را نمی تواند انجام دهد من کارهایی را که به زمانه نسبت می دهند انجام می دهم تمام امور در دست من است، شب و روز را من دگرگون می نمایم».

باب ۲: مکروه است که انگور را به اسم کرم نام برد

۱۴۵۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَيَقُولُونَ الْكَرْمُ إِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: مردم (انگور را) کرم می نامند، گرچه تنها قلب انسان مؤمن که به نور هدایت و ایمان روشن است کریم می باشد».

(لازم به توضیح است که عرب به انگور و درخت آن و شرابی که از انگور تهیه می شود کرم می گفتند، اسلام مکروه می داند که به جای کلمه عنب، کرم گفته شود تا یادآور شراب نشود، و تنها قلب انسان مؤمن کریم و شریف است).

باب ۳: درباره حکم گفتن لفظ عبد و أمته و مولی و سید

۱۴۵۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ أَطْعِمَ رَبِّكَ، وَضَيَّ رَبِّكَ،

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۴۵ سورة الجاثية: ۱ باب ﴿...وَمَا يُلْكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...﴾.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۰۲ باب قول النبي: ﴿إِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ﴾.

اسْقِ رَبَّكَ وَلْيَقُلْ سَيِّدِي، مَوْلَايَ وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ عَبْدِي، أُمِّي وَلْيَقُلْ فَتَايَ وَفَتَاتِي وَغَلَامِي»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هیچیک از شما به برده‌ای نگوید به ربّ خودت غذا بده و یا ربّ خود را پاکیزه نگهدار، یا به ربّت آب بده و به جای کلمه ربّی بگوید: (سید) آقای من و (مولای) من و سرپرست من، و صاحب برده‌ها هم نباید به برده و کنیز خود بگوید: (عبدی) بنده من و یا نباید بگوید: (أمتی) کنیز من و به جای این کلمات بگوید: (فتای یا فتاتی) یا (غلامی)».

(یعنی چون اکثر لفظ ربّ برای خداوند متعال به کار می‌رود ادب این است که از استعمال آن برای غیر خدا پرهیز شود، و همچنین لفظ عبد اکثر برای بنده خدا است و خلاف ادب است برای غیر خدا عبد قرار داده شود).

باب ۴: مکروه است که انسان بگوید نفسم خبیث شده است

۱۴۵۲- حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ خُبْثُ نَفْسِي، وَلَكِنْ لِيَقُلْ لِقَسْتُ نَفْسِي»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: نباید هیچیک از شما به خود بگوید نفسم خبیث شده است اما به جای آن لفظ (لِقس) که به همین معنی است به کار گرفته شود».

(یعنی در گفتن لفظ خبث یک نوع ناپاکی و خلاف ادب وجود دارد، اسلام می‌خواهد مسلمانان بر کلیه حرکات و کلمات خود مسلط باشند، و از کوچکترین حرکت و کلمه ناپسند پرهیز کنند تا از هر لحاظ نمونه کامل رفتار و ادب و اخلاق برای دیگران باشند).

۱۴۵۳- حدیث: «سَهْلُ بْنُ حَنْفٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ خُبْثُ نَفْسِي، وَلَكِنْ لِيَقُلْ لِقَسْتُ نَفْسِي»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۴۹ كتاب العتق: ۱۷ باب كراهية التطاول على الرقيق.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۰۰ باب لا يقل خبث نفسي.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۰۰ باب لا يقل خبث نفسي.

فصل چهل و یکم: درباره شعر

۱۴۵۴- حدیث: « حدیث أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ، كَلِمَةُ لَبِيدٍ:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكَادَ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ ^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: راست‌ترین شعری که یک شاعر سروده است شعر لبید است که می‌گوید: بدانید که هرچه هست به جز خدا از بین رفتنی می‌باشد، امیه بن ابی صلت (که از شعرای جاهلیت بود) نزدیک بود در اثر شنیدن آن مسلمان شود».

۱۴۵۵- حدیث: « أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: لَأَنْ يَمْتَلِيَءَ جَوْفُ رَجُلٍ قَيْحًا يَرِيه، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيَءَ شِعْرًا ^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: اگر درون انسان پر از چرک باشد و آن را از بین ببرد بهتر از آن است که درونش پر از شعر باشد».

(منظور این است کسانی که تمام هم و غمشان سرودن شعر است و تمام اوقات خود را صرف آن می‌نمایند، از قرآن و احادیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دور می‌شوند، درونشان پر از شعر است و جایی برای سایر کارهای خیر در آن وجود ندارد، چنین حالتی مورد نفرت اسلام است ولی سرودن شعرهای کم به نحوی که مانع کارهای خیر نشود بلا مانع است) ^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۹۰ باب ما يجوز من الشعر والرّجز والحداء وما يكره منه.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۹۲ باب ما يكره أن يكون الغالب على الإنسان الشعر حتى يصدّه عن ذكر الله والعلم والقرآن.

۳- باورقی لؤلؤ و مرجان: ج ۳، ص: ۷۸.

فصل چهل و دوم: درباره رؤیا

۱۴۵۶- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم، يَقُولُ: الرَّؤْيَا مِنَ اللَّهِ وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَنْفُثْ، حِينَ يَسْتَيْقِظُ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَيَتَعَوَّذُ مِنْ شَرِّهَا، فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ»^(۱).

یعنی: «ابو قتاده رضی اللہ عنہ گوید: از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که می گفت: خواب و رؤیاهای صالحه الهامی است از جانب خدا، ولی خوابهای ترسناک از شیطان است، هر وقت یکی از شما چیز ناملایم و نامطلوبی را در خواب دید، وقتی بیدار می شود باید سه بار آهسته تف کند و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید، آنگاه شیطان نمی تواند به او ضرری برساند».

۱۴۵۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكْذِبْ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ، وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: وقتی که نزدیک است شب و روز با هم برابر شوند، بعید است که خواب و رؤیای انسان مؤمن دروغ باشد، و رؤیای انسان مؤمن یک جزء از چهل و شش جزء از نبوت پیغمبران است».

(یعنی رؤیای انسان مؤمن هم یک نوع وحی و الهام الهی است که در سطح پایین تر از نبوت برای مؤمنان ادامه دارد).

۱۴۵۸- حدیث: «عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ»^(۳).

یعنی: «عباده بن صامت گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: رؤیای انسان مؤمن یک جزء از چهل و شش جزء نبوت و پیغمبری است».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۳۹ باب النفث في الرقية.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۱ كتاب التعبير: ۲۶ باب القيد في المنام.

۳- أخرجه البخاري في: ۹۱ كتاب التعبير: ۴ باب الرؤيا الصالحة جزء من ستة وأربعين جزءاً من النبوة.

۱۴۵۹- حدیث: « أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ »^(۱).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: رؤیای مؤمن یک جزء از چهل و شش جزء نبوت و پیغمبری است».

۱۴۶۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ »^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: رؤیای مؤمن یک جزء از چهل و شش جزء از نبوت و پیغمبری است».

باب ۱: بیان فرموده پیغمبر ﷺ کسی که مرا در خواب ببیند به حقیقت مرا دیده است

۱۴۶۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَسِيرَانِي فِي الْيَقَظَةِ، وَلَا يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِي »^(۳).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می گفت: کسی که مرا در خواب ببیند در آینده مرا خواهد دید و شیطان نمی تواند خود را در خواب به صورت من نشان دهد».

باب ۳: درباره تعبیر خواب

۱۴۶۲- حدیث: «ابن عباسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ ظِلَّةً تَنْطُفُ السَّمَنَ وَالْعَسَلَ، فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا فَالْمُسْتَكْبِرُ وَالْمُسْتَقِيلُ وَإِذَا سَبَّ وَاصِلٌ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلَا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلَا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ ثُمَّ وَصَلَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَأَيِّ أَتَتْ، وَاللَّهِ لَتَدْعَنِي فَأَعْبِرَهَا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اعْبُرْ قَالَ: أَمَّا الظِّلَّةُ فَإِلَاسْلَامٌ، وَأَمَّا الَّذِي يَنْطُفُ مِنَ الْعَسَلِ

۱- أخرجه البخاري في: ۹۱ كتاب التعبير: ۱۰ باب من رأى النبي في المنام.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۱ كتاب التعبير: ۴ باب الرؤيا الصالحة جزء من ستة وأربعين جزءاً من النبوة.

۳- أخرجه البخاري في: ۹۱ كتاب التعبير: ۱۰ باب من رأى النبي في المنام.

وَالسَّمْنُ فَالْقُرْآنَ، حَلَاوَتُهُ تَنْطَفُفُ فَالْمُسْتَكْثَرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِلُّ وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَالْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ؛ تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ رَجُلٌ آخَرَ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ رَجُلٌ آخَرَ فَيَنْقَطِعُ بِهِ، ثُمَّ يُوصِلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ فَأَخْبِرْنِي، يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ، أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَصَبْتَ بَعْضًا وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا قَالَ: فَوَاللَّهِ لَتُحَدِّثَنِي بِالَّذِي أَخْطَأْتُ قَالَ: لَا تُقَسِّمُ^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: یک نفر پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، گفت: ای رسول خدا! من امشب در خواب ابری را دیدم که از آن روغن و غسل می‌بارید، دیدم که مردم با کف دستهایشان از این روغن و غسل بر می‌دارند، عده‌ای سهم زیادی داشتند و عده دیگر سهم کم، در این اثنا دیدم ریسمانی از زمین به آسمان وصل شده بود، شما را دیدم که این ریسمان را گرفت و به طرف آسمان بالا رفتی، بعد از شما مرد دیگری آن را گرفت، او هم بالا رفت و بعد از این مرد، مرد دیگری آنرا گرفت و بالا رفت، سپس مرد دیگری آن را گرفت ولی آن ریسمان پاره شد، و مجدداً به هم وصل گردید، ابو بکر گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، ترا بخدا اجازه بده تا من این خواب را تعبیر کنم، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آن را تعبیر کن، ابو بکر گفت: این ابر دین اسلام است، روغن و غسلی که از آن می‌چکد قرآن است، که حلاوت و شیرینی از آن می‌چکد، عده‌ای از قرآن بیشتر بهره می‌گیرند، عده دیگر بهره کمی دارند، اما ریسمانی که از آسمان به سوی زمین آویزان شده است، دین حقیقی است که شما بر آن هستی، خداوند شما را به وسیله این دین به اعلی درجه می‌رساند بعد از شما یک نفر دیگر به دین حق اسلام تمسک می‌کند او هم به مقام والا می‌رسد، بعد از او هم یک نفر دیگر به آن تمسک می‌کند، او هم به مقام عالی خواهد رسید، بعد از نفر دومی نفر سوم به آن تمسک می‌کند ولی ابتدا ریسمان قطع می‌شود، بعداً به هم وصل می‌گردد، او هم بالا خواهد رفت، ابو بکر گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت، به من بفرما آیا تعبیر درستی از این خواب نمودم، یا تعبیر خطا، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قسمتی درست بود و قسمتی خطا، ابو بکر گفت: ترا بخدا قسمتهایی را

۱- أخرجه البخاري في: ۹۱ كتاب التعبير: ۴۷ باب من لم ير الرؤيا لأوّل عابر إذا لم يصب.

که به خطا رفته‌ام به من بگو، پیغمبر ﷺ گفت: قسم مخور».

باب ۴: درباره رؤیای پیغمبر ﷺ

۱۴۶۳- حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: أَرَانِي أَتَسَوَّكُ بِسَوَاكِ، فَجَاءَنِي رَجُلَانِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ فَنَاقَلْتُ السَّوَاكَ الْأَصْغَرَ مِنْهُمَا، فَقِيلَ لِي كَبِّرْ، فَدَفَعْتُهُ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْهُمَا»^(۱).
یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ گفت: در خواب دیدم که با سواک، دهنم را سواک می‌کنم، دو نفر به نزد من آمدند که یکی از آنان از دیگری بزرگتر بود، ابتدا سواکم را به آن یکی که کوچکتر بود تعارف کردم، به من گفته شد باید رعایت حق بزرگتر را بکنید، آنگاه سواک را به آن یکی که بزرگتر بود دادم».

(شاید این حدیث اشاره‌ای به خلافت ابو بکر بعد از پیغمبر ﷺ باشد).

۱۴۶۴- حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَهَاجِرُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى أَرْضٍ بِهَا تَخْلٌ، فَذَهَبَ وَهَلِي إِلَى أَنَّهَا الْيَمَامَةُ أَوْ هَجَرَ فَإِذَا هِيَ الْمَدِينَةُ، يَثْرِبُ وَرَأَيْتُ فِي رُؤْيَايَ هَذِهِ أَنِّي هَزَزْتُ سَيْفًا فَانْقَطَعَ صَدْرُهُ، فَإِذَا هُوَ مَا أُصِيبَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، يَوْمَ أُحُدٍ ثُمَّ هَزَزْتُهُ بِأُخْرَى، فَعَادَ أَحْسَنَ مَا كَانَ، فَإِذَا هُوَ مَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْفَتْحِ وَاجْتِمَاعِ الْمُؤْمِنِينَ وَرَأَيْتُ فِيهَا بَقْرًا، وَاللَّهُ خَيْرٌ، فَإِذَا هُمْ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَإِذَا الْخَيْرُ مَا جَاءَ اللَّهُ، مِنَ الْخَيْرِ، وَتَوَابِ الصَّدَقِ الَّذِي آتَانَا اللَّهُ بَعْدَ يَوْمِ بَدْرٍ»^(۲).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: در خواب دیدم که من از مکه به سرزمینی که دارای درخت خرما بود مهاجرت می‌کنم، ابتدا عقیده داشتم که این سرزمین یمامه یا هجر (شهر معروفی است در بحرین) می‌باشد، ولی بعداً دیدم که مدینه (همان یثرب قبلی) است، در همین خواب دیدم که شمشیری را کشیدم و آنرا به حرکت درآوردم، دیدم که نوک آن قطع گردید، تعبیرش شکستی بود که در روز احد مسلمانان به آن دچار شدند، سپس بار دیگر آن را به حرکت درآوردم، دیدم از بار اول سالم‌تر و زیباتر است، تعبیر آن فتح مکه و پیروزی و تجمع مسلمانان بود، در خواب دید که چند گاو قربانی

۱- أخرجه البخاري في: ۴ كتاب الوضوء: ۷۴ باب دفع السواك إلى الأكبر.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۵ باب علامات النبوة في الإسلام.

می‌شوند، و گفته می‌شد ثواب و جزای خداوند از هر چیز دیگری بهتر است، تعبیر آن این بود که در روز أحد چند نفر از مؤمنان شهید شدند چون خیر و ثواب چیزی است که خداوند آن را خیر به حساب آورد (و شهادت در راه خدا بهترین خیر می‌باشد) تعبیر والله خیر، پاداش و ثواب صداقت و امانتی است که خداوند بعد از بدر دوم نصیب مسلمانان نمود، (وقتی که گفتند کفار قریش مجدداً تجمع کرده‌اند و می‌خواهند به مسلمانان حمله کنند اصحاب در مقابل این تهدید ایمانشان راسخ‌تر شد و دلهره‌ای نداشتند و گفتند: خداوند برای ما کافی و بهترین وکیل است آنگاه به دشمنان حمله کردند و دشمنان بدون مقاومت فرار نمودند، و مسلمانان غنیمت زیادی را از ایشان گرفتند).

۱۴۶۵- حدیث: «ابن عباس رضی الله عنهما قال: قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَعَلَ يَقُولُ: إِنَّ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ وَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ بْنُ شَمَّاسٍ وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قِطْعَةً جَرِيدٍ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ، فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ: لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أُعْطَيْتُكَهَا وَلَكِنْ تَعْدُوا أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ؛ وَلَكِنْ أَذْبَرْتُ لِيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ وَإِنِّي لَأَرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا رَأَيْتُ وَهَذَا ثَابِتٌ يُجِيبُكَ عَنِّي ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما: فَسَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّكَ أَرَى الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا رَأَيْتُ»^۱.

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: مسیلمه کذاب در زمان پیغمبر ﷺ با عده‌ای فراوان از قبيله خود به مدینه آمد، گفت: اگر محمد بعد از خودش مرا خلیفه قرار دهد، به او ایمان می‌آورم، پیغمبر ﷺ با ثابت بن قیس بن شماس در حالی که یک برگ درخت خرما در دست داشت به سوی مسیلمه آمد و به او نزدیک شد تا اینکه بر سر مسیلمه که در بین دوستانش بود ایستاد، فرمود: اگر در مقابل مسلمان شدن خود این برگ خرما را از من بخواهی آن را به تو نمی‌دهم تو نمی‌توانی از حکم خدا درباره‌ات دور شوی و نجات پیدا کنی. اگر از اطاعت من روگردان شوی به هلاکت می‌رسی، به حقیقت من شما را همان کسی می‌بینم که چیزهایی درباره‌ات در خواب به من نشان دادند، بعداً پیغمبر ﷺ گفت: ثابت بن قیس به جای من جواب سخنهای شما را می‌دهد، (و من می‌روم) آنگاه

^۱ - أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٧٠ باب وفد بني حنيفة.

پیغمبر ﷺ از نزد مسیلمه دور شد.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: درباره این گفته پیغمبر ﷺ «من شما را همان کسی می دانم که چیزهایی درباره اش در خواب به من نشان دادند» سؤال کردم.

۱۴۶۶- «فَأَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ فِي يَدَيَّ سَوَارِينَ مِنْ ذَهَبٍ فَأَهْمَنِي شَأْنُهُمَا، فَأَوْحِيَ إِلَيَّ فِي الْمَنَامِ أَنَّ انْفُخَهُمَا، فَنفَخْتُهُمَا فَطَارَا، فَأَوَلَتْهُمَا كَذَابَيْنِ يَخْرُجَانِ بَعْدِي؛ أَحَدُهُمَا الْعَنَسِيُّ، وَالْآخَرُ مُسَيْلِمَةُ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: (وقتی که موضوع خواب پیغمبر ﷺ درباره مسیلمه را از ابو هریره رضی الله عنه پرسیدم) او به من خبر داد که پیغمبر ﷺ فرمود: یک وقت که من خوابیده بودم، دیدم دو انگوی طلا در دو دست من می باشند، از این امر تعجب کردم و ناراحت شدم (چون طلا زینت زنان است) در خواب به من وحی شد که به این دو انگو فوت کنم، آنها را فوت کردم، هر دوی آنها از دستم پریدند و دور شدند، این دو انگو را تعبیر کردم به دو نفر کذاب و دروغگویی که بعد از من پیدا می شوند، یکی از این دو کذاب عنسی پادشاه صنعا و دیگری مسیلمه کذاب حاکم یمامه می باشد».

۱۴۶۷- حدیث: «قَالَ: فَيَقُصُّ عَلَيْهِ مَنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُصَّ وَإِنَّهُ قَالَ، ذَاتَ عَدَاةٍ: إِنَّهُ أَتَانِي، اللَّيْلَةَ، آتِيَانِ، وَإِنَّهُمَا ابْتَعَانِي، وَإِنَّهُمَا قَالَا لِي: انْطَلِقْ وَإِنِّي انْطَلَقْتُ مَعَهُمَا، وَإِنَّا أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ، وَإِذَا آخَرُ قَائِمٌ عَلَيْهِ بِصَخْرَةٍ، وَإِذَا هُوَ يَهْوِي بِالصَّخْرَةِ لِرَأْسِهِ، فَيَنَلُّ رَأْسَهُ فَيَتَهَدَّدُ الْحَجَرُ هَهُنَا، فَيَتَّبِعُ الْحَجَرَ، فَيَأْخُذُهُ، فَلَا يَرْجِعُ إِلَيْهِ حَتَّى يَصِحَّ رَأْسُهُ كَمَا كَانَ ثُمَّ يَعُودُ عَلَيْهِ فَيَفْعَلُ بِهِ مِثْلَ مَا فَعَلَ الْمَرَّةَ الْأُولَى

قَالَ: قُلْتُ لَهُمَا: سُبْحَانَ اللَّهِ مَا هَذَا

قَالَ: قَالَا لِي: انْطَلِقْ

قَالَ: فَأَنْطَلَقْنَا، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُسْتَلْقٍ لِقَفَاهُ، وَإِذَا آخَرُ قَائِمٌ عَلَيْهِ، بِكُلُوبٍ مِنْ حَدِيدٍ، وَإِذَا هُوَ يَأْتِي أَحَدَ شِقِّي وَجْهِهِ فَيُشْرِشِرُ شِدْقَهُ إِلَى قَفَاهُ، وَمِنْخَرَهُ إِلَى قَفَاهُ، وَعَيْنَهُ إِلَى قَفَاهُ
قَالَ: ثُمَّ يَتَحَوَّلُ إِلَى الْجَانِبِ الْآخَرِ، فَيَفْعَلُ بِهِ مِثْلَ مَا فَعَلَ بِالْجَانِبِ الْأَوَّلِ، فَمَا يَفْرُغُ مِنْ ذَلِكَ الْجَانِبِ حَتَّى يَصِحَّ ذَلِكَ الْجَانِبُ كَمَا كَانَ، ثُمَّ يَعُودُ عَلَيْهِ فَيَفْعَلُ مِثْلَ مَا فَعَلَ الْمَرَّةَ الْأُولَى

۱- أخرجهما البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٧٠ باب وفد بني حنيفة.

قَالَ: قُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا هَذَا
 قَالَ: قَالَا لِي: انْطَلِقْ فَأَنْطَلِقْنَا، فَأَتَيْنَا عَلَى مِثْلِ الثُّورِ، فَإِذَا فِيهِ لَعَطٌ وَأَصْوَاتٌ
 قَالَ: فَأَطْلَعْنَا فِيهِ، فَإِذَا فِيهِ رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاةٌ، وَإِذَا هُمْ يَأْتِيهِمْ لَهَبٌ مِنْ أَسْفَلِ مِنْهُمْ، فَإِذَا أَنَاهُمْ
 ذَلِكَ اللَّهَبُ ضَوْضُوا
 قَالَ: قُلْتُ لَهُمَا: مَا هُوَ لَاءُ
 قَالَ: قَالَا لِي: انْطَلِقْ، انْطَلِقْ
 قَالَ: فَأَنْطَلِقْنَا، فَأَتَيْنَا عَلَى نَهْرٍ أَحْمَرَ مِثْلَ الدَّمِ، وَإِذَا فِي النَّهْرِ رَجُلٌ سَابِحٌ يَسْبَحُ، وَإِذَا عَلَى شَطِّ
 النَّهْرِ رَجُلٌ قَدْ جَمَعَ عِنْدَهُ حِجَارَةً كَثِيرَةً، وَإِذَا ذَلِكَ السَّابِحُ يَسْبَحُ مَا يَسْبَحُ ثُمَّ يَأْتِي ذَلِكَ الَّذِي قَدْ
 جَمَعَ عِنْدَهُ الْحِجَارَةَ فَيَفْغُرُ لَهُ فَاهُ، فَيُلْقِمُهُ حَجَرًا، فَيَنْطَلِقُ يَسْبَحُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ كُلَّمَا رَجَعَ إِلَيْهِ فَغَرَّ لَهُ
 فَاهُ فَأَلْقَمَهُ حَجَرًا
 قَالَ: قُلْتُ لَهُمَا: مَا هَذَا
 قَالَ: قَالَا لِي: انْطَلِقْ، انْطَلِقْ
 قَالَ: فَأَنْطَلِقْنَا، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ كَرِيهِ الْمَرْأَةِ، كَاكَّرُوهُ مَا أَنْتَ رَأَى رَجُلًا، مَرَأَةً؛ وَإِذَا عِنْدَهُ نَارٌ
 يَحْشُشُهَا وَيَسْعَى حَوْلَهَا
 قَالَ: قُلْتُ لَهُمَا: مَا هَذَا
 قَالَ: قَالَا لِي: انْطَلِقْ، انْطَلِقْ فَأَنْطَلِقْنَا، فَأَتَيْنَا عَلَى رَوْضَةٍ مُعْتَمَةٍ، فِيهَا مِنْ كُلِّ نَوْرِ الرَّبِيعِ، وَإِذَا بَيْنَ
 ظَهْرِي الرُّوضَةِ رَجُلٌ طَوِيلٌ لَا أَكَادُ أَرَى رَأْسَهُ طَوِيلًا فِي السَّمَاءِ، وَإِذَا حَوْلَ الرَّجُلِ مِنَ أَكْثَرِ وَلَدَانِ
 رَأَيْتُهُمْ قَطُ
 قَالَ: قُلْتُ لَهُمَا: مَا هَذَا مَا هُوَ لَاءُ
 قَالَ: قَالَا لِي: انْطَلِقْ، انْطَلِقْ
 قَالَ: فَأَنْطَلِقْنَا فَأَتَيْنَا إِلَى رَوْضَةٍ عَظِيمَةٍ؛ لَمْ أَرِ رَوْضَةً قَطُ أَعْظَمَ مِنْهَا وَلَا أَحْسَنَ
 قَالَ: قَالَا لِي: ارْقَ فِيهَا
 قَالَ: فَارْتَقَيْنَا فِيهَا فَأَتَيْنَا إِلَى مَدِينَةٍ مَبْنِيَّةٍ، بَلَيْنَ ذَهَبٍ وَلَيْنَ فِضَّةٍ، فَأَتَيْنَا بَابَ الْمَدِينَةِ، فَاسْتَفْتَحْنَا،
 فَفُتِحَ لَنَا، فَدَخَلْنَاهَا، فَتَلَقَّانَا فِيهَا رِجَالٌ، شَطْرٌ مِنْ خَلْقِهِمْ كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَأَى، وَشَطْرٌ كَأَفْجَحِ مَا أَنْتَ
 رَأَى
 قَالَ: قَالَا لَهُمْ: اذْهَبُوا فَفَعَلُوا فِي ذَلِكَ النَّهْرِ

قَالَ: وَإِذَا نَهَرٌ مُعْتَرِضٌ يَجْرِي كَأَنَّ مَاءَهُ الْمَحْضُ فِي الْبَيَاضِ فَذَهَبُوا فَوْقَهُوا فِيهِ ثُمَّ رَجَعُوا إِلَيْنَا، قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوءُ عَنْهُمْ فَصَارُوا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ
 قَالَ: قَالَا لِي: هَذِهِ جَنَّةُ عَدْنٍ، وَهَذَا مَنْزِلُكَ
 قَالَ: فَسَمَا بَصْرِي صُعْدًا، فَإِذَا قَصَرٌ مِثْلُ الرَّبَابَةِ الْبَيْضَاءِ
 قَالَ: قَالَا لِي: هَذَا مَنْزِلُكَ
 قَالَ: قُلْتُ لَهُمَا: بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمَا، ذَرَانِي فَأَدْخِلْهُ قَالَا: أَمَّا الْآنَ فَلَا وَأَنْتَ دَاخِلُهُ
 قَالَ: قُلْتُ لَهُمَا: فَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ مِنْذُ اللَّيْلَةِ عَجَبًا فَمَا هَذَا الَّذِي رَأَيْتُ
 قَالَ: قَالَا لِي: أَمَّا إِنَّا سَنُخْبِرُكَ أَمَّا الرَّجُلُ الْأَوَّلُ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَيْهِ يُثْلَغُ رَأْسُهُ بِالْحَجَرِ، فَإِنَّهُ الرَّجُلُ
 يَأْخُذُ الْقُرْآنَ فَيَرْفُضُهُ، وَيَنَامُ عَنِ الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ وَأَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَيْهِ يُشْرِشُرُ شِدْقَهُ إِلَى
 قَفَاهُ، وَمَنْجَرُهُ إِلَى قَفَاهُ، وَعَيْنُهُ إِلَى قَفَاهُ، فَإِنَّهُ الرَّجُلُ يَغْدُو مِنْ بَيْتِهِ فَيَكْذِبُ الْكَذْبَةَ تَبْلُغُ الْآفَاقَ وَأَمَّا
 الرَّجُلُ وَالنِّسَاءُ الْعُرَا، الَّذِينَ فِي مِثْلِ بَنَاءِ الثُّنُورِ، فَإِنَّهُمْ الزُّنَاةُ وَالزَّوَانِي وَأَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي أَتَيْتَ
 عَلَيْهِ يَسْبَحُ فِي النَّهْرِ وَيُلْقِمُ الْحَجَرَ، فَإِنَّهُ أَكَلُ الرَّبَا وَأَمَّا الرَّجُلُ الْكَرِيهُ الْمَرَاةَ، الَّذِي عِنْدَ النَّارِ
 يَحْشُهَا وَيَسْعَى حَوْلَهَا، فَإِنَّهُ مَالِكٌ، خَازِنُ جَهَنَّمَ وَأَمَّا الرَّجُلُ الطَّوِيلُ الَّذِي فِي الرُّوضَةِ فَإِنَّهُ
 إِبْرَاهِيمُ ؑ وَأَمَّا الْوُلْدَانُ الَّذِينَ حَوْلَهُ فَكُلُّ مَوْلُودٍ مَاتَ عَلَى الْفِطْرَةِ
 قَالَ: فَقَالَ بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَوْلَادُ
 الْمُشْرِكِينَ وَأَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا، شَطْرٌ مِنْهُمْ حَسَنًا وَشَطْرٌ مِنْهُمْ قَبِيحًا، فَإِنَّهُمْ قَوْمٌ خَلَطُوا عَمَلًا
 صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا، تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ»^(۱).

یعنی: «سمره بن جندب ؓ گوید: پیغمبر ﷺ اکثر به اصحاب می گفت: آیا هیچیک از شما خوابی دیده است؟ هر کسی که خدا می خواست، خوابش را برای پیغمبر ﷺ بازگو می کرد، پیغمبر ﷺ یک روز صبح گفت: شبی در خواب دو نفر پیش من آمدند و مرا با خود بردند، گفتند: با ما بیائید، منهم با ایشان رفتم، به نزد مردی رفتم که دراز کشیده بود، یک نفر با سنگ بزرگی بر بالای سرش ایستاده بود، این مرد ایستاده با این سنگ بزرگ بر سر آن مرد خوابیده می کوید و کله اش را خرد می کرد، آنگاه آن سنگ به سوی صاحبش بر می گشت، صاحب سنگ به نزد سنگ می رفت آن را بر می داشت، سنگ را نگه

۱- أخرجه البخاري في: ۹۱ كتاب التعبير: ۴۸ باب تعبير الرؤيا بعد صلاة الصبح.

می‌داشت تا اینکه سر آن مرد کاملاً خوب می‌شد، مانند بار اول با او رفتار می‌کرد، پیغمبر ﷺ فرمود: در خواب به آن دو نفری که با من بودند گفتم: سبحان الله این وضع چیست؟ به من گفتند: بیائید، پیغمبر ﷺ گفت: با ایشان رفتیم و به نزد مردی رسیدیم، که بر پشت دراز کشیده شده بود، و یک نفر دیگر بر او ایستاده بود، چوبی در دست داشت که سرش قلاب آهن داشت، با این قلاب یک طرف صورت آن مرد را به عقب می‌کشید و آن را قطع می‌نمود و همینطور بینی و چشمش را به طرف پشت می‌کشید و آنها را قطع می‌نمود، پیغمبر ﷺ فرمود: سپس آن مرد را بر طرف دیگرش دراز کشید، و بلایی را که بر قسمت اول صورتش آورده بود بر طرف دومش نیز می‌آورد، گفتم: سبحان الله وضع این دو مرد چیست؟ به من گفتند: فعلاً با ما بیا، با ایشان رفتیم، به جایی رسیدیم تنورمانندی بود که سروصدایی از آن می‌آمد وقتی که به آن نگاه کردیم، دیدیم که مردان و زنان لختی در آنجا هستند، و حرارت شدید آتش از ته تنور به ایشان حمله می‌کند و ایشان هم به ناله و فریاد می‌افتند. به این دو نفر گفتم: این جماعت چه کسانی هستند؟ به من گفتند: با ما بیا، با ما بیا، با ایشان رفتیم تا به رودی رسیدیم که آبش مانند خون قرمز بود، یک نفر در آن رود شنا می‌کرد، و یک نفر هم در کنار آن رود ایستاده بود، سنگهای فراوانی را پیش خود جمع کرده بود، آن مرد تا می‌توانست شنا می‌کرد بعداً به نزد آن شخصی که در کنار رود ایستاده بود می‌آمد و دهنش را برای او باز می‌کرد، و او هم یک سنگ در دهنش می‌انداخت، سپس آن مرد می‌رفت تا می‌خواست مجدداً شنا می‌کرد و به سوی مرد ساحلی بر می‌گشت، هر وقت به سوی او بر می‌گشت، دهنش را برایش باز می‌کرد او هم سنگی را در دهنش می‌انداخت، به آن دو نفر گفتم: این دو نفر چه کسانی هستند؟ گفتند: بیا، با ایشان رفتیم، به نزد مرد کریه المنظری رسیدیم که از او کریه المنظرتر نبود، دیدیم که آتشی روشن کرده و آن را زیر و رو می‌کند تا روشن‌تر شود، و آن آتش را دور می‌زد (و از آن مراقبت می‌نمود)، گفتم: این مرد کیست؟ به من گفتند: بیا، با ایشان رفتیم تا به باغچه‌ای پر از گل و گیاه و درخت رسیدیم، که انواع گل بهاری در آن موجود بود در وسط این باغچه مرد قد بلندی ایستاده بود، به اندازه‌ای

سرش به آسمان بالا رفته بود که نزدیک بود سرش را نبینم، اولادان فراوانی دورش را گرفته بودند که هرگز تا این اندازه اولاد فراوان را ندیده بودم، به آن دو نفری که همراه داشتم گفتم: این جماعت چه کسانی هستند؟ گفتند: بیا، با ایشان رفتیم، تا بالاخره به باغ بزرگی رسیدیم، که هرگز باغی به چنین عظمت و زیبایی ندیده بودم، آن دو نفر به من گفتند: به طرف بالا برو، با ایشان بالا رفتیم تا به شهری رسیدیم، که آجرهای آن یکی طلا و دیگری نقره بود، به دروازه شهر رسیدیم، در زدیم، در را بر ما گشودند و به آن وارد شدیم، در آنجا مردانی را دیدیم که قسمتی از بدن آنان زیباترین چیزی بود که تا بحال دیده‌ای، اما قسمت دیگر از بدنشان زشت‌ترین چیزی بود که تا بحال دیده‌ای، این دو مرد به آن مردان که در داخل شهر بودند گفتند: بروید، داخل آن رود بشوید، پیغمبر ﷺ گفت: رودی بود که در عرض حرکت می‌کرد و آبش مانند شیر خالص سفید بود، مردان آن شهر رفتند داخل آن رود شدند، بعداً به سوی ما برگشتند، زشتی که در قسمتی از بدن داشتند به کلی از بین رفته بود، در زیباترین شکل و قیافه قرار داشتند، آن دو مرد به من گفتند: این شهر جنات عدن است و فلان جا منزل شما است، پیغمبر ﷺ گفت: چشم به طرف بالا انداختم، قصری را دیدم که مانند ابر سفید بر هم انباشته شده بود، به من گفتند: این قصر منزل شما است، به ایشان گفتم: خدا خیر و برکت به شما بدهد، اجازه بدهید تا داخل آن شوم، گفتند: بعداً داخلش می‌شوی ولی الآن نه، به ایشان گفتم: من از اوّل شب چیزهای عجیب و غریبی را دیده‌ام آنها چه بودند؟ به من گفتند: اکنون به شما خبر می‌دهیم، اما آن مردی که به نزدش آمدی، و دیدی که سرش با سنگ خرد می‌شود، این مردی است که با قرآن سروکار پیدا می‌کند و آن را حفظ می‌نماید، و بعداً آن را ترک می‌کند، و مردی است که قبل از خواندن نماز واجب می‌خوابد. اما آن کسی که دیدی صورت و بینی و چشمش را به عقب می‌کشیدند، و آنها را پاره پاره می‌نمودند، کسی است که صبح از منزل بیرون می‌آید، و دروغهایی می‌گوید که به همه می‌رسد. زنان و مردان لختی را که در چاه تنور ماندی قرار داشتند، اینها کسانی هستند که زناکار می‌باشند. آن مردی که در آب شنا می‌کرد و سنگی را در دهنش می‌انداختند، این مرد

رباخوار می‌باشد. اما آن مرد کریمه المنظری که در نزدیکی آتش بود و آن را دور می‌زد و آتش را شعله‌ورتر می‌ساخت، او مالک و دربان دوزخ است. و آن مرد بلند قدی که در وسط باغچه ایستاده بود، او ابراهیم بود و بچه‌هایی که در اطرافش بودند بچه‌هایی هستند که قبل از بلوغ و شریک قرار دادن برای خدا بر فطرت پاک انسانی فوت کرده‌اند.

بعضی از مسلمانان گفتند: ای رسول خدا! اولاد مشرکین هم جزو آنان می‌باشند؟ فرمود: بلی، اولاد مشرکین هم جزو آنان هستند، اما آن جماعت که قسمتی از بدنشان زیبا و قسمت دیگر بدنشان زشت بود، ایشان جماعتی هستند که عمل نیک و بد را با هم انجام داده‌اند، و خداوند از گناه آنان صرف‌نظر می‌نماید».

فصل چهل وسوم: درباره فضائل پیغمبر ﷺ و عدّه دیگر از پیغمبران (صلی الله علیهم وسلّم)

باب ۳: درباره معجزات پیغمبر ﷺ

۱۴۶۸- حدیث: «أنس بن مالك ﷺ قال: رأيت رسول الله ﷺ، وحانت صلاة العصر، فالتمس الناس الوضوء، فلم يجدوه، فأتى رسول الله ﷺ بوضوء، فوضع رسول الله ﷺ، في ذلك الإناء يده، وأمر الناس أن يتوضؤوا منه قال: فرأيت الماء ينبع من تحت أصابعه، حتى توضؤوا من عند آخرهم»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک ﷺ گوید: وقت نماز عصر فرا رسیده بود، پیغمبر ﷺ و مردم به دنبال آب برای وضوء می گشتند، ولی نتوانستند پیدا کنند، آب وضوی پیغمبر ﷺ را آوردند، پیغمبر ﷺ دستش را در آن فرو برد و به مردم دستور داد که همه از آن آب وضو بگیرند، انس ﷺ گوید: در این اثنا دیدم که آب از زیر انگشتان پیغمبر ﷺ جاری می گردید، آب به اندازه ای بود که از اوّل تا به آخر، مردم از آن وضو گرفتند».

«وضوء: بفتح واو آب وضو».

۱۴۶۹- حدیث: «أبي حميد الساعدي قال: غزونا مع النبي ﷺ غزوة تبوك فلما جاء وادي القرى، إذا امرأة في حديقة لها فقال النبي ﷺ، لأصحابه اخرجوا وخرص رسول الله ﷺ عشرة أوسق فقال لها: أحصي ما يخرج منها فلما أتينا تبوك، قال: أما إنها ستهب الليلة ريح شديدة، فلا يقوم أحد، ومن كان معه بعير فليعلقه فعقلناها وهبت ريح شديدة؛ فقام رجل فآلقه بجبل طيء وأهدى ملك أيلة للنبي ﷺ بغلة بيضاء، وكساه برداً وكتب له ببحرهم فلما أتى وادي القرى، قال للمرأة: كم جاء حديقتك قالت: عشرة أوسق، خرص رسول الله ﷺ فقال النبي ﷺ: إني متعجل إلى المدينة، فمن أراد منكم أن يتعجل معي فليتعجل فلما أشرف على المدينة، قال: هذه طابة فلما رأى أحداً، قال: هذا جيل يحبنا ونحبه، ألا أخبركم بخير دور الأنصار قالوا: بلى قال: دور بني

۱- أخرجه البخاري في: ۴ كتاب الوضوء: ۳۲ باب الناس الوضوء إذا حانت الصلاة.

النَّجَّار، ثُمَّ دُورُ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي سَاعِدَةَ، أَوْ دُورُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَفِي كُلِّ دُورِ الْأَنْصَارِ يَعْنِي خَيْرًا.

فَلَحِقْنَا سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ فَقَالَ أَبُو أُسَيْدٍ: أَلَمْ تَرَ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ، خَيْرَ الْأَنْصَارِ فَجَعَلْنَا آخِرًا فَأَذْرَكَ سَعْدُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ فَجَعَلْنَا آخِرًا فَقَالَ: أَوْلَيْسَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْخِيَارِ»^(۱).

یعنی: «ابو حمید ساعدی ﷺ گوید: در غزوه تبوک همراه پیغمبر ﷺ بودیم، وقتی به وادی قری (شهر قدیمی در بین مدینه و شام) رسیدیم، زنی را که در باغچه‌اش مشغول بود دیدیم، پیغمبر ﷺ به اصحابش گفت: محصول این باغچه را (خرما و انگور تر و نرسیده‌ای که هنوز چیده نشده بود) تخمین کنید به عقیده شما چه مقدار خرما خشک و کشمش خواهد داشت، (هر یک مقداری را گفتند) پیغمبر ﷺ هم آن را تخمین کرد و فرمود: من محصول این باغچه را به ده اوسق (در حدود ۱۵۰۰ کیلو) تخمین می‌نمایم، و به آن زن گفت: شما حساب آن را در دست داشته باش و میزان محصول آن یادت باشد. (سپس از آنجا حرکت کردیم) وقتی که به تبوک رسیدیم، گفت: امشب باد شدیدی شروع به وزیدن می‌کند هیچ کسی نباید از جای خود بلند شود، کسانی که شتر همراه دارند زانوی آنها را محکم ببندند، ما هم زانوی شترها را بستیم، باد شدیدی شروع به وزیدن کرد، یک نفر که (به خلاف دستور پیغمبر ﷺ)^(۲) از جای خود بلند شد، باد او را از زمین برداشت و به کوه طبی (کوهی است در شام) کوبید، در این غزوه پادشاه ایله (حاضر به پرداخت جزیه شد و از جنگ با پیغمبر ﷺ خودداری کرد) و یک قاطر سفید را به عنوان هدیه برای پیغمبر ﷺ فرستاد، پیغمبر ﷺ هم عبایی را به او داد و حکومت آنجا را برایش نوشت. (سپس برگشتیم) وقتی به وادی قری رسیدیم، به آن زن صاحب باغ گفت: محصول باغت چقدر بود؟ گفت: ده اوسق، (عین همان مقداری که پیغمبر ﷺ تخمین کرده بود). پیغمبر ﷺ فرمود: من عجله دارم باید به مدینه برگردم، کسی که عجله دارد، زود آماه شود با من بیاید، (با پیغمبر ﷺ برگشتیم) وقتی که شهر مدینه ظاهر شد گفت: این

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ کتاب مناقب الأنصار: ۷ باب فضل دور الأنصار.

طابه (مدینه) است و هنگامی که کوه احد را دید گفت: این کوه، کوه کوچکی است که او ما را دوست دارد و ما هم او را دوست داریم، فرمود: آیا بهترین قبیله انصار را به شما معرفی نکنم؟ گفتند: ای رسول خدا! آن را معرفی بفرما، فرمود: مبارکترین قبیله انصار، اول قبیله بنی نجار است (چون قبل از همه به دین اسلام گرویدند) بعد از ایشان قبیله بنی عبدشهل می باشد، بعد از ایشان قبیله بنی ساعده یا بنی حارث بن خزرج است و در تمام قبیله های انصار خیر و برکت وجود دارد (و همه مبارکند) در این اثنا به سعد بنی عباده رسیدیم، ابواسید به او گفت: نمی بینی که پیغمبر ﷺ انصار را از لحاظ نیکی و خیر طبقه بندی کرده و ما را در طبقه آخر قرار داده است؟! سعد خود را به پیغمبر ﷺ رساند گفت: ای رسول خدا! انصار طبقه بندی شده اند و ما را در طبقه آخر قرار داده اند؟! پیغمبر ﷺ گفت: مگر برای شما کافی نیست که از نیکان و مبارکان باشید؟!».

(این حدیث شریف دلالت دارد که پیغمبر ﷺ از دو امر غیب یکی مقدار محصول آب و دیگری وزیدن باد شدید قبلاً خبر داده است).

باب ۴: توکل پیغمبر ﷺ به خدا و اینکه خداوند او را از شر مردم محفوظ می دارد و نمی توانند او را بکشند

۱۴۷۰- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةَ نَجْدٍ فَلَمَّا أَدْرَكْتَهُ الْقَائِلَةَ، وَهُوَ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِصَاهِ، فَنَزَلَ تَحْتَ شَجَرَةٍ، وَاسْتَظَلَّ بِهَا، وَعَلَّقَ سَيْفَهُ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الشَّجَرِ يَسْتَظِلُّونَ وَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَعَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَجِئْنَا، فَإِذَا أَعْرَابِيٌّ قَاعِدٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ: إِنَّ هَذَا أَتَانِي وَأَنَا نَائِمٌ فَاخْتَرَطَ سَيْفِي فَاسْتَيْقِظْتُ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِي، مُخْتَرِطٌ صَلَاتًا قَالَ: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي قُلْتُ: اللَّهُ فَشَامَهُ، ثُمَّ قَعَدَ فَهُوَ هَذَا قَالَ: وَلَمْ يُعَاقِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبد الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: همراه پیغمبر ﷺ در غزوه نجد بودیم، هنگامی که گرما شدت گرفت: پیغمبر ﷺ در دره ای بود که درختهای خاردار فراوانی داشت، لذا در زیر درختی نشست و در سایه آن آرام گرفت، شمشیرش را به شاخه ای آویزان کرد، مردم

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٣٢ باب غزوة المصطلق من خزاعه.

هم در زیر سایر درختان پراکنده شدند و در سایه آنها قرار گرفتند، در حالی که ما در سایه درختها استراحت می کردیم، پیغمبر ﷺ ما را صدا کرد، وقتی پیش پیغمبر ﷺ رفتیم دیدیم که یک عرب بدوی در جلو پیغمبر ﷺ نشسته است، فرمود: این مرد وقتی که خوابیده بودم پیش من آمد، شمشیرم را لخت کرد، در این اثنا بیدار شدم دیدم که بر بالای سرم ایستاده است، شمشیر لختی را در دست دارد، گفت: چه کسی شما را از دست من نجات می دهد؟! گفتم: الله. سپس شمشیر را در غلاف قرار داد و آنگاه نشست، همانطوری که اکنون او را می بینید. جابر ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ او را مجازات ننمود و آزادش کرد».

باب در مورد بیان نمونه آنچه پیامبر از هدایت و علم با خود آورده است

۱۴۷۱- حدیث: «أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ، كَمَثَلِ الْغَيْثِ الْكَثِيرِ، أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَقِيَّةٌ قَلِيلٌ الْمَاءِ فَأَثْبَتَ الْكَلَاءُ وَالْعُشْبُ الْكَثِيرُ وَكَانَ مِنْهَا أَجَادِبُ أَمْسَكَتِ الْمَاءَ فَنَفَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قَيْعَانٌ لَا تُمْسِكُ مَاءً، وَلَا تَنْبِتُ كَلَاءً، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقِهَ فِي دِينِ اللَّهِ وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ، فَعِلْمٌ وَعِلْمٌ وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ. وَفِي رِوَايَةٍ: وَكَانَ مِنْهَا طَائِفَةٌ قَلِيلٌ الْمَاءِ»^(۱).

یعنی: «ابو موسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: مثال و نمونه هدایت و علمی که خداوند مرا همراه با آنها فرستاده است، مانند باران فراوانی است که بر روی زمین نازل می شود، آن قسمت از زمینی که خوب و با استعداد است آب باران را به خود جذب می نماید، گیاه فراوانی در آن می روید، قسمت دیگر از آن آب را نمی پذیرد ولی آن را بروی خود نگه می دارد، و خداوند به وسیله این آب به مردم کمک می کند و به آنان نفع می رساند و از آن می نوشند، و به حیوانات می دهند، در زراعت از آن استفاده می نمایند، قسمت دیگر از زمین هم وجود دارد که باران بر آن نازل می شود ولی نه آب را به خود جذب می کند و نه آن را بر روی خود نگه می دارد، سفت و نفوذ ناپذیر و صاف و هموار است و آب

۱- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۲۰ باب فضل من علم وعلم.

در آن جمع نمی‌شود، زمین اوّل نمونه کسانی است که دین خدا را فهمیده‌اند و دستوراتی که من با خود آورده‌ام برای آنان نفع و فایده داشته و به دین آگاه گشته‌اند، آن را به دیگران نیز تعلیم داده‌اند، زمین دیگر نمونه کسانی است که از روی غرور و تکبر سرشان را بلند نکرد تا حقیقت دین را بشناسند و از پذیرش هدایتی که از جانب خدا با خود آورده‌ام خودداری کرده‌اند».

(امام نووی در شرح مسلم می‌فرماید: همانگونه که زمین به سه نوع تقسیم می‌شود، انسانها هم به سه دسته تقسیم می‌گردند، نوع اوّل زمینی که خوب و با استعداد است و آب را به خود جذب می‌نماید و گیاه در آن می‌روید، و به مردم فایده می‌رساند، دسته اوّل انسانها هم کسانی هستند که هدایت آسمانی و دین اسلام را پذیرفته‌اند و آن را به حقیقت درک کرده‌اند و خودشان از نور آن بهره گرفته و به دیگران هم بهره رسانیده‌اند، نوع دوم زمین که آب را جذب نمی‌کند اما این خاصیت را دارد که آن را نگهداری نماید تا برای انسان و حیوان و زراعت از آن استفاده شود و دسته دوم از انسانها هم دارای حافظه قوی و استعداد زیاد می‌باشند و علوم دین را یاد می‌گیرند ولی به علت نداشتن درک صحیح و بینش درست نمی‌توانند شخصاً از آن استفاده نمایند اما هرگاه طالب علمی به نزد آن برود از علم آنان استفاده می‌کند. نوع سوم زمینی است که نه خود آب را جذب می‌کند و نه آن را حفظ می‌نماید مانند دسته سوم از انسانها که نه از دین و هدایت اسلام بهره برده‌اند و نه به کسی بهره‌ای رسانیده‌اند).

باب ۶: بیان محبت پیغمبر ﷺ نسبت به امتش، و بر حذر داشتن آنان از کارهایی که برایشان مضر است

۱۴۷۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ النَّاسِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا، فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ، جَعَلَ الْفَرَّاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ الَّتِي تَقَعُ فِي النَّارِ يَقَعْنَ فِيهَا، فَجَعَلَ يَنْزِعُهُنَّ وَيَغْلِبْنَهُ، فَيَقْتَحِمْنَ فِيهَا فَأَنَا آخِذٌ بِحُجَزِكُمْ عَنِ النَّارِ وَهُمْ يَقْتَحِمُونَ فِيهَا»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۲۶ باب الإنهاء عن المعاصي.

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: وضع من با مردم مانند وضع شخصی است که آتشی را روشن می نماید، وقتی آتش اطراف خود را روشن نمود، پروانه و پشه و سایر حشرات به سوی آن می آیند و خود را در آتش می اندازند، و هر قدر آن مرد بخواهد از آنان جلوگیری کند و نگذارد خودشان را در آتش بیندازند، باز خود را در آن می اندازند، منهم همیشه محکم کمر بند شما را می کشم تا از آتش نجاتتان بدهم ولی شما باز خودتان را در آتش می اندازید».

باب ۷: در مورد اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران است

۱۴۷۳- حدیث: «أَبِي أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ إِلَّا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ، وَيَعْجَبُونَ لَهُ، وَيَقُولُونَ: هَلَا وَضِعَتْ هَذِهِ اللَّبَنَةُ فَأَنَا اللَّبَنَةُ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وضع من با پیغمبران پیشین شباهت به وضع کسی دارد که ساختمان بسیار زیبا و قشنگی را بسازد ولی در گوشه ای از آن جای یک آجر خالی و ناقص باشد وقتی که مردم به دور این ساختمان زیبا دور می زنند از زیبایی آن تعجب می نمایند، می گویند: چرا جای این آجر خالی است؟! من به منزله همان آجری هستم که آن ساختمان را تکمیل می نماید و من آخر پیغمبران هستم».

(یعنی تمام پیغمبران در یک مسیر حرکت کرده اند، و همه برای یک هدف و ساختن و تکمیل کردن دین خدا که اسلام نام دارد کوشیده اند، و این دین به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله محمد المصطفی کامل شد و چون نقصی در آن باقی نمانده است دیگر نیازمند آن نیست تا کس دیگری بیاید و آنرا تکمیل نماید).

۱۴۷۴- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَرَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا إِلَّا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ فَجَعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَهَا وَيَعْجَبُونَ وَيَقُولُونَ: لَوْلَا مَوْضِعُ اللَّبَنَةِ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۱۸ باب خاتم النبيين.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۱۸ باب خاتم النبيين.

یعنی: «جابر بن عبدالله ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: وضع من با سایر پیغمبران: شباهت - به وضع - شخصی دارد که ساختمانی را به نحو بسیار کامل و زیبا می‌سازد ولی جای یک آجر را خالی می‌گذارد، مردم که داخل آن می‌شوند تعجب می‌کنند و می‌گویند: اگر جای این آجر خالی نمی‌بود ساختمانی بسیار عالی و کامل بود (و من به منزله همان آجر تکمیل‌کننده هستم)».

باب ۹: در مورد اثبات حوض پیغمبر ﷺ و بیان صفات این حوض

۱۴۷۵ - حدیث: «جُنْدَبٌ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، يَقُولُ: أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ»^(۱).

یعنی: «جندب ﷺ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: من پیشقدم شما بر حوض هستم (و پیش از شما به آنجا می‌روم تا چیزی که به آن نیاز دارید و آن شفاعت است قبل از رسیدن شما به آنجا آماده نمایم)».

(قاضی عیاض می‌گوید: احادیث مربوط به حوض صحیح هستند، و ایمان و تصدیق به آن واجب است، و اهل سنت و جماعت بدون تأویل وجود حوض را تصدیق دارند و احادیث مربوط به آن متواتر می‌باشند)^(۲).

«فرط: کسی است که قبل از جماعتی به جایی می‌رود تا قبل از رسیدن آنان وسایل مورد نیاز ایشان را تهیه نماید».

۱۴۷۶ - حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، مَنْ مَرَّ عَلَيَّ شَرِبَ، وَمَنْ شَرِبَ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ»^(۳).

یعنی: «سهل بن سعد ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: من قبل از شما بر سر حوض می‌روم تا آنجا را برای شما آماده کنم، هر کسی که از کنار من عبور کند از آب آن می‌نوشد،

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۳ باب في الحوض وقول الله تعالى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾.

۲- پاورقی لؤلؤ و مرجان: ج ۳، ص: ۹۵.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۳ باب في الحوض وقول الله تعالى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾.

کسی که از آن نوشید هرگز تشنه نمی‌شود، گروههایی از کنار من می‌گذرند که هم من آنان را می‌شناسم و هم ایشان مرا می‌شناسند، ولی در بین من و ایشان فاصله و جدایی می‌اندازند. (و آنان را از من دور می‌نمایند).

۱۴۷۷- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رضی اللہ عنہ يَزِيدُ فِيهِ فَأَقُولُ: إِنَّهُمْ مِنِّي، فَيَقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سَحَقًا سَحَقًا لِمَنْ غَيْرَ بَعْدِي»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری بر حدیث فوق می‌افزاید که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: (وقتی که در بین من و این گروهها فاصله انداختند) می‌گویم: اینها امت من هستند، (چرا آنان را از من جدا می‌کنید؟)، گفته می‌شود: شما نمی‌دانی آنان بعد از شما چه بدعتها و تغییراتی در دین به وجود آورده‌اند! آنگاه من می‌گویم: متنفرم، متنفرم از کسانی که بعد از من دین را تغییر داده‌اند».

۱۴۷۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو رضی اللہ عنہ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ، مَاؤُهُ أبيضٌ مِنَ اللَّبَنِ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ، وَكِيْرَانُهُ كَنَجُومِ السَّمَاءِ، مَنْ شَرِبَ مِنْهَا فَلَا يَظْمَأُ أَبَدًا»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمرو گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: حوض من به اندازه مسیر یک ماه مسافت دارد، آب آن مانند شیر سفید است و بوی آن از بوی مشک خوشبوتر می‌باشد، آفتابه‌های آن در زیبایی و فراوانی مانند ستاره‌های آسمان هستند، کسی که از آب آن بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد».

۱۴۷۹- حدیث: «أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ حَتَّى أَنْظُرَ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ، وَسَيُؤْخَذُ نَاسٌ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ مِنِّي وَمِنْ أُمَّتِي فَيَقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، وَاللَّهِ مَا بَرَحُوا يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ

فَكَانَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ (رَأَى هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ أَسْمَاءَ) يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَرْجِعَ عَلَى

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۳ باب في الحوض وقول الله تعالى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۳ باب في الحوض وقول الله تعالى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾.

أَعْقَابَنَا، أَوْ نُفْتَنَ عَنْ دِينِنَا»^(۱).

یعنی: «اسماء دختر ابو بکر رضی الله عنه می گوید: پیغمبر ﷺ گفت: من بر سر حوض قرار می گیرم، تا جایی که منتظر می شوم چه کسی از شما به نزد من می آید، عده ای قبل از اینکه به من برسند دستگیر می شوند (و آنان را بر می گردانند) می گویم: پروردگارا! اینها از من و امت من هستند، گفته می شود: آیا می دانی بعد از شما چه کارهایی را انجام داده اند؟ قسم بخدا اینها بعد از شما همیشه از دین عقب نشینی می کردند، و از آن دورتر می گردیدند.

ابن ابی ملیکه (راوی این حدیث از اسماء) همیشه می گفت: خداوندا! از شرّ عقب نشینی و برگشت از دین، به شما پناه می آوریم.

۱۴۸۰ - حدیث: «عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى قَتْلَى أُحُدٍ، بَعْدَ ثَمَانِي سِنِينَ، كَالْمَوْدَعِ لِلْأَحْيَاءِ وَالْأَمْوَاتِ، ثُمَّ طَلَعَ الْمَنْبَرُ، فَقَالَ: إِنِّي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ فَرَطٌ، وَأَنَا عَلَيْكُمْ شَهِيدٌ، وَإِنْ مَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ، وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَيْهِ مِنْ مَقَامِي هَذَا، وَإِنِّي لَسْتُ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا، وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمْ الدُّنْيَا، أَنْ تَنَافَسُوهَا»^(۲).

یعنی: «عقبه بن عامر رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ بعد از گذشت هشت سال برای شهدای اُحد دعای نماز میت خواند، چنین به نظر می رسید، که از مرده ها و زنده ها خداحافظی می کند، سپس بر منبر بالا رفت، گفت: من به عنوان پیشقدم شما می روم تا آنچه مورد نیاز است تهیه نمایم، من به اعمال شما بر شما شهادت می دهم، موعد ملاقات شما با من در قیامت بر روی حوض است، من در اینجا که ایستاده ام حوض را تماشا می کنم، از این نمی ترسم که شما (بعد از من) برای خدا شریک قرار دهید، بلکه از این می ترسم که علاقه شدید به مال دنیا و مقام آن شما را فریب دهد و برای بدست آوردن آن با هم مسابقه و مبارزه کنید».

۱۴۸۱ - حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ،

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۳ باب في الحوض وقول الله تعالى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۱۷ باب غزوة أحد.

وَلَيُرْفَعَنَّ رَجُلٌ مِنْكُمْ، ثُمَّ لِيُخْتَلَجَنَّ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبَّ أَصْحَابِي فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدُثُوا بِعَدْلِكَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: من پیشقدم شما بر حوض هستم، عده‌ای از شما در برابر من ظاهر می‌شوند، ولی قبل از اینکه به من برسند آنان را به عقب می‌رانند و از من دور می‌نمایند، در این هنگام می‌گویم: پروردگارا! اینها اصحاب من هستند، (در جواب) گفته می‌شود: شما نمی‌دانید بعد از شما چه بدعت‌هایی را به وجود آورده‌اند و چه کارهای را کرده‌اند!».

«لِيُخْتَلَجَنَّ: دور گردانیده می‌شوند».

۱۴۸۲- حدیث: «حَارِثَةُ بْنُ وَهْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم، وَذَكَرَ الْحَوْضَ فَقَالَ كَمَا بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَصَنْعَاءَ».

یعنی: «حارث بن وهب رضی اللہ عنہ گوید: شنیدم که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم درباره حوض بحث کرد و گفت: مساحت آن به اندازه فاصله بین مدینه و صنعاء است».

(قاضی عیاض می‌گوید: هدف از بیان مساحت حوض تعیین میزان دقیق آن نیست بلکه مقصود بیان بزرگی و عظمت آن است)^(۲).

۱۴۸۳- حدیث: «فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَوْدُ، أَلَمْ تَسْمَعْهُ قَالَ الْأَوَانِي قَالَ: لَا قَالَ الْمُسْتَوْدُ: تُرَى فِيهِ الْآيَةُ مِثْلَ الْكَوَاكِبِ»^(۳).

یعنی: «مستورد به حارث بن وهب گفت: آیا نشنیدی که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در مورد ظروفی که در کنار حوض قرار دارند چه گفت: حارث گفت: خیر، مستورد گفت: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: ظرف‌هایی در آنجا دیده می‌شوند که در زیبایی و فراوانی مانند ستارگان آسمان می‌باشند».

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۳ باب في الحوض وقول الله تعالى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾.

۲- شرح نووی بر مسلم: ج ۱۶، ص: ۵۸.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۳ باب في الحوض وقول الله تعالى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾.

۱۴۸۴- حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی ﷺ قال: أَمَامَكُمْ حَوْضٌ كَمَا بَيْنَ جَرَبَاءَ وَأَذْرَحَ»^(۱).
یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ گفت: در قیامت حوضی در پیش دارید که به اندازه فاصله بین جرباء و اذرح می باشد».

«جرباء و اذرح: دو قریه معروف در شام هستند».

۱۴۸۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَذُودَنَّ رَجُلًا عَنْ حَوْضِي، كَمَا تُذَادُ الْغَرِيبَةُ مِنَ الْإِبِلِ عَنِ الْحَوْضِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: قسم به کسی که جان من در دست او است، عده ای از مردان را از حوض من دور می سازند، همانگونه که شتر غریبه را از خوردن آب از حوض دور می نمایند».

۱۴۸۶- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: إِنَّ قَدْرَ حَوْضِي كَمَا بَيْنَ أَيْلَةَ وَصَنْعَاءَ مِنَ الْيَمَنِ، وَإِنَّ فِيهِ مِنَ الْبَارِيقِ، كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ»^(۳).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: مساحت حوض من به اندازه فاصله بین ایله (در شام) و صنعاء در یمن می باشد، و آفتابه های فراوانی به اندازه ستارگان آسمان در آنجا موجود است».

۱۴۸۷- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي الْحَوْضَ حَتَّى عَرَفْتَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي، فَأَقُولُ: أَصْحَابِي فَيَقُولُ: لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ»^(۴).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: جماعتی از اصحاب بر روی حوض پیش من می آیند، همینکه ایشان را شناختم، فوراً آنان را از من دور می نمایند، می گویم اینها اصحاب من هستند، می گویند: شما نمی دانید بعد از شما چه کارهایی را انجام

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۳ باب في الحوض وقول الله تعالى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۲ كتاب المساقاة: ۱۰ باب من رأى أن صاحب الحوض والقربة أحق بمائه.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۳ باب في الحوض وقول الله تعالى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾.

۴- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۳ باب في الحوض وقول الله تعالى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾.

داده‌اند و چه بدعت‌هایی را به وجود آورده‌اند!».

باب ۱۰: جنگ جبرئیل و میکائیل در روز اُحد به دفاع از پیغمبر ﷺ

۱۴۸۸- حدیث: «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ، وَمَعَهُ رَجُلَانِ يُقَاتِلَانِ عَنْهُ، عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ بَيْضٌ، كَأَشَدِّ الْقِتَالِ، مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلَا بَعْدُ»^(۱).

یعنی: «سعد بن وقاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: در روز اُحد دو نفر را همراه پیغمبر ﷺ دیدم که لباس سفیدی به تن داشتند و به دفاع از پیغمبر ﷺ چنان به شدت می‌جنگیدند که نه قبل از این جنگ و نه بعد از آن چنین جنگی را ندیده بودم، (و این دو نفر جبرئیل و میکائیل بودند)».

باب ۱۱: شجاعت پیغمبر ﷺ و پیشقدم بودن او در جنگ

۱۴۸۹- حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ وَأَشَجَعَ النَّاسِ، وَلَقَدْ فَرَعَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ لَيْلَةً، فَخَرَجُوا نَحْوَ الصَّوْتِ، فَاسْتَقْبَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ، وَقَدْ اسْتَبْرَأَ الْخَبَرَ وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ، لِأَبِي طَلْحَةَ، عُرْيٍ، وَفِي عُنُقِهِ السَّيْفُ، وَهُوَ يَقُولُ: لَمْ تُرَاعُوا، لَمْ تُرَاعُوا ثُمَّ قَالَ: وَجَدْنَاهُ بَحْرًا أَوْ قَالَ: إِنَّهُ لَبَحْرٌ»^(۲).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ زیباترین و شجاع‌ترین مردم بود، شبی مردم مدینه دچار ترس شده و به طرف صدایی که می‌آمد بیرون رفتند، وقتی که پیغمبر ﷺ (صدارا شنید زودتر از مردم بیرون رفت) و درباره موضوع تحقیق کرد (در آن حال که او برمی‌گشت مردم تازه بیرون آمده بودند و در بازگشت) با آنان روبرو شد. و براسب ابوطلحه که زین نداشت سوار شده بود، شمشیر را بر خود بسته بود، می‌گفت: ای مردم، نترسید، نترسید. سپس انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ راجع به اسب ابوطلحه که اسب سست و کندی بود، گفت: ما آن شب آن را مانند دریای خروشان و سریع الموج دیدیم».

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ١٨ باب إذ همت طائفتان منكم أن تفشلا.

۲- أخرجه البخاري في: ٥٦ كتاب الجهاد: ٨٢ باب الحمائل وتعليق السيف بالنق.

باب ۱۲: در مورد اینکه پیغمبر ﷺ در نیکی و احسان از همه کس سخی تر و حتی سرعت جود و بخشش او از سرعت باد بیشتر بوده است

۱۴۹۰ - حدیث: «ابن عباس رضی الله عنهما قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، أَجْوَدَ النَّاسِ، وَكَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ، حِينَ يَلْقَاهُ جَبْرِيلُ وَكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ، فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ فَلَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ»^(۱).

۱۴۹۰ - ابن عباس رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ از تمام مردم سخی تر بود، مخصوصاً در ماه رمضان هنگامی که جبرئیل را ملاقات می کرد، از هر وقت دیگر جود و سخاوتش بیشتر می شد، جبرئیل در تمام شبهای رمضان با پیغمبر ﷺ ملاقات می کرد، قرآن را برای پیغمبر ﷺ می خواند، به حقیقت سرعت سخاوت پیغمبر ﷺ در خیر و احسان از باد شدید و بیشتر بود.

باب ۱۳: پیغمبر ﷺ اخلاص از همه زیبا تر و نیکوتر بود

۱۴۹۱ - حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: خَدَمْتُ النَّبِيَّ ﷺ، عَشْرَ سِنِينَ، فَمَا قَالَ لِي: أَفٍّ وَلَا: لَمْ صَنَعْتُ وَلَا: أَلَّا صَنَعْتُ»^(۲).

یعنی: «انس رضی الله عنه گفت: مدت ده سال خدمتگزار پیغمبر ﷺ بودم، در این مدت (حتی یکبار) به من نگفت: آه (از دست شما) و یکبار نگفت: چرا این کار را کردی؟ و برای چه این کار را انجام ندادی؟».

۱۴۹۲ - حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، أَخَذَ أَبُو طَلْحَةَ بِيَدِي، فَأَنْطَلَقَ بِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَنَسًا غَلَامٌ كَيِّسٌ، فَلْيَخْدُمْكَ قَالَ: فَخَدَمْتُهُ فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ فَوَاللَّهِ مَا قَالَ لِي، لَشَيْءٍ صَنَعْتُهُ: لَمْ صَنَعْتَ هَذَا هَكَذَا وَلَا لَشَيْءٍ لَمْ أَصْنَعُهُ: لَمْ لَمْ تَصْنَعْ هَذَا هَكَذَا»^(۳).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: وقتی پیغمبر ﷺ به مدینه آمد، ابو طلحه انصاری دستم را گرفت،

۱- أخرجه البخاري في: ۱ كتاب بدء الوحي: ۵ باب حدثنا عبدان.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۳۹ باب حسن الخلق والسخاء وما يكره من البخل.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۷ كتاب اللّيات: ۲۷ باب من استعان عبداً أو صبيّاً.

و مرا پیش او برد، گفت: ای رسول خدا! انس پسر زرنگی است، باید خدمتگزار شما باشد، انس رضی الله عنه گوید: همیشه در منزل و در سفر خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله را می کردم، قسم به خدا در مدت خدمتم، هر کاری را که می کردم، نمی گفت: چرا این کار را کرده ای؟ کاری را که نمی کردم نمی گفت، چرا این کار را نکرده ای؟».

باب ۱۴: بیان اینکه هرگز چیزی از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواسته نشد که در جواب بگوید: نمی دهم و بیان بخشش فراوان او

۱۴۹۳- حدیث: «جَابِرٌ رضی الله عنه، قَالَ: مَا سَأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَنْ شَيْءٍ قَطُّ، فَقَالَ: لَا»^(۱).

یعنی: «جابر رضی الله عنه گوید: هرگز پیغمبر صلی الله علیه و آله درخواست و تقاضای کسی را با کلمه نه پاسخ نمی داد».

۱۴۹۴- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ أُعْطِيَكَ هَكَذَا وَهَكَذَا فَلَمْ يَجِ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى قَبِضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ، فَنَادَى: مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عِدَّةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا فَاتَيْنَهُ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، قَالَ لِي: كَذَا وَكَذَا فَحَتَّى لِي حَتِيَّةٌ، فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خَمْسُمِائَةٍ وَقَالَ: خُذْ مِثْلَهَا»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هرگاه زکات و خراج از بحرین آمد فلان مقدار و فلان مقدار و... را به شما می دهم، پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد، هنوز مالی از بحرین نرسیده بود، وقتی پول و مال از بحرین رسید، ابو بکر دستور داد، هر کسی که وعده ای یا طلبی از پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد، به نزد ما بیاید تا حقش را ادا نماییم، منهم به نزد او رفتم، به او گفتم: که پیغمبر صلی الله علیه و آله این وعده ها را به من داده است، ابوبکر یک مشت پول را برداشت و به من داد، وقتی که آنرا شمردم دیدم پانصد (درهم یا دینار) است، گفتم: دو برابر دیگر هم بردارید، (در نتیجه ابوبکر به منظور وفا به وعده رسول خدا صلی الله علیه و آله هزاروپانصد درهم یا دینار را به جابر رضی الله عنه داد)».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۳۹ باب حسن الخلق والسخاء وما يكره من البخل.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۹ كتاب الكفالة: ۳ باب من تكفل عن ميت ديناً.

باب ۱۵: مهربانی و شفقت پیغمبر ﷺ با بچه‌ها، و ضعفا و افراد تحت تکفل، و تواضع پیغمبر ﷺ و فضیلت این تواضع

۱۴۹۵- حدیث: «أَنَسَ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: دَخَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، عَلَى أَبِي سَيْفِ الْقَيْنِ وَكَانَ ظَنًّا لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِبْرَاهِيمَ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّهُ ثُمَّ دَخَلْنَا عَلَيْهِ، بَعْدَ ذَلِكَ، وَإِبْرَاهِيمُ يُجُودُ بِنَفْسِهِ فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَذَرِفَانِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ﷺ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: يَا ابْنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ ثُمَّ أَتْبَعَهَا بِأُخْرَى فَقَالَ ﷺ: إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ، وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ، يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک ﷺ گوید: با پیغمبر ﷺ به منزل ابو سیف آهنگر که زنش به ابراهیم فرزند پیغمبر ﷺ شیر می‌داد رفتیم، پیغمبر ﷺ ابراهیم را گرفت و او را بوسید و بو کرد، بعداً که بار دیگر به منزل ابو سیف رفتیم دیدیم که ابراهیم در حال جان دادن است. اشک از چشمان پیغمبر ﷺ سرازیر شد، عبدالرحمن بن عوف گفت: ای رسول خدا! شما هم گریه می‌کنی؟! پیغمبر ﷺ گفت: این رحم و شفقت است، سپس اشکهای بیشتری از چشمانش جاری شد و گفت: چشم اشک می‌ریزد، دل محزون می‌شود، به جز آنچه که باعث رضای پروردگار است چیز دیگری نمی‌گوییم، به راستی ای ابراهیم ما از دوری تو محزون هستیم».

«ظنر: زنی که بچه دیگران را شیر می‌دهد. به شوهر او هم ظنر گفته می‌شود».

۱۴۹۶- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: تَقْبَلُونَ الصَّبِيَّانَ فَمَا تُقْبَلُهُمْ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَوْ أَمْلِكُ لَكَ أَنْ تَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ»^(۲).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: یک عرب بدوی به نزد پیغمبر ﷺ آمد، گفت: شما بچه‌ها را می‌بوسید؟! ولی ما هرگز آنها را نمی‌بوسیم، پیغمبر ﷺ گفت: من چه کار کنم که خداوند مهر و محبت را از قلب شما بیرون آورده است».

۱۴۹۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ، وَعِنْدَهُ الْأَقْرَعُ بْنُ

۱- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۴۴ باب قول النبي: «أنا بك لمحزونون».

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۸ باب رحم الولد وتقبيله ومعانقته.

حَابِسِ التَّمِيمِيِّ، جَالِسًا فَقَالَ الْأَقْرَعُ: إِنَّ لِي عَشْرَةَ مِنَ الْوَلَدِ مَا قَبِلْتُ مِنْهُمْ أَحَدًا فَتَنْظُرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله حسن پسر علی را بوسید در حالی که اقرع بن حابس تمیمی هم در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود، اقرع گفت: من ده تا پسر دارم تا به حال هیچیک از آنان را نبوسیده‌ام پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاهی به او انداخت و فرمود: کسی که رحم نکند مورد رحم خدا قرار نمی‌گیرد».

۱۴۹۸- حدیث: «جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ»^(۲).

یعنی: «جریر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که به دیگران رحم نکند مورد رحم خداوند قرار نمی‌گیرد».

باب ۱۶: در مورد حیای فراوان پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱۴۹۹- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رضی الله عنه، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعُذْرَاءِ فِي خِذْرَاهَا»^(۳).

یعنی: «ابو سعید خدری گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از دوشیزه‌ای که از شدت حیا در گوشه تاریک منزل می‌نشیند (تا کسی او را نبیند) با حیا تر بود».

۱۵۰۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَاحِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا وَكَانَ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا»^(۴).

یعنی: «عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله ذاتاً از گفتن حرف بد و نامناسب و ناسزا به دور بود و هیچگاه به تکلف هم ناسزا نمی‌گفت: و همیشه می‌فرمود: بهترین شما کسی است که اخلاقش از همه شما بهتر و زیباتر باشد».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۸ باب رحمة الولد وتقبيله معانقته.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۲۷ باب رحمة الناس والبهائم.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۳ باب صفة النبي صلی الله علیه و آله.

۴- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۳ باب صفة النبي صلی الله علیه و آله.

باب ۱۸: پیغمبر ﷺ نسبت به زنان مهربان بود، به ساربانهایی که در جلو شترهای ایشان حرکت می کردند، دستور می داد تا به آرامی حرکت کنند

۱۵۰۱- حدیث: «أَنَّ سِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فِي سَفَرٍ، وَكَانَ مَعَهُ غُلَامٌ لَهُ أَسْوَدٌ، يُقَالُ لَهُ أَنْجَشَةُ، يَخْذُو فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَيْحَكَ يَا أَنْجَشَةُ رُؤْيُكَ بِالْقَوَارِيرِ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ غلام سیاهی داشت به نام انجشه که در سفری همراه پیغمبر ﷺ بود، برای شترها آواز می خواند و به سرعت حرکت می کرد، پیغمبر ﷺ گفت: هوشیار باش، ای انجشه! باید با زنانی که مانند شیشه زود شکسته می شوند به آرامی حرکت کرد».

«يُحْدُو: برای شترها آواز می خواند، و شترها به آن آواز به حرکت در می آمدند».

باب ۲۰: پیغمبر ﷺ از گناه دوری می کرد، کارهای مباح را آنچه که سهل تر بود

انتخاب می کرد، و به خاطر خدا از کسی که مرتکب حرام می شد انتقام می گرفت

۱۵۰۲- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَتَتْهَا قَالَتْ: مَا خَيْرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا، مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، لِنَفْسِهِ، إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ اللَّهُ بِهَا»^(۲).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: هر وقت که پیغمبر ﷺ می خواست در بین دو امر یکی را انتخاب کند، حتماً آن یکی را که سهل و ساده تر بود انتخاب می کرد، مگر در صورت گناه بودن آن، که او بیشتر از هر کسی از کارهای حرام و گناه پرهیز و دوری می کرد، او هیچگاه به خاطر نفس خود از کسی انتقام نمی گرفت، مگر کسی که مرتکب حرامی می شد و حرمت الهی را نادیده می گرفت، آنگاه به خاطر خدا و اینکه هتک حرمت کرده است، از او انتقام می گرفت».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۹۵ باب ما جاء في قول الرجل ويلك.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۳ باب صفة النبي ﷺ.

باب ۲۱: خوشبو بودن پیغمبر، و نرم بودن دستش و تبرک جستن به مسح نمودن پیغمبر

۱۵۰۳ - حدیث: «أنس رضی الله عنه، قال: مَا مَسِسْتُ حَرِيرًا وَلَا دِيْبَاجًا أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَا شَمِمْتُ رِيحًا قَطُّ أَوْ عَرَفًا قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ أَوْ عَرَفِ النَّبِيِّ ﷺ»^(۱).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: هیچگاه حریر و دیباجی را نرمتر از کف دست پیغمبر ﷺ لمس نکرده‌ام و هیچ بوی خوشی و عطری خوشبوتر از بوی پیغمبر ﷺ را شم ننموده‌ام».

باب ۲۲: در مورد خوشبو بودن عرق پیغمبر و تبرک جستن دیگران به آن

۱۵۰۴ - حدیث: «أنس رضی الله عنه، أَنَّ أُمَّ سُلَيْمٍ كَانَتْ تَبْسُطُ لِلنَّبِيِّ ﷺ نِطْعًا فَيَقِيلُ عِنْدَهَا عَلَى ذَلِكَ النَّطْعِ. قَالَ: فَإِذَا نَامَ النَّبِيُّ ﷺ أَخَذَتْ مِنْ عَرَقِهِ وَشَعْرَهُ فَجَمَعَتْهُ فِي قَارُورَةٍ ثُمَّ جَمَعَتْهُ فِي سَكٍّ»^(۲).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: امّ سلیم (مادر انس) جایی را با فرش پوستین برای پیغمبر ﷺ فرش می‌کرد که به هنگام چاشت بر روی آن می‌خوابید، وقتی که می‌خوابید امّ سلیم عرق و موهای ریزش کرده او را می‌گرفت و آنها را جمع می‌کرد، سپس عرق او را با عطر مخصوصی خوشبو به نام «سک» مخلوط می‌کرد، آنرا (به عنوان تبرک) استعمال می‌نمود».

باب ۲۳: عرق کردن پیغمبر به هنگام سرما و وقتی که وحی بر او نازل می‌شد

۱۵۰۵ - حدیث: «عَائِشَةُ، أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ رضی الله عنها أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ رضی الله عنه، سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلَ صَلَافَةِ الْجَرَسِ، وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ، فَيَقْصِمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْهُ مَا قَالَ وَأَحْيَانًا يَتِمَثَّلُ لِي الْمَلَكُ رَجُلًا فَيَكَلِّمُنِي فَأَعْيِي مَا يَقُولُ قَالَتْ عَائِشَةُ: وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبَرْدِ فَيَقْصِمُ عَنْهُ، وَإِنَّ جَبِينَهُ لَيَتَفَصَّدُ عَرَقًا»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٣ باب صفة النبي ﷺ.

۲- أخرجه البخاري في: ٧٩ كتاب الاستئذان: ٤١ باب من زار قوماً فقال عندهم.

۳- أخرجه البخاري في: ١ كتاب بدء الوحي: ٢ باب حدثنا عبد الله بن يوسف.

یعنی: «عایشه امّ المؤمنین رضی الله عنها گوید: حارث بن هشام از پیغمبر ﷺ پرسید: وحی چگونه بر شما نازل می‌شود؟ فرمود: گاهی مانند صدای زنگ نازل می‌شود این نوع وحی سنگین‌ترین انواع وحی بر من می‌باشد، همینکه وحی تمام شد تمام آنچه که بر من نازل می‌شود حفظ می‌نمایم، بعضی اوقات فرشته وحی (جبرئیل) به صورت شخصی ظاهر می‌شود، و با من صحبت می‌کند، وحی را برایم بیان می‌نماید منهم تمام گفته‌هایش را حفظ می‌کنم، عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر ﷺ را می‌دیدم در روزهایی که هوا بسیار سرد بود، وحی بر او نازل می‌شد، وقتی که وحی تمام می‌شد، از پیشانیش عرق می‌چکید».

باب ۲۵: اوصاف پیغمبر، و اینکه او از همه زیباتر بود

۱۵۰۶ - حدیث: «الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ، مَرْبُوعًا، بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، لَهُ شَعْرٌ يَبْلُغُ شَحْمَةَ أُذُنَيْهِ، رَأَيْتُهُ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ، لَمْ أَرْ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ»^(۱).

یعنی: «براء بن عازب گوید: پیغمبر ﷺ چهار شانه بود و فاصله بین دو شانه او فراوان بود، و موهای سرش تا قسمت نرمه گوشش می‌رسید، یکبار او را در یک لباس قرمز دیدم که تا بحال هیچ چیزی را به این زیبایی ندیده‌ام».

۱۵۰۷ - حدیث: «الْبَرَاءُ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، أَحْسَنَ النَّاسِ وَجْهًا، وَأَحْسَنَهُ خُلُقًا، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ وَلَا بِالْقَصِيرِ»^(۲).

یعنی: «براء رضی الله عنه گوید: صورت پیغمبر ﷺ از همه کس زیباتر بود، و ترکیب قیافه‌اش از تمام مردم قشنگ‌تر و خوش قیافه‌تر بود نه چندان بلند قد بود که نامتناسب باشد و نه و کوتاه قد بود».

باب ۲۶: اوصاف موی پیغمبر ﷺ

۱۵۰۸ - حدیث: «أَنَسٌ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ شَعْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا لَيْسَ بِالسَّطِطِ وَلَا الْجَعْدِ، بَيْنَ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۳ باب صفة النبي ﷺ.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۴۳ باب صفة النبي ﷺ.

أُذْنِيهِ وَعَاتِقِهِ»^(۱).

یعنی: «انسؑ گوید: موی سر پیغمبرؐ نه کاملاً نرم و چسبیده و نه فرو از هم جدا شده و برخاسته بود و بلندی آن به ما بین دو گوش و شانهاش می رسید».

۱۵۰۹ - حدیث: «أَنَسٌ ؓ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَضْرِبُ شَعْرَهُ مَنْكِبَيْهِ»^(۲).

یعنی: «انسؑ گوید: موهای سر پیغمبرؐ به شانهاش می رسید».

باب ۲۹: زمان پیری پیغمبرؐ

۱۵۱۰ - حدیث: «أَنَسٌ ؓ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ سِيرِينَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا أَخْضَبَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لَمْ يَلُغِ الشَّيْبَ إِلَّا قَلِيلاً»^(۳).

یعنی: «محمد بن سیرین گوید: از انسؑ پرسید: آیا پیغمبرؐ موهایش را رنگ می کرد؟ گفت: جز مقدار کمی از موهایش سفید نشده بودند».

۱۵۱۱ - حدیث: «أَبِي جُحَيْفَةَ السُّوَّائِيَّ ؓ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، وَرَأَيْتُ بَيَاضًا مِنْ تَحْتِ شَفْتَيْهِ السُّفْلَى، الْعَنْفَقَةَ»^(۴).

یعنی: «ابو جحیفه سوانیؓ گوید: پیغمبرؐ را دیدم، متوجه شدم که موهای زیر لب پایین او سفید شده است».

«عنقفة: ما بین لب پایین و چانه است».

۱۵۱۲ - حدیث: «أَبِي جُحَيْفَةَ ؓ، قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، يُشَبِّهُهُ»^(۵).

یعنی: «ابو جحیفهؓ گوید: پیغمبرؐ را دیدم که حسن پسر علی به او شباهت داشت».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۶۸ باب الجعد.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۶۸ باب الحمد.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۶۶ باب ما يذكر في الشيب.

۴- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۳ باب صفة النبي ﷺ.

۵- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۳ باب صفة النبي ﷺ.

باب ۳۰: اثبات مهر نبوت و صفت این مهر و محل قرار گرفتن آن در بدن پیغمبر ﷺ

۱۵۱۳ - حدیث: «السَّائِبُ بْنُ يَزِيدَ» قَالَ: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ ابْنَ أَخْتِي وَجِعَ فَمَسَحَ رَأْسِي، وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ تَوَضَّأَ، فَشَرِبْتُ مِنْ وَضْئِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ، فَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ النُّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، مِثْلَ زَرِّ الْحَجَلَةِ^(۱).

یعنی: «سائب بن یزید» گوید: خاله‌ام مرا پیش پیغمبر ﷺ برد، گفت: ای رسول خدا! این خواهرزاده من مریض است، پیغمبر ﷺ دستش را بر سرم کشید و دعای خیر و برکت برایم کرد، سپس وضو گرفت، از آب وضو پیغمبر ﷺ نوشیدم، آنگاه پشت سر او ایستادم، به مهر نبوت که در بین دو شانه‌اش قرار داشت نگاه می‌کردم، که به اندازه یک تخم کبک، درشت بود.

باب ۳۱: اوصاف پیغمبر، و زمان بعثت و عمر او

۱۵۱۴ - حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ» يَصِفُ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ: كَانَ رُبْعَةً مِنَ الْقَوْمِ، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَلَا بِالْقَصِيرِ، أَزْهَرُ اللَّوْنِ، لَيْسَ بِأَبْيَضَ أَمْهَقَ، وَلَا آدَمَ، لَيْسَ بِجَعْدٍ قَطَطٍ، وَلَا سَبِطٍ رَجُلٍ؛ أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَلَبِثَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ، وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلَحْيَتِهِ عَشْرُونَ شَعْرَةً بَيَضَاءً^(۲).

یعنی: «انس بن مالک» پیغمبر ﷺ را توصیف می‌کرد، می‌گفت: وقتی در بین مردم می‌ایستاد چهار شانه بود، نه بلندقد نامتناسب و نه کوتاه قد بود، رنگش گلگون، نه بسیار سفید و نه گندم‌گون بود (بلکه سفید مخلوط با قرمز بود) موهایش نه حالت فر و از جا برخاسته و نه کاملاً نرم و به هم چسبیده بود، بلکه حالتی داشت در بین این دو حالت، در سن چهل سالگی وحی بر او نازل شد، بعد از بعثت ده سال در مکه بر او وحی نازل می‌شد (و سه سال هم فتره وحی بود) در مدینه نیز ده سال بر او وحی نازل گردید، ولی هنوز بیست تار موی سفید در سر و ریشش وجود نداشت.

۱- أخرجه البخاري في: ۴ كتاب الوضوء: ۴۰ باب استعمال فضل وضوء الناس.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۳ باب صفة النبي ﷺ.

باب ۳۲: روزی که پیغمبر ﷺ رحلت نمود سنش چقدر بود؟

۱۵۱۵- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ فوت کرد عمرش شصت و سه سال بود».

باب ۳۳: پیغمبر ﷺ بعد از بعثت چند سال در مکه و مدینه بود

۱۵۱۶- حدیث: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، بِمَكَّةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ، وَتُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: پیغمبر ﷺ (بعد از بعثت) سیزده سال در مکه باقی ماند، وقتی که فوت کرد شصت و سه سال عمر داشت».

باب ۳۴: نامهای پیغمبر ﷺ

۱۵۱۷- حدیث: «جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِي خَمْسَةُ أَسْمَاءٍ؛ أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى قَدَمِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ»^(۳).

یعنی: «جبیر بن مطعم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: من پنج نام دارم، من محمد و احمدم، من ماحی (محو کننده) هستم که خداوند کفر را به دست من محو می کند، من حاشر (جمع کننده) هستم که تمام مردم روی پای من جمع می شوند (یعنی تمام مردم باید به نبوت من ایمان داشته باشند چون من تکمیل کننده رسالت پیغمبران و خاتم انبیاء هستم) و من عاقب (آخر پیغمبران) می باشم».

باب ۳۵: در مورد علم پیغمبر ﷺ و خوف شدید او از خداوند

۱۵۱۸- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ شَيْئًا، فَرَخَّصَ فِيهِ فِتْنَةً عَنْهُ قَوْمٌ، فَبَلَغَ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۱۹ باب وفاة النبي ﷺ.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۱۴ باب هجرة النبي ﷺ وأصحابه إلى المدينة.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۱۷ باب ما جاء في أسماء رسول الله ﷺ.

ذَلِكَ النَّبِيِّ ﷺ، فَخَطَبَ، فَحَمِدَ اللَّهَ، ثُمَّ قَالَ: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَتَنَزَّهُونَ عَنِ الشَّيْءِ أَصْنَعُهُ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُهُمْ بِاللَّهِ، وَأَشَدُّهُمْ لَهُ خَشْيَةً^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر ﷺ کاری را انجام داد و به دیگران هم اجازه داد تا آنرا انجام دهند، ولی عده‌ای از انجام آن پرهیز نمودند، وقتی از جریان آگاه شد، خطبه‌ای خواند و خداوند را سپاس کرد و گفت: به چه دلیل عده‌ای از کاری پرهیز می‌نمایند که من آنرا انجام می‌دهم؟! قسم به خدا من از همه آنها به خدا عالم‌تر هستم و خدا را بهتر از ایشان می‌شناسم، و از همه شما بیشتر از خدا می‌ترسم».

باب ۳۶: پیروی از پیغمبر ﷺ واجب است

۱۵۱۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ ﷺ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ خَاصَمَ الزُّبَيْرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فِي شِرَاجِ الْحَرَّةِ الَّتِي يَسْقُونَ بِهَا النَّخْلَ فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: سَرَحَ الْمَاءَ يَمُرُّ فَأَبَى عَلَيْهِ فَاخْتَصَمَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، لِلزُّبَيْرِ: اسْقِ يَا زُبَيْرُ ثُمَّ أَرْسَلَ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ فَغَضِبَ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: أَنْ كَانَ ابْنُ عَمَّتِكَ فَتَلَوْنَ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: اسْقِ يَا زُبَيْرُ ثُمَّ أَحْبَسَ الْمَاءَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْرِ».

یعنی: «عبدالله بن زبیر رضی الله عنه گوید: یک نفر از انصار با زبیر بر سر جوی آبی که در منطقه حره بود و درختهای خرما را با آن آبیاری می‌کردند اختلاف پیدا کرد، و محاکمه را به نزد پیغمبر ﷺ بردند، آن مرد انصاری به زبیر می‌گفت: آب را آزاد کنید که از باغ شما رد شود (تا من باغ خود را با آن آبیاری کنم) زبیر هم این کار را نمی‌کرد (و می‌خواست باغ خود را کاملاً آب دهد، آنگاه آب را آزاد سازد)، وقتی که محاکمه را پیش پیغمبر ﷺ بردند، پیغمبر ﷺ به زبیر گفت: ای زبیر! باغت را (تا حد ضرورت نه کافی) آب بده، سپس آنرا به سوی همسایه‌ات روانه کن، آن مرد انصاری عصبانی شد و گفت: چون زبیر پسر عمه شما است بنفع او قضاوت کردی، پیغمبر ﷺ رنگش عوض شد (و ناراحت گردید) فرمود: ای زبیر! باغت را آب بده، سپس آب را در باغ نگهدار تا اینکه امواج آن به سوی دیوارهای اطراف بر می‌گردد، (ابتدا پیغمبر ﷺ فرمود: در حد ضرورت باغت را آب بده،

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۷۲ باب من لم يواجه الناس بالعتاب.

ولی وقتی که آن مرد انصاری او را ناراحت کرد فرمود: از حق واقعی خودت که جمع شدن آب در زیر درختان و برگشت موج آن به طرف دیوارهای باغ است استفاده کنی».

۱۵۲۰- «فَقَالَ الزُّبَيْرُ: وَاللَّهِ! إِنِّي لَأَحْسِبُ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا

يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...﴾ [النساء: ۶۵]»^(۱).

یعنی: «زبیرؓ گوید: عقیده دارم آیه: «قسم به پروردگار شما آنان ایمان ندارند، تا اینکه تو را در اختلافات بین خود به عنوان حکم و داور قرار می دهند، و با اخلاص تسلیم قضاوت تو می شوند. سوره نساء آیه ۶۵» در این مورد نازل گردید».

باب ۳۷: رعایت احترام پیغمبرؐ و ترک سؤال فراوان از مسائلی که ضرورت ندارند، یا مسائلی که انسان به آنها مکلف نیست. یا مسائلی که واقع نمی شود، یا امثال آن

۱۵۲۱- حدیث: «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِنَّ أَكْثَرَ الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرِّمْ فَحَرَّمَ مِنْ أَجْلِ مَسْئَلَتِهِ»^(۲).

یعنی: «سعد بن وقاصؓ گوید: پیغمبرؐ گفت: مسلمانی که جرمش از هر مسلمان دیگری بزرگتر است کسی است که از چیزی که حرام نیست سؤال کند و به وسیله سؤال او آن چیز حرام شود».

۱۵۲۲- حدیث: «أَنَّسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، خُطْبَةً، مَا سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَطُّ قَالَ: لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَغْلَمُ لَصَحَحْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا قَالَ: فَعَطَى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَجُوهَهُمْ، لَهُمْ خَنِينٌ فَقَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي قَالَ: فَلَانَ فَتَرَكْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱]»^(۳).

۱- أخرجهما البخاري في: ۴۲ كتاب المساقاة: ۶ باب سكر الأنهار.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۶ كتاب الاعتصام: ۳ باب ما يكره من كثرة السؤال و تكلف ما لا يعنيه.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۵ سورة المائدة: ۱۲ ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾.

یعنی: «انس ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ خطبه‌ای را خواند که هرگز مانند آن را نشنیده بودم فرمود: اگر آنچه من از عذاب خدا می‌دانم شما هم می‌دانستید، کم خنده می‌کردید، فراوان گریه می‌نمودید، انس ﷺ گوید: اصحاب پیغمبر ﷺ در حالی که گریه می‌کردند صورتشان را با لباسهایشان پوشیده بودند، یک نفر پرسید: پدر من چه کسی است؟ پیغمبر ﷺ گفت: فلانی است، در این اثنا آیه ۱۰۱ سوره مائده نازل شد: «از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برایتان روشن شود باعث ناراحتی شما می‌باشد».

۱۵۲۳- حدیث: «أنس ﷺ، قَالَ: سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى أَحْفَوهُ الْمَسْئَلَةَ، فَغَضِبَ، فَصَعِدَ الْمَنْبِرَ، فَقَالَ: لَا تَسْأَلُونِي الْيَوْمَ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا بَيَّنَّتهُ لَكُمْ فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَإِذَا كُلُّ رَجُلٍ لَا فُ رَأْسُهُ فِي ثَوْبِهِ يَنْكِي فَإِذَا رَجُلٌ كَانَ إِذَا لَاحَى الرَّجَالُ يُدْعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَبِي قَالَ: حُذَافَةُ ثُمَّ أَنشَأَ عُمَرُ، فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ رَسُولًا، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا رَأَيْتُ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ كَالْيَوْمِ قَطُّ، إِنَّهُ صَوَّرَتْ لِي الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَتَّى رَأَيْتُهُمَا وَرَاءَ الْحَائِطِ»^(۱).

یعنی: «انس ﷺ گوید: مردم از پیغمبر ﷺ سؤال می‌کردند و به سؤالهایشان طول می‌دادند، و الحاح و اذیت می‌کردند، پیغمبر ﷺ عصبانی شد، بر منبر بالا رفت، گفت: امروز از هر چه سؤال کنید جوابتان را می‌دهم، انس ﷺ گوید: وقتی به طرف راست و چپ نگاه کردم دیدم که هر انسانی سر خود را در لباسش گرفته و گریه می‌کند، در این هنگام مردی که هر وقت با کسی دعوا می‌کرد، به او می‌گفت: شما اولاد پدرت نیستی، سؤال کرد و گفت: ای رسول خدا! پدر من چه کسی است؟ فرمود: (حذافه) است، آنگاه عمر ستایش خدا را کرد و گفت: ما به پروردگاری خدا و اینکه اسلام دین ما و محمد رسول خدا است راضی هستیم، از شرّ فتنه و برگشت از دین، به خدا پناه می‌بریم، پیغمبر ﷺ گفت: تا به امروز خیر و برکتی را باین بزرگی و شر و عذابی را باین هولناکی ندیده‌ام، امروز بهشت و دوزخ را برایم مجسم نمودند، تا جایی که آنها را پشت دیوار محراب دیدم (همانگونه که صورت در آینه دیده می‌شود)».

۱- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۳۵ باب التَّعَوُّذِ مِنَ الْفِتَنِ.

۱۵۲۴- حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم، عَنْ أَشْيَاءَ كَرِهَهَا، فَلَمَّا أُكْثِرَ عَلَيْهِ غَضِبَ ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ قَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي قَالَ: أَبُوكَ حَذَافَةُ فَقَامَ آخِرُ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: أَبُوكَ سَالِمٌ مَوْلَى شَيْبَةَ فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ مَا فِي وَجْهِهِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَتُوبُ إِلَى اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم»^(۱).

یعنی: «ابو موسی گوید: از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم درباره چیزهایی سؤال شد که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از آنها ناراحت شد وقتی که عصبانیت بر او غلبه کرد به مردم گفت: هرچه آرزو دارید از من بپرسید، یک نفر پرسید: پدر من کیست؟ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: پدر شما (حذافه) است، یک نفر دیگر گفت: پدر من کیست؟ فرمود: پدر شما (سالم مولى شيبه) می باشد، وقتی که عمر از قیافه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ناراحتی را تشخیص داد گفت: ای رسول خدا! ما به خدا پناه می بریم و از گناهان خود توبه می کنیم».

باب ۳۹: فضیلت و ثواب نگاه کردن به پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و تمنا و آرزوی دیدار او

۱۵۲۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَى أَحَدِكُمْ زَمَانٌ لَأَنْ يَرَانِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلُ أَهْلِهِ وَمَالِهِ»^(۲).

یعنی: «ابو هريره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: زمانی فرا می رسد که اگر یکی از شما مرا ببیند این دیدار به نزد او از تمام مال و اولادش با ارزش تر و محبوب تر می باشد».

باب ۴۰: فضائل عیسی

۱۵۲۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، يَقُولُ: أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِابْنِ مَرْيَمَ، وَالْأَنْبِيَاءُ أَوْلَادُ عِلَاتٍ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ»^(۳).

یعنی: «ابو هريره رضی اللہ عنہ گوید: شنیدم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می گفت: من اولی ترین و نزدیک ترین انسان به عیسی پسر مریم می باشم، پیغمبران مانند اولادهای یک نفر که مادرهایشان

۱- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۲۸ باب الغضب في الموعظة والتعليم إذا رأى ما يكره.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۵ باب علامات النبوة في الإسلام.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۴۸ باب ﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ...﴾.

جداست می‌باشند، در بین من و او پیغمبر ﷺ دیگری نبوده است (پس من از همه مردم به او نزدیکترم)».

«علات: هووها و زنان یک مرد».

۱۵۲۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا مِنْ بَنِي آدَمَ مَوْلُودٌ إِلَّا يَمْسُهُ الشَّيْطَانُ، حِينَ يُولَدُ، فَيَسْتَهْلُ صَارِخًا مِنْ مَسِّ الشَّيْطَانِ، غَيْرَ مَرِيَمَ، وَابْنَهَا ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: ﴿وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِلَكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [آل عمران: ۳۶]»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: هر بنی آدمی که به دنیا می‌آید به هنگام تولد، شیطان آن را لمس می‌کند و در اثر آن به هنگام ولادت فریاد و صدایی از نوزاد بلند می‌شود. به جز مریم و پسرش عیسی که از این لمس شیطانی محفوظ بودند. سپس ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آیه ۳۶ سوره آل عمران را قرائت نمود: (مادر مریم گفت: خداوندا! من مریم و اولاد او را از شر شیطان به شما می‌سپارم)».

۱۵۲۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: رَأَى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَجُلًا يَسْرِقُ فَقَالَ لَهُ: أَسْرَقْتَ قَالَ: كَلَّا، وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَقَالَ عِيسَى: آمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَذَّبْتُ عَنِّي»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: عیسی پسر مریم مردی را دید که دزدی می‌کند، عیسی به او گفت: دزدی می‌کنی؟ گفت: خیر، قسم به خدای که جز او خدای دیگری نیست (من دزدی نمی‌کنم) عیسی گفت: به خدا ایمان دارم، و چشم خود را تکذیب می‌نمایم».

(قاضی عیاض می‌گوید: ظاهر حدیث دلالت دارد که عیسی به قسم آن شخص باور کرد، و آن مرد که به ظاهر دزدی می‌کرد، در حقیقت آن مال خودش بود)^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۴۴ باب قوله الله تعالى: ﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ...﴾.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۴۸ باب ﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ...﴾.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۸ باب قول الله تعالى: ﴿وَأَخَذُوا مِنْ مَقَامٍ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾.

باب ۴۱: فضائل ابراهیم خلیل

۱۵۲۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اخْتَنَنَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً، بِالْقَدُومِ».

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: ابراهیم در سن هشتاد سالگی در روستایی به نام قدوم (در شام) خود را ختنه کرد».

۱۵۳۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ، إِذْ قَالَ: «...رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ» قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي...» [البقرة: ۲۶۰] وَيَرْحَمُ اللَّهُ لُوطًا، لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السَّجْنِ طُولَ مَا لَبِثَ يُوسُفُ لَأَجَبْتُ الدَّاعِيَ^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: وقتی که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان دهید که چگونه مرده را زنده می‌نمایید، خداوند به او گفت: مگر ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی، ایمان دارم اما به خاطر اطمینان قلب این درخواست را کنم. این گفته ابراهیم از روی شک او نسبت به قدرت خدا نبود، حتی اگر من در این مورد شکمی داشته باشم ابراهیم شک نداشت». (یعنی ابراهیم دارای ایمان راسخ و اطمینان کامل بود و شک و تردید هرگز سزاوار مقام نبوت نیست و جمله اگر من شک داشته باشم او شک نداشت است، به معنی برائت کامل ابراهیم از شک می‌باشد، از قبیل تعلیق به محال است چون پیغمبر ﷺ هرگز شک نداشت است پس شک و تردید نتوانسته به ابراهیم هم نزدیک شود). خداوند لوط را مورد رحم خود قرار دهد (وقتی که فرشتگان در صورت انسان مهمان او شدند و مردم منحرف فهمیدند که لوط مهمان دارد، او را محاصره کردند گفتند: باید مهمانانت را به ما تسلیم کنی، لوط در تنگنای عجیبی قرار گرفته بود، به منظور دلداری مهمانانش گفت: ای کاش که قدرتمند می‌بودم یا قوم و عشیرتی می‌داشتم تا می‌توانستم از شما دفاع نمایم. این گفته او به خاطر دلداری مهمانانش می‌باشد نه اینکه لوط خدا را

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۱۱ باب قوله ﷺ: «وَنَبَّيْتُهُمْ عَنْ صَيفِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ».

فراموش کرده باشد، چون) لوط همیشه به محکم‌ترین پناهگاه (که خداوند متعال است) پناه می‌برد.

اگر من به اندازه یوسف در زندان می‌ماندم، به نماینده ملک که او را به خروج از زندان دعوت نمود جواب مثبت می‌دادم (پیغمبر می‌خواهد کمال صبر و بردباری یوسف را بیان کند، می‌فرماید: یوسف که نزدیک به ده سال در زندان بی‌گناه باقی مانده بود وقتی نماینده ملک آمد به او گفت: از زندان بیرون بیا تا پیش ملک برویم. در جواب گفت: تا به بی‌گناهی من اعتراف نکنند من از زندان خارج نمی‌شوم، این امر نشانه کمال صبر یوسف می‌باشد اگر هر کس دیگر به جای او می‌بود حتی اگر منهم به جای او بودم این دعوت را می‌پذیرفتم، البته این به معنی اثبات بیان کمال صبر یوسف است، نه ترجیح یوسف بر پیغمبر ﷺ).

۱۵۳۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ (إِنِّي سَقِيمٌ) وَقَوْلُهُ (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا) وَقَالَ: بَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ وَسَارَةَ، إِذْ أَتَى عَلَى جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَابِرَةِ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ هَهُنَا رَجُلًا مَعَهُ امْرَأَةٌ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ، فَأَرْسَلْ إِلَيْهِ، فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَقَالَ: مَنْ هَذِهِ قَالَ: أُخْتِي فَأَتَى سَارَةَ، قَالَ: يَا سَارَةُ لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَغَيْرِكَ، وَإِنَّ هَذَا سَأَلَنِي فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّكَ أُخْتِي، فَلَا تُكَذِّبِينِي فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ ذَهَبَ يَتَنَاوَلُهَا بِيَدِهِ، فَأَخَذَ فَقَالَ: ادْعِي اللَّهَ لِي، وَلَا أَصْرُكَ فَدَعَتِ اللَّهَ، فَأُطْلِقَ ثُمَّ تَنَاوَلَهَا الثَّانِيَةَ، فَأَخَذَ مِثْلَهَا أَوْ أَشَدَّ فَقَالَ: ادْعِي اللَّهَ لِي وَلَا أَصْرُكَ فَدَعَتْ، فَأُطْلِقَ فَدَعَا بَعْضَ حَجَّتِيهِ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَمْ تَأْتُونِي بِإِنْسَانٍ، إِنَّمَا أَتَيْتُمُونِي بِشَيْطَانٍ فَأَخَذَ مِنْهَا هَاجِرَ فَأَتَتْهُ، وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ، مَهْيَا قَالَتْ رَدَّ اللَّهُ كَيْدَ الْكَافِرِ (أَوْ الْفَاجِرِ) فِي نَحْرِهِ، وَأَخَذَ هَاجِرَ. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: تِلْكَ أُمُّكُمْ يَا بَنِي مَاءِ السَّمَاءِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: ابراهیم (حتی بحسب ظاهر و برای مصلحت هم) خلاف نگفته است مگر سه بار (که به حسب ظاهر سخنانش خلاف واقع بود، ولی در حقیقت این سه بار هم خلاف نبودند و این کمال عظمت و بزرگواری

۱- أخرجه البخاري في: ٦٠ كتاب الأنبياء: ٨ باب قول الله تعالى: ﴿وَأَخَذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾.

ابراهیم را نشان می‌دهد) که دو سخن از این سخنان (به حسب ظاهر خلاف، صرفاً) به خاطر رضایت خدا بود، بار اوّل این بود که به او گفتند: با ما بیا برای انجام مراسم مذهبی (بت پرستی) از شهر خارج شویم، ابراهیم به منظور دوری از شرکت در مراسم کفر گفت: من مریضم. هر چند ابراهیم مریض نبود ولی به خاطر خدا نخواست در مراسم کفر شرکت نماید، گفت: مریضم، (بار دوم وقتی که مردم از شهر بیرون رفته بودند، ابراهیم فرصت را غنیمت شمرد، بتها را شکست و تنها بت بزرگ را سالم باقی گذاشت، هنگامی که از او پرسیدند: شما این بتها را شکسته‌ای؟ گفت: خیر) بلکه بت بزرگ آنها را شکسته است، (اما سخن سومش که نفع خود و سلامت جانش در آن بود، هنگامی بود) که ابراهیم با همسرش (سارا) به شهری رفتند که حاکم آن از ظالمان روزگار بود، به او خبر دادند که شخصی به شهر آمده است و زن زیبایی که از هر کسی زیباتر است همراه دارد، کسی را نزد ابراهیم فرستاد. او را به نزد خود احضار نمود، درباره سارا از او پرسید، گفت: این زن کیست؟ ابراهیم گفت: خواهر من است، ابراهیم به نزد سارا برگشت، گفت: ای سارا! به جز من و شما بر روی زمین مسلمان و ایمان‌داری وجود ندارد، این ظالم در مورد شما از من پرسید، گفتم: خواهر من است، شما هم مرا تکذیب نکن (چون اگر این پادشاه می‌فهمید سارا زن ابراهیم است به منظور گرفتن سارا قصد کشتن ابراهیم را می‌کرد). آن ظالم کسی را به دنبال سارا فرستاد. وقتی که سارا پیش او رفت، آن ظالم خواست سارا را در برگیرد. ولی دست و پاهایش سست شد، و مثل انسان مبتلا به صرع به زمین افتاد، به سارا گفت: از خدا بخواه تا خوب شوم دیگر ضرری را به شما نمی‌رسانم، سارا برایش دعا کرد و خوب شد، اما باز به سارا حمله‌ور شد، این بار هم مانند بار اوّل یا شدیدتر به حالت صرع به زمین افتاد، گفت: از خدا بخواه خوب شوم دیگر کاری به شما ندارم، سارا باز از خدا خواست خوب شود، فوراً خوب شد، آنگاه حاکم ظالم یکی از دربانان خود را خواست، گفت: این انسان نیست که شما برای من آورده‌اید، بلکه یک شیطان و جادوگر را آورده‌اید! آن ظالم هاجر را به عنوان خادم به سارا بخشید، و به نزد ابراهیم برگشت. و ابراهیم در حال نماز خواندن بود، با دست به

سارا اشاره کرد و گفت: چه شد؟ سارا گفت: خداوند حيله و شرّ آن کافر را رفع نمود، و هاجر را به عنوان خادم به ما داد.

ابو هريره رضی الله عنه گوید: ای ملت عرب! این هاجر مادر همه شما است. (چون عرب از اولاد حضرت اسماعیل می‌باشند و اسماعیل فرزند هاجر است، بنابراین عرب فرزندان هاجر می‌باشند).

(ابن حبان گوید: تمام اولادان اسماعیل را (ابن ماء السماء) می‌گویند چون اسماعیل با آب زمزم که آب آسمان است پرورش شده بود).

باب ۴۲: فضائل موسی

۱۵۳۲ - حدیث: «أَبُو هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاءً، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَكَانَ مُوسَى يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلَّا أَنَّهُ آذُرُ فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَفَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ، فَخَرَجَ مُوسَى فِي إِثْرِهِ يَقُولُ: ثَوْبِي يَا حَجَرُ حَتَّى نَظَرْتَ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى مُوسَى، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ وَأَخَذَ ثَوْبَهُ، فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَنَدَبٌ بِالْحَجَرِ، سِتَّةٌ أَوْ سَبْعَةٌ، ضَرْبًا بِالْحَجَرِ»^(۱).

یعنی: «ابو هريره رضی الله عنه گوید: بنی اسرائیل عادت داشتند که لخت و عریان با هم شنا و غسل می‌کردند، همدیگر را نگاه می‌کردند، ولی موسی (حیا می‌کرد) و به تنهایی غسل می‌نمود، بنو اسرائیل به او می‌گفتند: قسم به خدا موسی برای این با ما غسل و شنا نمی‌کند چون بدنش معیوب می‌باشد یکبار که موسی برای شنا و غسل بیرون رفت، لباسهایش را بر سنگی گذاشت، آن سنگ لباسهای او را با خود برد و فرار کرد، موسی از آب بیرون آمد، بدنبال سنگ می‌دوید و می‌گفت: ای سنگ! لباسهایم را پس بده، تا اینکه از کنار بنی اسرائیل گذشت، بنی اسرائیل موسی را تماشا کردند، گفتند: به خدا موسی هیچ عیبی در بدن ندارد، آنگاه موسی لباسهایش را از آن سنگ پس گرفت و شروع به زدن آن کرد.

۱ - أخرجه البخاري في: ۵ كتاب الغسل: ۲۰ باب من اغتسل عرباناً وحده في الخلوة.

ابو هریره رضی الله عنه گوید: قسم به خدا شش یا هفت اثر ضربه در آن سنگ دیده می‌شد.»
 ۱۵۳۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: أُرْسِلَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا جَاءَهُ صَكَّهُ فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ، فَقَالَ: أُرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لَا يُرِيدُ الْمَوْتَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ عَيْنَهُ وَقَالَ: ارْجِعْ فَقُلْ لَهُ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى مَتْنِ ثَوْرٍ فَلَهُ بِكُلِّ مَا غَطَّتْ بِهِ يَدُهُ، بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَنَةٌ قَالَ: أَيُّ رَبٍّ تُمْ مَاذَا قَالَ: تُمْ الْمَوْتُ قَالَ: فَإِلَّا نَ فَسَأَلَ اللَّهُ أَنْ يُدْنِيَهُ مِنَ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ رَمِيَةً بِحَجَرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَلَوْ كُنْتُ تُمْ لَأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكُثْبِ الْأَحْمَرِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: فرشته مرگ (در لباس و صورت بشر) به نزد موسی آمد (موسی به تصورش که این مرد دشمن است و قصد کشتن او را دارد، به دفاع از خود) یکی سیلی به چشم او زد، آن فرشته به سوی پروردگار برگشت، گفت: پروردگارا! مرا پیش کسی فرستاده‌اید که نمی‌خواهد بمیرد، خداوند فرمود: به سوی موسی برگرد و به او بگو کف دستش را بر پوست گاوی قرار دهد، و در مقابل هر یک از موهایی که زیر دستش قرار می‌گیرد می‌تواند یک سال زندگی کند، وقتی آن فرشته این مطلب را به موسی اعلام کرد، موسی گفت: پروردگارا! بعد از آن چه خواهد شد؟ خداوند فرمود: بعد از آن هنگام مرگ است، موسی گفت: پس همین الآن می‌خواهم بمیرم. از خداوند درخواست کرد که فاصله قبر او با بیت المقدس تنها به اندازه فاصله پرتاب سنگی باشد از پرتاب کننده آن.

ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: اگر اکنون آنجا می‌بودم قبر موسی را به شما نشان می‌دادم که در کنار راه بر تپه کوچک و قرمز رنگی قرار دارد.»

۱۵۳۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلَانِ، رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ قَالَ الْمُسْلِمُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ، عِنْدَ ذَلِكَ، فَلَطَمَ وَجْهَ الْيَهُودِيِّ فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمَرَ الْمُسْلِمَ فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْمُسْلِمَ، فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ، فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا

۱- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۶۹ باب من أحبّ الدفن في الأرض المقدسة.

مُوسَى بَاطِشُ جَانِبِ الْعَرْشِ، فَلَا أَذْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَشْنَى اللَّهَ»^(۱).
یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: یک مسلمان با یک یهودی اختلاف پیدا کردند، مسلمان گفت: قسم به کسی که محمد را در بین تمام مردم برگزیده است، یهودی هم گفت: قسم به کسی که موسی را در بین تمام مردم برگزیده است، در این هنگام مرد مسلمان دستش را بلند کرد، یک سیلی به صورت مرد یهودی زد، آن یهودی پیش پیغمبر ﷺ رفت و جریان را به او خبر داد، پیغمبر ﷺ آن مسلمان را به نزد خود احضار کرد و موضوع را از او پرسید او هم جریان را برای پیغمبر ﷺ بیان نمود، پیغمبر ﷺ گفت: مرا بر موسی ترجیح ندهید، در روز قیامت مردم همه به حالت اغما در می آیند و منهم با ایشان در اغماء قرار می گیرم، قبل از همه مردم من به هوش می آیم در این اثنا می بینم که موسی گوشه ای از عرش را در بغل گرفته است، نمی دانم آیا موسی هم مانند سایرین به اغماء درآمده ولی قبل از من به هوش آمده است ؟ یا اینکه خداوند او را از حالت اغماء محفوظ و از سایرین متمایز ساخته است».

۱۰۳۵- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رضی الله عنه، قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ، جَاءَ يَهُودِيٌّ فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ ضَرْبٌ وَجْهِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِكَ فَقَالَ: مَنْ قَالَ: رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: ادْعُوهُ فَقَالَ: أَضْرَبْتُهُ قَالَ: سَمِعْتُهُ بِالسُّوقِ يَخْلِفُ، وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ قُلْتُ: أَيُّ حَبِيبُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ فَأَخَذَنِي غَضَبُهُ ضَرْبْتُ وَجْهَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تُخَيِّرُوا بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى آخِذٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ، فَلَا أَذْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ أَمْ حُوسِبَ بِصَعْقَةِ الْأُولَى»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: به هنگامی که پیغمبر ﷺ نشسته بود، یک نفر یهودی به نزد او آمد، گفت: ای ابوالقاسم ! یکی از اصحاب شما صورت مرا با سیلی زد. پیغمبر ﷺ گفت: آن مرد کیست ؟ گفت: یک نفر انصاری است، پیغمبر ﷺ گفت: او را احضار کنید، وقتی که آمد پیغمبر ﷺ به او فرمود: چرا او را زده ای ؟ آن مرد انصاری

۱- أخرجه البخاري في: ٤٤ كتاب الخصومات: ١ باب ما يذكر في الأشخاص والخصومة بين المسلم واليهودي.

۲- أخرجه البخاري في: ٤٤ كتاب الخصومات: ١ باب في الأشخاص والخصومة بين المسلم واليهود.

گفت: شنیدم که این مرد در بازار قسم می‌خورد، و می‌گفت: قسم به کسی که موسی را بر تمام بشر برتری بخشیده است، منم گفتم: ای ناپاک! مگر بر محمد هم برتری دارد؟! به شدت عصبانی شدم، با سیلی برویش زدم، پیغمبر ﷺ فرمود: شما در بین پیغمبران تفاوت قائل نشوید، مردم در روز قیامت همه به حالت اغماء در می‌آیند و من اول کسی هستم که قبرم شکافته می‌شود و زنده می‌شوم، هنگامی که زنده می‌شوم می‌بینم موسی به پایه‌ای از پایه‌های عرش چسبیده است نمی‌دانم آیا او هم مانند دیگران قبلاً به اغماء رفته است؟ یا اینکه اغمای او در دنیا برایش حساب شده است.

(وقتی که موسی در دنیا از خداوند درخواست کرد تا او را ببیند خداوند فرمود: موسی تو قدرت دیدن مرا نداری، همینکه خداوند بر کوه تجلی کرد کوه سوخت و موسی هم بی‌هوش شد).

باب ۴۳: یونس و فرموده پیغمبر ﷺ که: هیچکس نباید بگوید من از یونس بن متی بهترم

۱۵۳۶ - حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هیچ عبدی حق ندارد ادعا کند و بگوید من از یونس بن متی بهترم (یعنی کسانی که عبادت می‌کنند و خود را متقی می‌دانند نباید بگویند یونس بی‌امری خدا کرد ولی ما از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنیم، پس ما از یونس بهتر هستیم)».

۱۵۳۷ - حدیث: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى وَنَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هیچ کس حق ندارد بگوید من از

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۳۵ باب قول الله تعالى: ﴿وَإِنْ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۲۴ باب قول الله تعالى: (وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى).

یونس پسر متی بهتر هستم ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ نام پدر یونس را بیان کرد و یونس را به پدرش نسبت داد (گفت: یونس بن متی)».

باب ۴۴: فضایل یوسف

۱۵۳۸ - حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ قَالَ: أَتَقَاهُمْ فَقَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ قَالَ: فَيُوسُفُ بْنُ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنِ خَلِيلِ اللَّهِ قَالَوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ قَالَ: فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونَ خِيَارَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَهُوا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره ر.ه گوید: از پیغمبر ﷺ سؤال شد: چه کسی از همه شریف‌تر است؟ پیغمبر ﷺ جواب داد: که پرهیزکارترین مردم شریف‌ترین ایشان است، گفتند: منظورمان این نوع شرافت نیست.

پیغمبر ﷺ گفت: یوسف خودش پیغمبر ﷺ و پدرش و پدر بزرگش پیغمبر ﷺ و فرزند خلیل خدا ابراهیم بوده است (پس هم شرافت تقوا و هم شرافت نسب در یوسف جمع می‌باشد).

گفتند: این هم مقصود ما نیست، پیغمبر ﷺ گفت: اگر از طوایف اصیل عرب می‌پرسید؟ قبایلی که در دوران جاهلیت دارای شخصیت و اخلاق پسندیده بودند، با آمدن اسلام از آن استقبال کردند و به علم و آگاهی فراوان در دین نایل شدند این قبایل بهترین قبایل عرب به حساب می‌آیند».

باب ۴۶: فضائل خضر

۱۵۳۹ - حدیث: «أَبِي بَنْ كَعْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: قَامَ مُوسَى النَّبِيُّ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَسُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَرِدْ الْعِلْمَ إِلَيْهِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ قَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ بِهِ فَقِيلَ لَهُ: احْمِلْ حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، فَإِذَا فَقَدْتَهُ فَهُوَ ثُمَّ فَأَنْطَلِقْ، وَأَنْطَلَقَ بِفَتَاهُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، وَحَمَلًا حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، حَتَّى كَانَا عِنْدَ الصَّخْرَةِ، وَضَعَا رُؤُوسَهُمَا وَنَامَا فَأَنْسَلَ الْحُوتُ مِنَ الْمِكْتَلِ فَأَخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا وَكَانَ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۸ باب قول الله تعالى: ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾.

لِمُوسَى وَفَتَاهُ عَجَبًا فَاَنْطَلَقَا بِقِيَّةٍ لِّيَلَّتِيهِمَا وَيَوْمَهُمَا فَلَمَّا أَصْبَحَ، قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ: آتِنَا غَدَاءَنَا، لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى مَسًّا مِنَ النَّصَبِ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أُمِرَ بِهِ فَقَالَ لَهُ فَتَاهُ: أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ قَالَ مُوسَى: ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا فَلَمَّا أَتَتْهُمَا إِلَى الصَّخْرَةِ، إِذَا رَجُلٌ مُسَجًى بَثْوَبٍ (أَوْ قَالَ تَسَجًى بَثْوَبِهِ) فَسَلَّمَ مُوسَى فَقَالَ الْخَضِرُ: وَأَنْتَى بِأَرْضِكَ السَّلَامَ فَقَالَ: أَنَا مُوسَى فَقَالَ: مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: هَلْ أَتَّبَعَكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا يَا مُوسَى إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عِلْمَنِيهِ لَا تَعْلَمُهُ أَنْتَ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ عِلْمَكَهُ لَا أَعْلَمُهُ قَالَ: سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا فَاَنْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ، لَيْسَ لَهُمَا سَفِينَةٌ فَمَرَّتَ بِهِمَا سَفِينَةٌ، فَكَلَّمُوهُمُ أَنْ يَحْمِلُوهُمَا، فَعَرَفَ الْخَضِرُ، فَحَمَلُوهُمَا بِغَيْرِ نَوْلٍ فَجَاءَ عُصْفُورٌ فَوَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ، فَتَنَقَّرَ نَقْرَةً أَوْ تَقَرَّتَيْنِ فِي الْبَحْرِ فَقَالَ الْخَضِرُ: يَا مُوسَى مَا نَقَصَ عِلْمِي وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا كَنَقْرَةٍ هَذَا الْعُصْفُورُ فِي الْبَحْرِ فَعَمِدَ الْخَضِرُ إِلَى لَوْحٍ مِنَ الْأَوَاحِ السَّفِينَةِ فَتَزَعَهُ فَقَالَ مُوسَى: قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، عَمِدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا لِتُغْرَقَ أَهْلُهَا قَالَ: أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ: لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ فَكَانَتْ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نَسِيَانًا فَاَنْطَلَقَا، فَإِذَا غُلَامٌ يَلْعَبُ مَعَ الْعِلْمَانِ، فَآخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ مِنْ أَعْلَاهُ فَاقْتَلَعَ رَأْسَهُ بِيَدِهِ فَقَالَ مُوسَى: أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ قَالَ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا فَاَنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا، فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا، فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ، فَأَقَامَهُ قَالَ الْخَضِرُ بِيَدِهِ فَأَقَامَهُ فَقَالَ لَهُ مُوسَى: لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا قَالَ: هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقْصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا»^(۱).

یعنی: «ابی بن کعب رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: موسی روزی برای بنی اسرائیل سخنرانی کرد، از او پرسیدند: در میان مردم چه کسی از همه عالم‌تر است؟ موسی گفت: من، خداوند از اینکه موسی نگفت خدا می‌داند و گفت: من از همه عالم‌ترم، او را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و از طریق وحی به او گفت: یکی از بندگان من که در مجمع البحرین است، از شما عالم‌تر است، موسی گفت: پروردگارا! او کجا است، من چطور می‌توانم او را ببینم؟ خداوند فرمود: یک ماهی را در زنبیلی بگذار و آن را با خود ببر در

۱- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۴۴ باب ما يستحب للعالم إذا سئل أي الناس أعلم في كل العلم إلى الله.

هر جا این ماهی را گم کردی این مرد در آنجا است، موسی همراه رفیقش یوشع پسر نون به راه افتادند، یک ماهی را در زنبیلی قرار دادند و با خود بردند، رفتند تا اینکه به نزد سنگی رسیدند، در آنجا سرشان را بر زمین نهادند و خوابیدند، این ماهی (مرده زنده شد) آهسته از زنبیل بیرون آمد، راه خود را در دریا پیش گرفت، موسی و رفیقش از اینکه (ماهی خشک و نمک شده زنده شود) در تعجب بودند، (می گفتند: چه وقت و با چه کیفیتی زنده می شود)، بقیه شب و فردای آن به سفر خود ادامه دادند، به هنگام صبح موسی به رفیقش گفت: صبحانه بیاور، به راستی ما در این سفر خسته شده ایم، البته موسی تا وقتی از مجمع البحرین که خداوند به او دستور داده بود به آنجا برود، تجاوز نکرده بود، احساس خستگی نمی کرد، (اما همینکه از آنجا دور شد، احساس خستگی می نمود) رفیقش به او گفت: آیا می دانی هنگامی که در کنار آن سنگ بزرگ بودیم من ماهی را فراموش کردم، موسی گفت: این همان چیزی است که ما آنرا می خواهیم، از راهی که آمده بودند برگشتند، وقتی که به نزد آن سنگ بزرگ رسیدند، دیدند که یک نفر خود را با پارچه ای پوشانیده است، موسی بر او سلام کرد (خضر به او جواب داد) گفت: در سرزمینی که سلام را نمی دانند، شما چطور سلام می کنی؟ موسی گفت: من موسی هستم، خضر گفت: موسی بنی اسرائیل؟ گفت: بلی. موسی گفت: آیا اجازه می دهی که همراه شما باشم، از علمی به من تعلیم دهی که خداوند آن را به تو تعلیم داده است و مایه رشد و هدایت است؟ خضر گفت: ای موسی! شما تحمل و صبر آن را نداری که با من باشی، خداوند نوعی از علم خود را به من تعلیم داده است که شما آن را نمی دانی، و شما هم یک نوع علم را می دانی که من آن را نمی دانم، موسی گفت: انشاء الله مرا صابر و بردبار خواهی یافت و در هیچ کاری مخالفت شما را نخواهم کرد.

هر دو به راه افتادند و از کناره دریا به راه خود ادامه دادند، کشتی نبود تا سوار شوند، تا اینکه یک کشتی از نزدیکی ایشان گذشت به صاحب کشتی گفتند: تا آنان را سوار کند، سرنشینان کشتی خضر را شناختند، خضر و موسی را مجانی سوار کردند، در این اثنا گنجشکی در گوشه کشتی فرود آمد، یک یا دو بار نوکش را به آب دریا زد، خضر گفت:

ای موسی! علم من و شما در مقابل علم خدا، ناقص‌تر و ناچیزتر از آب نوک این گنجشک نسبت به آب دریا می‌باشد، آنگاه خضر عمداً یکی از تخته‌های کشتی را با زور از کف آن برداشت، موسی گفت: این جماعت که مجانی ما را سوار کشتی کرده‌اند، شما عمداً کشتی ایشان را سوراخ کردی تا سرنشینان آن غرق شوند، خضر گفت: مگر به شما نگفتم که تحمل و صبر رفاقت با من را نداری؟ موسی گفت: ببخشید فراموش کردم، این بار اول بود که موسی از روی فراموشی به خضر اعتراض می‌کرد، سپس (از کشتی پیاده شدند) به راه افتادند تا به پسر بچه‌ای رسیدند که با بچه‌های دیگر بازی می‌کرد، خضر سر آن بچه را گرفت و با دست خود سرش را از تن جدا کرد، موسی گفت: چرا یک انسان بی‌گناه را بدون اینکه کسی را کشته باشد به قتل رساندی؟! باز خضر به او گفت: مگر نگفتم تو تحمل و صبر رفاقت با من را نداری؟ باز به سفر خود ادامه دادند تا اینکه به قریه‌ای رسیدند، و از اهل آن قریه درخواست غذا کردند، ولی اهالی آنجا از دادن غذا به آنان و مهمان کردن ایشان خودداری نمودند، در آن ده دیواری را دیدند که در حال سقوط و فرو ریختن بود، خضر با دست خود آن را راست نمود (و از فرو ریختن آن جلوگیری کرد) موسی به او گفت: اگر می‌خواستی می‌توانستی در مقابل این کار مزدی از صاحب دیوار بگیری، خضر گفت: اینجا نقطه فراق و جدایی در بین من و شما است، پیغمبر ﷺ فرمود: خدا موسی را مورد رحم خود قرار دهد، کاش موسی صبر می‌کرد تا خضر کارهای خارق العاده بیشتری را انجام دهد و خداوند آنها را برای ما نقل نماید».

فصل چهل و چهارم: فضائل اصحاب

باب ۱: فضائل ابوبکر صدیق رضی الله عنه

۱۵۴۰ - حدیث: «أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه، قَالَ: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، وَأَنَا فِي الْغَارِ، لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ تَحْتَ قَدَمَيْهِ لَأَبْصَرَنَا فَقَالَ: مَا ظَنُّكَ، يَا أَبَا بَكْرٍ بَاثِنِينَ اللَّهَ تَالِثَهُمَا»^(۱).

یعنی: «ابو بکر رضی الله عنه گوید: وقتی که با پیغمبر ﷺ در غار ثور بودیم (و مشرکین مکّه به تعقیب ما بر سر غار آمده بودند) به پیغمبر ﷺ گفتم: هرگاه یکی از آنان زیر پای خود را نگاه کند حتماً ما را می بیند، پیغمبر ﷺ گفت: ای ابو بکر! چطور فکر می کنی درباره دو نفری که خداوند سومی آنان است؟ (یعنی خداوند یار و حافظ آنان می باشد)».

۱۵۴۱ - حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، جَلَسَ عَلَى الْمُنْبَرِ، فَقَالَ: إِنَّ عَبْدًا خَيْرَهُ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا مَا شَاءَ، وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ، وَقَالَ: فَدَيْنَاكَ بِأَبَائِنَا وَأُمّهَاتِنَا فَعَجَبْنَا لَهُ وَقَالَ النَّاسُ: انْظُرُوا إِلَى هَذَا الشَّيْخِ، يُخْبِرُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، عَنْ عَبْدِ خَيْرِهِ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، وَهُوَ يَقُولُ: فَدَيْنَاكَ بِأَبَائِنَا وَأُمّهَاتِنَا فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْمُخَيَّرُ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ هُوَ أَعْلَمُنَا بِهِ.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ مِنْ أَمَنِّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبَا بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا مِنْ أُمَّتِي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، إِلَّا خُلَّةَ الْإِسْلَامِ لَا يَيَقِينُ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةً إِلَّا خَوْخَةُ أَبِي بَكْرٍ»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ بر منبر نشست، و فرمود: یکی از بندگان خدا از جانب خدا مخیر گردیده است، در بین اینکه هرچه که می خواهد از نعمتهای دنیا داشته باشد، یا آنچه که به نزد خدا است مال او باشد، باید یکی را انتخاب کند، این بنده خدا آنچه که به نزد خدا می باشد انتخاب نموده است، ابوبکر رضی الله عنه فوراً به گریه افتاد، گفت: پدر و مادر ما فدایت باد. ما از گریه ابو بکر تعجب کردیم، و مردم گفتند: این پیرمرد را

۱- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي: ۲ باب مناقب المهاجرين وفضلهم.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۴۵ باب هجرة النبي وأصحابه إلى المدينة.

نگاه کنید، که پیغمبر ﷺ از یک بنده خدا که از جانب خدا در بین انتخاب خوشیهای دنیا و آنچه پیش خدا است مخیر گردیده است، خبر می‌دهد، ولی او گریه می‌کند و می‌گوید: پدر و مادر ما فدایت! (اما بعداً متوجه شدیم) که این بنده مخیر شده رسول خدا است، و معلوم گردید که ابو بکر از همه به این فرموده عالم‌تر است.

پیغمبر ﷺ گفت: سخی‌ترین و صاحب حق‌ترین مردم چه از لحاظ رفاقت و چه از نظر مالی نسبت به من ابو بکر است، اگر من در بین ائمت‌م دوست خاصی را انتخاب می‌کردم، ابو بکر را به عنوان دوست خاص خود انتخاب می‌نمودم، ولی دوستی و اخوت اسلامی کافی است (و کسی را به عنوان دوست خاص انتخاب نخواهم کرد) درهای کوچک مسجد همه باید بسته شوند و به جز در ابو بکر در دیگری نباید باقی باشد».

(درهای زیاد و کوچکی هر یک بنام کسی در مسجد النبی وجود داشت، پیغمبر ﷺ دستور داد همه آنها را به جز در ابو بکر ببندند).

۱۵۴۲- حدیث: «عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: عَائِشَةُ فَقُلْتُ: مِنَ الرِّجَالِ قَالَ: أَبُوهَُا، قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ قَالَ: ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَعَدَّ رَجُلًا»^(۱).

یعنی: «عمر بن عاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ مرا به عنوان فرمانده لشکر در جنگ ذات السلاسل تعیین نمود، وقتی برگشتم و به خدمت پیغمبر ﷺ رسیدم، گفتم: چه کسی از همه به نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمود: عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفتم: در بین مردان؟ گفت: پدر عایشه (ابو بکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، گفتم: بعد از ابو بکر چه کسی؟ گفت: عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ همینطور چند نفر دیگر را ذکر کرد».

(وقتی عمرو بن عاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از جانب پیغمبر ﷺ به فرماندهی لشکر ذات السلاسل تعیین شد و ابو بکر و عمر هم جزو لشکریان او بودند، عمرو بن عاص تصور نمود که او در نزد پیغمبر ﷺ بر آنان تقدّم دارد، لذا از پیغمبر ﷺ پرسید: چه کسی به نزد شما از همه محبوب‌تر است).

۱- ال أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي: ۵ باب قول النبي ﷺ: «لو كنت متخذاً خليلاً».

۱۵۴۳- حدیث: «جُبَيْرُ بْنُ مُطْعَمٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَتْ امْرَأَةً النَّبِيِّ ﷺ فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ قَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ كَأَنَّهَا تَقُولُ: الْمَوْتُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ لَمْ تَجِدِيْنِي فَأَتِي أَبَا بَكْرٍ»^(۱).
یعنی: «جبیر بن مطعم رضی الله عنه گوید: زنی پیش پیغمبر ﷺ آمد (از او چیزی را درخواست نمود) پیغمبر ﷺ به او گفت: بعداً پیش من بیا، آن زن گفت: اگر آمدم و نبودى چه کنم؟ منظورش این بود اگر آمدم و شما مرده بودى چه کنم؟ پیغمبر ﷺ گفت: اگر مرا پیدا نکردید به نزد ابو بکر بروید».

(این حدیث اشاره به تعیین ابو بکر به عنوان خلیفه از جانب پیغمبر ﷺ می باشد).
۱۵۴۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، صَلَاةَ الصُّبْحِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فَقَالَ: بَيْنَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقْرَةً إِذْ رَكِبَهَا فَضَرَبَهَا فَقَالَتْ: إِنَّا لَمْ نُخْلَقْ لِهَذَا؛ إِنَّمَا خُلِقْنَا لِلْحَرْثِ فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ بَقْرَةٌ تَكَلِّمُ فَقَالَ: فَإِنِّي أُوْمِنُ بِهَذَا، أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَمَا هُمَا ثُمَّ وَبَيْنَمَا رَجُلٌ فِي غَنَمِهِ إِذْ عَدَا الذَّبُّ فَذَهَبَ مِنْهَا بَشَاةٌ، فَطَلَبَ حَتَّى كَانَهُ اسْتَنْقَذَهَا مِنْهُ، فَقَالَ لَهُ الذَّبُّ: هَذَا، اسْتَنْقَذْتُهَا مِنِّي، فَمَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ، يَوْمَ لَا رَاعِيَ لَهَا غَيْرِي فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ ذَنْبٌ يَتَكَلَّمُ قَالَ: فَإِنِّي أُوْمِنُ بِهَذَا أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَمَا هُمَا ثُمَّ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ نماز صبح را خواند، آنگاه رو به مردم کرد و گفت: در دوران پیشین یک نفر گاوى را به دنبال خود مى کشید، سپس بر آن سوار شد و او را هم مى زد، گاو به سخن درآمد و گفت: ما برای چنین کارى آفریده نشده ایم، ما را به خاطر کشت و زرع به وجود آورده اند، مردم (به عنوان تعجب) گفتند: سبحان الله، مگر گاو هم سخن مى گوید؟! پیغمبر ﷺ گفت: من و ابو بکر و عمر به این امر ایمان داریم، البتّه ابو بکر و عمر رضی الله عنهما در مجلس نبودند، باز پیغمبر ﷺ گفت: در دوران پیشین یک نفر گله اى گوسفند همراه داشت، به هنگام صبح گرگى آمد و گوسفندى را از گله اش ربود، آن مرد به دنبال گرگ دوید، تا اینکه گوسفند را از دست گرگ نجات داد، آن گرگ رو به صاحب گوسفند کرد و گفت: این گوسفند را از من پس گرفتى و نجاتش دادى، ولى در

۱- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي ﷺ: ۵ باب قول النبي ﷺ: «لو كنت متخذاً خليلاً».

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۴ باب حدثنا أبو اليان.

روزی که درنده‌ها تسلط دارند، و جز من چوپان دیگری نیست چه کسی آن را از دست من رها خواهد ساخت ؟ مردم گفتند: سبحان الله، مگر گرگ هم سخن می‌گوید؟! پیغمبر ﷺ گفت: من به این موضوع ایمان دارم و ابو بکر و عمر هم به آن ایمان دارند، در این هنگام ابو بکر و عمر در مجلس حضور نداشتند».

(ولی پیغمبر ﷺ به ایمان و اعتقاد راسخ ایشان به قرآن و سخنان پیغمبر ﷺ اطمینان داشت. و می‌دانست هرچه را که پیغمبر ﷺ بگوید بدون چون و چرا قبول می‌کنند و به آن ایمان دارند لذا فرمود: ابو بکر و عمر به حرف زدن گاو و گرگ ایمان دارند و این اطمینان پیغمبر ﷺ نسبت به ابو بکر و عمر افتخار بزرگ و فضیلت فراوان برای ایشان می‌باشد).

باب ۲: فضائل عمر ﷺ

۱۵۴۵- حدیث: «عَلِيٌّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: وَضَعَ عُمَرُ عَلَى سَرِيرِهِ، فَتَكَنَّفَهُ النَّاسُ، يَدْعُونَ وَيُصَلُّونَ، قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ، وَأَنَا فِيهِمْ فَلَمْ يَرْغَبِي إِلَّا رَجُلٌ أَخَذَ مِنِّي؛ فَإِذَا عَلِيٌّ، فَتَرَحَّمَ عَلَيَّ عُمَرُ وَقَالَ: مَا خَلَفْتُ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ مِنْكَ وَأَيْمُ اللَّهُ إِنْ كُنْتُ لِأُظَنَّ أَنَّ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، وَحَسِبْتُ أَنِّي كُنْتُ كَثِيرًا أَسْمَعُ النَّبِيَّ ﷺ، يَقُولُ: ذَهَبْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ﷺ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: به هنگام شهادت عمر جنازه او را بر تخت‌خوابش قرار دادند، مردم به دور آن جمع شدند، قبل از اینکه جنازه‌اش را بردارند بر آن دعا و نماز میت می‌خواندند، منهم در بین مردم بودم، از اینکه یک نفر ناگاه شانه‌ام را گرفت ترسیدم وقتی که نگاه کردم دیدم که علی است، برای عمر طلب رحم و مغفرت کرد و گفت: کسی را پشت سر خود باقی نگذاشتی که به نزد من از شما محبوب‌تر باشد و با عملی مثل عمل شما به حضور خدا مشرف شود، به خدا من می‌دانستم که خداوند شما را به دو رفیقت (پیغمبر و ابو بکر) ملحق نماید، چون من بسیار از پیغمبر ﷺ می‌شنیدم که

۱- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي: ۶ باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص.

می فرمود: من و ابو بکر و عمر با هم رفیق هستیم و با ابو بکر و عمر به فلان جا وارد شدیم».

(یعنی اکثراً خود را با ابو بکر و عمر رضی الله عنهما ذکر می کرد و این نشانه کمال رفاقت و محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به ابو بکر و عمر است، وقتی که دو رفیق اول به لقاء الله پیوستند علی تصور می کرد که عمر هم به ایشان پیوندد).

۱۵۴۶- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ، وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدْيَ، وَمِنْهَا مَا دُونَ ذَلِكَ وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْرُهُ قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الدِّينَ»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: یکبار در خواب دیدم که مردم به من نشان می دهند، هر یک پیراهنی را به تن دارند، که بعضی از این پیراهن ها کوتاه است که تنها به سینه آنان می رسد، و بعضی دیگر از این هم کوتاه تر می باشد ولی عمر بن خطاب رضی الله عنه را دیدم که پیراهن بلندی به تن داشت از بس که بلند بود آن را به روی زمین می کشید، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! این خواب را چگونه تعبیر کردی؟ فرمود: آن را به ایمان تعبیر کردم».

۱۵۴۷- حدیث: «ابنِ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، أُتِيتُ بِقَدَحٍ لَبَنٍ، فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لَأَرَى الرَّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي ثُمَّ أُعْطِيتُ فَضْلِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الْعِلْمُ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت: در خواب دیدم که یک لیوان شیر را به من دادند از آن نوشیدم تا اینکه با تمام وجود احساس آرامش و رفع تشنگی کردم، سپس باقیمانده آن را به عمر بن خطاب رضی الله عنه دادم، پرسیدند: این شیر را به چه تعبیر نمودی؟ فرمود: به علم».

۱۵۴۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، يَقُولُ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتَنِي عَلَى

۱- أخرجه البخاري في: ۲ كتاب الإيمان: ۱۵ باب تفاضل أهل الإيمان في الأعمال.

۲- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۲۲ باب فضل العلم.

قَلِيبَ، عَلَيْهَا دَلُّو فَنَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ فَنَزَعَ بِهَا ذُنُوبًا أَوْ ذُنُوبَيْنِ وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ضَعْفَهُ ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَأَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بَعْطَنَ^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت: در خواب دیدم که بر سر چاه آبی ایستاده‌ام و سطلی در آن قرار دارد، تا جایی که خواست خدا بود از آن چاه آب بیرون آوردم بعد از من ابن ابی قحافه (ابو بکر) آن سطل را برداشت، دو یا چند سطل آب را بیرون آورد که با زحمت همراه بود، امید است خداوند ضعف او را ببخشد، بعداً آن سطل بزرگتر شد و ظرفیت آن بیشتر گردید، عمر بن خطاب آن را برداشت، و هیچ قهرمانی را ندیده‌ام که مانند عمر بتواند این طور آب را از چاه بیرون بکشد، به اندازه‌ای آب فراوان گردید که مردم شترهایشان را سیراب کردند، و آنها را به محل استراحتگاه خود برگردانیدند».

۱۵۴۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: أُرِيتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَنْزِعُ بِدَلُّو بَكْرَةَ عَلَى قَلِيبَ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، فَنَزَعَ ذُنُوبًا أَوْ ذُنُوبَيْنِ نَزْعًا ضَعِيفًا، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا يَفْرِي فَرِيَّهُ، حَتَّى رَوَى النَّاسُ وَصَرَّبُوا بَعْطَنَ^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در خواب دیدم که با سطلی که از پوست شتر بود آب را از چاهی خالی می‌کردم، بعد از من ابو بکر آمد، دو یا چند سطل را به زحمت خالی نمود، امید است خداوند او را مورد بخشش خود قرار دهد، بعد از ابو بکر عمر که آمد. آن سطل خیلی بزرگتر از حالت سابق گردید، هیچ قهرمانی را ندیده بودم که بتواند مانند عمر رضی الله عنه آب را خالی کند، تا جایی که مردم و شترهایشان سیراب شدند، آنگاه آنها را به سوی استراحتگاه خود برگردانیدند».

(امام نووی در شرح مسلم می‌فرماید: علمای اسلام جریان خلافت ابو بکر و عمر رضی الله عنه و اجرای احکام اسلام و رعایت عدالت به نحو احسن و پیشرفت و تحکیم

۱- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي صلی الله علیه و آله: ۵ باب قول النبي صلی الله علیه و آله: «لو كنت متخذاً خليلاً».

۲- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي صلی الله علیه و آله: ۶ باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص رضی الله عنه.

حکومت اسلامی در دوران خلافت ایشان را تعبیر این خواب می‌دانند، اینکه پیغمبر ﷺ می‌فرماید: ابو بکر دو سطل یا چند سطل را با زحمت خالی کرد به معنی کسر نمودن شأن ابو بکر و ترجیح عمر بر او نیست بلکه با توجه به مقدار دوران خلافت ایشان است. چون مدت خلافت ابو بکر ﷺ نسبت به دوران خلافت عمر کوتاه‌تر بود لذا توفیق عمر در زمان خلافتش بیشتر از ابو بکر بود).

۱۵۵۰- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ أَوْ أَتَيْتُ الْجَنَّةَ فَأَبْصَرْتُ قَصْرًا فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا قَالُوا: لِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلُهُ، فَلَمْ يَمْنَعْنِي إِلَّا عِلْمِي بِغَيْرَتِكَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَأَيِّ أَنْتَ وَأُمِّي يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَوْ عَلَيْكَ أَغَارُ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: در خواب دیدم که وارد بهشت شدم، قصر با شکوهی را دیدم، گفتم: این قصر مال کیست؟ گفتند: مال عمر بن خطاب است، خواستم وارد آن شوم، ولی چون می‌دانستم که نسبت به داخل شدن دیگران به منزلت حساسیت دارید، داخل آن نشدم، عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت، چطور نسبت به شما حساسیت خواهم داشت».

۱۵۵۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِذْ قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ إِذَا امْرَأَةً تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرِ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ فَقَالُوا: لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا فَبَكَى عُمَرُ، وَقَالَ: أَعَلَيْكَ أَغَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره ﷺ گوید: پیش پیغمبر ﷺ بودیم، فرمود: خوابیده بودم، در خواب بهشت را به من نشان دادند، دیدم که زنی در کنار قصری وضو می‌گیرد، گفتم: این قصر مال کیست؟ گفتند: مربوط به عمر بن خطاب ﷺ است، حساسیت و غیرت ناموسی عمر ﷺ را بیاد آوردم، از آن قصر رو گردانیدم، عمر ﷺ به گریه افتاد و گفت: ای رسول خدا! چطور نسبت به شما غیرت و حساسیت خواهم داشت».

۱۵۵۲- حدیث: «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: اسْتَأْذَنَ عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَعِنْدَهُ نِسَاءٌ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۰۷ باب الغيرة.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۸ باب ما جاء في صفة الجنة وأنها مخلوقة.

مِنْ قُرَيْشٍ يُكَلِّمُهُ، وَيَسْكُرُهُ، عَالِيَةً أَصَوَاتُهُمْ فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ فَمَنْ يَتَدَرْنَ الْحِجَابَ فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَضْحَكُ فَقَالَ عُمَرُ: أَضْحَكَكَ اللَّهُ سَيِّدُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ قَالَ عُمَرُ: فَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنْتَ أَحَقَّ أَنْ يَهَبْنَ ثُمَّ قَالَ: أَيُّ عَدَوَاتٍ أَنْفُسِهِنَّ أَتَهَبْنِي وَلَا تَهَبْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُلْنَ: نَعَمْ أَنْتَ أَفْظُ وَأَغْلَظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقَيْكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ»^(۱).

یعنی: «سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گوید: عمر رضی الله عنه از پیغمبر ﷺ اجازه رسیدن به حضور خواست، در این اثنا چند زنی پیش پیغمبر ﷺ بودند، از او سؤال می نمودند، با صدای بلند سؤالهای فراوانی می کردند، وقتی که صدای عمر رضی الله عنه را شنیدند بلند شدند و با عجله حجاب خود را مرتب تر کردند، پیغمبر ﷺ به عمر اجازه ورود داد، وقتی که عمر وارد شد دید که پیغمبر ﷺ می خندد، عمر رضی الله عنه گفت: خدا همیشه شما را شاد و خندان کند، ای رسول خدا چرا می خندی؟ فرمود: از این زنهایی که پیش من بودند تعجب می کنم، همینکه صدای شما را شنیدند، فوراً حجاب را مرتب کردند، عمر گفت: ای رسول خدا! شما شایسته تر و سزاوارتر به آن هستی که این زنها از شما حساب ببرند و از شما بیشتر مهابت داشته باشند تا من. آنگاه عمر رو به آنان کرد و گفت: ای زنانی که دارید با نفس خودتان دشمنی می کنید، چطور از من می ترسید، ولی از رسول خدا ﷺ هیبت نمی کنید؟ گفتند: چون شما خشن و تندخو هستی از شما می ترسیم، (ولی رسول خدا ﷺ صبور و باگذشت است)، پیغمبر ﷺ گفت: قسم به کسی که جان من در دست او است، ای عمر! هیچگاه شیطان با شما روبه رو نخواهد شد، هر راهی که شما در پیش بگیری شیطان خلاف آن را در پیش خواهد گرفت».

۱۵۵۳- حدیث: «ابن عمر رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا تُوفِّيَ عَبْدُ اللَّهِ، جَاءَ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ قَمِيصَهُ يُكْفَنُ فِيهِ أَبَاهُ، فَأَعْطَاهُ ثُمَّ سَأَلَهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، لِيُصَلِّيَ، فَقَامَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ وَقَدْ نَهَاكَ رَبُّكَ

۱- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۱۱ باب صفة إبليس وجنوده.

أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّمَا خَيْرَنِي اللَّهُ فَقَالَ: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً﴾ [التوبة: ۸۰] وَسَازِيدُهُ عَلَى السَّبْعِينَ قَالَ: إِنَّهُ مُنَافِقٌ قَالَ: فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تُقَمِّ عَلَى قَبْرِهِ...﴾ [التوبة: ۸۴] ^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: وقتی که عبدالله (بن ابی منافق معروف) فوت کرد پسر عبدالله که نامش عبدالله بود، به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد از او خواست پیراهنش را به او بدهد تا جنازه پدرش را در آن کفن کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله پیراهنش را به او داد، بعداً عبدالله پسر عبدالله از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست تا بر جنازه پدرش نماز میت بخواند، وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند شد تا بر آن نماز بخواند، عمر هم بلند شد و لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفت، و گفت: ای رسول خدا! چطور (بر این منافق) نماز می‌خوانی در حالی که خداوند به شما دستور داده است که بر او نماز نخوانی؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند ما را مخیر ساخته است که برای او دعا بکنم، یا نکنم، خداوند فرموده: «اگر هفتاد بار برای آنان دعا کنی دعایت قبول نخواهد شد»، من این بار بیش از هفتاد بار برایشان دعا می‌کنم، عمر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آخر او منافق است، پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه او نماز خواند، بعداً (برابر خواسته عمر) این آیه نازل شد که می‌فرماید: «هرگز نباید بر قبر هیچ منافقی بایستید و نماز میت بر آن بخوانید».

باب ۳: فضائل عثمان رضی الله عنه

۱۵۵۴- حدیث: «أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فِي حَائِطٍ مِنَ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ، فَبَشَّرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، فَحَمِدَ اللَّهُ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا هُوَ عُمَرُ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، فَحَمِدَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ فَقَالَ لِي: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ فَإِذَا عُثْمَانُ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَمِدَ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ» ^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۹ سورة البراءة: ۱۲ باب استغفر لهم أو لا تستغفر لهم.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي ﷺ: ۶ باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي.

یعنی: «ابو موسیٰ رضی الله عنه گوید: در یکی از باغهای مدینه با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم، یک نفر آمد، درخواست ملاقات و باز شدن در را نمود، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در را به رویش بگشا، به او مژده بده که اهل بهشت است، وقتی که در را باز کردم دیدم ابوبکر رضی الله عنه است، آنچه که پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به او فرموده بود به او مژده دادم، ابو بکر هم شکر و سپاس خدا را به جا آورد. سپس نفر دیگری آمد خواست در را برایش بگشایند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در را برایش بگشا و به او مژده بهشت بده، وقتی که در را باز کردم دیدم که عمر است مژده پیغمبر صلی الله علیه و آله را به او گفتم، عمر نیز شکر خدا را به جای آورد بعد از عمرنفر دیگری تقاضای باز کردن در را کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به من گفت: در را برایش باز کن، و به او مژده بده هر چند در دنیا دچار بلا و ناراحتی می شود از اهل بهشت است، وقتی که در را باز کردم دیدم که عثمان رضی الله عنه است و فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله را به او مژده دادم، عثمان رضی الله عنه هم شکر خدا کرد، و گفت: تنها خدا یار و کمک رسان است».

۱۵۵۵- حدیث: «أبي موسى الأشعري رضی الله عنه أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ خَرَجَ فَقُلْتُ لِأَلْزَمَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَلَا أَكُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِي هَذَا، قَالَ: فَجَاءَ الْمَسْجِدَ فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَالُوا: خَرَجَ وَوَجَّهَ هَهُنَا فَخَرَجْتُ عَلَىٰ إِثْرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ حَتَّىٰ دَخَلَ بَيْتَ أَرِيْسٍ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، وَبَايَئَا مِنْ جَرِيدٍ، حَتَّىٰ قَضَىٰ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، حَاجَتَهُ فَتَوَضَّأَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَىٰ بَيْتِ أَرِيْسٍ، وَتَوَسَّطَ قَفْهًا، وَكَشَفَ عَنِ سَاقَيْهِ وَدَلَّاهُمَا فِي الْبَيْتِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ فَقُلْتُ لِأَكُونَنَّ بِوَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، الْيَوْمَ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ فَقُلْتُ: عَلَىٰ رِسْلِكَ ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ فَأَقْبَلْتُ حَتَّىٰ قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: ادْخُلْ، وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَعَهُ فِي الْقَفِّ، وَدَلَّىٰ رَجُلِيهِ فِي الْبَيْتِ، كَمَا صَنَعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، وَكَشَفَ عَنِ سَاقَيْهِ ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَتَوَضَّأُ وَيَلْحَقْنِي فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا (يُرِيدُ أَخَاهُ) يَأْتِ بِهِ فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا فَقَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقُلْتُ: عَلَىٰ رِسْلِكَ ثُمَّ جِئْتُ إِلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ فَجِئْتُ، فَقُلْتُ: ادْخُلْ، وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْجَنَّةِ فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فِي الْقَفِّ، عَنْ يَسَارِهِ، وَدَلَّىٰ رَجُلِيهِ فِي الْبَيْتِ ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ فَجَاءَ إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا فَقَالَ: عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ فَقُلْتُ: عَلَىٰ رِسْلِكَ فَجِئْتُ إِلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ:

أُذِنَ لَهُ وَبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ، عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ فَجَنَّتُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: ادْخُلْ، وَبَشِّرْكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُكَ فَدَخَلَ، فَوَجَدَ الْقُفَّ قَدْ مَلَى، فَجَلَسَ وَجَاهَهُ مِنَ الشَّقِّ الْآخِرِ قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ (رَأَوِيَ الْحَدِيثَ عَنْ أَبِي مُوسَى): فَأَوَّلَتْهَا قُبُورُهُمْ^(۱).

یعنی: «ابو موسی اشعری رضی الله عنه گوید: در منزل وضوء گرفتم و خارج شدم، گفتم: امروز از پیغمبر صلی الله علیه و آله جدا نمی شوم و همراه او خواهم بود، به مسجد آمدم و پرسیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا رفته است؟ گفتند: پیغمبر صلی الله علیه و آله رو به فلان طرف بیرون رفته است، منهم به دنبال او بیرون رفتم از این و آن می پرسیدم از کجا به کجا رفته است؟ تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد چاه اریس شد، منهم دم در چاه که از برگ خرما بود نشستم تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله قضای حاجت را انجام داد و وضوء گرفت، آنگاه پیش او رفتم، دیدم که بر چاه نشسته است، ساقهایش را لخت کرده و آنها را به داخل چاه فرو برده است، بر او سلام کردم، برگشتم، دم در نشستم گفتم: من امروز دربان رسول خدا صلی الله علیه و آله می شوم، در این اثنا ابو بکر آمد و در را زد، گفتم: کیست؟ گفت: ابوبکر، گفتم: اینجا باش! سپس پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم گفتم: ای رسول خدا! ابوبکر آمده و اجازه ورود می خواهد، فرمود: به او اجازه بده و مژده بهشت را نیز به او بده، به سوی ابو بکر رفتم، به او گفتم: بفرما، پیغمبر صلی الله علیه و آله مژده بهشت را به شما داده است، ابو بکر داخل شد، در سمت راست پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دهنه چاه نشست، مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله ساقهایش را لخت نمود، آنها را در داخل چاه کشید. (ابو موسی گوید:) سپس برگشتم (منتظر برادرم بودم) که او را در منزل جا گذاشته بودم تا بعد از گرفتن وضو پیش من بیاید. گفتم: اگر خدا بخواهد خیر و برکتی نیز به او برسد، او را می فرستد، در این اثنا کسی در را تکان داد، گفتم: کیست؟ گفت: عمر بن خطاب هستم، گفتم: همان جا باش! پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم، بر او سلام کردم، گفتم: عمر بن خطاب است که اجازه ورود می خواهد، گفت: به او بگو بیاید و مژده بهشت را هم به او بده، برگشتم، گفتم: بفرما! پیامبر به تو مژده بهشت داد، عمر داخل شد، با پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دهنه چاه در سمت چپ نشست، پاهایش را در چاه کشید، آنگاه برگشتم، گفتم: اگر خدا بخواهد خیر و

۱- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي: ۵ باب قول النبي ﷺ: «لو كنت متخذاً خليلاً».

برکتی به فلانی (برادرم) برسد او را هم به اینجا می‌فرستد، دیدم یک نفر در را تکان می‌دهد، گفتم: چه کسی است؟ گفت: عثمان بن عفانم، به او گفتم: در جای خود بمان! پیش پیغمبر ﷺ رفتم، آمدن عثمان را به او خبر دادم، فرمود: بگو بیاید و مژده بهشت را به او بده هر چند دچار گرفتاری و مصیبت هم خواهد شد، به او گفتم: بفرما، پیغمبر ﷺ مژده بهشت را به شما داد و فرمود: هر چند دچار گرفتاری خواهد شد، عثمان وقتی به حضور پیغمبر ﷺ رسید دید دهنه چاه پر شده است، عثمان در قسم آخر روبروی پیغمبر ﷺ نشست.

سعید بن مسیب رضی الله عنه (راوی این حدیث از ابو قیس رضی الله عنه) کیفیت نشستن این سه نفر در حضور پیغمبر ﷺ را به موقعیت قبر آنان با پیغمبر رضی الله عنه تشبیه کرد.

باب ۴: فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه

۱۵۵۶ - حدیث: «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ، وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا فَقَالَ: أَتَخْلَفُنِي فِي الصِّبْيَانِ وَالنِّسَاءِ قَالَ: أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي»^(۱).

یعنی: «سعد بن وقاص رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ به جنگ تبوک رفت، علی را به جای خود در مدینه تعیین کرد، علی رضی الله عنه گفت: برای چه مرا در میان زن و بچه‌ها به جا می‌گذارید؟ پیغمبر ﷺ گفت: مگر راضی نیستی که شما برای من به منزله هارون برای موسی باشی؟ و تنها فرقی این است که بعد از من پیغمبر ﷺ دیگری نمی‌آید (ولی بعد از موسی پیغمبران دیگری آمدند)».

۱۵۵۷ - حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رضی الله عنه سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ، يَوْمَ خَيْبَرَ: لِأَعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ فَقَامُوا يَرْجُونَ لِذَلِكَ، أَيُّهُمْ يُعْطَى فَعَدُوا وَكُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَى فَقَالَ: أَيْنَ عَلِيٌّ فَقِيلَ: يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ فَأَمَرَ، فَدُعِيَ لَهُ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ، فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَانَهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ فَقَالَ: نَقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا فَقَالَ: عَلَى رِسْلِكَ، حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا

۱ - أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٧٨ باب غزوة تبوك وهي غزوة العسرة.

يَجِبُ عَلَيْهِمْ، فَأَوَّلَهُ لَأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ»^(۱).

یعنی: «سهل بن سعد رضی الله عنه گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که در روز خیبر می گفت: پرچم را به کسی می دهم که خداوند خیبر را به دست او فتح خواهد کرد، اصحاب بلند شدند، هرکس آرزو داشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله پرچم را به او بدهد، منتظر بودند که پرچم را به چه کسی خواهد داد؟ شب را به روز رسانیدند، هرکس آرزو داشت که پرچم را به او بدهد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: علی کجا است؟ گفتند: چشمش درد می کند، دستور داد علی را برایش احضار نمودند، در چشمش تف ریخت، همان لحظه چشمش بهبود یافت، انگار هرگز دردی نداشته است، علی رضی الله عنه گفت: آیا با ایشان بجنگیم تا اینکه مانند ما مسلمان شوند؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آرام باش تا اینکه به نزد ایشان می رسی، آنگاه آنان را به دین اسلام دعوت کن، ایشان را از چیزهایی که بر آنان واجب است باخبر کن، قسم به خدا اگر یک نفر به وسیله شما هدایت شود برای شما بهتر و پر فایده تر از هر چیز خوب دیگر می باشد. (عرب شتر قرمز رنگ را از هر مال و شتر دیگری بیشتر دوست داشتند و (حمر النعم) کنایه از بهترین چیزها است)».

۱۵۵۸- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ رضی الله عنه تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي خَيْبَرَ، وَكَانَ بِهِ رَمَدٌ فَقَالَ: أَنَا أَتَخَلَّفُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَخَرَجَ عَلَيَّ، فَلَحِقَ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا كَانَ مَسَاءَ اللَّيْلَةِ الَّتِي فَتَحَهَا فِي صَبَاحِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لِأَعْطِينَ الرَّأْيَةَ أَوْ قَالَ: لِيَأْخُذَنَّ غَدَا رَجُلٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، أَوْ قَالَ: يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَإِذَا نَحْنُ بِعَلِيٍّ، وَمَا نَرْجُوهُ فَقَالُوا: هَذَا عَلِيٌّ فَأَعْطَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ»^(۲).

یعنی: «سلمه بن اکوع گوید: وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جنگ خیبر از مدینه خارج شد، علی در مدینه باقی مانده بود، چشمش درد می کرد، گفت: چطور باید من از پیغمبر صلی الله علیه و آله دور شوم و از جنگ باز بمانم؟! فوراً از مدینه خارج شد، به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، شبی که فردای آن خیبر فتح شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پرچم را به کسی می دهم (یا کسی پرچم را فردا

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۰۲ باب دعاء النبي صلی الله علیه و آله إلى الإسلام والنبوة.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۲۱ باب ما قيل في لواء النبي صلی الله علیه و آله.

در دست می‌گیرد) که خدا و پیغمبر ﷺ او را دوست دارند، و خداوند خیر را به دوست او فتح می‌نماید، در این اثنا دیدیم علی پیدا شد، که هیچ انتظار آمدنش را نداشتیم، مردم گفتند: این علی است می‌آید، پیغمبر ﷺ پرچم را به او داد، و خیر به دست او فتح گردید».

۱۵۵۹ - حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، بَيْتَ فَاطِمَةَ، فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ فَقَالَ: أَيْنَ ابْنُ عَمَلِكِ قَالَتْ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، فَعَاظَنِي، فَخَرَجَ، فَلَمْ يَقُلْ عِنْدِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِإِنْسَانٍ: انْظُرْ أَيْنَ هُوَ فَجَاءَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِذَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ، وَأَصَابَهُ تُرَابٌ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُهُ عَنْهُ، وَيَقُولُ: قُمْ أَبَا تُرَابٍ قُمْ أَبَا تُرَابٍ»^(۱).

یعنی: «سهل بن سعد ر.ع. گوید: پیغمبر ﷺ به منزل فاطمه آمد و علی را در خانه ندید، به فاطمه فرمود: عموزاده‌ات کجا است؟ گفت: میان من و او مسائلی پیش آمد، از من عصبانی شد و بیرون رفت، نزد من استراحت نکرد، پیغمبر ﷺ به یک نفر گفت: نگاه کن کجا رفته است؟ آن مرد رفت و برگشت، گفت: ای رسول خدا! علی در مسجد خوابیده است، پیغمبر ﷺ پیش او رفت، دید که بر پهلو خوابیده، عبایش از قسمتی از بدنش جدا شده و بدنش خاک‌آلود شده است، پیغمبر ﷺ شروع به پاک کردن خاک از بدن علی نمود، و می‌گفت: بلند شو ابا تراب، بلند شو ابا تراب».

(تراب به معنی خاک و اب به معنی پدر است، عرب وقتی که کسی صاحب چیزی باشد گاهی به جای اینکه بگویند: صاحب الغنم یا صاحب القلم می‌گویند: ابوالغنم یا ابوالقلم، در اینجا علی که خاک‌آلود شده بود، پیغمبر ﷺ کنیه ابو تراب را به او داد و فرمود: (ابا تراب).

باب ۵: فضائل سعد بن ابی وقاص ر.ع.

۱۵۶۰ - حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ سَهْرًا، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ، قَالَ لَيْتَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِي صَالِحًا يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ سِلَاحٍ فَقَالَ: مَنْ هَذَا فَقَالَ: أَنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي

۱- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۵۸ باب نوم الرجال في المسجد.

وَقَاصٍ، جِئْتُ لَأَحْرُسَكَ وَنَامَ النَّبِيُّ ﷺ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله شبی نخوابیده بود، وقتی که به مدینه بازگشت، فرمود: کاش یک نفر صالح از اصحاب، امشب مرا نگهبانی می کرد، در این اثنا صدای اسلحه ای را شنیدیم، فرمود: چه کسی است؟ جواب داد: من سعد بن ابی وقاص هستم، آمده ام تا از شما نگهبانی کنم».

۱۵۶۱- حدیث: «عَلِيٌّ ﷺ قَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُفْدِي رَجُلًا بَعْدَ سَعْدٍ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: اَرْمِ، فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي»^(۲).

یعنی: «علی رضی الله عنه گوید: اطلاع ندارم که پیغمبر صلی الله علیه و آله به جز سعد بن ابی وقاص به کس دیگری بگوید پدر و مادرم فدایت، ولی شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ أحد به سعد می گفت: تیراندازی کن، تیراندازی کن پدر و مادرم فدایت».

۱۵۶۲- حدیث: «سَعْدٌ قَالَ: جَمَعَ لِي النَّبِيُّ ﷺ، أَبُوهُ يَوْمَ أُحُدٍ»^(۳).

یعنی: «سعد بن وقاص رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ أحد پدر و مادرش را هر دو فدای من می کرد، (و می فرمود: پدر و مادرم فدایت)».

باب: فضائل طلحه و زبیر رضی الله عنهما

۱۵۶۳- حدیث: «طَلْحَةَ وَسَعْدٌ عَنْ أَبِي عَثْمَانَ، قَالَ: لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَيَّامِ، الَّتِي قَاتَلَ فِيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، غَيْرُ طَلْحَةَ وَسَعْدٍ، عَنْ حَدِيثِهِمَا»^(۴).

یعنی: «ابو عثمان رضی الله عنه گوید: سعد و طلحه به من گفتند: در بعضی از جنگها به جز طلحه و سعد بن وقاص رضی الله عنهما کسی با پیغمبر صلی الله علیه و آله نمانده بود».

۱۵۶۴- حدیث: «جَابِرٌ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ يَأْتِنِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ يَوْمَ الْأَحْزَابِ قَالَ

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۷۰ باب الحراسة في الغزو في سبيل الله.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۸۰ باب المجن ومن يتترس بترس صاحبه.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي: ۱۵ باب مناقب سعد بن أبي وقاص الزهري.

۴- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي: ۱۴ باب ذكر طلحة بن عبيدالله.

الزُّبَيْرُ: أَنَا ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ قَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا، وَحَوَارِيَ الزُّبَيْرِ^(۱).

یعنی: «جابر ﷺ گوید: (در جنگ احزاب که بنی قریظه نقض پیمان با پیغمبر ﷺ کرده و با احزاب همدست شده بودند، وضع مسلمانان به خطر افتاده بود) پیغمبر ﷺ گفت: چه کسی می تواند خبر بنی قریظه را برایم بیاورد؟ زبیر گفت: من خبر آنان را می آورم، باز پیغمبر ﷺ گفت: چه کسی خبر بنی قریظه را برایم می آورد؟ زبیر گفت: من، پیغمبر ﷺ گفت: هر پیغمبری افراد مخصوص و نزدیک به خود و مورد اطمینان و یاور دارد، زبیر نیز از نزدیکان و یاوران من است».

۱۵۶۵- حدیث: «الزُّبَيْرُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَ: كُنْتُ، يَوْمَ الْأَحْزَابِ، جُعِلْتُ أَنَا وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، فِي النَّسَاءِ فَتَنْظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِالزُّبَيْرِ عَلَى فَرَسِهِ، يَخْتَلِفُ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ، مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَلَمَّا رَجَعْتُ قُلْتُ: يَا أَبْتَ رَأَيْتَكَ تَخْتَلِفُ، قَالَ: أَوْ هَلْ رَأَيْتَنِي يَا بُنَيَّ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ يَأْتِ بَنِي قُرَيْظَةَ فَيَأْتِينِي بِخَبَرِهِمْ فَأَنْطَلَقْتُ، فَلَمَّا رَجَعْتُ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبُو يَهُ، فَقَالَ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي^(۲)».

یعنی: «عبدالله بن زبیر رضی الله عنه گوید: من و عمر پسر ابی سلمه در روز جنگ احزاب (خندق) در بین زنها بودیم (چون عبدالله بچه ای چهار ساله بود) دیدم که زبیر سوار بر اسبش شده است، دو یا سه دفعه به نزد بنی قریظه رفت و برگشت، وقتی که برگشتم به پدرم (زبیر) گفتم: ای پدر! شما را می دیدم که رفت و آمد می کردی؟ پدرم گفت: پسرم مگر مرا دیدی؟ گفتم: بلی. پدرم گفت: پیغمبر ﷺ گفت: چه کسی می تواند پیش بنی قریظه برود، خبر آنان را برایم بیاورد؟ منهم رفتم وقتی که به نزد پیغمبر ﷺ برگشتم، پیغمبر ﷺ پدر و مادرش را هر دو فدای من نمود».

باب ۷: فضائل ابو عبیده بن جراح

۱۵۶۶- حدیث: «أَنَّ بَنِي مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينًا، وَإِنْ أَمِينَنَا، أَيْتَهَا

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۴۰ باب فضل الطليعة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي: ۱۳ باب مناقب الزُّبَيْرِ بن العوام.

الأُمَّة، أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر امتی یک نفر امین دارد، امین ما، یعنی امت اسلام ابو عبیده بن جراح است».

۱۵۶۷- حدیث: «حَذِيفَةُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِأَهْلِ نَجْرَانَ: لَا بُعْثَنَّ، يَعْنِي عَلَيْكُمْ، يَعْنِي أَمِينًا حَقًّا أَمِينٍ فَأَشْرَفَ أَصْحَابُهُ، فَبَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ رضی الله عنه»^(۲).

یعنی: «حذیفه رضی الله عنه گوید: (وقتی که جماعتی از اهل نجران به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند) پیغمبر صلی الله علیه و آله به ایشان گفت: یک نفر را به عنوان امین پیش شما می فرستم، که به حقیقت امین است، (وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله این را فرمود: اصحاب سر بلند کردند، منتظر بودند که چه کسی را می فرستد) پیغمبر صلی الله علیه و آله ابو عبیده را فرستاد».

باب ۸: فضائل حسن و حسین رضی الله عنهما

۱۵۶۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ الدُّوسِيُّ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي طَائِفَةِ النَّهَارِ، لَا يُكَلِّمُنِي وَلَا أُكَلِّمُهُ، حَتَّى أَتَى سُوقَ بَنِي قَيْنَقَاعَ، فَجَلَسَ بِفَنَاءِ بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَقَالَ: أَنْتُمْ لَكُمْ لَكُمْ لَكُمْ فَجَبَسَتْهُ شَيْئًا، فَطَنَنْتُ أَنَّهَا تَلْبِسُهُ سَخَابًا، أَوْ تُغَسِّلُهُ فَجَاءَ يَشْتَدُّ حَتَّى عَانَقَهُ وَقَبَّلَهُ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَحْبِبْهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه دوسی گوید: روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله از منزل بیرون آمد نه او با من سخن می گفت و نه من با او سخن می گفتم، تا اینکه به بازار بنی قینقاع رسید، در جلو در خانه فاطمه نشست، گفت: آیا بچه کوچولو آنجا است، آیا بچه کوچولو (حسن) آنجا است؟ فاطمه هم کمی حسن را دیر آورد، فکر می کنم می خواست چیزهایی خوشبو به گردنش ببندد یا او را بشوید و تمیز کند، آنگاه حسن به سرعت آمد تا اینکه با پیغمبر صلی الله علیه و آله دست در گردن هم کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بوسید، و گفت: خداوندا! حسن و کسی که

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب فضائل أصحاب النبي: ۲۱ باب مناقب أبي عبيدة بن الجراح.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل النبي: ۲۱ باب مناقب أبي عبيدة بن الجراح.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۴۹ باب ما ذكر في الأسواق.

حسن را دوست دارد مورد مهر و محبت خود قرار بده».

۱۵۶۹- حدیث: «البراء رضی الله عنه قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، وَالْحَسَنُ عَلَى عَاتِقِهِ، يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ»^(۱).

یعنی: «براء رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ را دیدم که حسن را به دوش گرفته بود، می گفت: خداوند! من او را دوست دارم شما هم او را دوست داشته باش!».

باب ۱۰: فضائل زید بن حارثه و أسامه بن زید رضی الله عنهما

۱۵۷۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ، مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مَا كُنَّا نَدْعُوهُ إِلَّا زَيْدَ بْنِ مُحَمَّدٍ حَتَّى نَزَلَ الْقُرْآنُ: ﴿ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ...﴾ [الأحزاب: ۵]»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: زید پسر حارثه برده آزاد شده پیغمبر ﷺ بود، وقتی او را صدا می کردیم، به نام زید پسر محمد صداش می نمودیم، تا اینکه قرآن نازل شد، دستور داد که غلامهای آزاد شده را به نام پدران اصلی خودشان صدا کنید، (نه به نام پدر خوانده ها) و این کار به نزد خدا بهتر و عادلانه تر می باشد».

۱۵۷۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْثًا، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمَارَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَنْ تَطْعُنُوا فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعُنُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلْإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِنْ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ لشکری را (به سوی یمن) فرستاد و اسامه پسر زید بن حارثه را به فرماندهی آن لشکر تعیین کرد، بعضی از اشخاص، فرماندهی و امارت او را مورد طعن و لوم قرار دادند (که چطور یک نفر برده زاده بر اشراف و نجباء عرب

۱- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي: ۲۲ باب مناقب الحسن والحسين رضی الله عنهما

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۳۳ سورة الأحزاب: ۲ باب ﴿ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ...﴾

۳- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي: ۱۷ باب مناقب زید بن حارثة.

فرماندهی می‌کند)، پیغمبر ﷺ گفت: اگر نسبت به فرماندهی اسامه اعتراض کنید تازگی ندارد چون نسبت به فرماندهی پدرش هم قبلاً اعتراض داشتید، قسم به خدا پدرش شایسته فرماندهی و جزو محبوب‌ترین انسانها پیش من بود، بعد از پدرش اسامه نیز یکی از محبوب‌ترین افراد به نزد من می‌باشد».

باب ۱۱: فضائل عبدالله بن جعفر

۱۵۷۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ لِابْنِ جَعْفَرٍ رحمته الله: أَتَذْكُرُ إِذْ تَلَقَّيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَأَنْتَ وَابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: نَعَمْ فَحَمَلْنَا وَتَرَكَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن زبیر رحمته الله به عبدالله بن جعفر رحمته الله گفت: آیا بیاد داری که من و شما و عبدالله بن عباس وقتی که پیغمبر ﷺ از سفر بر می‌گشت به استقبالش رفتیم و به خدمتش رسیدیم؟ عبدالله بن جعفر گفت: بلی، یاد دارم که پیغمبر ﷺ ما را با خود سوار کرد ولی تو را سوار نکرد، (وقتی که پیغمبر ﷺ به خارج مدینه می‌رفت و به مدینه مراجعت می‌نمود بچه‌ها به استقبال پیغمبر ﷺ می‌رفتند و پیغمبر ﷺ آنان را مورد محبت قرار می‌داد)».

باب ۱۲: فضائل خدیجه اُمّ المؤمنین رحمته الله

۱۵۷۳- حدیث: «عَلِيٌّ رحمته الله قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، يَقُولُ: خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ»^(۲).

یعنی: «علی رحمته الله گوید: شنیدم پیغمبر ﷺ می‌گفت: بهترین زن دنیا در زمان مریم دختر عمران (مادر عیسی) است و بهترین زن امت اسلام خدیجه رحمته الله است».

۱۵۷۴- حدیث: «أَبِي مُوسَى رحمته الله قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَمَلُ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا آسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَإِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۱۹۶ باب استقبال الغزاة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۴۵ باب ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ...﴾.

عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ»^(۱).

یعنی: «ابو موسیٰ رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: مردان فراوانی به حدّ کمال انسانیت رسیده‌اند (و در تقوا و نیکوکاری به کمال مطلوب دست یافته‌اند) ولی در بین زنان جز آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران (مادر عیسی) زن دیگری به کمال فضیلت انسانی نرسیده است. فضیلت و برتری عایشه (امّ المؤمنین) بر سایر زنان مانند برتری آبگوشت بر سایر طعامها است».

۱۵۷۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَتَى جَبْرِيلُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْ مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَاقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا وَمَنِّي، وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ، لَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: جبرئیل پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، گفت: ای رسول خدا! این خدیجه است که دارد می‌آید، و ظرفی از طعام یا شیر در دست دارد، وقتی که به نزد شما رسید سلام پروردگار و سلام مرا به او برسانید، و به او مژده بدهید که خداوند قصری از طلا در بهشت برایش آماده کرده است که نه سروصدا و نه ناراحتی و خستگی در آن وجود دارد».

۱۵۷۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه عَنْ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ: قُلْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه: بَشِّرَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله خَدِيجَةَ قَالَ: نَعَمْ بَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ، لَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ»^(۳).

یعنی: «اسماعیل گوید: از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه پرسیدم: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله به خدیجه مژده بهشت را داده است؟ گفت: آری، مژده یک قصر طلایی را که خالی از سروصدا و ناراحتی است به او داده است».

۱۵۷۷- حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها قَالَتْ: مَا غُرْتُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، مَا غُرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، وَمَا رَأَيْتُهَا وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يُكْثِرُ ذِكْرَهَا وَرُبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ ثُمَّ يَقْطَعُهَا أَغْضَاءً، ثُمَّ يَعْطُهَا

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۳۲ باب قول الله تعالى: ﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾

۲- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۲۰ باب تزويج النبي خديجة وفضلها.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۲۰ باب تزويج النبي خديجة رضی الله عنها وفضلها.

فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ؛ فَرُبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةً إِلَّا خَدِيجَةُ فَيَقُولُ: إِنَّهَا كَانَتْ، وَكَانَتْ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: حساسیت نسبت به هیچیک از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله به اندازه خدیجه نداشتیم، من او را ندیده بودم ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار از او یاد می کرد، بعضی اوقات گوسفندی را سر می برید، گوشت آن را قطعه قطعه می کرد، آن را (در بین دوستان خدیجه تقسیم می نمود) برای دوستان خدیجه می فرستاد، گاهی به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفتم: مثل اینکه در دنیا زن دیگری جز خدیجه وجود نداشته است؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت: خدیجه زن بخصوصی بود، من از او اولاد داشتم».

۱۵۷۸- حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها قَالَتْ: اسْتَأْذَنْتُ هَالَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، أُخْتُ خَدِيجَةَ، عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ، فَارْتَاعَ لِذَلِكَ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَالَةَ قَالَتْ: فَعَرْتُ فَقُلْتُ: مَا تَذْكُرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ، حَمْرَاءَ الشُّدْقَيْنِ، هَلَكْتُ فِي الدَّهْرِ، قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا»^(۲).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: هاله دختر خویلد خواهر خدیجه اجازه خواست پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاید، همینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله صدای هاله را شنید تکان خورد، به یاد صدای خدیجه افتاد (چون صدای این دو خواهر شبیه هم بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله رنگش تغییر یافت، گفت: انشاء الله هاله است، من ناراحت شدم و گفتم: چیست همیشه به یاد پیرزنی از پیرزنان قریش می باشید که به جز لثه های قرمز، دندان سفیدی در دهنداشت و از پیری مرد، خداوند عوض بهتر از او را به شما داده است؟!».

«حَمْرَاءَ الشُّدْقَيْنِ: کسی که دو طرف دهنش به علت نداشتن دندان قرمز باشد».

باب (۱۳): فضائل عایشه رضی الله عنها

۱۵۷۹- حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ لَهَا: أُرِيكَ فِي الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ، أَرَى أُنْكَ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، وَيَقُولُ: هَذِهِ امْرَأَتُكَ، فَكَشِفَ عَنْهَا فَإِذَا هِيَ أَنْتِ، فَأَقُولُ: إِنَّ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۲۰ باب تزويج النبي صلی الله علیه و آله خديجة رضی الله عنها وفضلها.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۲۰ باب تزويج النبي صلی الله علیه و آله خديجة رضی الله عنها وفضلها.

يُمِضُهُ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من گفت: دوبار شما را در خواب به من نشان دادند، می دیدم که در پارچه ای از حریر قرار داری، یکی می گفت: این همسر شما است، پرده را از روی او بردار، وقتی که روپوش را برداشتم دیدم شما بودی، همینکه بیدار شدم گفتم: این رؤیا که از جانب خدا است، حتماً خداوند آن را تحقق می بخشد».

۱۵۸۰- حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنِّي لَأَعْلَمُ إِذَا كُنْتُ عَنِّي رَاضِيَةً، وَإِذَا كُنْتُ عَلَيَّ غَضَبِي قَالَتْ، فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ ذَلِكَ فَقَالَ: أَمَّا إِذَا كُنْتُ عَنِّي رَاضِيَةً فَإِنَّكَ تَقُولِينَ: لَا، وَرَبِّ مُحَمَّدٍ وَإِذَا كُنْتُ غَضَبِي، قُلْتُ: لَا، وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ قَالَتْ قُلْتُ: أَجَلُ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَهْجُرُ إِلَّا اسْمَكَ»^(۲).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من گفت: من می دانم که شما چه وقتی از من راضی و چه وقتی از من عصبانی می باشی، گفتم: از کجا می دانی؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی که از من راضی هستی به هنگام سخن گفتن و قسم خوردن می گویی: قسم به پروردگار محمد، و هنگامی که از من عصبانی می شوی، می گویی: قسم به پروردگار ابراهیم، عایشه گوید، گفتم: بلی، اینطور است ای رسول خدا! ولی قسم به خدا در حالت عصبانیت هم تنها از اسم شما دور می شوم نه از محبت شما (و این دوری از اسم شما هم برایم سنگین و سخت است)».

۱۵۸۱- حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها قَالَتْ: كُنْتُ أَلْعَبُ بِالْبَنَاتِ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، وَكَانَ لِي صَوَاحِبٌ يَلْعَبْنَ مَعِي؛ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، إِذَا دَخَلَ يَتَقَمَّعَنَّ مِنْهُ، فَيَسْرِبُهُنَّ إِلَيَّ، فَيَلْعَبْنَ مَعِي»^(۳).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: من پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله با عروسکهای بازی می کردم، چند دوستی داشتم که ایشان هم با من عروسک بازی می نمودند، وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل منزل می شد، آنان به خاطر شرم از پیغمبر صلی الله علیه و آله صورت خود را می پوشاندند و پنهان می شدند،

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۴۴ باب تزويج النبي صلی الله علیه و آله عائشة رضی الله عنها وقدموها المدينة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۰۸ باب غيرة النساء ووجدهن.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۸۱ باب الإنسباط إلى الناس.

پیغمبر ﷺ آنان را نزد من می‌فرستاد و با من بازی می‌کردند».

۱۵۸۲- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَتَحَرَّوْنَ بِهَذَا يَوْمَ عَائِشَةَ يَبْتَغُونَ بِهَا، أَوْ يَبْتَغُونَ بِذَلِكَ، مَرَضَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^(۱).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: مردم در روزهایی که نوبت عایشه بود بهترین هدیه را برای پیغمبر ﷺ می‌بردند، و می‌خواستند با این کار رضایت پیغمبر ﷺ نسبت به خود جلب نمایند».

۱۵۸۳- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، كَانَ يَسْأَلُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، يَقُولُ: أَيْنَ أَنَا عَدَا أَيْنَ أَنَا عَدَا يُرِيدُ عَائِشَةَ فَأَذِنَ لَهُ أَزْوَاجُهُ يَكُونُ حَيْثُ شَاءَ فَكَانَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ حَتَّى مَاتَ عِنْدَهَا قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَاتَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي كَانَ يَدُورُ عَلَيَّ فِيهِ، فِي بَيْتِي فَقَبَضَهُ اللَّهُ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَبَيْنَ نَحْرِي وَنَحْرِي»^(۲).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: پیغمبر ﷺ در مرض وفاتش می‌پرسید: من فردا کجا هستم؟ من فردا کجا هستم؟ مقصودش روز نوبت عایشه بود، (یعنی می‌پرسید: چه وقتی نوبت عایشه است؟) زنهایش اجازه دادند هر جا که دلش می‌خواهد آنجا باشد، پیغمبر ﷺ در مدت مریض بودنش تا وقتی که وفات کرد، در منزل عایشه بود، عایشه گفت: پیغمبر ﷺ همان روزی که نوبت سایر زنانش دور زده - و به نوبت من رسید - فوت کرد. به هنگام وفات سرش در بین سینه و گردن من قرار داشت».

۱۵۸۴- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ، وَأَصْعَتُ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ، وَهُوَ مُسْنَدٌ إِلَيَّ ظَهْرُهُ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ»^(۳).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: قبل از اینکه پیغمبر ﷺ فوت کند در حالی که به من تکیه داشت، به او گوش فرا داده بودم شنیدم می‌گفت: خداوندا! مرا ببخشید، و به من رحم و محبت کنید و مرا به رفیق اعلی (پیغمبرانی که در اعلی علین قرار دارند) ملحق گردانید».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۷ باب قبول الهدية.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۸۳ باب مرض النبي ﷺ ووفاته.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۸۳ باب مرض النبي ﷺ ووفاته.

۱۵۸۵- حدیث: «عائشة رضی اللہ عنہا قالت: کُنتُ أَسْمَعُ أَنَّهُ لَا يَمُوتُ نَبِيٌّ حَتَّى يُخَيَّرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، وَأَخَذَتْهُ بُحَّةٌ، يَقُولُ: ﴿مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ [النساء: ۶۹]. فَظَنَنْتُ أَنَّهُ خَيْرٌ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی اللہ عنہا گوید: من شنیده بودم که هیچ پیغمبری نمی میرد تا اینکه قبلاً او را در بین انتخاب یکی از دنیا و آخرت مخیر می نمایند، شنیدم که پیغمبر ﷺ هنگام مرضی که به علت آن فوت کرد، در حالی که نفسش تنگ شده بود، می گفت: «با کسانی که خداوند به آنان نعمت بخشیده است» دانستم که پیغمبر ﷺ در بین انتخاب دنیا یا آخرت مخیر شده است».

۱۵۸۶- حدیث: «عائشة رضی اللہ عنہا قالت: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ صَحِيحٌ يَقُولُ: إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُحْيَا أَوْ يُخَيَّرَ فَلَمَّا اشْتَكَى، وَحَضَرَهُ الْقَبْضُ، وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِ عَائِشَةَ، غَشِيَ عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ، شَخَصَ بَصَرُهُ نَحْوَ سَقْفِ الْبَيْتِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى فَقُلْتُ: إِذَا لَا يُجَاوِرُنَا فَعَرَفْتُ أَنَّهُ حَدِيثُهُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا وَهُوَ صَحِيحٌ»^(۲).

یعنی: «عایشه رضی اللہ عنہا گوید: پیغمبر ﷺ به هنگام سلامت بدن می گفت: هیچ پیغمبری تا جای خود را در بهشت نبیند نمی میرد، بعد از اینکه جایش را به او نشان دادند، در بین دنیا و آخرت مخیر می شود. وقتی که پیامبر ﷺ مریض شد، سرش بر ران عایشه رضی اللہ عنہا قرار داشت به حال اغماء درآمد، هنگامی که به هوش آمد چشمش را به سقف خانه انداخت آنگاه گفت: خداوندا! در میان (رفیقانی که در اعلی علین هستند) وقتی که این را شنیدم گفتم: دیگر پیغمبر ﷺ در کنار ما نخواهد ماند، و بیادم آمد که این همان سخنانی است که در حالت صحت بدن می گفت».

۱۵۸۷- حدیث: «عائشة رضی اللہ عنہا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، كَانَ إِذَا خَرَجَ، أَفْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ فَطَارَتْ الْقُرْعَةُ لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ سَارَ مَعَ عَائِشَةَ يَتَحَدَّثُ فَقَالَتْ حَفْصَةُ: أَلَا تَرَكِينَ اللَّيْلَةَ بَعِيرِي وَأَرْكَبُ بَعِيرَكَ تَنْظُرِينَ وَأَنْظُرُ فَقَالَتْ: بَلَى فَرَكِبْتُ فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى جَمَلِ عَائِشَةَ،

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٨٣ باب مرض النبي ﷺ ووفاته.

۲- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٨٣ باب مرض النبي ﷺ ووفاته.

وَعَلَيْهِ حَفْصَةُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا، ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلُوا وَافْتَقَدَتْهُ عَائِشَةُ فَلَمَّا نَزَلُوا، جَعَلَتْ رَجُلَيْهَا بَيْنَ الإِذْخِرِ، وَتَقُولُ: يَا رَبِّ سَلِّطْ عَلَيَّ عَقْرَبًا أَوْ حَيَّةً تَلْدَغُنِي، وَلَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَ لَهُ شَيْئًا»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی به مسافرت می‌رفت در بین زنهایش قرعه می‌کشید، یکبار قرعه به نام عایشه و حفصه درآمد، شبها که حرکت می‌کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله با عایشه سوار می‌شد و با او صحبت می‌کرد، حفصه به عایشه گفت: چرا شترهایمان را عوض نکنیم؟ شما سوار شتر من بشوید و من سوار شتر شما می‌شوم شما چیزهایی را تماشا می‌کنی که ندیده‌ای و منهم چیزهایی را می‌بینم که قبلاً ندیده‌ام، عایشه رضی الله عنها گفت: خیلی خوب، وقتی که شترهایشان را عوض کردند، حفصه سوار شتر عایشه شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی شتر عایشه آمد که حفصه سوار آن شده بود، بر او سلام کرد و سوار شد، تا وقتی که پیاده شدند با حفصه بود، عایشه در مدّت حرکت از پیغمبر صلی الله علیه و آله جدا و او را از دست داده بود، وقتی که پیاده شد (خواستند استراحت کنند) عایشه رضی الله عنها پاهایش را در میان بوته‌های گیاه (اذخر) قرار داد و می‌گفت: خدواندا! ماری یا کژدمی را برایم حواله کنید تا مرا نیش بزند، من نمی‌توانم (درباره این کاری که کرده‌ام) چیزی به پیغمبر صلی الله علیه و آله بگویم».

(عایشه رضی الله عنها وقتی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله دور شد از کار خود پشیمان گردید و از شدّت ناراحتی و غیرت زنانه پاهایش را در میان بوته‌های گیاه اذخر که بوی خوشی دارد و معمولاً مار و کژدم و حشرات موزی از شدّت گرما به سایه آن پناه می‌برند قرار داد، و مرگ را بر دوری از پیغمبر صلی الله علیه و آله ترجیح داد).

۱۵۸۸- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، يَقُولُ: فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى الطَّعَامِ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: فضل و برتری عایشه بر سایر زنان مانند فضل و برتری آبگوشت بر سایر غذاها است».

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۹۷ باب القرعة بين النساء أن أراد سفرًا.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي صلی الله علیه و آله: ۳۰ باب فضل عائشة رضی الله عنها.

(عرب آبگوشت را از هر غذای دیگری بیشتر دوست داشتند).

۱۵۸۹- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ لَهَا: يَا عَائِشَةُ هَذَا جَبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ تَرَى مَا لَا أَرَى تَرِيدُ النَّبِيَّ ﷺ؟»^(۱).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: پیغمبر ﷺ به من گفت: این جبرئیل است که اینجا می‌باشد، و بر شما سلام می‌کند، عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گفت: سلام و رحمت و برکت خدا بر او باد، (ای رسول خدا شما) چیزهایی را می‌بینی که من آنها را نمی‌بینم».

باب ۱۴: حدیث أم زرع رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

۱۵۹۰- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَلَسَ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً، فَتَعَاهَدْنَ وَتَعَاقدْنَ أَنْ لَا يَكْتُمَنَّ مِنْ أَخْبَارِ أَرْوَاجِهِنَّ شَيْئًا قَالَتِ الْأُولَى:

زَوْجِي لَحْمٌ جَمَلٌ غَثٌّ، عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ، لَا سَهْلٌ فَيُرْتَقَى، وَلَا سَمِينٌ فَيُنْتَقَلُ قَالَتِ الثَّانِيَةُ:

زَوْجِي لَا أَبْتُ خَبْرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لَا أَذَرُهُ، إِنْ أَذْكَرُهُ أَذْكَرُ عَجْرَهُ وَبُجْرَهُ قَالَتِ الثَّالِثَةُ:

زَوْجِي الْعَشْتُقُ، إِنْ أَنْطِقُ أُطْلِقُ، وَإِنْ أَسْكُتُ أُعَلِّقُ قَالَتِ الرَّابِعَةُ:

زَوْجِي كَلِيلٌ تَهَامَةٌ، لَا حَرٌّ وَلَا قُرٌّ، وَلَا مَخَافَةٌ وَلَا سَامَةٌ قَالَتِ الْخَامِسَةُ:

زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فَهَدَ، وَإِنْ خَرَجَ أَسِيدَ، وَلَا يَسْأَلُ عَمَّا عَهِدَ قَالَتِ السَّادِسَةُ:

زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفٌّ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَفَ، وَإِنْ اضْطَجَعَ التَّفَفَ، وَلَا يُولِجُ الْكَفَّ، لِيَعْلَمَ الْبَثَّ قَالَتِ السَّابِعَةُ:

زَوْجِي غَيَّاءٌ أَوْ عَيَّاءٌ، طَبَاقٌ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَّكَ أَوْ فَلَكَ، أَوْ جَمَعَ كُلًّا لَكَ قَالَتِ الثَّامِنَةُ:

۱- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۶ باب ذكر الملائكة.

زَوْجِي الْمَسُّ مَسُّ أَرْثَبٍ، وَالرَّيْحُ رِيحُ زَرْبٍ
قَالَتِ التَّاسِعَةُ:

زَوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ، طَوِيلُ النَّجَادِ، عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِ
قَالَتِ الْعَاشِرَةُ:

زَوْجِي مَالِكٌ، وَمَا مَالِكٌ مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ، قَلِيلَاتُ الْمَسَارِحِ، وَإِذَا
سَمِعْنَ صَوْتَ الْمَرْهَرِ أَيقَنَ أَنَّهُنَّ هُوَالِكُ
قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ:

زَوْجِي أَبُو زَرْعٍ، فَمَا أَبُو زَرْعٍ أَنَاسٌ مِنْ حُلِيِّ أَذُنِي، وَمَلَأَ مِنْ شَحْمِ عَضُدِي، وَبَجَحَنِي فَبَجَحَتْ
إِلَيَّ نَفْسِي وَجَدَنِي فِي أَهْلِ غَنِيمَةٍ بَشِيقٍ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ وَدَانِسٍ وَمُنَقٍّ فَعِنْدَهُ أَقُولُ
فَلَا أَقْبِحُ، وَأَرْقُدُ فَأَتَصَبِّحُ، وَأَشْرَبُ فَأَتَقَبَّحُ

أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ عُكُومُهَا رَدَاحٌ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ
ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ مَضْجَعُهُ كَمَسَلٍ شَطْبَةٍ، وَيُشْبِعُهُ ذِرَاعُ الْجَفْرَةِ
بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ طَوْعُ أَبِيهَا وَطَوْعُ أُمِّهَا، وَمِلءُ كِسَائِهَا، وَغَيْظُ جَارَتِهَا
جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ لَا تَبُثُّ حَدِيثَنَا تَبْثِيثًا، وَلَا تُنْقِثُ مِيرَتَنَا تَنْقِثًا، وَلَا تَمْلَأُ بَيْتَنَا
تَعْشِيثًا

قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ وَالْأَوَطَابُ تُمَخَضُ، فَلَقِيَ امْرَأَةً مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ، يَلْعَبَانِ مِنْ
تَحْتِ خَصْرِهَا بَرْمَانَتَيْنِ، فَطَلَقَنِي وَنَكَحَهَا فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلًا سَرِيًّا، رَكِبَ شَرِيًّا، وَأَخَذَ خَطِيًّا،
وَأَرَاخَ عَلَيَّ نَعْمًا ثَرِيًّا، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةِ زَوْجًا وَقَالَ: كُلِّي، أُمُّ زَرْعٍ وَمِيرِي أَهْلَكَ
قَالَتْ: فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِيهِ، مَا بَلَغَ أَصْغَرَ آيَةِ أَبِي زَرْعٍ
قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُنْتُ لَكَ كَأَبِي زَرْعٍ لَأُمِّ زَرْعٍ^(۱).

یعنی: «عایشه رضی اللہ عنہا گوید: یازده زن با هم نشستند و عهد و پیمان بستند که آنچه
مربوط به اوضاع شوهرانشان می باشد از هم پنهان نکنند و به همدیگر بگویند:
اولی گفت: شوهر من مانند گوشت شتر لاغری است که بر قلّه کوهی قرار گرفته
باشد، که صعب العبور بوده و بالا رفتن از آن آسان نباشد، و این گوشت به اندازه ای

۱- أخرجه البخاري في: ٦٧ كتاب النكاح: ٨٢ باب حسن المعاشرة مع الأهل.

خشک و بی چربی است که از گلو پایین نمی رود.

«غث: لاغر و ضعیف».

دومی گفت: شوهرم نمی خواهم اوضاع او را بیان کنم، می ترسم اگر شروع کنم نتوانم تمام عیبهایش را بگویم، (اگر همه معایبش را بگویم طول بکشد) ولی اگر عیبی را ذکر کنم تنها به عیبهای آشکار و نیت ناپاکش اکتفا می نمایم.

«عَجْر: عیب ظاهر: بَجْر: عیب درونی و نیت بد است».

سومی گفت: شوهرم بلند قدی است بد ریخت، نامتناسب، بد اخلاق، بی نفع، اگر حرف بزنم مرا طلاق می دهد، اگر سکوت کنم ما را سرگردان و بلا تکلیف به حال خود رها می کند، مانند این است که شوهری نداشته باشم.

«عشيق: بلند قد مذموم و بد ریخت و بد اخلاق».

چهارمی گفت: شوهرم مانند باد منطقه معتدله است، نه گرم است و نه سرد، نه ترسی از او دارم و نه ناراحتی.

«كَائِلٍ تَهَامَة: باد منطقه نجد که ملایم و معتدل است».

پنجمی گفت: شوهرم وقتی که به خانه می آید، مانند شیر می خوابد، و از تمام مسائل منزل غافل و بی آگاه است، احساس مسئولیت ندارد، وقتی که بیرون می رود مانند شیر به این و آن حمله می کند، به فکر مال و خانواده اش نیست.

«فهد: می خوابد و غافل از همه چیز است».

ششمی گفت: شوهرم وقتی غذا می خورد همه چیز را با هم جمع می کند و می خورد، وقتی که چیزی می نوشد ظرف را خالی می نماید و چیزی را در آن باقی نمی گذارد، وقتی که بر پهلو می خوابد خودش را در پارچه ای می پیچد، و دستش را دراز نمی کند تا بداند چه بلایی بر سرش آمده تا آنرا از خود دور کند.

هفتمی گفت: شوهرم بدبخت و نادان است، سرگشته و درمانده می باشد، و هر عیبی که بگویند در او وجود دارد، یا سر را می شکند یا یکی از اعضای دیگر بدن را و گاهی هر دو را.

«غیاپاء: سرگشته و نادان».

هشتمی گفت: لمس و دست زدن به شوهرم مانند لمس پوست خرگوش نرم و لطیف است و دارای اخلاق پسندیده است و بویش مانند بوی عطر خوشبو است.

«زرنب: گیاه ریز و خوشبو است».

نهمی گفت: خانه شوهرم بلند و بزرگ است (او جزو اعیان و مردان نامی است) بند شمشیرش بلند است (یعنی بلند قد و با هیبت است) خاکستر درش فراوان است (چون سخی است و مهمانش فراوان است، غذای بسیار در منزلش پخته می‌شود در نتیجه خاکستر مطبخش فراوان است) منزلش از دار الندوه و مجلس بزرگان محل نزدیک است (هرچه مورد نیاز این بزرگان است از منزل او تأمین می‌شود).

دهمی گفت: شوهر من مالک و صاحب است، اما مالک و صاحب چه چیزی؟ او صاحب و مالک خیر و نیکی است، شترهای فراوانی دارد که بیشتر در نزدیکی منزل خوابیده‌اند و کمتر به چرا می‌روند (تا وقتی که مهمانش آمد فوری آنها را بدوشد و شیر تازه به مهمانش بدهد، یا آنها را سر ببرد) همینکه این شترها صدای نیزه یا کارد (یا هر وسیله که شتر را به آن سر می‌برند) شنیدند خاطر جمع می‌شوند که سر بریدنشان حتمی است، (چون مهمانش فراوان است و شترها به کرات دیده‌اند که در برابر چشمانشان نیزه به سینه شترها فرو می‌روند و آنها را از پا در می‌آورند).

یازدهمی گفت: شوهرم ابوزع است، آیا می‌دانید ابو زرع کیست؟ او کسی است که گوشه‌ایم را پر از طلا و زینت‌آلات نموده است، و بازوهایم پر گوشت گشته‌اند (یعنی به نزد او چاق شده‌ام و زندگی آرامی با او دارم) او به من افتخار می‌کند و منم به خودم افتخار دارم، او مرا از خانواده فقیر و تنگدست به زنی گرفت، و مرا به خانواده‌ای آورد که دارای شتر و اسب فراوان و گاوهای خرمنکوب می‌باشد (یعنی هم از لحاظ دامداری و هم از نظر کشاورزی غنی می‌باشد) پیش او حرف می‌زنم، سخن مرا تقبیح نمی‌کند، صبحها دیر از خواب بلند می‌شوم (چون کنیز و کارگرها کار منزل را انجام می‌دهند) وقتی که شیر می‌نوشم عجله‌ای ندارم چون ترس آن ندارم تمام شود، قبل از نوشیدن آن

هم سیر هستم اما مادر ابو زرع، نمی‌دانید که چه کسی است؟ او دارای نعمتهای فراوان و منزل بزرگی است (یعنی مادر ابو زرع جزو زنها محترمه سخی و باشخصیت می‌باشد).

«عواکم: جمع عکم جوال و ظرفهای که طعام در آنها ذخیره می‌شود».

اما راجع به پسر ابو زرع، شما نمی‌دانید که چه پسری است؟! قدش مانند شمشیر لخت، صاف و راست است و دارای هیبت و رونق و جمال است، پرخور نیست بلکه دست بزغاله چهار ماهه‌ای او را سیر می‌نماید.

«حفرة: بزغاله چهار ماهه».

اما دختر ابو زرع، شما نمی‌دانید که چه دختری است؟! مطیع پدر و مادرش می‌باشد چاق و خوش‌قیافه است، و باعث خشم و حسادت هووی خود می‌باشد، اما کنیز ابو زرع، شما نمی‌دانید چه کنیزی است؟! اسرار خانه را فاش نمی‌کند، وسایل خانه را نمی‌دزدد، خانه را تمیز نگه می‌دارد.

امّ زرع گفت: ابو زرع در فصل بهار که هوا خوش و مطبوع بود به مسافرت رفت، بر سر راه خود زنی را دید که دو پسر بچه مانند بچه شیر همراه دارد و با هم بازی می‌کنند و آن زن بسیار زیبا و خوش‌قیافه است، وقتی که او را دید مرا طلاق داد، با آن ازدواج کرد، منهم بعد از او با مرد بسیار محترم و ثروتمند و خوبی ازدواج کردم که سوار بر اسبهای خوب و قوی می‌شد، بهترین شمشیر که شمشیر خطی است (نام محلی است که شمشیر در آنجا درست می‌شود) در دست می‌گرفت، گله‌های گاو و گوسفند و شتر و اسب او شبها به منزل می‌آمدند و از هر حیوانی تعدادی به من بخشیده بود، به من گفت: خودت از آنها بخور و به قوم و فامیلت هم هدیه بدهید.

امّ زرع گوید: اما با وجود همه اینها اگر تمام بخشش و نیکی‌هایی که در حق من انجام داده است یکجا جمع کنم، در نظر من ارزش کوچکترین پیاله ابو زرع را ندارد، (هر چند ابو زرع با طلاق دادنش نسبت به او بی‌وفایی کرد اما چون شوهر اول امّ زرع بود مهر و محبتش در دل او جاگیر شده بود).

پیغمبر ﷺ به عایشه رضی الله عنها گفت: من برای شما مانند ابو زرع برای امّ زرع هستم».

باب (۱۵): فضائل فاطمه دختر پیغمبر ﷺ

۱۵۹۱- حدیث: «المُسَوِّرُ بْنُ مَخْرَمَةَ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، أَنَّ عَلِيَّ بْنَ حُسَيْنٍ حَدَّثَهُ أَنَّهُمْ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ، مِنْ عِنْدِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، مَقْتَلِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، لَقِيَهُ الْمُسَوِّرُ بْنُ مَخْرَمَةَ، فَقَالَ لَهُ: هَلْ لَكَ إِلَيَّ مِنْ حَاجَةٍ تَأْمُرُنِي بِهَا فَقُلْتُ لَهُ: لَا فَقَالَ لَهُ: هَلْ أَنْتَ مُعْطِي سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَغْلِبَكَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا اللَّهُ لَئِنْ أُعْطِيَته، لَا يُخْلَصُ إِلَيْهِمْ أَبَدًا حَتَّى تُبْلَغَ نَفْسِي إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَطَبَ ابْنَةَ أَبِي جَهْلٍ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَسَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَخْطُبُ النَّاسَ فِي ذَلِكَ، عَلَى مَنَبَرِهِ هَذَا، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ مُحْتَلِمٌ فَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ مِنِّي، وَأَنَا أَخَافُ أَنْ تُفْتَنَ فِي دِينِهَا ثُمَّ ذَكَرَ صَهِرًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ، فَأَثْنَى عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ إِيَّاهُ، قَالَ: حَدَّثَنِي فَصْدَقْنِي، وَوَعَدَنِي فَوْقَى لِي، وَإِنِّي لَسْتُ أَحَرَّمُ حَلَالًا، وَلَا أُحِلُّ حَرَامًا، وَلَكِنْ، وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ أَبَدًا»^(۱).

یعنی: «ابن شهاب رضی الله عنه گوید: علی پسر حسین (زین العابدین) برایم نقل کرد، که او با افراد خانواده حسین از نزد یزید پسر معاویه در شام هنگامی که حسین بن علی در آنجا به شهادت رسید، به مدینه برگشت مسور بن مخرمه به او گفت: اگر کاری به من داری دستور بده تا آنرا انجام دهم، (زین العابدین گوید: من) به او گفتم: خیر، کاری ندارم، مسور به من گفت: آیا این شمشیر پیغمبر ﷺ را به من نمی‌دهی؟ می‌ترسم که مردم به خاطر آن به شما حمله کنند، اما اگر آن را به من بدهی قسم به خدا تا کشته نشوم کسی نمی‌تواند آنرا از من بگیرد، (زین العابدین گفت که مسور گفت:) علی بن ابی طالب رضی الله عنه دختر ابو جهل را در حالی که فاطمه زنش بود، خواستگاری کرد، شنیدم که پیغمبر ﷺ بر منبرش برای مردم در این مورد خطبه خواند من در آن موقع به سن بلوغ رسیده بودم، پیغمبر ﷺ گفت: فاطمه جزئی است از وجود من، می‌ترسم به خاطر غیرت و حساسیت زنانگی به دینش ضرر برسد، سپس پیغمبر ﷺ یک داماد سابق خود را از قبیله بنی عبد شمس ذکر کرد، و از او تعریف نمود، گفت: او در گفته‌هایش با من صادق بود، به من وعده‌ای داد و به آن وعده وفا کرد (این مرد عاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبد شمس

۱- أخرجه البخاري في: ۵۷ كتاب فرض الخمس: ۵ باب ما ذكر من درع النبي وعصاه وسيفه.

شوهر زینب دختر پیغمبر ﷺ بود که پیغمبر ﷺ قبل از بعثت، زینب را به او داد ولی عاص مسلمان نشد، پیغمبر ﷺ به مدینه هجرت کرد و عاص قول داد که زینب را به مدینه پیش پیغمبر ﷺ بفرستد و به قول خود وفا نمود) پیغمبر ﷺ فرمود: من هرگز چیز حلالی را حرام نمی‌کنم، و چیز حرامی را حلال نخواهم کرد، اما قسم بخدا دختر رسول خدا ﷺ با دختر دشمن خدا در نکاح یک نفر جمع نخواهند شد.

۱۵۹۲- حدیث: «المسور بن مخرمه، قال: إنَّ عليًّا خطبَ بنتَ أبي جهلٍ، فسمعتُ بذلكَ فاطمةَ، فأنت رسولَ الله ﷺ، فقالت: يزعمُ قومُك أنَّك لا تغضبُ لبناتك، وهذا عليٌّ ناكحُ بنتَ أبي جهلٍ فقام رسولُ الله ﷺ، فسمعتُهُ حينَ تشهدُ يقولُ: أمَّا بعدُ، أنكحتُ أبا العاصِ بنَ الربيعِ، فحدثني وصدقني، وإنَّ فاطمةَ بضعةٌ منِّي، وإني أكرهُ أن يسوءَها والله لا تجتمعُ بنتُ رسولِ الله ﷺ وبنتُ عدوِّ الله، عندَ رجلٍ واحدٍ فترك عليٌّ ﷺ الخطبةَ»^(۱).

یعنی: «مسور بن مخرمه گوید: علی ﷺ از دختر ابو جهل خواستگاری کرد، فاطمه از جریان باخبر شد، پیش پیغمبر ﷺ رفت، گفت: فامیلان شما گمان می‌کنند شما به خاطر اذیت و ناراحتی دخترانت ناراحت و خشمگین نمی‌شوید، بین که علی از دختر ابو جهل خواستگاری کرده است، قصد نکاح او را دارد، پیغمبر ﷺ بر بالای منبر ایستاد، شنیدم: بعد از سپاس و ستایش و شهادت بر وحدانیت خدا گفت: بدانید که من یکی از دخترهایم را به نکاح ابوالعاص بن ربیع درآوردم و او در گفته و وعده‌هایش به من صادق بود، به حقیقت فاطمه جزئی است از من، من دوست ندارم که او را ناراحت کنند قسم به خدا دختر پیغمبر ﷺ خدا با دختر دشمن خدا در نکاح یک مرد جمع نخواهند شد. (وقتی که علی دید پیغمبر ﷺ ناراحت است) خواستگاری دختر ابو جهل را دنبال نکرد».

۱۵۹۳- حدیث: «عائشة، وفاطمة عليهما السلام عن عائشة، أم المؤمنين قالت: إنا كنا، أزواجَ النبي ﷺ، عنده جميعاً لم نغادر منّا واحدةً فأقبلت فاطمة عليها السلام تمشي، لا، والله ما تخفى مشيتها من مشية رسول الله ﷺ فلما رآها رحب قال: مرحباً بابنتي، ثم أجلسها عن يمينه أو عن شماله ثم سارها فبكت بكاءً شديداً فلما رأى حزنها سارها الثانية، فإذا هي تضحك فقلتُ لها،

۱- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي ﷺ: ۱۶ باب ذكر أصحاب النبي ﷺ منهم أبو العاص بن الربيع.

أَنَا مِنْ بَيْنِ نِسَائِهِ: خَصَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، بِالسِّرِّ مِنْ بَيْنِنَا، ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِينَ فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، سَأَلْتُهَا: عَمَّا سَارَكَ قَالَتْ: مَا كُنْتُ لَأُفْشِيَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِرَّهُ فَلَمَّا تُوفِّي قُلْتُ لَهَا: عَزَمْتُ عَلَيْكَ، بِمَا لِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ، لَمَّا أَخْبَرْتَنِي قَالَتْ: أَمَّا الْآنَ، فَنَعَمْ فَأَخْبَرْتَنِي، قَالَتْ: أَمَّا حِينَ سَارَنِي فِي الْأَمْرِ الْأَوَّلِ، فَإِنَّهُ أَخْبَرَنِي: أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُهُ بِالْقُرْآنِ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً، وَإِنَّهُ قَدْ عَارَضَنِي بِهِ، أَلْعَامَ، مَرَّتَيْنِ، وَلَا أَرَى الْأَجَلَ إِلَّا قَدْ اقْتَرَبَ، فَاتَّقِيَ اللَّهَ وَاصْبِرِي، فَإِنِّي نَعَمَ السَّلَفُ أَنَا لَكَ قَالَتْ: فَبَكَيْتُ بُكَائِي الَّذِي رَأَيْتُ فَلَمَّا رَأَى جَزَعِي سَارَنِي الثَّانِيَةَ، قَالَ: يَا فَاطِمَةُ أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟^(۱).

یعنی: «عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها» گوید: ما زنهای پیغمبر ﷺ همه پیش او بودیم حتی یک نفر از ما از مجلس غایب نبود، در این اثنا فاطمه روبه روی ما می آمد قسم بخدا راه رفتنش به راه رفتن پیغمبر ﷺ شباهت داشت، وقتی که پیغمبر ﷺ او را دید، به او خوش آمد گفت، فرمود: مرحبا دخترم، و او را در طرف راست یا چپ خود نشاند، سپس مخفیانه چیزی به فاطمه گفت، فاطمه شروع به گریه شدید نمود، وقتی که پیغمبر ﷺ دید فاطمه غمگین شده است، بار دیگر مخفیانه چیزی را به او گفت: فوراً فاطمه خندید، در بین زنان پیغمبر ﷺ من به فاطمه گفتم: در میان همه ما پیغمبر ﷺ تنها شما را محرم راز خود قرار داده است، با وجود این باز گریه می کنید؟! وقتی که پیغمبر ﷺ از مجلس بلند شد، از فاطمه درباره آن سخن محرمانه پرسیدم، گفت: من سرّ رسول خدا ﷺ را افشا نخواهم کرد، وقتی که پیغمبر ﷺ فوت کرد، به فاطمه گفتم: شما را به حقّی که بر گردنت دارم ملزم می نمایم که آنچه پیغمبر ﷺ مخفیانه به شما گفت به من بگویید، فاطمه گفت: بلی، الآن که پیغمبر ﷺ فوت کرده است آنرا به شما می گویم، بار اوّل که محرمانه با من صحبت کرد فرمود: جبرئیل هر سال یکبار قرآن را برای من می خواند، ولی امسال دوبار قرآن را برایم خواند، فکر می کنم اجل نزدیک شده باشد، از مخالفت با امر خدا پرهیز کن و صبر داشته باش، من بهترین پیشقدم برای شما هستم، وقتی این خبر را شنیدم گریه کردم همانطوری که دیدید، وقتی که پیغمبر ﷺ ناراحتی مرا دید، بار دیگر محرمانه با من فرمود:

۱- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۴۳ باب من ناجى بين يدي الناس ومن لم يخبر بسر صاحبه.

ای فاطمه! مگر شما به این راضی نیستی که خانم و محترم‌ترین زنان مسلمانان باشی».

باب ۱۶: فضائل اُم سلمه اُم المؤمنین رضی الله عنها

۱۹۵۴- حدیث: «أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ رضی الله عنه أَنَّ جَبْرِئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ فَجَعَلَ يُحَدِّثُ، ثُمَّ قَامَ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَأُمِّ سَلَمَةَ: مَنْ هَذَا قَالَ، قَالَتْ: هَذَا دِحْيَةُ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَيْمُ اللَّهِ مَا حَسِبْتُهُ إِلَّا إِيَّاهُ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُخْبِرُ جَبْرِئِلَ»^(۱).

یعنی: «اسامه بن زید رضی الله عنه گوید: جبرئیل پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، اُم سلمه هم نزد او بود، جبرئیل داشت سخن می‌گفت، وقتی سخنانش تمام شد بیرون رفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله از اُم سلمه پرسید: این شخص چه کسی بود؟ اُم سلمه گفت: دحیه بود، اُم سلمه گوید: قسم به خدا فکر نمی‌کردم که به جز دحیه کس دیگری باشد، تا اینکه خطبه پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیدم که آمدن جبرئیل را اعلام می‌نمود (آنگاه فهمیدم که این جبرئیل بود نه دحیه)».

(لازم به تذکر است جبرئیل هرگاه در شکل انسان به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمد، به صورت دحیه بن کلب ظاهر می‌شد).

باب ۱۷: فضائل زینب اُم المؤمنین رضی الله عنها

۱۵۹۵- حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها أَنَّ بَعْضَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قُلْنَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: إِنَّا أَسْرَعُ بِكَ لُحُوقًا قَالَ: أَطَوَّلُكُمْ يَدًا فَأَخَذُوا قَصَبَةً يَذْرَعُونَهَا فَكَانَتْ سَوْدَةً أَطْوَلَهُنَّ يَدًا فَعَلِمْنَا بَعْدَ، أَنَّمَا كَانَتْ طَوَّلَ يَدِهَا الصَّدَقَةَ، وَكَانَتْ أَسْرَعَنَا لُحُوقًا بِهِ، وَكَانَتْ تُحِبُّ الصَّدَقَةَ»^(۲).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: عده‌ای از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله از او پرسیدند: کدام یک از ما در قیامت زودتر از همه به شما می‌رسیم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: دست درازترین شما زودتر از سایرین به من می‌رسد، زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله یک (نی) دراز را آوردند و دست یکدیگر را اندازه‌گیری می‌کردند، دیدند سوده از همه زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله دستش درازتر است. بعداً فهمیدیم که مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله از طول دست، خیر و صدقه است، و زینب از همه سریعتر

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٥ باب علامات النبوة في الإسلام.

۲- أخرجه البخاري في: ٢٤ كتاب الزكاة: ١١ باب أي الصدقة أفضل.

به پیغمبر ﷺ می‌رسد، چون او از همه ما بیشتر به خیر و صدقه علاقه داشت.»

باب ۱۹: فضائل اُمّ سلیم مادر انس بن مالک ﷺ

۱۵۹۶- حدیث: «أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، لَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ بَيْتًا بِالْمَدِينَةِ، غَيْرَ بَيْتِ أُمِّ سُلَيْمٍ، إِلَّا عَلَى أَرْوَاجِهِ فَقِيلَ لَهُ فَقَالَ: إِنِّي أَرْحَمُهَا، قُبِلَ أَخُوها مَعِيَ»^(۱).

یعنی: «انس ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ در مدینه به جز خانه امّ سلیم به خانه زن دیگری نمی‌رفت، مگر به منزل زنهایش، به پیغمبر ﷺ گفتند: چرا فقط به خانه امّ سلیم می‌روید؟ فرمود: من نسبت به او رحم دارم برادرش با من بود که کشته شد.»

باب ۲۲: فضائل عبدالله بن مسعود و مادر ﷺ

۱۵۹۷- حدیث: «أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمْتُ، أَنَا وَأَخِي مِنَ الْيَمَنِ، فَمَكَّنَا حِينًا مَا نَرَى إِلَّا أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ ﷺ، لَمَّا نَرَى مِنْ دُخُولِهِ وَدُخُولِ أُمِّهِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ»^(۲).

یعنی: «ابو موسی اشعری ﷺ گوید: من و برادرم از یمن آمدیم، مدتی در مدینه بودیم، در این مدت ما عبدالله بن مسعود ﷺ را جزو افراد خانواده پیغمبر ﷺ می‌دانستیم، چون او و مادرش را می‌دیدیم که اکثر پیش پیغمبر ﷺ هستند.»

۱۵۹۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خَطَبَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً، وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ أَنِّي مِنْ أَغْلَمِهِمْ بَكِتَابِ اللَّهِ، وَمَا أَنَا بِخَيْرِهِمْ. قَالَ شَقِيقُ (رَأْوِي الْحَدِيثِ): فَجَلَسْتُ فِي الْحَلْقِ أَسْمَعُ مَا يَقُولُونَ، فَمَا سَمِعْتُ رَدًّا يَقُولُ غَيْرَ ذَلِكَ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: قسم به خدا هفتاد و چند سوره از قرآن را شخصاً از دهان پیغمبر ﷺ دریافت نموده‌ام، و اصحاب پیغمبر ﷺ می‌دانند: من از عالم‌ترین ایشان

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۳۸ باب فضل من جهز غازياً أو خلفه بخير.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي: ۳۷ باب مناقب عبدالله بن مسعود.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۶ كتاب فضائل القرآن: ۸ باب القراء من أصحاب النبي.

به قرآن هستم، ولی من بهترین اصحاب نمی‌باشم.

شقیق (راوی حدیث) گوید: در میان (مجلسی که عبدالله بن مسعود این سخن را گفت)، بودم و آنچه در مجلس گفته می‌شد گوش می‌کردم، از کسی نشنیدم که این گفته عبدالله را رد کند.

۱۵۹۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَأَنَا أَعْلَمُ أَيْنَ أُنْزِلَتْ وَلَا أُنْزِلَتْ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَأَنَا أَعْلَمُ فِيمَ أُنْزِلَتْ وَلَوْ أَعْلَمَ أَحَدًا أَعْلَمَ مِنِّي بِكِتَابِ اللَّهِ تُبَلِّغُهُ الْإِبِلُ لَرَكِبْتُ إِلَيْهِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: قسم به خدایی که هیچ معبود حقی جز او نیست، هیچ سوره‌ای از قرآن نیست که من ندانم در چه جایی نازل شده است، و هیچ آیه‌ای از قرآن نیست مگر اینکه من می‌دانم درباره چه نازل شده است، اگر بدانم کسی از من عالم‌تر به قرآن وجود دارد و من می‌توانم با سوار شتر به او برسم، سوار بر شتر به سوی او خواهم رفت.»

۱۶۰۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: ذُكِرَ عَبْدُ اللَّهِ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، فَقَالَ: ذَاكَ رَجُلٌ لَا أَزَالُ أُحِبُّهُ بَعْدَ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: اسْتَفْرِثُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ: مِنْ عَبْدِ اللَّهِ مَسْعُودٍ (فَبَدَأَ بِهِ)، وَسَلَامِ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ، وَأَبِي بِنِ كَعْبٍ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ»^(۲).

یعنی: «مسروق گوید: پیش عبدالله بن عمرو، از عبدالله بن مسعود بحث شد، عبدالله بن عمرو گفت: عبدالله بن مسعود کسی است، از هنگامی که شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: قرائت قرآن را از چهار نفر یاد بگیرید: اول: عبدالله بن مسعود. دوم: سالم مولی ابو حذیفه. سوم: ابی بن کعب. چهارم: معاذ بن جبل. از آن وقت هر روز بیشتر او را دوست دارم.»

۱- أخرجه البخاري في: ٦٦ كتاب فضائل القرآن: ٨ باب القراء من أصحاب النبي صلی الله علیه و آله.

۲- أخرجه البخاري في: ٦٣ كتاب مناقب الأنصار: ١٧ باب مناقب زيد بن ثابت.

باب ۲۳: فضائل اُبی بن کعب و جماعتی از انصار

۱۶۰۱- حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعَةً: كُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ؛ أُبَيٌّ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَبُو زَيْدٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ»^(۱).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: چهار نفر در زمان پیغمبر ﷺ قرآن را جمع کرده بودند که همه از انصار بودند: اُبی (بن کعب)، معاذ بن جبل، ابو زید و زید بن ثابت».

۱۶۰۲- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأُبَيٍّ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ قَالَ: وَسَمَانِي قَالَ: نَعَمْ فَبَكِي»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ به اُبی بن کعب گفت: خداوند به من دستور داده تا سوره ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ را برایت بخوانم، اُبی گفت: (ای رسول خدا!) خداوند مرا به اسم نام برد، فرمود: بلی، اُبی از شدت سرور و شادی به گریه افتاد».

باب ۲۴: فضائل سعد بن معاذ

۱۶۰۳- حدیث: «جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: اهْتَزَّ الْعَرْشُ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ»^(۳).

یعنی: «جابر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ گفت: عرش به خاطر مرگ سعد بن معاذ به لرزه درآمد» (وقتی که روح معاذ پس از مرگ به عرش اعلیٰ عروج کرد عرش از شادی به لرزه درآمد)^(۴).

۱۶۰۴- حدیث: «الْبَرَاءُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أُهْدِيَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ حُلَّةٌ حَرِيرٌ، فَجَعَلَ أَصْحَابُهُ يَمْسُوْنَهَا وَيَعْجَبُوْنَ مِنْ لِينِهَا فَقَالَ: أَتَعْجَبُونَ مِنْ لِينِ هَذِهِ لِمَنَادِيلِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ خَيْرٌ مِنْهَا، أَوْ أَلِينُ»^(۵).

یعنی: «براء رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: یک جبه حریر برای پیغمبر ﷺ به هدیه آوردند، اصحاب آن را

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۱۷ باب مناقب زيد بن ثابت.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۱۶ باب مناقب أبي بن كعب.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۱۲ باب مناقب سعد بن معاذ.

۴- شرح نووی بر مسلم: ج ۱۵، ص: ۲۲.

۵- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۱۲ باب مناقب سعد بن معاذ.

لمس می کردند، و از نرمی آن در تعجب بودند، پیغمبر ﷺ گفت: آیا از نرمی این جبه حریر تعجب می کنید؟! مندیلهای سعد بن معاذ در بهشت بهتر و نرم تر از این می باشند».

۱۶۰۵ - حدیث: «أنسٌ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: أَهْدَيْ لِلنَّبِيِّ ﷺ جَبَّةً سُنْدُسٍ، وَكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِيرِ فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَمَتَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا»^(۱).

یعنی: «انس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گوید: یک جبه حریر را به هدیه برای پیغمبر ﷺ آوردند، پیغمبر ﷺ مردان را از پوشیدن حریر منع می کرد، مردم از نرمی آن تعجب می کردند، پیغمبر ﷺ گفت: قسم به کسی که جان من در تصرف او است، (کمترین لباس و) مندیلهای سعد بن معاذ در بهشت از این زیباتر و خوب تر است».

باب ۲۶: فضائل عبدالله پسر عمرو پسر حرام پدر جابر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

۱۶۰۶ - حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جِئَءَ بِأَبِي، يَوْمَ أُحُدٍ، قَدْ مَثَلَ بِهِ، حَتَّى وُضِعَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَدْ سُجِّيَ ثَوْبًا فَذَهَبَتْ أُرِيدُ أَنْ أَكْشِفَ عَنْهُ، فَتَهَانِي قَوْمِي، ثُمَّ ذَهَبَتْ أَكْشِفُ عَنْهُ فَتَهَانِي قَوْمِي، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَرُفِرَ فَسَمِعَ صَوْتَ صَاحِبَةٍ، فَقَالَ: مَنْ هَذِهِ فَقَالُوا: ابْنَةُ عَمْرٍو أَوْ أُخْتُ عَمْرٍو، قَالَ: فَلِمَ تَبْكِي أَوْ لَا تَبْكِي، فَمَا زَالَتِ الْمَلَائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا حَتَّى رَفَعَ»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گوید: روز جنگ أحد جنازه پدرم را که مثله شده بود (یعنی گوش و بینی و لبش را قطع کرده بودند) پیش پیغمبر ﷺ آوردند، آنرا با پارچه ای پوشانیده بودند من جلو رفتم تا آن پارچه را از روی جنازه اش بردارم، ولی نزدیکان و خویشاوندن مرا از این کار منع کردند، باز جلو رفتم تا پارچه را از رویش بردارم باز دوستان مرا منع نمودند، تا اینکه پیغمبر ﷺ دستور داد، آن پارچه را برداشتند، در این اثنا فریاد زنی را شنید، فرمود: این زن که فریاد کشید کیست؟ گفتند: دختر یا خواهر عمرو است (که خواهر یا عمه عبدالله پدر جابر بود) پیغمبر ﷺ گفت: چرا و برای چه گریه می کند؟! از هنگامی که شهید شده تا این لحظه که پارچه را از رویش برداشتند فرشتگان او را در سایه خود قرار داده اند».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۲۸ باب قبول الهدية من المشركين.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۳۵ باب حدثنا علي بن عبدالله.

باب ۲۸: فضائل ابوذر

۱۶۰۷- حدیث: «ابن عباس رضی الله عنهما قال: لَمَّا بَلَغَ أَبَا ذَرٍّ مَبْعَثُ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ لِأَخِيهِ: ارْكَبْ إِلَى هَذَا الْوَادِي فَأَعْلَمْ لِي عِلْمَ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ يَأْتِيهِ الْخَبَرُ مِنَ السَّمَاءِ وَاسْمِعْ مِنْ قَوْلِهِ ثُمَّ انْتَبِهِي فَأَنْطَلِقِ الْأَخُ حَتَّى قَدِمَهُ، وَاسْمِعْ مِنْ قَوْلِهِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِي ذَرٍّ، فَقَالَ لَهُ: رَأَيْتَهُ يَأْمُرُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، وَكَلَامًا، مَا هُوَ بِالشَّعْرِ فَقَالَ: مَا شَفِيتَنِي مِمَّا أَرَدْتُ فَتَزَوَّدَ وَحَمَلَ شَنَّةً لَهُ، فِيهَا مَاءٌ، حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ فَأَتَى الْمَسْجِدَ فَالْتَمَسَ النَّبِيَّ ﷺ، وَلَا يَعْرِفُهُ وَكَرِهَ أَنْ يَسْأَلَ عَنْهُ، حَتَّى أَدْرَكَهُ بَعْضُ اللَّيْلِ فَرَأَاهُ عَلِيٌّ، فَعَرَفَ أَنَّهُ غَرِيبٌ فَلَمَّا رَأَاهُ تَبِعَهُ فَلَمْ يَسْأَلْ وَاحِدًا مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أَصْبَحَ ثُمَّ احْتَمَلَ قَرْبَتَهُ وَزَادَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ، وَظَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ، وَلَا يَرَاهُ النَّبِيُّ ﷺ، حَتَّى أَمْسَى فَعَادَ إِلَى مَضْجَعِهِ فَمَرَّ بِهِ عَلِيٌّ، فَقَالَ: أَمَا نَالَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَهُ فَأَقَامَهُ، فَذَهَبَ بِهِ مَعَهُ، لَا يَسْأَلُ وَاحِدًا مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الثَّالِثِ، فَعَادَ عَلِيٌّ مِثْلَ ذَلِكَ، فَأَقَامَ مَعَهُ ثُمَّ قَالَ: أَلَا تُحَدِّثُنِي مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ قَالَ: إِنْ أُعْطِيتَنِي عَهْدًا وَمِثَاقًا لَتُرْشِدَنِي، فَعَلْتُ فَفَعَلَ، فَأَخْبَرَهُ قَالَ: فَإِنَّهُ حَقٌّ، وَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا أَصْبَحْتَ فَاتَّبِعْنِي، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ شَيْئًا أَخَافُ عَلَيْكَ فَمَتَّ كَأَنِّي أُرِيقُ الْمَاءَ فَإِنْ مَضَيْتُ فَاتَّبِعْنِي، حَتَّى تَدْخُلَ مَدْخَلِي فَفَعَلَ، فَأَنْطَلَقَ يَقْفُوهُ، حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَدَخَلَ مَعَهُ، فَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ، وَأَسْلَمَ مَكَانَهُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ ارْجِعْ إِلَى قَوْمِكَ فَأَخْبِرْهُمْ حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِي قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ قَامَ الْقَوْمُ فَضَرَبُوهُ حَتَّى أَضْجَعُوهُ وَأَتَى الْعَبَّاسُ، فَأَكَبَّ عَلَيْهِ قَالَ: وَيْلَكُمْ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ مِنْ غَفَارٍ، وَأَنْ طَرِيقَ تَجَارِكُمْ إِلَى الشَّامِ فَأَنْقَذَهُ مِنْهُمْ ثُمَّ عَادَ مِنَ الْغَدِ لِمِثْلِهَا، فَضَرَبُوهُ، وَثَارُوا إِلَيْهِ، فَأَكَبَّ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: وقتی که خبر بعثت پیغمبر ﷺ به ابوذر رسید، به برادرش گفت: سوار شو به مکه برو! ببین آن مردی که می گوید: من پیغمبرم و بر من از آسمان دستور و خبر نازل می شود چه می گوید؟ آنچه که او می گوید و می داند برایم معلوم کن، به حرفهایش گوش بده نتیجه را برایم بیاور. برادرش حرکت کرد تا اینکه به مکه آمد، به مقداری از گفته های پیغمبر ﷺ گوش داد، به نزد ابوذر برگشت، به او گفت: این مرد (پیغمبر) را دیدم، به اخلاق حسنه دستور می دهد، سخنانی می گوید که شعر نیست، ابوذر

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۳۳ باب اسلام أبيذر.

گفت: نتوانستی آنچه که من می‌خواستم برای روشن کن و درونم را آرام نمایی.

بعداً خود مقداری آذوقه تهیه کرد و یک مشک آب با خود برداشت، به راه افتاد تا به مکه رسید، به کعبه آمد و به دنبال پیغمبر ﷺ می‌گشت، ولی او را نمی‌شناخت، نمی‌خواست از کسی درباره پیغمبر ﷺ سؤال کند، تا اینکه تاریکی شب فرا رسید، علی او را دید، دانست که غریب است، وقتی ابوذر هم علی را دید با او به منزلش رفت، تا صبح هیچیک از ایشان چیزی از دیگری نپرسیدند، صبح ابوذر مشک آب و آذوقه‌اش را برداشت، به سوی کعبه برگشت، آن روز هم پیغمبر ﷺ را ندید، شب فرا رسید، به گوشه‌ای که روز قبل در آن نشسته بود برگشت، مجدداً علی از کنار او گذشت گفت: مگر این مرد هنوز نمی‌داند که به منزل (شب گذشته) خود برگردد! علی گفت: بلند شو، او را با خود به منزل برد تا صبح چیزی از همدیگر نپرسیدند، روز سوم هم که علی به خانه برگشت، ابوذر را با خود به خانه آورد، به او گفت: چرا به من نمی‌گویی که به خاطر چه به مکه آمده‌ای؟ ابوذر گفت: اگر قول و عهده‌ی به من بدهی که مرا راهنمایی و کمک کنید، به شما می‌گویم که چرا آمده‌ام، علی به او قول داد، ابوذر جریان را به او گفت (که به خاطر آگاهی از وضع کسی که می‌گوید پیغمبر ﷺ است به مکه آمده است تا معلوم کند او حق است یا ناحق؟) علی گفت: او حق است و رسول خدا است، فردا صبح با من بیا اگر دیدم که خطری شما را تهدید می‌کند، به دفاع از شما بر می‌خیزم و خون دشمنان را با شهادت و بی‌باکانه مانند آب به سادگی خواهم ریخت، وقتی من رفتم به دنبال من بیا، تا اینکه به منزلی که من داخل آن می‌شوم داخل شوید، ابوذر همین کار را کرد، به دنبال علی رفت، تا اینکه به حضور پیغمبر ﷺ رسید، به فرمایشات پیغمبر ﷺ گوش کرد، فوراً در همانجا ایمان آورد. پیغمبر ﷺ به ابوذر گفت: به میان قبیله خود (قبیله غفاری) برگرد، منتظر باش تا دستور من برایت می‌آید، ابوذر گفت: قسم به خدایی که جان من در اختیار اوست، با صدای بلند در میان جماعت کافران، اسلام و ایمان خود را به آگاهی آنان می‌رسانم، ابوذر بیرون آمد تا به کعبه رسید، با بلندترین صدای خود گفت: (أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله) جماعت مشرکین بلند شدند و به

شدت او را مضروب ساختند تا اینکه به زمین افتاد، عباس (عموی پیغمبر ﷺ) که هنوز مسلمان نشده بود) آمد و خود را بر روی ابوذر کشید، به مشرکین گفت: بدبختها چطور او را می کشید، مگر نمی دانید که این مرد از قبیله غفار است و این قبیله بر سر راه تجارت شما در شام قرار دارد. (اگر او را بکشید راه تجارت شام را بر روی شما می بندند) به این ترتیب عباس ابوذر را از دست ایشان نجات بخشید، روز بعد باز مانند روز قبل اسلام خود را اعلام نمود، مشرکین به جانش افتادند، مجدداً عباس خود را بر روی او کشید و او را نجات داد.»

باب ۲۹: فضائل جریر پسر عبدالله رضی الله عنه

۱۶۰۸ - حدیث: «جَرِيرٌ رضی الله عنه قَالَ: مَا حَجَبَنِي النَّبِيُّ ﷺ مِنْذُ أَسْلَمْتُ، وَلَا رَأَيْتُ إِلَّا تَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ وَلَقَدْ شَكَوْتُ إِلَيْهِ أَنِّي لَا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ فِي صَدْرِي، وَقَالَ: اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًا»^(۱).

یعنی: «جریر پسر عبدالله رضی الله عنه گوید: از زمانی که به دین اسلام مشرف شده‌ام هیچگاه پیغمبر ﷺ چیزی را که من از او درخواست نموده‌ام، از من منع نکرده است، و هر وقت که مرا می دید، با تبسم و لبخند با من روبرو می شد، شکایت را پیشش بردم که نمی توانم بر پشت اسب خود را نگهدارم، دستش را به سینه‌ام زد، گفت: خداوندا! او را ثابت نگهدار، او را هدایت دهنده دیگران و هدایت شده قرار بده.»

۱۶۰۹ - حدیث: «جَرِيرٌ رضی الله عنه قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ وَكَانَ بَيْتًا فِي خَنْعَمٍ، يُسَمَّى كَعْبَةَ الْيَمَانِيَةِ قَالَ: فَأَنْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارَسٍ مِنْ أَحْمَسَ، وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ قَالَ: وَكُنْتُ لَا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ فَضَرَبَ فِي صَدْرِي، حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي، وَقَالَ: اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًا فَأَنْطَلَقَ إِلَيْهَا، فَكَسَرَهَا وَحَرَفَهَا ثُمَّ بَعَثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُهُ فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرْكُتَهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجُوفٌ، أَوْ أَجْرَبٌ قَالَ: فَبَارَكَ فِي خَيْلِ أَحْمَسَ وَرَجَالِهَا، خَمْسَ مَرَّاتٍ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۶۲ باب من لا يثبت على الخيل.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۵۴ أ باب حرق الدور والمخيل.

یعنی: «جریر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من گفت: چرا مرا از شرّ (ذی الخلصه) نجات نمی‌دهی؟ ذی الخلصه خانه‌ای بود در یمن که بتهایی در آن قرار داده شده بود و قبیله خشعم آنها را پرستش می‌کردند، این خانه به کعبه یمن معروف بود، وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله این را به من گفت با صد و پنجاه سوار از قبیله احمس که اسب سوار بودند به یمن رفتم (تا آن خانه را خراب کنم) ولی نمی‌توانستم خود را بر پشت اسب ثابت نگهدارم، پیغمبر صلی الله علیه و آله دستش را به سینه‌ام زد به اندازه‌ای ضربتش محکم بود که آثار انگشتانش را بر روی سینه خود دیدم، سپس برایم دعا کرد و گفت: خدایا! او را ثابت نگهدار و او را هدایت دهنده دیگران و هدایت شده قرار بده، جریر به یمن رفت خانه را ویران کرد و آن را آتش زد، یک نفر را به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد جریان را به او خبر داد، فرستاده جریر به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قسم به خدایی که تو را به حق فرستاده است، وقتی که آمدم آن خانه ویران شده بود و قیافه زشت آن به قیافه شتر شکم خالی و گر شبیه بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند به اسبها و مردان قبیله احمس خیر و برکت بدهد، و پنج بار این دعا را تکرار نمود».

باب ۳۰: فضائل عبدالله بن عباس رضی الله عنه

۱۶۱۰ - حدیث: «ابن عباس رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، دَخَلَ الْخَلَاءَ، فَوَضَعَتْ لَهُ وَضُوءًا، قَالَ: مَنْ وَضَعَ هَذَا فَأَخْبِرَ فَقَالَ: اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به دستشویی رفته بود، تا بیرون آمد آب وضویش را آماده کردم، گفت: چه کسی این آب وضو را آورده است، گفتند: عبدالله، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند! او را در دین عالم و فقیه قرار بدهید».

باب (۳۱): فضائل عبدالله بن عمر رضی الله عنه

۱۶۱۱ - حدیث: «عبد الله بن عمر رضی الله عنه قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ، فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِذَا رَأَى رُؤْيَا فَصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَتَمَنَّيْتُ أَنْ أَرَى رُؤْيَا، فَأَقْصَهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَكُنْتُ غُلَامًا شَابًّا وَكُنْتُ أَنَامُ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ مَلَكَيْنِ أَخَذَانِي، فَذَهَبَا بِي إِلَى

۱ - أخرجه البخاري في: ۴ كتاب الوضوء: ۱۰ باب وضع الماء عند الخلاء.

النَّارِ فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ الْبُرِّ، وَإِذَا لَهَا قَرْنَانِ، وَإِذَا فِيهَا أَنْاسٌ، قَدْ عَرَفْتَهُمْ فَجَعَلْتُ أَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ قَالَ: فَلَقِينَا مَلَكٌ آخَرَ، فَقَالَ لِي: لَمْ تُرْعَ فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ، فَقَصَصْتُهَا حَفْصَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: نَعَمْ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ فَكَانَ، بَعْدُ، لَا يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر کسی خوابی می دید، آن را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگو می کرد (تا تعبیر کند) منهم آروز داشتم خوابی بینم و آن را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگو نمایم، من که جوان بودم و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد می خوابیدم، در خواب دیدم، دو فرشته مرا گرفتند و به سوی دوزخم بردند، دوزخ را دیدم که اطرافش مانند اطراف چاه ساخته شده بود، دارای دو پایه بود، عده ای در آن بودند، که آنان را می شناختم، شروع به دعا کردم گفتم: به خدا پناه می برم از عذاب آتش، فرشته دیگری به من رسید، گفت: نترس. این خواب را برای حفصه (خواهر عبدالله و همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله) بیان کردم، حفصه هم آن را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگو نمود، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: عبدالله انسانی خوبی است، کاش که او نماز شب را می خواند، از آن وقت ببعد عبدالله شبها به جز مقدار کمی نمی خوابید (و اکثر اوقات شب بیدار می ماند و نماز می خواند)».

باب ۳۲: فضائل انس بن مالک رضی الله عنه

۱۶۱۲ - حدیث: «أَنْسٌ عَنْ أُمِّ سَلِيمٍ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَ خَادِمُكَ، اذْعُ اللَّهُ لَهُ قَالَ: اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوَلَدَهُ وَبَارِكْ لَهُ فِيمَا أَعْطَيْتَهُ»^(۲).

یعنی: «ام سلیم رضی الله عنها (مادر انس) گوید: گفتم: ای رسول خدا! انس خدمتگزار شما است برای او دعا کنید، فرمود: خداوندا! مال و اولادش را فراوان کن، و خیر و برکت در آنچه که به او می بخشیده ای قرار بده».

۱۶۱۳ - حدیث: «أَنْسٌ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: أَسْرَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ سِرًّا، فَمَا أَخْبَرْتُ بِهِ أَحَدًا بَعْدَهُ

۱- أخرجه البخاري في: ۱۹ كتاب التهجّد: ۲ باب فضل قيام الليل.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۴۷ باب الدعاء بكثرة المال والبركة.

وَلَقَدْ سَأَلْتَنِي أُمُّ سُلَيْمٍ، فَمَا أَخْبَرْتُهَا بِهِ»^(١).

يعنى: «انس بن مالك رضي الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله رازی را به من گفت: که آنرا به کسی نگفتم، حتی امّ سلیم (مادرم) از من پرسید که این راز چیست ؟ چیزی به او نگفتم».

باب ۳۳: فضائل عبدالله بن سلام

۱۶۱۴ - حدیث: «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ رضي الله عنه قَالَ: مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ لِأَحَدٍ يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَّا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ قَالَ: وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿...بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ...﴾ الْآيَةُ»^(۲).

یعنی: «سعد بن وقاص رضي الله عنه گوید: هرگز از پیغمبر صلی الله علیه و آله نشنیدم که نسبت به کسی که در حال حیات باشد، بگوید این شخص از اهل بهشت است، به جز عبدالله بن سلام. سعد گفت: این آیه سوره احقاف درباره عبدالله بن سلام نازل شده است که می فرماید: (یک نفر از بنی اسرائیل به عنوان شاهد بر حقانیت قرآن گواهی داد ولی شما از روی غرور آن را قبول نکردید)».

۱۶۱۵ - حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ، فَدَخَلَ رَجُلٌ عَلَى وَجْهِهِ أَثَرُ الْخُشُوعِ فَقَالُوا: هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ، تَجَوَّزَ فِيهِمَا، ثُمَّ خَرَجَ وَتَبِعْتُهُ، فَقُلْتُ: إِنَّكَ حِينَ دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ، قَالُوا: هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ مَا لَا يَعْلَمُ وَسَأُحَدِّثُكَ لِمَ ذَاكَ رَأَيْتُ رُؤْيَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَصَصْتُهَا عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ كَأَنِّي فِي رَوْضَةٍ (ذَكَرَ مِنْ سَعْتِهَا وَخَضَرَتِهَا) وَسَطُهَا عَمُودٌ مِنْ حَدِيدٍ، أَسْفَلُهُ فِي الْأَرْضِ وَأَعْلَاهُ فِي السَّمَاءِ فِي أَعْلَاهُ عُرْوَةٌ، فَقِيلَ لَهُ ارْقَهُ قُلْتُ لَا أَسْتَطِيعُ فَأَتَانِي مِنْصَفٌ فَرَفَعَ ثِيَابِي مِنْ خَلْفِي فَرَقِيتُ، حَتَّى كُنْتُ فِي أَعْلَاهَا فَأَخَذْتُ بِالْعُرْوَةِ فَقِيلَ لَهُ: اسْتَمْسِكْ فَاسْتَيْقِظْتُ، وَإِنَّهَا لَفِي يَدَيَّ فَقَصَصْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: تِلْكَ الرَّوْضَةُ الْإِسْلَامُ، وَذَلِكَ الْعَمُودُ عَمُودُ الْإِسْلَامِ،

۱- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۴۶ باب حفظ السر.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۱۹ باب مناقب عبدالله بن سلام.

وَتِلْكَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى فَأَنْتَ عَلَى الْإِسْلَامِ حَتَّى تَمُوتَ وَذَلِكَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ^(۱).

یعنی: «قیس بن عباد^(ع) گوید: من در مسجد مدینه نشسته بودم، یک نفر به مسجد آمد که آثار فروتنی و تقوا در سیمایش نمایان بود، مردم گفتند: این شخص از اهل بهشت است، دو رکعت نماز کوتاه خواند و بیرون رفت، به دنبالش رفتم، به او گفتم: وقتی که به مسجد آمدی مردم گفتند این مرد از اهل بهشت است، آن مرد گفت: به خدا قسم هیچ کس حق ندارد چیزی را که نمی‌داند بگوید، برایت بیان می‌کنم که چرا چنین گفته‌اند، من در زمان پیغمبر^(ص) خوابی دیدم، آن را برای پیغمبر^(ص) بازگو کردم، در خواب دیدم که در باغچه‌ای هستم بسیار وسیع و سرسبز، در وسط آن یک ستون آهن وجود دارد که پایه‌اش در زمین و سر آن در آسمان است، ریسمانی بر سر آن بسته شده است، به من گفتند: از این ستون آهن بالا برو، گفتم: نمی‌توانم، یک نفر خادم را آوردند لباسهایم را از طرف پشت به بالا کشید، آنگاه از ستون آهنی بالا رفتم تا اینکه در بالای آن قرار گرفتم، آن ریسمان را به دست گرفتم، به من گفتند: آن را محکم بگیرید، در اثنایکه این ریسمان را به دست گرفته بودم بیدار شدم، آن را برای پیغمبر^(ص) بیان نمودم فرمود: این باغچه اسلام است، این ستون اصول و پایه‌های اسلام است، این ریسمان محکم نشانه آن است که شما تا می‌میری بر دین اسلام محکم و استوار باقی هستی، این مرد عبدالله بن سلام بود. (احتمال دارد جمله اخیر از کلام عبدالله بن سلام باشد که خود را معرفی کرده است یا از کلام راوی باشد).»

باب ۳۴: فضائل حسان بن ثابت^(ع)

۱۶۱۶- حدیث: «حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ^(ع) عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ^(ع) قَالَ: مَرَّ عُمَرُ فِي الْمَسْجِدِ وَحَسَّانُ يُنْشِدُ، فَقَالَ: كُنْتُ أُنْشِدُ فِيهِ، وَفِيهِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ، فَقَالَ: أُنْشِدُكَ بِاللَّهِ أَسَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ^(ص) يَقُولُ: أَجِبْ عَنِّي، اللَّهُمَّ آيِدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ قَالَ: نَعَمْ^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۱۹ باب مناقب عبدالله بن سلام.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۶ باب ذكر الملائكة.

یعنی: «سعید بن مسیب رضی الله عنه گوید: عمر رضی الله عنه داشت در مسجد می گشت، حسان هم شعر می خواند (عمر به حالت عصبانیت به او نگاه کرد) حسان گفت: من زمانی در این مسجد شعر می خواندم که از شما بهتر در آن بود (منظورش پیغمبر صلی الله علیه و آله بود) آنگاه حسان رو به ابو هریره رضی الله عنه کرد و گفت: شما را بخدا قسم می دهم، آیا از پیغمبر صلی الله علیه و آله نشنیدی که به من می گفت: به جای من جواب اشعار هجو مشرکین را بده، خداوندا! حسان را به وسیله جبرئیل کمک کنید؟ ابو هریره رضی الله عنه گفت: بلی، شنیدم».

۱۶۱۷- حدیث: «الْبَرَاءُ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِحَسَّانَ: اهْجُهُمْ أَوْ هَاجِهِمْ وَجِبْرِيلُ مَعَكَ»^(۱).

یعنی: «براء گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به حسان گفت: مشرکین را هجو کن، جبرئیل هم با شما است».

۱۶۱۸- حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها عَنْ عُرْوَةَ، قَالَ: ذَهَبْتُ أَسْبُ حَسَّانَ عِنْدَ عَائِشَةَ، فَقَالَتْ: لَا تَسُبَّهُ، فَإِنَّهُ كَانَ يُنَافِحُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله»^(۲).

یعنی: «عروه گوید: پیش عایش رضی الله عنها رفتم به حسان ناسزا گفتم عایشه رضی الله عنها گفت: به حسان ناسزا نگو، چون او (با شعر) از پیغمبر صلی الله علیه و آله دفاع می کرد».

۱۶۱۹- حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى عَائِشَةَ، وَعِنْدَهَا حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ، يُنْسِدُهَا شِعْرًا، يُشِيبُ بِأَيَّاتِ لَهُ، وَقَالَ:

حَصَانٌ رَزَانٌ مَا تُزَنُّ بِرَبِيبَةٍ وَتُصْبِحُ غَرْنَى مِنْ لُحُومِ الْغَوَافِلِ
فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: لَكِنَّكَ لَسْتَ كَذَلِكَ قَالَ

مَسْرُوقٌ: فَقُلْتُ لَهَا لِمَ تَأْذَنِي لَهُ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيْكَ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ

مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۱]. فَقَالَتْ: وَأَيُّ عَذَابٍ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَى قَالَتْ لَهُ: إِنَّهُ كَانَ يُنَافِحُ، أَوْ يُهَاجِي عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»^(۳).

یعنی: «مسروق گوید: به نزد عایشه رضی الله عنها رفتیم دیدیم که حسان بن ثابت پیش او

۱- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۶ باب ذكر الملائكة».

۲- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۱۶ باب من أحب أن لا يسب نسبه.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۳۴ باب حديث الإفك.

است، و غزلی را برایش می‌خواند، و این بیت جزو آن غزل بود.

عفیفه و پاکدامن و بسیار عاقل است، و به هیچ تهمتیه متهم نمی‌شود، و از خوردن گوشت بی‌گناهان اجتناب و پرهیز می‌کند (یعنی غیبت مسلمانان نمی‌کند)، عایشه به حسان گفت: اما شما خود اینطور نبودید (چون حسان یکی از چند نفری بود که در اشاعه تهمت نسبت به حضرت عایشه دست داشت) مسروق گوید: به عایشه رضی الله عنها گفتم: چرا به حسان اجازه می‌دهی که به نزد شما بیاید در حالی که خداوند می‌فرماید: (برای کسی که در بین تهمت کنندگان به عایشه سهم بزرگی داشت و نقش اصلی را به عهده گرفت، عذاب بزرگی وجود دارد) عایشه گفت: چه عذابی از کوری بدتر و بزرگتر است (که حسان به آن دچار شده است)، عایشه به مسروق گفت: حسان با شعر از پیغمبر صلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد و به هجوی مشرکین جواب می‌داد.

۱۶۲۰ - حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ حَسَّانُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ قَالَ: كَيْفَ بِنَسَبِي فَقَالَ حَسَّانُ: لَأَسْأَلَنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعْرَةَ مِنَ الْعَجِينِ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: حسان از پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا مشرکین قریش را هجو کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آباء و اجداد مرا چه کار خواهید کرد؟ حسان گفت: آنان را از مشرکین جدا می‌سازم همانطوری که مو از ماست کشیده می‌شود».

باب ۳۵: فضائل ابوهریره دوسی رضی الله عنه

۱۶۲۱ - حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ يُكْثِرُ الْحَدِيثَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَاللَّهِ الْمَوْعِدُ إِنِّي كُنْتُ امْرَأً مِسْكِينًا، أَلْزَمَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى مِلءِ بَطْنِي وَكَانَ الْمُهَاجِرُونَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ وَكَانَتْ الْأَنْصَارُ يَشْغَلُهُمُ الْقِيَامُ عَلَى أَمْوَالِهِمْ فَشَهِدْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ وَقَالَ: مَنْ يَبْسُطُ رِذَاءَهُ حَتَّى أَقْضِيَ مَقَالَتِي، ثُمَّ يَقْبِضَهُ فَلَنْ يَنْسِيَ شَيْئًا سَمِعَهُ مِنِّي فَبَسَطْتُ بُرْدَةً كَانَتْ عَلَيَّ فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ مَا نَسِيتُ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْهُ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۱۶ باب من أحب أن لا يسب نسبه.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۶ كتاب الاعتصام: ۲۲ باب الحجّة على من قال إن أحكام النبي كانت ظاهرة.

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گفت: شماها گمان می‌کنید که ابوهریره بسیار از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کند، بازگشت همه به سوی خدا است و از دروغگو انتقام خواهد گرفت، ولی من انسانی بودم مسکین و بی‌ثروت، همیشه همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم و به جز به دست آوردن لقمه‌ای که شکم را سیر کند به فکر دنیا نبودم، ولی مهاجرین سرگرم معامله در بازار بودند، انصار هم مشغول اداره سرپرستی اموال و املاک خود بودند، روزی در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم، گفت: بینم چه کسی می‌تواند عبایش را روی زمین پهن کند (و بر آن بنشیند) تا اینکه من سخنانم را به پایان می‌رسانم آنگاه عبایش را بردارد و آنچه از من شنیده همه را یاد گرفته باشد؟ من عبایم را بر روی زمین انداختم، قسم به خدایی که محمد را به حق فرستاده است، کلمه‌ای از آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم فراموش نکردم.

(ابو هریره رضی الله عنه جزو اصحاب کرام پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، راوی حدیث «من کذب علیّ فلیتوّا مقعده من النار»، می‌باشد، یعنی کسی که چیزی را به من نسبت دهد که من آن را نگفته باشم باید جای خود را در دوزخ آماده کند و به خوبی از گناه نسبت دادن سخنی به پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن را نگفته باشد آگاه بود، هیچگاه علم و تقوا و ورع این صحابی بزرگوار اجازه نمی‌دهد خدای نخواست به چنین کاری دست بزند، حتی اقدام به چنین کاری از اشخاص عادی هم بعید به نظر می‌آید چه رسد به کسی که همیشه از فیض و برکت حضوری پیغمبر صلی الله علیه و آله بهره‌مند بوده است. ابوهریره رضی الله عنه دو دلیل قاطع را برای کثرت روایات خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله در این حدیث بیان کرده است، اولی: فارغ البال بودن و نداشتن مشاغلی که او را از حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله دور نماید که این عاملی است بسیار مهم برای شنیدن اکثر گفته‌های پیغمبر، دومی: قدرت حافظه ابوهریره رضی الله عنه به اندازه‌ای بوده که می‌توانست تمام گفته‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله در یک مجلس را بدون فراموش کردن حرفی به خاطر بسپارد، لذا با داشتن این دو صفت، کثرت روایت او از پیغمبر صلی الله علیه و آله امری است طبیعی و منطقی)».

باب ۳۶: فضائل اهل بدر رضی الله عنهم و داستان حاطب بن ابی بلتعنه

۱۶۲۲- حدیث: «علی رضی الله عنه قال: بعثني رسول الله صلی الله علیه و آله، أنا والزبير والمقداد بن الأسود قال:

انْطَلَقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ، فَإِنَّ بِهَا ظِعِينَةً، وَمَعَهَا كِتَابٌ، فَخُذُوهُ مِنْهَا فَانْطَلَقْنَا، تَعَادَى بَنَا حَيْلَنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الرَّوْضَةِ فَإِذَا نَحْنُ بِالظَّعِينَةِ فَقُلْنَا: أَخْرِجِي الْكِتَابَ فَقَالَتْ: مَا مَعِيَ مِنْ كِتَابٍ فَقُلْنَا: لَتُخْرِجَنَّ الْكِتَابَ أَوْ لَنُلْقِيَنَّ الشَّيْبَ فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا فَأَتَيْنَا بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا فِيهِ: مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ، إِلَى أَنَّاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، يُخْبِرُهُمْ بِعِضِّ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا حَاطِبُ مَا هَذَا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا تَعْجَلْ عَلَيَّ إِنِّي كُنْتُ امْرَأًا مُلْصَقًا فِي قُرَيْشٍ، وَلَمْ أَكُنْ مِنْ أَنْفُسِهَا وَكَانَ مِنْ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، لَهُمْ قَرَابَاتٌ بِمَكَّةَ يَحْمُونَ بِهَا أَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ؛ فَأَحْبَبْتُ، إِذْ فَاتَنِي ذَلِكَ مِنَ النَّسَبِ فِيهِمْ، أَنْ أَتَّخِذَ عَنْدَهُمْ يَدًا يَحْمُونَ بِهَا قَرَابَتِي وَمَا فَعَلْتُ كُفْرًا وَلَا ارْتِدَادًا، وَلَا رِضًا بِالْكَفْرِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَقَدْ صَدَقَكُمْ فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ دَعْنِي أَضْرِبُ عَنْقَ هَذَا الْمُنَافِقِ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَطْلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ، فَقَالَ: اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ^(۱).

یعنی: «علیؑ گوید: پیغمبر ﷺ من و زبیر و مقداد بن اسود را احضار کرد، فرمود: بروید تا به محلی به نام روضه خاخ (محلی است در بین مکه و مدینه) می‌رسید، زنی به نام ظعینه در آنجا است، نامه‌ای همراه دارد، آن نامه را از او بگیرید، ما رفتیم، اسبهایمان را به سرعت رانیدیم تا به روضه رسیدیم همینکه به آنجا رسیدیم دیدیم آن زن که نامش ظعینه بود در آنجا است، به او گفتیم: نامه‌ای که همراه داری بیرون بیاور، گفت: من نامه‌ای همراه ندارم، گفتیم: اگر نامه را به ما ندهی لباسهایت را از تن بیرون می‌آوریم، آن زن نامه را در میان موهای سرش بیرون آورد، نامه را به سوی پیغمبر ﷺ آوردیم، در نامه نوشته شده بود: از حاطب بن ابی بلتعه به سوی جماعتی از مشرکین اهل مکه، حاطب قسمتی از اسرار پیغمبر ﷺ را به مشرکین نوشته بود، پیغمبر ﷺ گفت: ای حاطب! این نامه چیست؟ حاطب گفت: ای رسول خدا! در این مورد نسبت به من عجله مکن، من انسانی هستم که نسبتی با قریش ندارم، و از قبیله دیگری به میان ایشان آمده‌ام، ولی مهاجرین دیگری که با شما هستند، نزدیکان و خویشانی در مکه دارند که به وسیله آنان خانواده و اموال خود را محفوظ می‌کنند، من کسی را در آنجا ندارم، گفتم: حال که من در آنجا قوم

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۱۴۱ باب الجاسوس وقول الله تعالى: (...) لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...).

و خویشی ندارم باید کاری بکنم تا در نزد قریش وسیله‌ای به دست آورم و خانواده خود را بدینوسیله حفظ نمایم این کار را به خاطر کفر و برگشت از دین اسلام و رضایت به کفر بعد از ایمان به اسلام انجام نداده‌ام، پیغمبر ﷺ گفت: حاطب به شما راست گفت. عمر ﷺ گفت: ای رسول خدا! اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم، پیغمبر ﷺ گفت: حاطب در جنگ بدر شرکت کرده است، شما نمی‌دانید اهل بدر چقدر با عظمت می‌باشند، مسلماً خداوند بر تمام اعمال ایشان آگاه است، با وجود این در مورد بدریان می‌فرماید: هر چه می‌خواهید بکنید، من شما را مورد عفو قرار داده‌ام».

باب ۳۸: فضائل ابوموسی و ابوعامر هر دو اشعری رحمتهما

۱۶۲۳- حدیث: «أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، وَهُوَ نَازِلٌ بِالْجِعْرَانَةِ، بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، وَمَعَهُ بِلَالٌ فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: أَلَا تُنْجِزُ لِي مَا وَعَدْتَنِي فَقَالَ لَهُ: أَبْشِرْ فَقَالَ: قَدْ أَكْثَرْتُ عَلَيَّ مِنْ (أَبْشِرْ) فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبِي مُوسَى وَبِلَالٌ، كَهَيْئَةِ الْغَضَبَانِ، فَقَالَ: رَدَّ الْبُشْرَى، فَأَقْبَلَا أَنْتُمَا قَالَا: قَبَلْنَا ثُمَّ دَعَا بِقَدَحٍ، فِيهِ مَاءٌ، فَعَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجَّهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: اشْرَبَا مِنْهُ، وَأَفْرَعَا عَلَى وَجْهِكُمَا وَنُحُورِكُمَا، وَأَبْشِرَا فَأَخَذَا الْقَدَحَ، فَفَعَلَا فَنَادَتْ أُمُّ سَلَمَةَ، مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ: أَنْ أَفْضِلَا لَأُمُّكُمْ فَأَفْضَلَا لَهَا مِنْهُ طَائِفَةً»^(۱).

یعنی: «ابوموسی ﷺ گوید: وقتی پیغمبر ﷺ (بعد از غزوه حنین دستور داد که غنیمت حنین را در جعرانه که محلی است در بین مکه و مدینه جمع کنند) وارد جعرانه شد، بلال همراهش بود، منهم در خدمتش بودم، در این هنگام یک عرب بدوی پیش پیغمبر ﷺ آمد، گفت: چرا آنچه به من وعده داده‌اید نمی‌دهید؟ پیغمبر ﷺ گفت: صاحب مژده و خوشحال باش (خداوند پاداش شما را می‌دهد) آن عرب بدوی گفت: شما از این حرفها (خوشحال باش) زیاد به من می‌گویید. پیغمبر ﷺ با حالت عصبانی رو به ابو موسی و بلال کرد و گفت: این مرد مژده مرا قبلو نکرد شما آن را بپذیرید، ایشان گفتند: ما قبولش داریم، سپس یک کاسه آب خواست، و دست و صورتش را در آن شست، آب دهنش را در آن ریخت، سپس به ابو موسی و بلال رحمتهما گفت: شما از این آب بخورید، از آن به

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٥٦ باب غزوة الطائف في شوال سنة ثمان.

سر و صورت و سینه خودتان بپاشید، مزده دار و خوشحال باشید، ابو موسی و بلال هم کاسه را برداشتند، آنچه پیغمبر ﷺ به ایشان دستور داده بود انجام دادند، در این اثنا ام سلمه (همسر پیغمبر ﷺ) در پشت پرده، ایشان را صدا کرد و گفت: مقداری از این آب را هم برای مادر خودتان نگهدارید، ایشان هم یک مقدار از آن آب را برای ام سلمه باقی گذاشتند».

«أبشر: خوشحال باش و به شما مزده می‌دهم».

۱۶۲۴- حدیث: «أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: لَمَّا فَرَّغَ النَّبِيُّ ﷺ، مِنْ حُنَيْنٍ، بَعَثَ أَبَا عَامِرٍ عَلَى جَيْشٍ إِلَى أُوطَاسٍ فَلَقِيَ دُرَيْدَ بْنَ الصَّمَّةِ فَقُتِلَ دُرَيْدٌ، وَهَزَمَ اللَّهُ أَصْحَابَهُ قَالَ أَبُو مُوسَى: وَبَعَثَنِي مَعَ أَبِي عَامِرٍ فَرُمِيَ أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ رَمَاهُ جُشَمِيٌّ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي رُكْبَتِهِ فَأَتَتْهُتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا عَمُّ مَنْ رَمَاكَ فَأَشَارَ إِلَيَّ أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: ذَاكَ قَاتِلِي الَّذِي رَمَانِي فَقَصَدْتُ لَهُ فَلَحِقْتُهُ فَلَمَّا رَأَنِي وَلَّى فَاتَّبَعْتُهُ وَجَعَلْتُ أَقُولُ لَهُ: أَلَا تَسْتَحْيِي أَلَا تَتُوبُ فَكَفَّ فَاحْتَلَفْنَا ضَرْبَتَيْنِ بِالسَّيْفِ، فَقَتَلْتُهُ ثُمَّ قُلْتُ لِأَبِي عَامِرٍ: قَتَلَ اللَّهُ صَاحِبَكَ قَالَ: فَانْزِعْ هَذَا السَّهْمَ فَانْزَعْتُهُ، فَتَزَا مِنْهُ الْمَاءُ قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي أَقْرَىءَ النَّبِيِّ ﷺ السَّلَامَ، وَقُلْ لَهُ: اسْتَغْفِرْ لِي وَاسْتَخْلَفَنِي أَبُو عَامِرٍ عَلَى النَّاسِ، فَمَكَثَ يَسِيرًا، ثُمَّ مَاتَ فَرَجَعْتُ، فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فِي بَيْتِهِ عَلَى سَرِيرٍ مُرْمَلٍ، وَعَلَيْهِ فِرَاشٌ قَدْ أَثَرَ رَمَالُ السَّرِيرِ بِظَهْرِهِ وَجَنَبَيْهِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبْرِنَا، وَخَبَرَ أَبِي عَامِرٍ وَقَالَ قُلْ لَهُ اسْتَغْفِرْ لِي فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبِيدِ أَبِي عَامِرٍ وَرَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطِيهِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ مِنْ النَّاسِ فَقُلْتُ: وَلِي فَاسْتَغْفِرْ فَقَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ذَنْبَهُ، وَأَدْخِلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُدْخَلًا كَرِيمًا.

قَالَ أَبُو بُرْدَةَ (رَأَوِيَ الْحَدِيثَ): إِحْدَاهُمَا لِأَبِي عَامِرٍ، وَالْأُخْرَى لِأَبِي مُوسَى^(۱).

یعنی: «ابو موسی ﷺ گوید: هنگامی که پیغمبر ﷺ از جنگ حنین فارغ شد، لشکری را به فرماندهی ابو عامر به نزد طایفه اوطاس فرستاد، و او با دُرید بن صمت فرمانده اوطاسیان روبه‌رو شد، دُرید را به قتل رساند، طرفدارانش شکست خورده پراکنده شدند، ابو موسی گوید: من که همراه ابو عامر ﷺ بودم دیدم که تیری به زانویش اصابت کرده و یک نفر از قبیله جُشَمی ابو عامر را با تیر زده است، به سوی ابو عامر رفتم، گفتم: عمو

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٥٥ باب غزاة أوطاس.

چه کسی شما را با تیر زد؟ به من اشاره کرد، گفت: آن مرد قاتل من است و مرا با تیر زده است. آن مرد را تعقیب کردم تا به او رسیدم، آن مرد همینکه مرا دید پا به فرار گذاشت، او را دنبال کردم، به او گفتم: مگر غیرت و شرم نداری که فرار می‌نمایی چرا مقاومت نمی‌کنی؟ آن مرد ایستاد، با شمشیر به جان هم افتادیم، سرانجام او را کشتم (به سوی ابو عامر برگشتم) به او گفتم: خداوند دشمنت را نابود نمود، ابو عامر گفت: این تیر را از زانویم بیرون بیاور، وقتی که تیر را بیرون آوردم خون‌ریزی می‌کرد، ابو عامر رو به من کرد و گفت: ای برادرزاده من، سلام مرا به پیغمبر ﷺ برسان، به او بگو برایم دعا و طلب مغفرت کند، بعداً ابو عامر مرا به عنوان فرمانده لشکر منصوب کرد، بعد از مدّت کوتاهی فوت نمود، به مدینه مراجعت کردم، به منزل پیغمبر ﷺ رفتم دیدم که پیغمبر ﷺ بر تختی که روی آن با برگ درخت خرما بافته شده و فرش را بر آن انداخته‌اند قرار دارد، گره‌های برگ خرما بر پشت و پهلوی پیغمبر ﷺ اثر گذاشته است، جریان لشکر و قتل ابو عامر را به پیغمبر ﷺ خبر دادم، گفتم: ابو عامر سلام می‌رساند، از شما طلب دعا و مغفرت می‌کرد، پیغمبر ﷺ درخواست آب کرد و دستنماز گرفت و دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! عبید (ابو عامر) را ببخش، دستهایش را به اندازه‌ای بلند کرده بود که سفیدی زیر بغلش را می‌دیدم، باز برایش دعا کرد و گفت: خداوندا! در روز قیامت ابو عامر را بر بیشتر مردمان عزیزتر و برتر قرار بدهید، گفتم: ای رسول خدا! برای من هم از خدا طلب مغفرت بکن، فرمود: خداوندا! از گناهان عبدالله بن قیس (ابو موسی) صرف‌نظر بفرما، در روز قیامت منزل و مقام خوبی به او عطا بفرما.

ابو برده (راوی حدیث) گوید: یکی از این دو حدیث در مورد ابو عامر و دیگری در مورد ابو موسی است».

باب ۳۹: فضیلت طایفه اشعری

۱۶۲۵- حدیث: «أَبِي مُوسَى قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنِّي لَأَعْرِفُ أَصْوَاتَ رُفَقَةِ الْأَشْعَرِيِّينَ بِالْقُرْآنِ حِينَ يَدْخُلُونَ بِاللَّيْلِ، وَأَعْرِفُ مَنَازِلَهُمْ مِنْ أَصْوَاتِهِمْ بِالْقُرْآنِ بِاللَّيْلِ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَرَ مَنَازِلَهُمْ حِينَ نَزَلُوا بِالنَّهَارِ وَمِنْهُمْ حَكِيمٌ، إِذَا لَقِيَ الْخَيْلَ (أَوْ قَالَ) الْعَدُوَّ، قَالَ لَهُمْ إِنَّ أَصْحَابِي يَأْمُرُونَكُمْ أَنْ

تَنْظُرُوهُمْ»^(۱).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی که برادران اشعری ما شب با خواندن قرآن وارد (مسجد) می شوند صدای ایشان را می شناسم، منازل آنان را در شب با صدای تلاوت قرآن ایشان از سایر منازل تشخیص می دهم، هر چند این منازل را هرگز در روز ندیده‌ام، عده‌ای از طایفه اشعری به اندازه‌ای دارای حکمت و معرفت هستند که هرگاه با دشمن رودررو شدند به آنان می گویند دوستان ما به شما می گویند: فرار نکنید ما منتظر شما می باشیم، (یعنی فرار نکنید اگر شهادت دارید منتظر باشید تا سواران ما می رسند)».

۱۶۲۶- حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ الْأَشْعَرِيَّ إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْغَزْوِ، أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ، جَمَعُوا مَا كَانَ عَنْدهُمْ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ، فِي إِثَاءٍ وَاحِدٍ بِالسَّوِيَّةِ فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ»^(۲).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: جماعت اشعری وقتی به هنگام جنگ تنگدست باشند و یا به هنگامی که در مدینه هستند نفقه خانواده‌شان کم شود، همه هرچه دارند در یک جا جمع می نمایند و بالسویه آن را در بین خود تقسیم می کنند، اشعری‌ها جزو من هستند و من هم جزو ایشان می باشم».

باب ۴۱: فضائل جعفر بن ابوطالب و اسماء دختر عمیس و کسانی که در کشتی با ایشان همراه بودند رضی الله عنهم

۱۶۲۷- حدیث: «أَبِي مُوسَى وَأَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: بَلَّغْنَا مَخْرَجَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ، أَنَا وَأَخَوَانِ لِي، أَنَا أَصْغَرُهُمْ، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ، وَالْآخَرُ أَبُو رُحْمٍ فِي ثَلَاثَةِ وَخَمْسِينَ أَوْ اثْنَيْنِ وَخَمْسِينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي فَرَكِبْنَا سَفِينَةً، فَأَلْقَيْنَا سَفِينَتَنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ، بِالْحَبَشَةِ، فَوَافَقَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا جَمِيعًا فَوَافَقَنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ وَكَانَ أَنَاسٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُونَ لَنَا: (يَعْنِي لِأَهْلِ السَّفِينَةِ) سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۳۸ باب غزوة خيبر.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۷ كتاب الشركة: ۱ باب الشركة في الطعام والنهد والعروض.

وَدَخَلَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ، وَهِيَ مِمَّنْ قَدِمَ مَعَنَا، عَلَى حَفْصَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، زَائِرَةً وَقَدْ كَانَتْ هَاجَرَتْ إِلَى النَّجَاشِيِّ فِيمَنْ هَاجَرَ فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ، وَأَسْمَاءُ عِنْدَهَا فَقَالَ عُمَرُ، حِينَ رَأَى أَسْمَاءَ: مَنْ هَذِهِ قَالَتْ: أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ قَالَ عُمَرُ: الْحَبَشِيَّةُ هَذِهِ الْبَحْرِيَّةُ هَذِهِ قَالَتْ أَسْمَاءُ: نَعَمْ قَالَ: سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مِنْكُمْ فَغَضِبَتْ، وَقَالَتْ: كَلَّا وَاللَّهِ كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، يُطْعِمُ جَانِعَكُمْ، وَيَعْطِي جَاهِلَكُمْ وَكُنَّا فِي دَارٍ، (أَوْ) فِي أَرْضِ الْبُعْدَاءِ الْبُغْضَاءِ بِالْحَبَشَةِ وَذَلِكَ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ ﷺ وَإِنَّمَا اللَّهُ لَا أَطْعَمُ طَعَامًا، وَلَا أَشْرَبُ شَرَابًا، حَتَّى أَذْكَرَ مَا قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ كُنَّا نُؤْذِي وَنَخَافُ، وَسَآذُكُرُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، وَأَسْأَلُهُ وَاللَّهُ لَا أَكْذِبُ وَلَا أَزِيغُ وَلَا أَزِيدُ عَلَيْهِ فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ، قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ عُمَرَ قَالَ كَذَا وَكَذَا قَالَ: فَمَا قُلْتَ لَهُ قَالَتْ: قُلْتُ لَهُ كَذَا وَكَذَا قَالَ: لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ وَلَهُ وَلِأَصْحَابِهِ هَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ وَلَكُمْ أَنْتُمْ، أَهْلُ السَّفِينَةِ هِجْرَتَانِ قَالَتْ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا مُوسَى وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ يَأْتُونِي أَرْسَالًا، يَسْأَلُونِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ مَا مِنْ الدُّنْيَا شَيْءٌ هُمْ بِهِ أَفْرَحُ، وَلَا أَعْظَمُ فِي أَنْفُسِهِمْ، مِمَّا قَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ أَبُو بُرْدَةَ (رَأَى الْحَدِيثَ) قَالَتْ أَسْمَاءُ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا مُوسَى وَإِنَّهُ لَيَسْتَعِيدُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنِّي»^(۱).

یعنی: «ابو موسیٰ ﷺ گوید: در یمن بودیم که خبر هجرت پیغمبر ﷺ از مکه به مدینه را شنیدیم ما هم به عنوان هجرت به سوی پیغمبر ﷺ از یمن خارج شدیم، با برادرهایم ابو برده و ابو رهم که از ایشان کوچکتر بودم همراه با پنجاه و سه یا پنجاه و دو نفر دیگر از مردان طایفه اشعری سوار کشتی شدیم، کشتی ما را به حبشه پیش نجاشی برد، در حبشه با جعفر بن ابی طالب ملاقات کردیم، مدتی در آنجا ماندیم تا همه باهم به مدینه آمدیم، هنگامی که به حضور پیغمبر رسیدیم، خیبر را فتح کرده بود، عده‌ای به ما (کسانی که با کشتی آمده بودیم) می‌گفتند: ما در هجرت از شما سابق‌تر هستیم، اسماء دختر عمیس که همراه ما وارد مدینه شده بود به نزد حفصه همسر پیغمبر ﷺ رفت، تا از او دیدن نماید، اسماء قبلاً با عده‌ای به حبشه پیش نجاشی رفته بود، وقتی پیش حفصه بود عمر (پدر حفصه) هم وارد شد، همینکه اسماء را دید از حفصه پرسید: این زن کیست ؟ حفصه گفت: اسماء دختر عمیس است. عمر ﷺ گفت: این زن جزو حبشی‌هایی است که با

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المعازي: ٣٨ باب غزوة خيبر.

کشتی آمده‌اند، اسماء گفت: بلی، جزو ایشان هستم، عمر به اسماء گفت: ما در هجرت از شما سابق‌تر هستیم پس ما از شما به پیغمبر ﷺ بیشتر نزدیک می‌باشیم، اسماء عصبانی شد و گفت: قسم به خدا اینطور نیست، شماها که با پیغمبر ﷺ بودید او گرسنه‌های شما را سیر می‌کرد، ناآگاهان را وعظ می‌داد و تربیت می‌نمود، ما در حبشه در سرزمینی بودیم که قبایل آن از لحاظ نسب با ما بیگانه و از لحاظ دین با ما دشمنی و کینه داشتند، و این مشکلات را به خاطر خدا و رسول خدا تحمل می‌کردیم، قسم به خدا تا سخنان شما را برای پیغمبر ﷺ بازگو نکنم لب به نان و آب نخواهم زد، ما همیشه در خوف و عذاب بودیم، الآن می‌روم از پیغمبر ﷺ سؤال می‌کنم و آنچه گفته‌ای بدون کم و زیاد به پیغمبر ﷺ می‌گویم، اسماء پیش پیغمبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! عمر ﷺ به این نحو درباره ما قضاوت می‌کند، پیغمبر ﷺ فرمود: شما در جوابش چه گفتی؟ اسماء ﷺ گفت: منهم جوابش را اینطور دادم، پیغمبر ﷺ فرمود: عمر از شما به من نزدیک‌تر نیست، عمر و کسانی که مثل عمر هستند یک بار هجرت در راه خدا انجام داده‌ند، ولی شما مسافران کشتی دو بار هجرت کرده‌اید (دو ثواب دارید).

اسماء ﷺ گوید: بعد از این جریان دیدم ابو موسی و سایر کسانی که همراه ما با کشتی مهاجرت کرده بودند، دسته دسته پیش من می‌آیند، در مورد گفتگوی من و عمر و فرموده پیغمبر ﷺ در این خصوص از من سؤال می‌کردند، به حدی از این فرمایش پیغمبر ﷺ شاد شدند و آن را بااهمیت تلقی کردند که تمام ثروت دنیا نمی‌توانست تا این اندازه ایشان را شاد نماید.

ابو برده ﷺ (راوی این حدیث گوید): اسماء می‌گفت: من ابو موسی را می‌دیدم که این حدیث را از من برای دیگران روایت می‌کرد.

باب ۴۳: فضائل انصار ﷺ

۱۶۲۸- حدیث: « جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِينَا: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا﴾ [آل عمران: ۱۲۲] بَنِي سَلَمَةَ وَبَنِي حَارِثَةَ وَمَا أَحَبُّ أَهْلًا لَمْ تُنَزَّلْ؛ وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿وَاللَّهُ

وَلِيَّهُمَا»^(۱).

یعنی: «جابر[ؓ] گوید: این آیه: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا﴾ [آل عمران: ۱۲۲] وقتی دو طایفه از لشکریان شما از شدت ترس تصمیم به فرار گرفتند، ولی خداوند که ناصر و یاور ایشان است به قلب آنان نیرو بخشید و آنان را محکم و استوار در میدان جنگ ثابت نگه داشت، درباره ما دو قبیله بنی سلمه و بنی حارثه نازل شد، اگر جمله ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ (خدا ناصر و یار ایشان است) نازل نمی شد، زیاد خوشحال نمی شدیم (چون اول آیه ترس و ضعف آنان را نشان می دهد، ولی جمله ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ افتخار عظیمی برای آنان محسوب می شود و نصرت و یآوری خدا را برای آنان اثبات می نماید)».

۱۶۲۹- حدیث: «زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ[ؓ] عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: حَزِنْتُ عَلَى مَنْ أُصِيبَ بِالْحَرَّةِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ زَيْدُ ابْنِ أَرْقَمٍ، وَبَلَغَهُ شِدَّةُ حُزْنِي، يَذْكُرُ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ^ﷺ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ، وَلِأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک[ؓ] گوید: برای کسانی که در واقعه حره کشته شدند بسیار ناراحت و غمگین شدم (در سال ۶۳ هجری که اهل مدینه از بیعت یزید سر باز زدند، یزید لشکریان خود را در خارج مدینه در محله ای به نام حره جمع نمود و به ایشان دستور داد مدینه را غارت کنند، مردم را به خاک و خون بکشاند، در این واقعه عده ای فراوان از انصار کشته شدند) زید بن ارقم که از ناراحتی من باخبر شده بود نامه ای را برای من (که در بصره بودم) فرستاد، نوشته بود از پیغمبر^ﷺ شنیدم که می فرمود: خداوند! انصار و اولاد انصار را مورد عفو و مغفرت قرار بده».

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب المغازي: ۱۸ باب ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا﴾

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۶۳ سورة إذا جاءك المنافقون: ۶ باب قوله: ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا

تَنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا...﴾

۱۶۳۰ - حدیث: «أَنَسُ رضی اللہ عنہ قَالَ: رَأَى النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم النَّسَاءَ وَالصِّبْيَانَ مُقْبِلِينَ، مِنْ عُرُسٍ، فَقَامَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم مُمْتَلِئًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»^(۱).

یعنی: «انس رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دید جماعتی از زن و بچه‌های انصار از یک مراسم عروسی بر می‌گردند، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بلند شد و راست ایستاد و گفت: خداوند! گواه باش، که شما (ای انصار) محبوب‌ترین مردم به نزد من می‌باشید، سه بار این جمله را تکرار کرد».

۱۶۳۱ - حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَمَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا فَكَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّكُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ مَرَّتَيْنِ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: یک زن انصاری که پسر بچه‌ای همراه داشت پیش پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با او به گفتگو پرداخت، فرمود: قسم به کسی که جان من در دست او است شما (انصار) محبوب‌ترین مردم به نزد من می‌باشید، و این جمله را دوبار تکرار نمود».

۱۶۳۲ - حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: الْأَنْصَارُ كَرِشِي وَعَيْبَتِي وَالنَّاسُ سَيَكْثُرُونَ وَيَقْلُونَ فَأَقْبِلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ»^(۳).

یعنی: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: انصار به منزله خزانه و ذخیره من هستند دیگران روز به روز تعدادشان زیاد می‌شود ولی انصار کم می‌شوند، به نیکوکاران آنان احترام کنید، از گناهکارانشان صرف‌نظر نمایید».

باب ۴۴: بهترین قبیله از انصار رضی اللہ عنہم

۱۶۳۳ - حدیث: «أَبِي أُسَيْدٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: خَيْرُ دُورِ الْأَنْصَارِ بَنُو النَّجَّارِ، ثُمَّ بَنُو عَبْدِ الْأَشْهَلِ، ثُمَّ بَنُو الْحَرِثِ بْنِ خَزْرَجٍ، ثُمَّ بَنُو سَاعِدَةَ؛ وَفِي كُلِّ دُورِ الْأَنْصَارِ خَيْرٌ فَقَالَ سَعْدٌ: مَا أَرَى النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم إِلَّا قَدْ فَضَّلَ عَلَيْنَا فَقِيلَ: قَدْ فَضَّلَكُمْ عَلَى كَثِيرٍ»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۵ باب قول النبي صلی اللہ علیہ وسلم للأنصار: «أنتم أحب الناس إلي».

۲- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۵ باب قول النبي صلی اللہ علیہ وسلم للأنصار: «أنتم أحب الناس إلي».

۳- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۱۱ باب قول النبي صلی اللہ علیہ وسلم: «اقبلوا من محسنهم».

۴- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۷ باب فضل دور الأنصار.

یعنی: «ابو اسید رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بهترین طایفه انصار طایفه بنی نجار می باشند، بعد از ایشان طایفه بن عبد الاشهل، بعد از ایشان طایفه بنی حارث ابن خزرج، بعد از ایشان طایفه بنی ساعده هستند، خانواده های انصار کلاً خوبند. سعد (بنی ساعده) گفت: همیشه پیغمبر صلی الله علیه و آله دیگران را بر ما ترجیح می دهد، به او گفتند: پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را هم بر بسیاری از طوایف ترجیح داده است».

باب ۴۵: حسن رفتار انصار رضی الله عنهم

۱۶۳۴ - حدیث: «جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: صَحِبْتُ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، فَكَانَ يَخْدُمُنِي وَهُوَ أَكْبَرُ مِنْ أَنَسٍ قَالَ جَرِيرٌ: إِنِّي رَأَيْتُ الْأَنْصَارَ يَصْنَعُونَ شَيْئًا، لَا أَجِدُ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا أَكْرَمْتُهُ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: با جریر پسر عبدالله بودم با وجود اینکه از من بزرگتر بود مرا خدمت می کرد، و می گفت: من انصار را می بینم به اندازه ای حسن رفتار دارند که نمی توانم به ایشان احترام نگذارم».

باب ۴۶: دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله برای قبیله غفار و اسلم

۱۶۳۵ - حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: أَسْلَمُ، سَأَلَهَا اللَّهُ وَغَفَارُ، غَفَرَ اللَّهُ لَهَا»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قبیله اسلم، خداوند ایشان را سالم و محفوظ نماید، قبیله غفار، خداوند ایشان را مورد مغفرت قرار دهد».

۱۶۳۶ - حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ عَلَى الْمُنَبِّرِ: غَفَارُ، غَفَرَ اللَّهُ لَهَا وَأَسْلَمُ، سَأَلَهَا اللَّهُ وَعُصَيْيَةُ، عَصَتْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^(۳).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بالای منبر فرمود: قبیله غفار خداوند ایشان

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۷۱ باب فضل الخدمة في الغزو.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۶ باب ذكر أسلم وغفار ومزينة وجهينة وأشجع.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۶ باب ذكر أسلم وغفار ومزينة وجهينة وأشجع.

را مورد مغفرت قرار دهد، قبیله اسلم، خداوند ایشان را سالم و محفوظ بدارد، (اما) قبیله عصبیه در برابر دستورات خدا و پیغمبر ﷺ عصیان می نمایند».

باب ۴۷: فضائل غفار و اسلم و جهینه و اشجع و مزینه و تمیم و دوس و طیی

۱۶۳۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قُرَيْشٌ وَالْأَنْصَارُ وَجُهَيْنَةُ وَمُزَيْنَةُ وَأَسْلَمٌ وَأَشْجَعٌ وَغِفَارٌ، مَوَالِي؛ لَيْسَ لَهُمْ مَوْلَى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: قریش و انصار و جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و غفار از یاران و نزدیکان من هستند و ایشان جز خدا و رسول خدا یاور و سرپرست دیگری ندارند».

۱۶۳۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَسْلَمٌ وَغِفَارٌ وَشَيْءٌ مِنْ مُزَيْنَةَ وَجُهَيْنَةَ (أَوْ قَالَ) شَيْءٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَوْ مُزَيْنَةَ، خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ (أَوْ قَالَ) يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مِنْ أَسَدٍ وَتَمِيمٍ وَهَوَازَنَ وَغَطَفَانَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: طایفه اسلم و غفار و جماعتی از مزینه و جهینه به نزد خدا یا در روز قیامت بهتر از بنی اسد و بنی تمیم و بنی هوازن و غطفان هستند».

۱۶۳۹- حدیث: «أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاقَ الْحَجِيجِ، مِنْ أَسْلَمٍ وَغِفَارٍ وَمُزَيْنَةَ وَجُهَيْنَةَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمٌ وَغِفَارٌ وَمُزَيْنَةُ وَجُهَيْنَةُ خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ وَبَنِي عَامِرٍ وَأَسَدٍ وَغَطَفَانَ، خَابُوا وَخَسِرُوا قَالَ: نَعَمْ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَخَيْرٌ مِنْهُمْ»^(۳).

یعنی: «ابو بکره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: اقرع بن حابس تمیمی به پیغمبر ﷺ گفت: دزدهایی که راه را بر حجاج می بستند و آنان را غارت می کردند، از بنی اسلم و بنی غفار و بنی مزینه و

۱- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲ باب مناقب قريش.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۱۱ باب قصّة زمزم في المتن.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۶ باب ذكر أسلم وغفار ومزينة وجهينة.

جهینه می‌باشند، این دزدها هستند که با شما بیعت کرده‌اند، پیغمبر ﷺ در جوابش گفت: به من بگو اگر بنی اسلم و غفار و مزینه و جهینه پیش خدا بهتر از بنی تمیم و بنی عامر و اسد و غطفان باشند چه اشکالی دارد و چه زبانی متوجه آنان خواهد شد؟ اقرع گفت: بلی، (این یک بدبختی برای بنی تمیم و بنی عامر و... می‌باشد) پیغمبر ﷺ گفت: قسم به کسی که جان من در دست او است آنان (اسلم و غفار و مزینه و جهینه) از اینها (بنی تمیم و بنی عامر و...) بهتر هستند».

۱۶۴۰ - حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمَ طُفَيْلُ بْنُ عَمْرِو الدَّوْسِيِّ، وَأَصْحَابُهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ دَوْسًا عَصَتْ، وَأَبَتْ فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا فَقِيلَ: هَلَكْتَ دَوْسٌ قَالَ: اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأَتِ بِهِمْ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: طفیل بن عمرو دوسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و همراهانش پیش پیغمبر ﷺ آمدند، گفتند: ای رسول خدا! قبیله دوس از ایمان به خدا روگردان شدند و به سخنان طفیل که ایشان را به سوی اسلام دعوت کرد گوش ندادند، دعا کن که خداوند آنان را نابود نماید، مردم گفتند: الآن قبیله دوس به هلاکت می‌رسند (چون پیغمبر ﷺ علیه آنان دعا می‌کند ولی) پیغمبر ﷺ گفت: خداوند! قبیله دوس را هدایت ده و آنان را به حالت مسلمان درآور».

۱۶۴۱ - حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: مَا زِلْتُ أَحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مُنْذُ ثَلَاثِ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِيهِمْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَى الدَّجَالِ قَالَ: وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا وَكَانَتْ سَبِيَّةً مِنْهُمْ عِنْدَ عَائِشَةَ فَقَالَ: أَعْتَقِيهَا، فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: بعد از شنیدن سه چیز از پیغمبر ﷺ در مورد بنی تمیم، پیوسته آنان را دوست دارم، چون شنیدم پیغمبر ﷺ در مورد ایشان می‌فرمود: بنی تمیم شدیدترین و شجیع‌ترین امت من در مقابل دجال هستند. ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: صدقه و

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۰۰ باب الدعاء للمشركين بالهدى ليتألفهم.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۹ كتاب العتق: ۱۳ باب من ملك من العرب رقيقاً فوهب وباع.

زکات بنی تمیم به مدینه آمد، پیغمبر ﷺ فرمود: این زکات مربوط به قوم ما است. جاریه‌ای از بنی تمیم در نزد عایشه بود پیغمبر ﷺ به عایشه رضی الله عنها گفت: او را آزاد کنید چون او از اولاد اسماعیل است».

باب ۴۸: بهترین مردم

۱۶۴۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ، إِذَا فَقَّهُوا وَتَجِدُونَ خَيْرَ النَّاسِ فِي هَذَا الشَّأْنِ أَشَدَّهُمْ لَهُ كَرَاهِيَةً وَتَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهِينِ الَّذِي يَأْتِي هَوْلَاءَ بَوَجْهِ وَهَوْلَاءَ بَوَجْهِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: مردم مانند معدن زیر زمین دارای اقسام مختلف خوب و بد هستند کسانی که در زمان جاهلیت از دیگران بهتر بودند وقتی ایمان آوردند و به احکام دین آشنا شدند باز از دیگران بهتر می‌باشند. در بین این خوبها هم کسانی از دیگران بهتر می‌باشند که علاقه‌ای به منصب و مقام نداشته باشند و از همه نسبت به عهده‌دار شدن امارت و حکومت بیزارتر باشند، بدترین مردمان اشخاص منافق صفت و دو چهره‌ای هستند، که هر کسی را با چهره‌ای از نفاق ملاقات می‌کنند».

باب ۴۹: فضائل زنان قریش

۱۶۴۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الْإِبِلَ أَحْنَاهُ عَلَى طِفْلِ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَى إِثْرِ ذَلِكَ: وَلَمْ تَرْكَبْ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ بَعِيرًا قَطُّ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ گفت: در بین زنانی که بر شتر سوار شده‌اند، زنان قریش از همه بهتر می‌باشند، از همه آنها نسبت به فرزندانشان مهربان‌ترند و

۱- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۱ باب قول الله تعالى: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...﴾



۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۴۶ باب قوله تعالى: ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرُؤُكَ﴾

نسبت به مال شوهرانشان از همه امین تر و با حسن تدبیر تر می باشند». ابو هریره رضی الله عنه بعد از اینکه حدیث فوق را روایت کرد گفت: مریم هرگز سوار بر شتر نشده است (یعنی زنان قریش از مریم بهتر نیستند، مریم بهترین زن دنیا به طور مطلق می باشد).

باب ۵۰: برقرار ساختن روابط برادری در بین اصحاب به وسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله

یعنی: «حدیث: «أَنَّسٌ رضی الله عنه عَنْ عَاصِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لَأَنَّسٍ رضی الله عنه أَبْلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ فَقَالَ: قَدْ حَالَفَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ فِي دَارِي»^(۱).

یعنی: «عاصم رضی الله عنه گوید: به انس رضی الله عنه گفتم: آیا شنیده اید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده باشد: در اسلام بستن پیمان وجود ندارد؟ (در دوران جاهلیت چند قبیله با هم پیمان می بستند تا بر علیه ظالمان متحداً قیام نمایند) انس گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل من در بین مهاجرین و انصار پیمان اتحاد و برادری برقرار نمود».

باب ۵۲: در مورد فضائل اصحاب و فضائل تابعین و فضائل تابع تابعین

۱۶۴۵ - حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: يَأْتِي زَمَانٌ يَغْزُو فَنَامٌ مِنَ النَّاسِ، فَيَقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحَبَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، فَيَقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِ ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيَقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحَبَ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَيَقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيَقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحَبَ صَاحِبَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَيَقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: زمانی فرا می رسد که جماعت فراوانی به جهاد و جنگ علیه کفار قیام می نمایند، سؤال می شود: آیا در بین این جماعت کسی پیدا می شود، که به فیض صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده باشد؟ می گویند: بلی، خداوند به

۱- أخرجه البخاري في: ۳۹ كتاب الكفالة: ۲ باب قول الله تعالى: ﴿...وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَنُكُمْ فَفَاتَوْهُمْ

نَصِيحَتِهِمْ...﴾

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والستر: ۷۶ باب من استعان بالضعفاء والصالحين في الحرب.

برکت وجود این صحابی آنان را پیروز می گرداند، بعداً زمانی فرا می رسد که می پرسند در بین شما کسی هست که کسانی را دیده باشد که ایشان پیغمبر ﷺ را دیده باشند؟ گفته می شود: بلی، باز خداوند به برکت وجود این تابعی (کسی که اصحاب را دیده باشد) در این جنگ آنان را پیروز می گرداند.

سپس زمانی فرا می رسد که می پرسند در بین شما کسی هست که کسانی را دیده باشد که آنان اصحاب پیغمبر ﷺ را دیده باشند؟ گفته می شود: بلی، خداوند به برکت وجود این تابع تابعین آنان را در جنگ پیروز می نماید».

۱۶۴۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةَ أَحَدِهِمْ يَمِينُهُ، وَيَمِينُهُ شَهَادَةُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: بهترین مردم کسانی هستند که در قرن من قرار دارند (یعنی اصحاب پیغمبر ﷺ هستند البته منظور غیر انبیاء می باشد) و بعد از ایشان کسانی هستند که بعد از قرن من به وجود می آیند (یعنی جزو تابعین هستند) و بعد از قرن تابعین قرن تابع تابعین می باشد، بعد از تابع تابعین کسانی می آیند که قسمشان بر شهادتشان، یا شهادتشان بر قسمشان سبقت می نماید، (یعنی کسی که شهادت می دهد نباید قسم بخورد و قسم خوردن او نشانه عدم اعتماد به شهادتش می باشد)».

۱۶۴۷- حدیث: «عُمَرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ قَالَ عُمَرَانُ: لَا أَذْرِي، أَذْكَرَ النَّبِيُّ ﷺ، بَعْدَ، قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنْ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمِنُونَ، وَيَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَنْذِرُونَ وَلَا يَفُونَ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السَّمَنُ»^(۲).

یعنی: «عمران بن حصین رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: پیغمبر ﷺ گفت: بهترین شما کسانی است که در قرن من و جزو اصحاب من است، بعد از اصحاب کسانی است که به دنبال ایشان می آیند و تابعین هستند، بعد از تابعین کسانی است که بعد از تابعین می آیند، و تابع تابعین

۱- أخرجه البخاري في: ۵۲ كتاب الشهادات: ۹ باب لا يشهد على شهادة جور إذا أشهد.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۲ كتاب الشهادات: ۹ باب لا يشهد على شهادة جور إذا أشهد.

هستند، عمران گوید: نمی‌دانم پیغمبر ﷺ بعد از این، آیا دو قرن یا سه قرن را ذکر نمود؟ سپس فرمود: بعد از تابع تابعین افرادی می‌آیند، که خیانت می‌نمایند و امانت را رعایت نمی‌کنند، وقتی بر جریانی شاهد شدند بدون اینکه از ایشان درخواست شهادت شود با عجله شهادت می‌دهند، چیزهایی را بر خود واجب می‌نمایند و نذر می‌کنند ولی وفا به نذر خود نمی‌نمایند، عشق و علاقه‌شان به دنیا و زینت آن فراوان می‌شود، در خوردن و نوشیدن اسراف می‌نمایند و چاق می‌شوند».

باب ۵۳: بیان فرموده پیغمبر ﷺ «بعد از صد سال دیگر کسانی که امروز در جزیره العرب هستند کسی باقی نمی‌ماند»

۱۶۴۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيِّ ﷺ الْعِشَاءَ، فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ، فَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ؟ فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا، لَا يَبْقَى، مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ، أَحَدٌ»^(۱).

یعنی: «عبدالله پسر عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: پیغمبر ﷺ در روزهای آخر عمرش نماز عشاء را به امامت برای ما خواند، وقتی که سلام داد گفت: همانطوری که می‌دانید امشب چه شبی است بدانید که بعد از صد سال دیگر از کسانی که الآن در این سرزمین زندگی می‌نمایند حتی یک نفر هم باقی نخواهد ماند».

(پیغمبر ﷺ از جانب خداوند باخبر شده که تمام کسانی که در جزیره العرب یا در شهر مدینه در آن وقت وجود داشته‌اند بعد از صد سال همه می‌میرند و مقصود از این خبر تشویق اصحاب به نیکوکاری و جهاد فی سبیل الله و تحمل و صبر و شکیبایی است یعنی زندگی که انتهای آن صد سال باشد قابل اعتماد نیست و باید با جدیت کامل در راه خدا و پیشبرد دین خدا تلاش نمود).

باب ۵۴: ناسزا گفتن به اصحاب پیغمبر ﷺ حرام است

۱۶۴۹- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي. فَلَوْ أَنَّ

۱- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۲۲ باب السمر في العلم.

أَحَدَكُمْ أَتَّفَقَ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا، مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ، وَلَا نَصِيفَهُ»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: از دشنام و ناسزا گفتن به اصحاب من پرهیز کنید (از این گناه بزرگ دوری جوئید. چون اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله قلبشان به برکت نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و دیدن سیمای پر صفایش روشن شده است، کسی حق ندارد به مقام قربت و تقوای ایشان جسارت و بی تربیتی نماید، اگر کسی مرتکب چنین خیانتی شود به عقیده جمهور علماء قاضی شرع باید او را تعذیر نماید) اگر شما به اندازه کوه أحد طلا در راه خدا ببخشید ثوابش به اندازه ثواب مشتی یا نصف آن که اصحاب در راه خدا می دهند نخواهد بود، (چون اصحاب در حالی به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند که کسی ایمان نداشت و در حالی پیغمبر صلی الله علیه و آله را یاری دادند که کفار قصد جانش را می کردند)».

باب ۵۹: فضائل ملت فارس

۱۶۵۰ - حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَأُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ...﴾ [الجمعة: ۳]. قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَلَمْ يُرَاجِعْهُ، حَتَّى سَأَلَ ثَلَاثًا. وَفِينَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ. وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ، ثُمَّ قَالَ: «لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا، لَنَالَهُ رِجَالٌ (أَوْ) رَجُلٌ مِنْ هَؤُلَاءِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، سوره جمعه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد، و در مورد این آیه: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ...﴾ [الجمعة: ۳]. «محمد را همانگونه که برای عرب فرستاده ایم برای کسانی که هنوز نیامده اند و خواهند آمد فرستاده ایم» از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم، گفتم که این جماعت چه کسانی هستند؟ تا سه بار این سؤال را تکرار نکردم پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما جواب نداد. سلمان فارسی هم در میان ما نشسته بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله دستش را بر شانه سلمان قرار داد و فرمود: اگر ایمان به اندازه ستاره ثریا

۱- أخرجه البخاري في: ۶۲ كتاب فضائل أصحاب النبي صلی الله علیه و آله: ۵ باب قول النبي صلی الله علیه و آله: «لو كنت متخذاً خليلاً».

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۶۲ سورة الجمعة: ۱ باب قوله: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ...﴾.

دور شود، مردان قبیله سلمان فارس به آن دسترسی پیدا می نمایند».

باب ۶۰: این فرموده پیغمبر ﷺ همانگونه که از صد شتر یک شتر مطیع و خوش فرمان نیست، از صد نفر هم یک نفر دارای اخلاق حمیده و صفات کامله نیست
 ۱۶۵۱ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: إِنَّمَا النَّاسُ كَالْإِبِلِ الْمَائَةِ، لَا تَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً»^(۱).

یعنی: «عبدالله پسر عمر رضی الله عنهما گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ گفت: همانگونه که از صد شتر شتری را پیدا نمی کنید که آرام و مطیع و نجیب باشد، در میان صد انسان، انسانی را نمی یابید که دارای اخلاق پسندیده و صفات حسنه باشد، و شایسته آن باشد که او را به عنوان رفیق و دوست انتخاب کنید».

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۳۵ باب رفع الأمانة.

فصل چهل و پنجم: درباره بر و احسان و صله رحم و آداب معاشرت

باب ۱: نیکویی با پدر و مادر و اینکه پدر و مادر از هر کس دیگری به نیکویی سزاوارترند

۱۶۵۲ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ أَحَقُّ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: أُمُّكَ قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمُّكَ قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ أَبُوكَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شخصی پیش پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! چه کسی از همه سزاوارتر است که با او به خوبی رفتار نمایم، فرمود: مادرت، آن مرد پرسید: بعد از مادرم چه کسی از همه سزاوارتر است؟ باز فرمود: مادرت، بار سوم هم آن مرد سؤال کرد، باز پیغمبر ﷺ گفت: مادرت، بار چهارم که آن مرد گفت: بعد از مادرم چه کسی از همه سزاوارتر است تا با او به خوبی رفتار نمایم؟ پیغمبر ﷺ فرمود: پدرت».

(یعنی بر هر انسانی لازم است با کمال ادب و احترام و محبت با مادر و پدرش رفتار نماید و از هیچ نیکی و احسانی نسبت به ایشان کوتاهی نکند و با توجه به اینکه حق مادر بر فرزند بیشتر از حق پدر است لازم است فرزند نسبت به مادرش بیشتر از هر کسی محبت و احترام کند برای این است که پیغمبر ﷺ سه بار فرمود: به مادرت احترام کن ولی نسبت به پدر یکبار دستور دادند).

۱۶۵۳ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ. فَقَالَ: أَحْيُ وَالِدَاكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ»^(۲).

یعنی: «عبدالله پسر عمرو رضی الله عنه گوید: مردی پیش پیغمبر ﷺ آمد و از او اجازه رفتن به جهاد خواست، پیغمبر ﷺ فرمود: آیا پدر و مادرت زنده هستند؟ گفت: بلی، پیغمبر ﷺ

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۲ باب من أحق الناس بحسن الصحبة.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۳۸ باب الجهاد بإذن الأبوين.

فرمود: جهاد شما این است که به پدر و مادرت خدمت کنی.
(یعنی خدمت پدر و مادر بر جهاد در راه خدا که یکی از بزرگترین ارکان اسلام است برتری دارد).

باب ۲: خدمت به پدر و مادر بر نماز سنت و کارهای دیگر سستی مقدم تر است

۱۶۵۴ — حدیث: «أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الْمَهْدِ إِلَّا ثَلَاثَةً: عِيسَى. وَكَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: جُرَيْجٌ، كَانَ يُصَلِّي. جَاءَتْهُ أُمُّهُ فَدَعَتْهُ، فَقَالَ: أَجِيبُهَا أَوْ أَصَلِّي؟ فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ! لَا تُمِتْهُ حَتَّى تُرِيَهُ وَجْهَ الْمَوْسَاتِ. وَكَانَ جُرَيْجٌ فِي صَوْمَعَتِهِ، فَتَعَرَّضَتْ لَهُ امْرَأَةٌ، وَكَلَّمَتْهُ، فَأَبَى. فَأَتَتْ رَاعِيًا، فَأَمَكَّنَتْهُ مِنْ نَفْسِهَا، فَوَلَدَتْ غُلَامًا. فَقَالَتْ: مِنْ جُرَيْجٍ. فَأَتَوْهُ فَكَسَرُوا صَوْمَعَتَهُ، وَأَنزَلُوهُ، وَسَبَّوهُ. فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى. ثُمَّ أَتَى الْغُلَامَ. فَقَالَ: مَنْ أَبُوكَ يَا غُلَامُ؟ قَالَ: الرَّاعِي. قَالُوا: نَبِيُّ صَوْمَعَتِكَ مِنْ ذَهَبٍ. قَالَ: لَا. إِلَّا مِنْ طِينٍ. وَكَانَتْ امْرَأَةٌ تُرَضِعُ ابْنًا لَهَا، مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَمَرَّ بِهَا رَجُلٌ رَكِبَ ذُو شَارَةٍ. فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ! اجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهُ. فَتَرَكَ ثَدْيَهَا وَأَقْبَلَ عَلَى الرَّكَّابِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ! لَا تَجْعَلَنِي مِثْلَهُ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ثَدْيِهَا يَمصُّهُ. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، يَمصُّ إصْبَعَهُ. ثُمَّ مَرَّ بِأَمَةٍ. فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ! لَا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَ هَازِهِ. فَتَرَكَ ثَدْيَهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ! اجْعَلْنِي مِثْلَهَا. فَقَالَتْ: لِمَ ذَاكَ؟ فَقَالَ: الرَّكَّابُ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ. وَهَازِهِ الْأَمَةُ، يَقُولُونَ: سَرَقْتَ، زَيْتٍ. وَلَمْ تَفْعَلْ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: تنها سه کودک در حالی که در گهواره بودند سخن گفته‌اند:
اول: عیسی.

دوم: در زمان بنی اسرائیل مردی بود معروف به جریج که همیشه نماز می‌خواند، مادرش پیش او رفت (در حالی که نماز سنت را می‌خواند) او را صدا کرد، جریج هم متردد شد که به نمازش ادامه دهد، یا به مادرش جواب دهد؟ مادرش (عصبانی شد، او را نفرین کرد) گفت: خداوندا! تا زمانی که با یک زن بدکاره و بی‌آبرو روبه‌رو نشود او را

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۴۸ باب ﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ...﴾.

نکشید. جریح طبق معمول در عبادتگاه خود به عبادت بسر می‌برد، ناگاه زن بدکاره‌ای برای او خودنمایی کرد، جریح را به بدکاری دعوت نمود ولی جریح از قبول آن خودداری کرد، آن زن به نزد چوپانی رفت، با او نزدیکی کرد، پسری را به دنیا آورد، گفت: این پسر از جریح است، مردم جمع شدند، او را با توهین و ناسزا گفتن از عبادتگاهش بیرون کردند، آنگاه وضوء گرفت و نماز خواند، به نزد پسر نوزاد آن زن بدکاره آمد و از او پرسید: پدر شما چه کسی است؟ نوزاد جواب داد: فلان چوپان پدر من است، (مردم پشیمان شدند) به جریح گفتند: عبادتگاهت را مجدداً از طلا می‌سازیم، ولی او گفت: این کار را نکنید، فقط آن را با خاک و گل نوسازی کنید.

سوم: در بین بنی اسرائیل زنی بود که پسر بچه‌ای را شیر می‌داد، سوار خوش قیافه و باهیتی را دید که از کنارش رد شد، آن زن دعا کرد و گفت: خداوندا! پسر من هم مثل این سوار (باهیت و خوش قیافه) باشد، بچه پستان مادرش را ترک نمود، رو به سوار کرد و گفت: خداوندا! مرا هرگز مانند آن قرار ندهید، سپس به سوی پستانهای مادرش برگشت و شروع به مکیدن آنها کرد.

ابوهریره رضی الله عنه گوید: گویی اکنون هم همان وقت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله را نگاه می‌کردم که انگشتش را می‌مکید. سپس آن زن، کنیزی را دید (که مردم او را می‌زنند) گفت: خداوندا! بچه‌ام مانند این کنیز (خوار و ذلیل) نباشد، آن پسر بچه پستان مادرش را ترک کرد و گفت: خداوندا! مرا مانند این کنیز (سعادت‌مند) گردان، مادرش گفت: چرا می‌گویی خداوندا مانند این سوار (باشکوه و باهیت) نباشم و مانند این کنیز (ذلیل و بدبخت) باشم؟ پسرش جواب داد: که این سوار یکی از ظالمان و ستمکاران می‌باشد، اما این کنیز (به او تهمت می‌بندند) و می‌گویند که دزدی و زنا کرده در حالی که دزدی و زنا نکرده است.

باب ۶: رعایت صله رحم و حرام بودن قطع آن

۱۶۵۵ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهُ، قَامَتِ الرَّحِمُ، فَأَخَذَتْ بِحَقْوِ الرَّحْمَانِ، فَقَالَ لَهُ: مَهْ. قَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ. قَالَ: أَلَا رَاضِينَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكَ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكَ؟ قَالَتْ: بَلَعِيَ يَا رَبُّ! قَالَ: فَذَاكَ.

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَفَرُّوْا إِن شِئْتُمْ: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقْطِعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ [محمد: ۲۲]»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی که خداوند خلق کائنات را به اتمام رساند رحم آمد، و در پیشگاه خداوند به سجده افتاد، خداوند فرمود: هر چه می‌خواهی بگو، گفت: خداوند! به تو پناه آورده‌ام از شرّ کسانی که مرا قطع می‌کنند (و حقّ صله رحم را به جا نمی‌آورند)، خداوند به رحم فرمود: مگر به این راضی نیستی، کسی که تو را رعایت کند منم او را رعایت نمایم، کسی که تو را ترک کند منم او را ترک نمایم؟ رحم گفت: خداوند! به این امر راضی هستم، خداوند فرمود: هر کس صله رحم را به جا آورد من با او هستم و هر کسی که آن را ترک کند منم او را ترک خواهم کرد.

(قربانیت و نسب و روابط و علاقانی که از این قربانیت به وجود می‌آید (رحم) می‌گویند، و رعایت این روابط در نظر اسلام دارای اجر و ثواب و موجب رضایت خدا است و بی‌توجهی به این روابط باعث از بین رفتن همبستگی در بین خویشان و نزدیکان می‌شود و گناه بزرگی است که قهر و غضب خدا را بدنبال دارد).

ابو هریره رضی الله عنه گفت: برای تأیید این امر می‌توانید آیه ۲۲ سوره محمد را بخوانید که می‌فرماید: «مگر می‌خواهید وقتی که قدرت را به دست گرفتید، در زمین فتنه و فساد به وجود بیاورید و صله رحم را قطع کنید».

(می‌بینم خداوند متعال قطع صله رحم را جزو فتنه و فساد بیان نموده است).

۱۶۵۶ — حدیث: «جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ، أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ»^(۲).

یعنی: «جُبیر بن مطعم رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسانی که صله رحم را قطع می‌کنند (و با علم به اینکه این کار حرام است آن را برای خود حلال می‌دانند) داخل بهشت نمی‌شوند».

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۴۷ سورة محمد: ۱ باب ﴿وَتُقْطِعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۱ باب إثم القاطع.

۱۶۵۷ — حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْطَلَ لَهُ رِزْقُهُ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ گفت: کسی که می‌خواهد خداوند رزقش را افزایش دهد، و بقیه عمرش پرخیر و برکت باشد، باید صله رحم را به جا آورد».

(باید دانست که صله رحم تنها عبارت از دید و بازدید نیست بلکه کلیه احسان و نیکوکاری و ادب اسلامی را شامل می‌شود).

باب ۷: نهی از حسادت و کینه و روگردانیدن و قهر کردن از دیگران

۱۶۵۸ — حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا تَبَاغُضُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَدَابَرُوا. وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا. وَلَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: با هم کینه نداشته باشید و از حسادت نسبت بهم پرهیز کنید، با هم قهر نکنید، به عنوان بندگان خدا برادرانه با هم رفتار نمایید، برای هیچ مسلمانی حلال نیست که بیش از سه روز از برادر دینی خود دوری کند و با او قهر باشد».

باب ۸: حرام است بدون عذر شرعی و موجه بیش از سه روز با کسی قهر نمود

۱۶۵۹ — حدیث: «أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا يَجِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ. يَلْتَقِيَانِ، فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا. وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلَامِ»^(۳).

یعنی: «ابو ایوب انصاری رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: برای کسی جایز نیست بیش از سه روز از برادر دینی خود دوری کند و با او قهر باشد، وقتی به هم رسیدند از یکدیگر

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۳۱ باب من أحب البسط في الرزق.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۵۷ باب ما ينهى عن التحاسد والتدابر.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۶۲ باب الهجرة وقول رسول الله ﷺ: «لا يجل لرجل أن يهجر أخاه فوق ثلاث».

روگردان شوند، دو نفری که با هم قهرند هر کدامشان زودتر بر دیگری سلام کند و آشتی نماید از دیگری بهتر است».

باب ۹: حرام بودن سوءظن و جاسوسی کردن و نفع را تنها برای خود خواستن و پیشنهاد قیمت بیشتر به صاحب کالا نه به منظور خریدن آن بلکه به منظور فریب مشتریها

۱۶۶۰ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ. وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَنَاجَشُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغُضُوا، وَلَا تَدَابُرُوا. وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: از سوءظن نسبت به دیگران پرهیز کنید، دروغ‌ترین سخن سوءظن به دیگران است، استراق سمع نکنید و مخفیانه به سخنان مردم (به منظور جاسوسی) گوش فرا ندهید، از جاسوسی و کشف اسرار مردم دوری کنید، به منظور فریب مشتریها قیمت بیشتر به صاحب کالا پیشنهاد نکنید، نسبت به هم حسادت نورزید، با هم کینه توزی نداشته باشید، با هم قهر نکنید، روی خود را از هم برنگردانید، بنده خدا باشید و مانند بندگان خدا برادرانه باصفا و صمیمیت و عشق و محبت و صداقت و امانت با هم رفتار نمایید».

باب ۱۴: مسلمان در برابر هر بلا و مصیبت و غم و مرضی که به آن مبتلا می‌شود حتی در مقابل خاری که به بدنش فرو می‌رود اجر و ثواب دارد

۱۶۶۱ — حدیث: «عَائِشَةُ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ عَلَيْهِ الْوَجَعُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم»^(۲).

یعنی: «عایشه رضی اللہ عنہا گوید: من کسی را ندیده‌ام که مانند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به مرض سخت دچار شود».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۸۵ باب: ﴿يَتَأَيُّبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۵ كتاب المرضى: ۲ باب شدة المرض.

۱۶۶۲ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ يُوعَكُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ تُوعَكُ وَعَكًا شَدِيدًا. قَالَ: أَجَلٌ. إِنِّي أُوَعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلَانِ مِنْكُمْ قُلْتُ: ذَلِكَ أَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ. قَالَ: أَجَلٌ. ذَلِكَ كَذَلِكَ. مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى، شَوْكَةٌ فَمَا فَوْقَهَا، إِلَّا كَفَرَ اللَّهُ بِهَا سِنِّيَاتِهِ، كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: پیش پیغمبر ﷺ رفتم دیدم که تب شدیدی دارد، گفتم: ای رسول خدا! شما تب شدید می گیرید، گفت: بلی، تب من دو برابر تب شما شدید است، گفتم: به خاطر آن است که اجر و ثوابت دو برابر باشد؟ گفت: بلی، درست همینطور است، هر مسلمانی که به اذیت و ناراحتی مبتلا گردد حتی اگر این ناراحتی نیش یک خار یا چیز مهم تر باشد در مقابل ناراحتی آن خداوند گناهان را از او دور می نماید، همانگونه که برگ از درخت جدا می شود».

۱۶۶۳ — حدیث: «عَائِشَةُ رضی اللہ عنہا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُصِيبُ الْمُسْلِمَ، إِلَّا كَفَرَ اللَّهُ بِهَا عَنْهُ. حَتَّى الشَّوْكَةُ يُشَاكُهَا»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر مسلمانی که دچار بلا و مصیبتی شود حتی اگر این مصیبت نیش خاری باشد که به بدنش فرو می رود، خداوند آن را کفاره گناهش قرار می دهد».

۱۶۶۴ — حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ، وَلَا وَصَبٍ، وَلَا هَمٍّ، وَلَا حُزْنٍ، وَلَا أَذًى، وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةُ يُشَاكُهَا؛ إِلَّا كَفَرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ»^(۳).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ و ابو هريره رضی اللہ عنہ گویند: پیغمبر ﷺ گفت: هر مسلمانی که به خستگی یا به گرفتاری همیشگی و یا به حزن و ناراحتی و غمی گرفتار شود هر چند این ناراحتی به اندازه نیش خاری باشد که در بدنش فرو رود در مقابل این مصیبتها خداوند

۱- أخرجه البخاري في: ۷۵ كتاب المرضى: ۳ باب أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الأول فالأول.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۵ كتاب المرضى: ۱ باب ما جاء في كفارة المرض.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۵ كتاب المرضى: ۱ باب ما جاء في كفارة المرض.

مقداری از گناهان او را می بخشد».

۱۶۶۵ - حدیث: «ابن عباس رضی الله عنهما عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ، قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ: أَلَا أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السُّودَاءُ، أَتَتْ النَّبِيَّ ﷺ، فَقُلْتُ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّي أَتَكْشَفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي. قَالَ: إِنْ شِئْتَ، صَبَرْتُ؛ وَلَكَ الْجَنَّةُ. وَإِنْ شِئْتَ، دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيكَ فَقَالَتْ: أَصْبِرُ. فَقَالَتْ: إِنِّي أَتَكْشَفُ: فَادْعُ اللَّهَ أَنْ لَا أَتَكْشَفَ. فَدَعَا لَهَا»^(۱).

یعنی: «عطاء بن ابی رباح رضی الله عنه گوید: ابن عباس به من گفت: زنی را که اهل بهشت است به شما نشان دهم؟ گفتم: بلی، گفت: این زن سیاهپوست به نزد پیغمبر ﷺ آمد، گفت: (ای رسول خدا!) من دچار صرع می شوم و حجاب را از روی خود بر می دارم، برایم دعا کن (که خوب شوم) پیغمبر ﷺ گفت: اگر می خواهی صبر کن و در مقابل بهشت نصیب شما خواهد شد، اگر می خواهی از خدا می خواهم که به شما شفا دهد، این زن گفت: من صبر می کنم، ولی چون حجاب را از روی خود به طور ناآگاه بر می دارم (می ترسم عورتم کشف شود) برایم دعا کن که وقتی به حالت صرع درمی آیم حجاب را از روی خود بر ندارم، پیغمبر ﷺ برایش دعا کرد».

باب ۱۵: حرام بودن ظلم

۱۶۶۶ - حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله پسر عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ گفت: (کسی که نسبت به جان یا مال و ناموس دیگران ظلم کند) این ظلم در روز قیامت باعث سرگستگی و بدبختی ظالم خواهد شد و روز قیامت بر او تیره و تاریک خواهد شد».

۱۶۶۷ - حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يُسْلَمُهُ. وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ، كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ. وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبَاتٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا، سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۷۵ كتاب المرضى: ۶ باب فضل من يصرع من الرّيح.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۶ كتاب المظالم: ۸ باب الظلم ظلمات يوم القيامة.

۳- أخرجه البخاري في: ۴۶ كتاب المظالم: ۳ باب يظلم المسلم ولا يسلمه.

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: مسلمان برادر مسلمان است، نباید به او ظلم کند، نباید او را تسلیم بلا و ناراحتی کند، به هنگام مصیبت او را تنها بگذارد، به او کمک نکند، هر کسی که به برادر خود به هنگام نیاز کمک کند خداوند هم به هنگام نیاز به او کمک خواهد کرد، هر کسی مشکلی از مشکلات یک مسلمان را رفع نماید، خداوند یکی از مشکلات او را در روز قیامت رفع خواهد نمود، کسی که عیب یک نفر مسلمان را بپوشد، خداوند در روز قیامت عیب او را خواهد پوشید».

۱۶۶۸ — حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ لَيُمْلِي لِلظَّالِمِ، حَتَّى إِذَا أَخْطَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ قَالَ: قَرَأَ: ﴿وَكَذَلِكَ إِذَا أَخَذَ الرَّبُّ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [هود: ۱۰۲] ^(۱).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: همانا خدا به ظالم مهلت می‌دهد تا اینکه سرانجام او را مورد مؤاخذه و غضب خود قرار می‌دهد و دیگر نجات پیدا نخواهد کرد، ابو موسی رضی الله عنه بعد از روایت این حدیث آیه ۱۰۲ سوره هود را قرائت نمود که می‌فرماید: «همانطوری که اهل شهر یا محلی را به سبب ظلم و فسادشان مورد مؤاخذه قرار داده‌ایم به شدت ایشان را هم مؤاخذه می‌کنیم، همانا مؤاخذه خداوند سخت و دردناک است».

باب ۱۶: در این باره که عرب در زمان جاهلیت می‌گفتند: به برادر و قوم خودت چه ظالم و چه مظلوم باشد کمک کن

۱۶۶۹ — حدیث: «جَابِرُ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا فِي غَزَاةٍ، فَكَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ! فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: يَا لِلْأَنْصَارِ! وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لِلْمُهَاجِرِينَ! فَسَمِعَ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: مَا بَالُ دَعْوَى جَاهِلِيَّةٍ؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ. فَقَالَ: دَعُوهَا، فَإِنَّهَا مُنْتَبَهَةٌ. فَسَمِعَ بِذَلِكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ، فَقَالَ: فَعَلَوْهَا؟ أَمَا وَاللَّهِ! لَيُنْ رَجَعَنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ.

فَبَلَغَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله. فَقَامَ عُمَرُ رضی الله عنه فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! دَعْنِي أَضْرِبُ عَنْقَ هَذَا الْمُنَافِقِ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله:

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۱۱ سورة هود: ۵ باب كذلك أخذ ربك إذا أخذ القرى.

دَعُهُ. لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: ما در یک غزوه بودیم دیدیم که یکی از مهاجرین یک انصاری را مورد ضربت قرار داده است، مرد انصاری فریاد کشید، گفت: ای انصار! کمکم کنید، مرد مهاجر هم گفت: ای مهاجرین! به فریادم برسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله این فریادها را شنید و گفت: چه چیزی باعث بلند شدن این صدای جاهلیت گردیده است؟ گفتند: یک مهاجر یک انصاری را زده است، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: این نعره جاهلیت را ترک کنید، چون نعره‌ای است کریه و قبیح و آزار دهنده، وقتی که عبدالله بن اُبی (منافق) بر ماجرا و گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله آگاه شد، گفت: داد و فریاد را با صدای بلند تکرار کنید (انصار را علیه مهاجرین تحریک نمایند) قسم به خدا وقتی که به مدینه مراجعت کنیم باید کسانی که قدرتمند و قوی هستند (منظورش انصار بود) کسانی را که ضعیف و ناتوان و ذلیل می‌باشند (منظورش مهاجرین بود) از مدینه بیرون برانند.

این سخن عبدالله بن اُبی به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، عمر بلند شد گفت: ای رسول خدا! اجازه دهید تا گردن این منافق را بزنم، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: به او کاری نداشته باشید تا مردم نگویند که محمد دارد اصحاب خود را به قتل می‌رساند.

باب ۱۷: مهربانی و محبت و همکاری مسلمانان با هم

۱۶۷۰ — حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا وَشَبَّكَ أَصَابِعُهُ»^(۲).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: مسلمان برای مسلمان مانند دیوارهایی هستند که یکدیگر را تقویت و تحکیم می‌نمایند، پیغمبر صلی الله علیه و آله انگشتهای دو دستش را محکم در هم کشید، (تا چگونگی استحکام و همکاری آنان را نشان دهد)».

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۶۳ سورة المنافقون: ۵ باب قوله: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ

أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۸۸ باب تشبيك الأصابع في المسجد وغيره.

۱۶۷۱ — حدیث: «التُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ، وَتَوَادُّهِمْ، وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ. إِذَا اشْتَكَى عَضْوًا، تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى»^(۱).
یعنی: «نعمان بن بشیر رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: انسانهای مسلمان در رحم و علاقه و همکاری با هم مانند جسدی هستند که اگر عضوی از اعضاء آن درد کند سایر اعضای جسد، در ناراحتی و تب قرار می گیرند».

باب ۲۲: مدارا با کسی به منظور محفوظ ماندن از شر آن

۱۶۷۲ — حدیث: «عَائِشَةُ رضی اللہ عنہا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: ائْذِنُوا لَهُ، بَسْ أَخُو الْعَشِيرَةِ، أَوْ ابْنُ الْعَشِيرَةِ فَلَمَّا دَخَلَ، أَلَانَ لَهُ الْكَلَامَ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ، ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ الْكَلَامَ! قَالَ: أَيُّ عَائِشَةَ! إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْ تَرَكَهُ النَّاسُ (أَوْ وَدَعَهُ النَّاسُ) اتَّقَاءَ فُحْشِهِ»^(۲).

یعنی: «عایشه رضی اللہ عنہا گوید: یک نفر از پیغمبر ﷺ اجازه ورود خواست، فرمود: به او اجازه بدهید، ولی او از بدترین مردان قبیله است، وقتی آن مرد وارد شد، پیغمبر ﷺ با ملایمت با او صحبت کرد، عایشه رضی اللہ عنہا گوید: گفتم: ای رسول خدا! شما اول نسبت به او چنین گفتی، ولی بعداً با ملایمت با او صحبت کردی؟ فرمود: ای عایشه! بدترین مردم کسی است که مردم به خاطر محفوظ ماندن از شرش به او کاری نداشته باشند».

باب ۲۵: کسی که پیغمبر ﷺ او را لعن و نفرین کند ولی مستحق این نفرین نباشد این نفرین موجب تزکیه و اجر و رحمت خدا برای او خواهد شد

۱۶۷۳ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: اللَّهُمَّ! فَإَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَبَّيْتُهُ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می گفت: خداوند! به هر مسلمانی که

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۲۷ باب رحمة الناس والبهائم.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۴۸ باب ما يجوز من اغتتاب أهل الفساد والريب.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۳۴ باب قول النبي ﷺ: «من آذيته فاجعله له زكاة ورحمة».

ناسزا گفته‌ام این ناسزا را در روز قیامت وسیله تقرب او به خودت قرار دهید».

باب ۲۷: حرام بودن دروغ و دروغهایی که جایز است

۱۶۷۴ — حدیث: «أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عُقْبَةَ رضی الله عنهما أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ، فَيَنْمِي خَيْرًا، أَوْ يَقُولُ خَيْرًا»^(۱).

یعنی: «امّ کلثوم بنت عقبه رضی الله عنهما گوید: از پیغمبر ﷺ شنیدم که می‌گفت: دروغگو کسی نیست که به منظور ایجاد صلح در بین مردم دروغ مصلحت‌آمیز می‌گوید».

(یعنی دروغ مصلحت‌آمیز به منظور ایجاد صلح و آشتی در بین دو نفر دروغ محسوب نمی‌شود و گناهی ندارد، به قول سعدی: دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز).

باب ۲۹: قبیح بودن دروغ و زیبا بودن راستگویی و فضیلت آن

۱۶۷۵ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: إِنَّ الصَّدَقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ حَتَّى يَكُونَ صِدِّيقًا. وَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: راستگویی انسان را به نیکوکاری می‌کشاند و نیکوکاری انسان را به سوی بهشت هدایت می‌کند، انسان راستگو به راستگویی خود ادامه می‌دهد، تا اینکه به مقام صدیق می‌رسد، دروغگویی انسان را به فسق و فجور می‌کشاند، فسق و فجور هم موجب رفتن به دوزخ می‌گردد، دروغگو به دروغگویی ادامه می‌دهد تا اینکه در پیشگاه خداوند به عنوان کذاب شناخته می‌شود».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۳ كتاب الصلح: ۲ باب ليس الكذاب الذي يصلح بين الناس.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۶۹ باب قول الله تعالى: ﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ

باب ۳۰: فضیلت کسی که به هنگام عصبانیت بر نفس خود مسلط می‌شود، و به چه وسیله‌ای باید انسان بر عصبانیت خود مسلط شود

۱۶۷۶ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: انسان نیرومند کسی نیست که در کشتی بر حریف غلبه نماید، بلکه نیرومند کسی است که به هنگام عصبانیت بر نفس خود تسلط داشته باشد».

۱۶۷۷ — حدیث: «سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ. قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، وَنَحْنُ عِنْدَهُ جُلُوسٌ. وَاحِدَهُمَا يَسُبُّ صَاحِبَهُ، مُغْضَبًا، قَدْ احْمَرَّ وَجْهُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِنِّي لَا أَعْلَمُ كَلِمَةً، لَوْ قَالَهَا، لَذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ. لَوْ قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. فَقَالُوا لِلرَّجُلِ: أَلَا تَسْمَعُ مَا يَقُولُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله؟ قَالَ: إِنِّي لَسْتُ بِمَجْنُونٍ»^(۲).

یعنی: «سلیمان بن صرد رضی الله عنه گوید: دو نفر در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع به مجادله و ناسزا گفتن به همدیگر نمودند، ما هم در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، یکی از آنان از شدت عصبانیت رنگ صورتش قرمز شده بود و به دیگری ناسزا می‌گفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: من جمله‌ای می‌دانم اگر این مرد (عصبانی) آن را بگوید عصبانیتش برطرف می‌شود، کاش می‌گفت: (أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) به خدا پناه می‌برم از شرّ شیطانی که از رحم خدا محروم است، مردم به آن مرد عصبانی گفتند: مگر نمی‌شنوی که پیغمبر صلی الله علیه و آله چه می‌گوید: آن مرد گفت: من که دیوانه نیستم تا نیاز به گفتن این جمله داشته باشم».

(یعنی چون آن مرد آگاهی کامل به دین خدا نداشت فکر می‌کرد تنها جنون از جانب شیطان است و نمی‌دانست که عصبانیت و سایر کارهای ناپسند نیز از خواسته‌های شیطان می‌باشد).

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۷۶ باب الحذر من الغضب.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۷۶ باب الحذر من الغضب.

باب ۳۲: پیغمبر ﷺ از ضربه زدن به صورت دشمن به هنگام جنگ نهی فرموده است
 ۱۶۷۸ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ، فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ»^(۱).
 یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هرگاه با کسی جنگ کردید از زدن صورت دشمن خودداری کنید».

(به راستی پیغمبر ﷺ رحمه للعالمین است و به فکر تأمین سعادت امت و برطرف نمودن نیازهای مادی و معنوی آنان می‌باشد، و با توجه به اینکه زیبایی انسان در صورت او نمایان است و هر انسانی ذاتاً علاقه‌مند به زیبایی مخصوصاً زیبایی صورت است، به این نیاز روحی انسانها توجه فرموده و امتش را از زدن صورت برادران دینی خود به هنگام جنگ و عداوت منع نموده است، تا مبدا در اثر ضربت خللی به زیبایی آن وارد شود).

باب ۳۴: پیغمبر ﷺ دستور داده است کسی که از مسجد یا بازار و یا سایر اماکن عمومی گذر کرد باید نوک شمشیر یا تیرش را با دست بگیرد
 ۱۶۷۹ — حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ رَجُلٌ فِي الْمَسْجِدِ، وَمَعَهُ سِهَامٌ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمْسِكْ بِنَصَالِهَا»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: یک نفر که چند پیکان تیر همراه داشت از داخل مسجد عبور کرد، پیغمبر ﷺ گفت: نوک پیکانها را با دست بگیر (مبدا به کسی صدمه برسانند)».

۱۶۸۰ — حدیث: «أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِذَا مَرَّ أَحَدُكُمْ فِي مَسْجِدِنَا أَوْ فِي سُوقِنَا، وَمَعَهُ نَبْلٌ، فَلْيُمْسِكْ عَلَى نَصَالِهَا. أَوْ قَالَ فَلْيَقْبِضْ بِكَفِّهِ. أَنْ يُصِيبَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْهَا شَيْءٌ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۴۹ كتاب العتق: ۲۰ باب إذا ضرب العبد فليجتنب الوجه.

۲- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۶۶ باب يأخذ بنصول النبل إذا مر في المسجد.

۳- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۷ باب قول النبي ﷺ: «من حمل علينا السلاح فليس منا».

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هرگاه شما با تیر نوک تیز از مسجد یا بازار ما عبور کردید دستتان را بر روی نوک تیز آن قرار دهید، مبادا یکی از مسلمانان را زخمی نماید».

(این هم یکی از ادبهای مهم اسلام است که به ما می آموزد چگونه در حمل اسلحه با احتیاط باشیم در حالی که خطر نوک تیری که کسی آن را حمل کرده است برای دیگران بسیار ناچیز است باز پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که به خاطر احتیاط باید دست بر روی نوک آن قرار گیرد، لذا در این عصر که اسلحه های حسّاس و خطرناک که کوچکترین بی احتیاطی نسبت به آنها باعث از بین رفتن جان دهها و حتی صدها نفر خواهد بود باید بیشتر احتیاط نماییم و هرگز اسلحه را به عنوان شوخی بر روی کسی نکشیم).

باب ۳۵: پیغمبر صلی الله علیه و آله از کشیدن اسلحه بر روی مسلمانان نهی کرده است

۱۶۸۱ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا يُشِيرُ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِي بِالسَّلَاحِ، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي، لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِيهِ يَدَهُ، فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: نباید هیچیک از شما اسلحه را بر روی برادر دینی خود بکشد چون نمی داند، شاید شیطان اختیار را از دستش خارج کند، (و برادرش را به قتل برساند) و در نتیجه این قتل ناحق در چاه دوزخ قرار گیرد».

باب ۳۶: فضیلت و ثواب برداشتن چیزهای موذی از سر راهها

۱۶۸۲ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ، وَجَدَ غُصْنًا شَوْكًا عَلَى الطَّرِيقِ، فَأَخْرَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغُفِرَ لَهُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: زمانی مردی در راهی حرکت می کرد دید که شاخه ای از خار بر سر راه افتاده است آن را برداشت و به دور انداخت، خداوند از این عمل او خوشش آمد و آن مرد را مورد مغفرت و بخشش خود قرار داد».

۱- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۷ باب قول النبي صلی الله علیه و آله: «من حمل علينا السلاح فليس منا».

۲- أخرجه البخاري في: ۱۰ كتاب الأذان: ۳۲ باب فضل التهجير إلى الظهر.

باب (۳۷): حرام بودن عذاب دادن گربه و سایر حیواناتی که مؤذی نیستند

۱۶۸۳ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: عُذِّبَتْ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ، سَجَنَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ، فَدَخَلَتْ فِيهَا النَّارَ. لَا هِيَ أَطْعَمَتْهَا، وَلَا سَقَتْهَا، إِذْ حَبَسَتْهَا. وَلَا هِيَ تَرَكَتْهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله پسر عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: زنی به عذاب الهی گرفتار شد چون گربه‌ای را آنقدر حبس کرد تا (از گرسنگی) مرد، این زن به خاطر اذیت کردن این گربه به دوزخ رفت چون وقتی حبسش کرده بود آب و غذا به آن نمی‌داد و آزادش هم نمی‌کرد تا خودش از حشرات و سایر حیوانات کوچک زمین تغذیه نماید».

باب ۴۲: توصیه و سفارش پیغمبر ﷺ به نیکی و احسان نسبت به همسایه

۱۶۸۴ — حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: مَا زَالَ يُوصِينِي جَبْرِيلُ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورِّثُهُ»^(۲).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر ﷺ گفت: جبرئیل همیشه توصیه و سفارش همسایه را به من می‌کرد تا جایی که تصور می‌کردم که خداوند همسایه را جزو وارثین همسایه قرار می‌دهد».

(بر انسان لازم است نسبت به همسایه خود، خواه مسلمان یا کافر، عابد یا فاسق، دوست یا دشمن، فامیل یا بیگانه باشد حق هسمايگی را رعایت نماید، و با صداقت و امانت و روی خوش و دلی پاک با او رفتار کند).

۱۶۸۵ — حدیث: «ابْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا زَالَ جَبْرِيلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورِّثُهُ»^(۳).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ گفت: جبرئیل همیشه سفارش و توصیه همسایه

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۴ باب حدثنا أبو اليان.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۲۸ باب الوصاة بالجار.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۲۸ باب الوصاة بالجار.

را به من می‌نمود تا جایی که تصوّر می‌کردم که همسایه را جزو وارثین همسایه قرار می‌دهد.»

باب ۴۴: خواهش و سفارش در کارهایی که حرام نیستند، سنت است

۱۶۸۶ — حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، إِذَا جَاءَهُ السَّائِلُ، أَوْ طُلِبَتْ إِلَيْهِ حَاجَةٌ قَالَ: اشْفَعُوا تُؤْجَرُوا، وَيَقْضِي اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ، مَا شَاءَ»^(۱).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: هر وقت سائلی پیش پیغمبر ﷺ می‌آمد و یا چیزی از او درخواست می‌شد (به اصحاب) می‌گفت: برایش خواهش کنید و او را سفارش نمایید تا مأجور شوید، خداوند خواسته خود را بر زبان پیغمبرش تحقق می‌بخشد.»

(ابن حجر عسقلانی در فتح الباری می‌گوید: این حدیث مسلمانان را تشویق می‌نماید که در کارهای خیر شخصاً شرکت نمایند و یا وسیله و سبب انجام کار خیر باشند. یکی از کارهای خیر خواهش و سفارش نمودن انسانهای ضعیف به انسانهای قدرتمند است، سفارش مگر برای جلوگیری از اجرای حدود شرعی باشد و آلا برای تمام کارهای دیگر مستحب است چون انسان دچار نسیان و اشتباه می‌شود، اما سفارش برای کسانی که بر فساد اصرار دارند و برای نفع شخصی می‌خواهند جامعه را به فساد بکشانند جایز نیست).

باب ۴۵: مستحب بودن همنشینی با انسان صالح و دوری از انسان بد

۱۶۸۷ — حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَثَلُ جَلِيسِ الصَّالِحِ وَالسَّوِّءِ، كَمَثَلِ الْمِسْكِ، وَنَافِخِ الْكَبِيرِ؛ فَحَامِلُ الْمِسْكِ إِمَّا أَنْ يُحْذِيكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً وَنَافِخُ الْكَبِيرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً»^(۲).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: نمونه رفیق خوب و بد مانند کسی است که مشک را حمل نماید و یا کوره آتش را بدمد، کسی که مشک را حمل می‌کند یا

۱- أخرجه البخاري في: ۲۴ كتاب الزكاة: ۲۱ باب التحريض على الصدقة والشفاعة فيها.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۳۱ باب المسك.

مقداری از آن را به شما هدیه می‌دهد، یا از او خریداری می‌نماید، یا از بوی خوش آن متلذذ می‌شوید (در هر صورت از آن مشک استفاده خواهید کرد) اما کسی که کوره آتش را می‌دمد یا لباس شما را می‌سوزاند، یا بوی بد آن شما را اذیت می‌کند.

(مسلماً رفاقت و نزدیکی با انسانهای صالح موجب پیروی از اخلاق و اعمال آنان خواهد شد و رفیق صادق و صالح انسان را از بدبختی به دور می‌سازد و رفاقت با انسانهای فاسد و بداخلاق انسان را به بدبختی و فساد و آبروریزی می‌کشاند).

باب ۴۶: ثواب و فضیلت نیکی با دخترها

۱۶۸۸ — حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَتِ امْرَأَةً، مَعَهَا ابْنَتَانِ لَهَا، تَسْأَلُ فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي شَيْئًا، غَيْرَ تَمْرَةٍ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا فَفَقَسَمَتْهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا، وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا ثُمَّ قَامَتْ فَخَرَجَتْ فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ، عَلَيْنَا، فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: مَنْ ابْتُلِيَ مِنْ هَذِهِ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ، كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ»^(۱).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: زنی با دو دختر به منزل من آمد، و چیزی درخواست کرد، به جز یک دانه خرما چیزی نداشتیم، آن را به او دادم، آن زن دانه خرما را در بین دو دخترش تقسیم کرد و خودش چیزی از آن نخورد، سپس بلند شد و از منزل بیرون رفت، همینکه او رفت پیغمبر ﷺ به خانه آمد، جریان را برای پیغمبر ﷺ نقل کردم، فرمود: کسی که صاحب دختر شود و به خاطر تأمین معیشت و نیازهای آنان دچار ناراحتی شود، این ناراحتی دنیایی باعث می‌شود تا آتش دوزخ از او دور گردد».

باب ۴۷: فضیلت و ثواب کسی که فرزندش می‌میرد و به خاطر رضای خدا صبر می‌کند

۱۶۸۹ — حدیث: «أَبِي أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَا يَمُوتُ لِمُسْلِمٍ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ، فَيَلِجُ النَّارَ، إِلَّا تَحِلَّةَ الْقَسَمِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر مسلمانی که سه فرزند از دست دهد،

۱- أخرجه البخاري في: ۲۴ كتاب الزكاة: ۱۰ باب اتقوا النار ولو بشق تمرة.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۶ باب فضل من مات له ولد فاحتسبه.

داخل دوزخ نخواهد شد مگر به اندازه کمی که کفاره قسم باشد».

چون خداوند قسم می‌خورد و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا...﴾ [مریم: ۷۱]. «هیچیک از شما نیست مگر اینکه داخل آتش دوزخ خواهد شد»، با توجه به این آیه شریفه همه داخل آتش دوزخ خواهند شد، ولی کیفیت و اندازه و مدت آن به تفاوت اعمال نیک و بد انسانها فرق می‌کند، داخل شدن صلحا و شهدا و صدیقان با داخل شدن انسانهای فاسق از هر جهت فرق دارد، شاید رفتن شهدا به دوزخ تنها به خاطر مشاهده اوضاع هولناک آن باشد، تا بهتر به عظمت لطف و کرم الهی در حق خودشان آگاهی یابند.

(در این حدیث هم پیغمبر ﷺ می‌فرماید: کسی که فرزندش را از دست دهد و به خاطر رضای خدا صبر کند تنها به اندازه کمی که باعث تحقق قسم الهی است داخل دوزخ می‌گردد).

۱۶۹۰ — حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَهَبَ الرَّجُلُ بِحَدِيثِكَ، فَأَجْعَلْ لَنَا مِنْ نَفْسِكَ يَوْمًا نَأْتِيكَ فِيهِ، تَعْلَمُنَا مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ فَقَالَ: اجْتَمِعْنَ فِي يَوْمٍ كَذَا وَكَذَا، فِي مَكَانٍ كَذَا وَكَذَا فَاجْتَمِعْنَ فَأَتَاهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَعَلَّمَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْكُمْ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ بَيْنَ يَدَيْهَا مِنْ وَلَدِهَا ثَلَاثَةً، إِلَّا كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اثْنَيْنِ قَالَ: فَأَعَادَتْهَا مَرَّتَيْنِ ثُمَّ قَالَ: وَاثْنَيْنِ، وَاثْنَيْنِ»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: زنی پیش پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! تنها مردان از فرمایش و حدیث شما بهره می‌برند (چون همیشه به حضور شما می‌رسند از احادیث شما بهره‌مند می‌شوند، برای اینکه ما زنان هم محروم نباشیم) خودتان یک روز را برای ما (زنان) تعیین کنید تا ما هم در این روز پیش شما بیاییم، مقداری از آنچه که خداوند به شما یاد داده است به ما یاد دهید، پیغمبر ﷺ گفت: شما در فلان روز و فلان روز در فلان و فلان جا جمع شوید، زنان در روزهای تعیین شده جمع شدند، و پیغمبر ﷺ به نزد آنان رفت، از آنچه که خداوند به او یاد داده بود، به آنان یاد داد، سپس

۱- أخرجه البخاري في: ۶۹ كتاب الاعتصام: ۹ باب تعليم النبي ﷺ: «أمتة من الرجال والنساء».

گفت: هیچیک از شما نیست که سه فرزندش را از دست بدهد مگر اینکه این مصیبت باعث نجات او از عذاب دوزخ خواهد شد، یکی از زنها گفت: ای رسول خدا! از دست دادن دو فرزند چه؟ و دو دفعه این سؤال را تکرار نمود، آنگاه پیغمبر ﷺ گفت: از دست دادن دو فرزند هم مانند از دست دادن سه فرزند است، و این جمله را سه بار تکرار نمود».

۱۶۹۱ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَصْبَهَانِيِّ، عَنْ ذَكْوَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَصْبَهَانِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: ثَلَاثَةٌ لَمْ يُلْغُوا الْحِنْتَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: از دست دادن سه فرزند که به سن بلوغ نرسیده باشند باعث نجات از آتش دوزخ خواهد شد».

باب ۴۸: هرگاه خداوند یکی از بندگان خود را مورد محبت قرار دهد او را محبوب بندگان قرار می‌دهد

۱۶۹۲ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا، نَادَى جِبْرِيلَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا، فَأَحِبَّهُ، فَيَحِبُّهُ جِبْرِيلُ ثُمَّ يُنَادِي جِبْرِيلُ فِي السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا فَأَحِبُّوه فَيَحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَيُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هرگاه خداوند تبارک و تعالی بخواد یکی از بندگان خود را مورد مرحمت خود قرار دهد، به جبرئیل اعلام می‌نماید: خداوند فلانی را دوست دارد شما هم او را دوست داشته باش، جبرئیل هم او را دوست می‌دارد، جبرئیل هم به اهل آسمان اعلام می‌نماید که خداوند فلانی را دوست دارد شما هم او را دوست داشته باشید اهل آسمان نیز او را دوست می‌دارند، خداوند محبت او را در قلب مردمان زمین نیز قرار می‌دهد و از او راضی خواهند بود».

۱- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۳۶ باب هل يجعل للنساء يوم على حدة في العلم.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۷ كتاب التوحيد: ۳۳ باب كلام الرب مع جبريل.

باب ۵۰: انسان در روز قیامت با کسانی است که ایشان را دوست می‌دارد

۱۶۹۳ — حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ۞ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ ۞: مَتَى السَّاعَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَا أَعَدَدْتُ لَهَا قَالَ: مَا أَعَدَدْتُ لَهَا مِنْ كَثِيرِ صَلَاةٍ، وَلَا صَوْمٍ، وَلَا صَدَقَةٍ وَلَكِنِّي أَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَالَ: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّيْتُ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک ۞ گوید: یک نفر از پیغمبر ۞ پرسید، گفت: ای رسول خدا! چه وقت روز قیامت می‌آید؟ پیغمبر ۞ در جوابش گفت: چه چیزی را برای آن روز آماده کرده‌ای؟ گفت: من نماز و روزه و صدقه فراوانی برای آن روز آماده نکرده‌ام، اما خدا و رسول خدا را دوست دارم، پیغمبر ۞ گفت: انسان در قیامت همراه کسانی است که آنان را دوست می‌دارد».

۱۶۹۴ — حدیث: «أَبِي مُوسَى ۞ قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ۞: الرَّجُلُ يُحِبُّ الْقَوْمَ، وَلَكَمَا يَلْحَقُ بِهِمْ قَالَ: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»^(۲).

یعنی: «ابوموسی ۞ گوید: به پیغمبر ۞ گفتند: کسی جماعتی را دوست می‌دارد، ولی هنوز خودش اخلاق و رفتار آن جماعت را ندارد، پیغمبر ۞ فرمود: هر انسانی با احباب و دوستان خودش می‌باشد».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۹۶ باب علامة حب الله ۞.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۹۶ باب علامة حب الله عز وجل.

فصل چهل و ششم: درباره قدر الهی

باب ۱: چگونگی آفرینش انسان در شکم مادرش و نوشتن رزق و اجل و عمل و بدبختی و سعادتش در همان وقت

۱۶۹۵ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ، قَالَ: إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يَكُونُ عِلْقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤَمِّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، وَيُقَالُ لَهُ: اكْتُبْ عَمَلَهُ وَرِزْقَهُ وَأَجَلَهُ وَشَقِيَّ أَوْ سَعِيدٌ ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْقُ عَلَيْهِ كِتَابُهُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ که صادق است و خداوند او را تصدیق نموده است، گفت: شما از نطفه‌ای به وجود می‌آیید (که بعد از ورود به رحم مادر) در مدت چهل روز اجزاء متفرقه آن با هم جمع و به حالت انعقاد در می‌آید آنگاه در مدت چهل روز دیگر به تدریج به صورت خون منجمد در خواهد آمد، سپس در مدت چهل روز دیگر به تدریج به صورت یک پارچه گوشت در خواهد آمد، بعد از این مراحل خداوند فرشته‌ای را مأمور می‌نماید، و چهار دستور به او می‌دهد، به او می‌فرماید: که عمل و رزق و اجل سعادت و شقاوت او را بنویسد و آن را ثبت نماید. سپس روح در بدنش دمیده می‌شود. گاهی بعضی از شما کارهای نیک را انجام می‌دهند تا جایی که فاصله آنان با بهشت تنها یک متر خواهد بود ولی چون خداوند در ازل می‌داند که این اشخاص اهل دوزخ هستند نیکوکاری خود را ترک می‌نمایند و شروع به کارهایی می‌کنند که دوزخیان آنها را انجام می‌دهند، گاهی بعضی از شما شروع به کارهای ناپسند می‌نمایند، تا جایی که در بین ایشان و دوزخ بیش از یک متر فاصله باقی نیست، اما چون

۱- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۶ باب ذكر الملائكة.

در ازل خداوند می‌داند که این اشخاص از اهل بهشت هستند از بدکاری دور می‌گردند و شروع به کارهایی می‌نمایند که اهل بهشت آنها را انجام می‌دهند.

۱۶۹۶ — حدیث: «أَنَسَ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَّلَ بِالرَّحِمِ مَلَكًا، يَقُولُ: يَا رَبُّ نُطْفَةٍ يَا رَبُّ عَلَقَةٍ يَا رَبُّ مُضْغَةٍ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَقْضِيَ خَلْقَهُ، قَالَ: أَذْكَرٌ أَمْ أُنْثَى شَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ فَمَا الرِّزْقُ وَالْأَجَلُ فَيُكْتُبُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پیغمبر ﷺ گفت: خداوند ﷻ فرشته‌ای را مأمور رحم مادر قرار داده است، همینکه نطفه داخل رحم شد می‌گوید: پروردگارا! نطفه است، سپس می‌گوید: پروردگارا! نطفه به صورت خون منجمد درآمده است، بعداً می‌گوید: خداوند! به صورت پارچه گوشتی درآمده است. وقتی خداوند اراده آفرینش آن را نمود، آن فرشته می‌گوید: پروردگارا! پسر است یا دختر؟ گناهکار است یا نیکوکار؟ مقدار رزق و اجلش چند است؟ وقتی که انسان در شکم مادرش می‌باشد همه اینها برایش نوشته می‌شود».

(معنی این دو حدیث این است که علم خداوند محیط به ازل و ابد و تمام زمان و مکان می‌باشد، قبل از اینکه انسان به وجود بیاید خداوند می‌داند که این انسان خوب است یا بد، این انسان است که به میل و اختیار خود راه سعادت را انتخاب می‌نماید، یا راه بدبختی را، این احادیث بیانگر احاطه علم خداوند می‌باشد، نباید این احادیث حمل بر سلب اختیار از انسان شود چون علم خدا صفت کاشفه است به این معنی اشیاء را چنانچه که هست روشن می‌نماید و در به وجود آوردن اشیاء مؤثر نیست، مثلاً دکتر عالم است که فلان مریض سرطان دارد، ولی این علم و آگاهی او هیچ تأثیری در به وجود آمدن سرطان در مریض ندارد، تقریباً در اینجا نیز موضوع شبیه این است، خداوند می‌داند فلان شخص به اراده خود فلان عمل را انجام می‌دهد ولی علم خدا شخص را مجبور به انجام آن عمل نمی‌نماید. ما باید تفاوت دو صفت علم و اراده خداوند را درک کنیم، علم موجب کشف است و اراده است که باعث ایجاد اشیاء می‌باشد).

۱۶۹۷ — حدیث: «عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا فِي جَنَازَةٍ، فِي بَقِيعِ الْعَرْقَدِ فَأَتَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا

۱- أخرجه البخاري في: ۶ كتاب الحيض: ۱۷ باب مخلقة وغير مخلقة.

حَوْلَهُ، وَمَعَهُ مَخْصَرَةٌ، فَتَكْسَ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمَخْصَرَتِهِ ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، مَا مِنْ نَفْسٍ مَنفُوسَةٍ إِلَّا كُتِبَ مَكَائُهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلَّا قَدْ كُتِبَ شَقِيَّةٌ أَوْ سَعِيدَةٌ فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا، وَنَدْعُ الْعَمَلَ فَمَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ قَالَ: أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيسَّرُونَ لِعَمَلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيسَّرُونَ لِعَمَلِ الشَّقَاوَةِ ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾ [اللیل: ۵]»^(۱).

یعنی: «علی بن ابی طالب علیه السلام گوید: ما همراه جنازه‌ای در بقیع الغرقد (گورستان مدینه) بودیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به نزد ما آمد، نشست، به دورش نشستیم، عصای کوچکی در دست داشت، سرش را پایین انداخته، باعصایش زمین را خط‌خط می‌کرد، سپس گفت: هیچیک از شما و هیچ انسانی نیست که جای او در بهشت و دوزخ در پیشگاه خدا نوشته نشده باشد، و سعادت و شقاوتش نوشته نشده باشد، یک نفر گفت: ای رسول خدا! پس چرا ما زحمت عبادت بکشیم و خودمان را به سونوشت نسپاریم؟ اگر کسی از اهل سعادت باشد سرانجام به سوی کارهای اهل سعادت روی می‌آورد، اگر کسی از اهل دوزخ باشد سرانجام به طرف کارهای اهل دوزخ برمی‌گردد. پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اهل سعادت برای انجام کارهای خیر آماده هستند و کار خیر برایشان سهل و آسان است، همینطور اهل شقاوت و دوزخ برای کارهای زشت و گناه آمادگی دارند، به آسانی آنها را انجام می‌دهند، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله آیه ۵ سوره واللیل را خواند که می‌فرماید: (کسانی که بخشش می‌کنند و کارهای نیک انجام می‌دهند، از کارهای زشت و بی‌امری خدا پرهیز می‌نمایند، خداوند کارهای خیر را برایشان سهل و آسان می‌سازد)».

۱۶۹۸ — حدیث: «عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْعَرَفُ أَهْلَ الْجَنَّةِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَلِمَ يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ قَالَ: كُلُّ يَعْمَلُ لِمَا خُلِقَ لَهُ، أَوْ لِمَا يُسَرُّ لَهُ»^(۲).

یعنی: «عمران بن حصین گوید: یک نفر گفت: ای رسول خدا! آیا فرشتگان می‌دانند

۱- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۸۳ باب موعظة المحدث عند القبر وقعود أصحابه حوله.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۲ كتاب القدر: ۲ باب جفّ القلم على علم الله.

چه کسانی اهل بهشت و چه کسانی اهل دوزخند؟ پیغمبر ﷺ گفت: بلی می‌دانند، آن مرد گفت: پس وقتی معلوم باشد چه کسی اهل دوزخ و چه کسی اهل بهشت است، چه نیازی است که انسان زحمت عبادت را بکشد، پیغمبر ﷺ گفت: هر انسانی برای چیزی که به خاطر آن آفریده شده است آمادگی دارد».

(عاقبت کار انسان مجهول است، نمی‌داند از اهل بهشت است یا دوزخ ولی نباید از انجام عبادت و کارهای خیر و پرهیز از گناه کوتاهی نماید، انجام کارهای خیر نشانه سعادت شخص است).

۱۶۹۹ — حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا أَهْلُ الْجَنَّةِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا أَهْلُ النَّارِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^(۱).

یعنی: «سهل بن سعد ساعدی ر.ع. گوید: پیغمبر ﷺ گفت: گاهی انسانی به حسب ظاهر کارهایی را انجام می‌دهد که کار اهل بهشت است، ولی در حقیقت او اهل دوزخ می‌باشد، برعکس گاهی بر حسب ظاهر کارهای اهل دوزخ را انجام می‌دهد اما در حقیقت اهل بهشت است».

(عاقبت امر در دست خدا است لذا بر هر مسلمانی لازم است که در حال خوف و رجا بسر برد، نباید به عمل خود مغرور باشد، خود را اهل بهشت معرفی نماید، از طرف دیگر هرچند گناهکار هم باشد نباید از رحم خدا مأیوس شود چون تا دم مرگ در توبه بر روی همه باز است و رحم خدا بالاتر و بیشتر از گناه بندگان است و هر وقت انسان با نیت خالص توبه کند خداوند همه گناهانش را مورد عفو قرار می‌دهد).

باب ۲: مجادله آدم و موسی

۱۷۰۰ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى فَقَالَ لَهُ مُوسَى: يَا آدَمُ أَنْتَ أَبُونَا، خَيَّبْتَنَا، وَأَخْرَجْتَنَا مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ لَهُ آدَمُ: يَا مُوسَى اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِكَلَامِهِ، وَخَطَّ لَكَ

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۷۷ باب لا يقول فلان شهيد.

يَبْدِهِ، أَتْلُوْنِي عَلَى أَمْرِ قَدَرِ اللَّهِ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي بِأَرْبَعِينَ سَنَةً فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى ثَلَاثًا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی که آدم و موسی با هم به مجادله پرداختند آدم بر موسی غلبه یافت، موسی گفت: ای آدم! تو پدر ما هستی، تو بودی که ما را دچار خسارت کردی، ما را از بهشت بیرون راندی. آدم به او گفت: ای موسی! خداوند در بین همه پیغمبران تنها تو را مورد خطاب مستقیم خود قرار داده است، با دست خودش الواح و تورات را برای تو نوشته است، آیا مرا بر چیزی لومه می‌کنی که چهل سال قبل از اینکه مرا بیافریند آن را بر من مقدّر نموده بود؟ آدم بر موسی غلبه یافت، پیغمبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: آدم بر موسی غلبه یافت».

(جواب آدم به موسی این است: ای موسی! تو خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و کلیم خدا هستی، بهتر از دیگران به قانون و سنت الهی آشنایی داری، آگاه می‌باشی که خداوند متعال هر نوع مخلوقی از مخلوقات خود را در مرتبه مخصوصی قرار داده است که هر مرتبه‌ای دارای شرایط و اوصاف و قانون و سنت خاصی است غیر قابل تغییر که آن را از سایر مراتب موجودات جدا و متمایز می‌نماید.

حکمت و مشیت الهی اقتضا نموده که انسان را طوری آفریند، که به واسطه شعور و انگیزه‌ها و استعدادهای بی‌شماری که به او بخشیده شده مالک و متصرف زمین و آسمانها باشد.

و روح ملکوتی را در کنار نفس حیوانی و شیطانی در درون انسان قرار داده است، تا در پرتو اختیار و عقلی که به او سپرده شده بتواند روح ملکوتی خود را تقویت و آن را به بالاتر از مقام فرشتگان برساند. و یا با اطاعت از نفس و تمایلات شیطانی و نادیده گرفتن مواهب الهی به پایین‌ترین مرحله موجودات سقوط نماید.

این حکمت و مشیت الهی است که انسان دارای چنین خصوصیتی باشد و به نحوی آفریده نشده که از ابتدای خلقت ساکن بهشت شود و هیچ گناهی از او سر نزنند. ای موسی! مگر نمی‌دانید که قبل از اینکه آفریده شوم خداوند به فرشتگان گفت: من

۱- أخرجه البخاري في: ۸۲ كتاب القدر: ۱۱ باب تحاج آدم وموسى عند الله.

جانشینی را در زمین قرار می‌دهم: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ پس معلوم است که قبل از به وجود آمدنم جای من در زمین تعیین شده است و فرشتگان در صف دوستان قرار گرفته‌اند و شیطان به عنوان دشمن خود را آماده ساخته است. لذا عمل من سرنوشتی را عوض نکرده است تا مستحق لوم و طعن باشم.

ملاحظه خواهید فرمود در این حدیث بحثی از جبر و سلب اختیار نیست بلکه آدم موسی را به سنت الهی متوجه می‌سازد و موسی هم آنرا قبول می‌نماید).

باب ۵: هیچ انسانی معصوم نیست و به مقتضای سرشت انسانی حتماً دچار گناه و اشتباه خواهد شد

۱۷۰۱ — حدیث: «أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزَّنا أَدْرَكَ ذَلِكَ، لَا مَحَالَةَ فَرِئَا الْعَيْنِ النَّظْرُ، وَزَنَا اللِّسَانِ الْمَنْطِقُ وَالنَّفْسُ تَمَنَّى وَتَشْتَهِي وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ وَيَكْذِبُهُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: همانا خداوند سهم هر کسی را از گناه مشخص کرده است و آن گناه را حتماً انجام خواهد داد، زناى چشم نظر حرام است و زنا و گناه زبان سخن بد است، و نفس دارای آرزو و تمایلات فراوان است، بعضی اوقات این گناهان (صغیره) انسان را به زناى واقعی دچار می‌نمایند و گاهی انسان از زناى حقیقی پرهیز می‌کند».

(معنی حدیث این است که انسان موجودی است دارای روح ملکوتی و نفس حیوانی ؛ نه فرشته است تا از گناه معصوم باشد و نه شیطان است تا از هر نیکی و احسانی دوری نماید، بلکه به مقتضای سرشت انسانی خود قطعاً دچار گناه و لغزشهایی از قبیل نظر حرام و گفتن سخن بد و نادرست و آرزوی چیزهای حرام خواهد شد، هیچ انسانی نیست که از این لغزشهای جزئی مبرا و معصوم باشد ولی این لغزشها نباید موجب یأس و ناامیدی شوند، بلکه اینها گناهان صغیره می‌باشند و آثار آنها بوسیله انجام کارهای خیر

۱- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الإستئذان: ۱۲ باب زنا الجوارح دون الفرج.

از بین خواهد رفت، آنچه که مهم است و باید انسان از آن برحذر باشد زنای واقعی و گناهان کبیره است، انسان باید بداند گناهان کبیره گناهایی نیستند که قابل اجتناب نباشند و انسان حتماً مجبور به انجام آنها باشد بلکه می‌تواند از آنها دوری نماید، یا به اختیار خود مرتکب آنها شود. ملاحظه می‌فرمایید که این حدیث شریف در مورد گناهان صغیره که تعداد و انواع آنها در زندگی روزمره فراوان است و برای هیچکس مقدور نیست که کاملاً از آنها دوری نماید، می‌فرماید: هر انسانی سهمی از گناه (صغیره) را دارد که خواه ناخواه مرتکب آن خواهد شد. اما در مورد گناهان کبیره می‌گوید: بعضی از انسانها مرتکب زنای واقعی می‌شوند، بعضی مرتکب آن نخواهند شد، یعنی گناه کبیره قابل اجتناب است، انسانهای مؤمن از آنها دوری می‌کنند و انسانهای بد به اختیار خود مرتکب آنها می‌شوند، تفاوت مراتب انسانها و نیکی و بدی آنان در این نقطه ظاهر می‌گردد، پاکان بالایمان به خدا و دوری از گناهان کبیره به دریافت لقب صالحین مفتخر می‌شوند، ناپاکان با انجام گناهان کبیره لقب فاسقین را دریافت می‌دارند.

این حدیث مانند حدیث قبل سرشت و فطرت انسان را بیان می‌نماید).

باب ۶: معنی این حدیث که می‌فرماید: هر نوزادی که به دنیا می‌آید بر فطرت پاک است، و درباره حکم مرگ بچه‌های کافران و مسلمانان

۱۷۰۲ — حدیث: «أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجَّسَانِهِ كَمَا تَنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بِهَيْمَةٍ جَمْعَاءَ هَلْ تُحْسِنُونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ.

ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «...فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...» [الرّوم: ۳۰].^(۱)

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر نوزادی که به دنیا می‌آید بر فطرت پاک، به دور از کفر و الحاد و هر گناه دیگری می‌باشد، (یعنی گناه جزو سرشت انسان نیست بلکه امری است که در اثر تربیت اجتماعی به وجود می‌آید). و این پدر و مادر

۱- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۸۰ باب إذا أسلم الصبي فمات هل يصلي عليه.

هستند که اولاد را به صورت یهودی یا نصرانی یا مجوسی در می آورند، همانگونه که بچه حیوانات هیچیک با گوش بریده یا داغ شده به دنیا نمی آیند (بلکه بعد از تولد صاحبان آنها به منظور شناسایی گوشهای آنها را قطع می کنند یا داغ می نمایند).

سپس ابو هریره رضی الله عنه آیه ۳۰ سوره روم را خواند که می فرماید: (بر سرشت و فطرت پاک خداوندی که انسان را بر آن آفریده است باقی بمانید، دین خدا هرگز تغییر نمی یابد و ثابت است (که همان دین اسلام است) دینی است راست و بدون انحراف)).

۱۷۰۳ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَنْ ذَرَارِيِّ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: درباره بچه های کافران که قبل از بلوغ می میرند از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال شد، فرمود: تنها خدا می داند که در قیامت چه خواهند کرد».

۱۷۰۴ — حدیث: «ابن عباس رضی الله عنهما قَالَ: سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ أَوْلَادِ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ: اللَّهُ إِذْ خَلَقَهُمْ، أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره اولاد مشرکین سؤال شد، گفت: خدا که آنان را آفریده است می داند که چه خواهند کرد».

۱- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۹۳ باب ما قيل في أولاد المشركين.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۹۳ باب ما قيل في أولاد المشركين.

فصل چهل وهفتم: درباره علم

باب ۱: از تتبع و تفتیش در آیات متشابه نهی شده است و باید از کسانی که به منظور تشکیک در دین آیات متشابه را مستمسک قرار می‌دهند بر حذر بود و از اختلاف درباره قرآن نهی شده است

۱۷۰۵ — حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [آل عمران: ۷]».

قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ»^(۱).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: پیغمبر ﷺ آیه ۷ سوره آل عمران را خواند که می‌فرماید: (او خدایی است که قرآن را بر تو (محمد) نازل کرده است که بعضی از آیاتش معنی آنها مشخص و روشن است این آیات اصل و مرجع سایر آیات قرآن می‌باشند، بعضی دیگر از آیاتش متشابه هستند و دارای چند معنی می‌باشند که معنی حقیقی آنها را جز خداوند کسی دیگر نمی‌داند، اما کسانی که قلبشان از حق منحرف است به دنبال آیات متشابه هستند، آنها را مستمسک قرار می‌دهند تا در دل مسلمانان شبه ایجاد نمایند، هدفشان برگردانیدن مسلمانان از دین خدا است، می‌خواهند این آیات را بر اساس افکار و عقاید فاسد خود تأویل و تفسیر نمایند).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۳ سورة آل عمران: ۱ باب ﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ﴾.

عایشه رضی اللہ عنہا گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: هرگاه کسانی را که به دنبال آیات متشابه هستند دیدید، بدانید که ایشان همانهایی هستند که خداوند در قرآن آنان را تحت عنوان فی قلوبهم زیغ، یعنی در قلبشان انحراف هست به مردم معرفی کرده است. باید از ایشان دوری جوید».

۱۷۰۶ — حدیث: «جُنْدَبٍ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اقْرَءُوا الْقُرْآنَ مَا اتَّخَفَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ، فَقَوْمُوا عَنْهُ»^(۱).

یعنی: «جندب گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: با قلب آگاه و خاطر آرام، قرآن را بخوانید، همینکه پریشان خاطر شدید و قلبتان متوجه معنی آیات نشد از خواندن قرآن دست بکشید». (و قرآن را بدون توجه به معنی آن نخوانید)^(۲).

باب ۳: کسانی که در خصومت سرسخت و لجوج می باشند

۱۷۰۷ — حدیث: «عَائِشَةُ رضی اللہ عنہا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِنْ أَبْغَضَ الرَّجُلُ إِلَى اللَّهِ، الْأَلَدُ الْخَصِمُ»^(۳).

یعنی: «عایشه رضی اللہ عنہا گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: مبعوض ترین انسانها در پیشگاه خداوند کسانی هستند که در عداوت و خصومت لجاجت و سرسختی شدید از خود نشان می دهند».

باب ۳: پیروی مسلمانان از یهود و نصاری

۱۷۰۸ — حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَتَبِعَنَّ سَنَنْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، شَبِيرًا بِشِيرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى قَالَ: فَمَنْ»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۶ كتاب فضائل القرآن: ۳۷ باب «اقرأوا القرآن ما اتلفت عليه قلوبكم».

۲- ارشاد الساری: ج ۷، ص: ۴۸۷.

۳- أخرجه البخاري في: ۴۶ كتاب المظالم: ۱۵ باب قول الله تعالى: (وَهُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ).

۴- أخرجه البخاري في: ۹۶ كتاب الاعتصام: ۱۴ باب قول النبي: «لتبعن سنن من كان قبلكم».

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: شما (مسلمانان) از اخلاق و رفتار ملت‌های قبل از خودتان و جب به جب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد حتی اگر آنان به سوراخ سوسمار با همه تنگی که دارد وارد شوند شما هم بدون تأمل به دنبال ایشان خواهید رفت. ما هم پرسیدیم گفتیم: ای رسول خدا! منظورت از امت‌های پیشین یهود و نصاری است؟ گفت: پس منظورم چه کس دیگر است؟».

(یعنی مسلمانان در اخلاق و رفتار و کارهای ناپسند مو به مو از یهود و نصاری تقلید می‌نمایند و این یکی از معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشد که از ۱۴۰۰ سال پیش، حال مسلمانان امروز را مشاهده کرده است که به صورت آلت دست یهودیان غاصب و امریکای خونخوار درآمده‌اند و بدون چون و چرا از دستورات آنها پیروی می‌نمایند).

باب ۵: از بین رفتن و برداشته شدن علم و آشکار شدن جهل و فتنه و فساد در آخر زمان

۱۷۰۹ — حدیث: «أَنَّسٌ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَيَثْبَتَ الْجَهْلُ، وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ، وَيُظْهَرَ الزَّنا»^(۱).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: یکی از نشانه‌های قیامت این است که علم (دین) از بین برداشته می‌شود و جهل و نادانی (به احکام دین) فراوان می‌گردد، شرابخواری و زنا آشکار می‌گردد».

۱۷۱۰ — حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ أَيَّامًا، يُرْفَعُ فِيهَا الْعِلْمُ، وَيَنْزِلُ فِيهَا الْجَهْلُ، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْهَرْجُ وَالْهَرْجُ الْقَتْلُ»^(۲).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: چند روزی قبل از آمدن قیامت (به واسطه از بین رفتن علماء دین) علوم دینی از بین مردم برداشته می‌شود و جهل و ناآگاهی (به دستورات دین) شایع می‌گردد، قتل و آدمکشی فراوان و رواج می‌یابد».

۱- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۲۱ باب رفع العلم وظهور الجهل.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۵ باب ظهور الفتن.

«هرج: آدمکشی».

۱۷۱۱ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: يَتَقَارَبُ الزَّيْمَانُ، وَيَنْقُصُ الْعَمَلُ، وَيُلْقَى الشُّحُّ، وَتَظْهَرُ الْفِتَنُ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّمَ هُوَ قَالَ: الْقَتْلُ، الْقَتْلُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: دنیا به آخر نزدیک می شود، اعمال خیر و عبادت کم می گردد، بخل و حرص فراوان می شوند، فتنه و فساد آشکار می گردند و هرج شیوع می یابد. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! (هرج) چیست؟ گفت: آدمکشی است آدمکشی است».

۱۷۱۲ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِرَاعًا، يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا، فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص رضی اللہ عنہ گوید: شنیدم که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می گفت: خداوند علم را به این صورت که آن را از قلب علماء بیرون آورد بر نمی دارد، بلکه علم را به وسیله از بین بردن علماء از بین می برد، به نحوی که دیگر عالم دینی باقی نمی ماند، مردم از رؤسای جاهل به امور دینی پیروی می نمایند این جاهلان بدون علم فتوا می دهند، خود که گمراه هستند دیگران را نیز گمراه می سازند».

۱- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۵ باب ظهور الفتن.

۲- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۳۴ باب كيف يقبض العلم.

فصل چهل وهشتم: درباره ذکر و دعاء و توبه و استغفار

باب ۱: تشویق مردم بر ذکر خدا

۱۷۱۳ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ، ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلٍّ، ذَكَرْتُهُ فِي مَلٍّ خَيْرٌ مِنْهُمْ وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشَيْءٍ، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَإِنْ أَتَانِي يَمْشِي، أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند می فرماید: من مطابق عقیده عبدم نسبت به من، عمل خواهم کرد (عقیده او نسبت به قبول دعا و عبادت و قبول توبه و استغفار باشد، یا عکس آنها) هرگاه مرا یاد نماید و مرا ذکر کند با او هستم، اگر مرا در نفس و قلب خود یاد کند، من هم او را پیش خود یاد می نمایم، و اگر مرا در ملاء عام یاد کند و در نزد دیگران ذکر مرا کند، من هم به نزد جماعت بهتر از آنان ذکرش می کنم، اگر وجبی به من نزدیک شود، یک متر به او نزدیک خواهم شد، اگر یک متر به من نزدیک شود دو متر به او نزدیک می گردم، و اگر به حالت آهسته و عادی به سوی من بیاید، با عجله و سرعت به سوی من می دوم».

باب ۲: اسماء الله و ثواب کسی که اسماء الله را می شمارد و آنها را ذکر می کند

۱۷۱۴ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَزَادَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى وَهُوَ وَتَرٌ يُحِبُّ الْوُثْرَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند دارای نود و نه اسم می باشد، کسی که این نود و نه اسم را بشمارد، و ذکر کند داخل بهشت می شود.

۱- أخرجه البخاري في: ۹۷ كتاب التوحيد: ۱۵ باب قول الله تعالى: (وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ...).

۲- أخرجه البخاري في: ۵۴ كتاب الشروط: ۸۱ باب ما يجوز من الإشرط.

وفي: ۸۰ كتاب الدعوات: ۶۸ باب لله مائة اسم غير واحد.

و در روایت دیگر آمده است که خدا فرد است و فرد را دوست دارد».

باب ۳: انسان باید در دعا قاطع و مصرّانه دعا کند و نباید بگوید: خداوندا! اگر میل داری

۱۷۱۵ — حدیث: «أَنَّسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ، فَلْيَعِزِّمْ الْمَسْئَلَةَ وَلَا يَقُولَنَّ: اللَّهُمَّ إِنِّي شِئْتَ فَأَعْطِنِي فَإِنَّهُ لَا مُسْتَكْرَهَ لَهُ»^(۱).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر وقت که دعا کردید با اصرار و قاطعانه نیاز خودتان را از خداوند بخواهید، نگوئید: خداوندا! اگر میل دارید فلان چیز را به من ببخشای، چون کسی نمی‌تواند خدا را به امری مجبور نماید».

۱۷۱۶ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي، إِنِّي شِئْتَ لِيَعِزِّمَ الْمَسْئَلَةَ، فَإِنَّهُ لَا مُكْرَهَ لَهُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیامبر فرمود: به هنگام دعا نگوئید: خداوندا! اگر می‌خواهی مرا ببخشای! مرا رحم کن! باید در دعای خود قاطع باشید! چون کسی نمی‌تواند خداوند را به امری مجبور سازد».

باب ۴: تمنا و آرزوی مرگ به خاطر ناراحتی و گرفتاریهای وارده مکروه است

۱۷۱۷ — حدیث: أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ الْمَوْتَ لِيُصْرَّ نَزْلَ بِهِ فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مُتَمَنَّيَا لِلْمَوْتِ، فَلْيَقُلْ اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي وَتَوَقَّفْنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي»^(۳).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: نباید هیچیک از شما به هنگام نزول گرفتاری و بلا تمنای مرگ نماید، اگر هم ناچار به تمنای مرگ شد بگوید: خداوندا! مادام زندگی برای من صلاح است مرا زنده‌دار! هر وقت مرگ برای من از زندگی صلاح‌تر است مرا بکش».

۱- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۲۱ باب ليعزم المسألة فإنه لا مكره له.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۲۱ باب ليعزم المسألة فإنه لا مكره له.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۳۰ باب الدعاء بالموت والحياة.

۱۷۱۸ — حدیث: «خَبَّابٌ عَنْ قَيْسٍ رضی الله عنه قَالَ: أَتَيْتُ خَبَّابًا، وَقَدْ اِكْتَوَى سَبْعًا فِي بَطْنِهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَوْلَا أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَهَانَا أَنْ نَدْعُو بِالْمَوْتِ، لَدَعَوْتُ بِهِ»^(۱).

یعنی: «قیس رضی الله عنه گوید: به نزد خَبَّاب رضی الله عنه رفتم، هفت داغ را بر روی شکمش دیدم، شنیدم که می‌گفت: اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را از دعا و تمنای مرگ منع نمی‌نمود، مرگ را تمنا می‌کردم».

باب ۵: کسی که به هنگام مرگ دوست داشته باشد به حضور خدا مشرف شود خداوند هم از لقاء او خشنود است و کسی که از لقاء خدا خشنود نباشد خداوند هم از لقاء او خشنود نیست

۱۷۱۹ — حدیث: «عَبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»^(۲).

یعنی: «عباده بن صامت رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که دوست داشته باشد به حضور خداوند مشرف شود خداوند نیز از لقاء او خشنود می‌گردد، کسی که از مشرف شدن به حضور خدا ناخشنود باشد خداوند هم از لقاء او ناخشنود است».

۱۷۲۰ — حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»^(۳).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که لقاء خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم لقاء او را دوست دارد و کسی که از لقاء خدا بیزار باشد خداوند هم از لقاء او بیزار است».

(امام نووی می‌گوید: منظور از این حدیث این است: به هنگام نزع روح همه انسانها برایشان معلوم می‌گردد که از اهل بهشت هستند یا از اهل دوزخ می‌باشند در این حالت

۱- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۳۰ باب الدعاء بالموت والحياة.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۴۱ باب من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۴۱ باب من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه.

که دیگر پشیمانی سودی ندارد، توبه قبول نمی‌شود، انسانهای بدکار دوست ندارند بمیرند و با گناههایی که دارند به حضور خداوند برسند. ولی انسانهای مؤمن و نیکوکار لقاء الله را بر باقی ماندن در دنیا ترجیح می‌دهند، خداوند متعال از ملاقات با بدکاران ناخشنود و از ملاقات با نیکوکاران راضی می‌باشد).

باب ۶: فضیلت ذکر و دعاء و نزدیکی به خداوند متعال

۱۷۲۱ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ، ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَا، ذَكَرْتُهُ فِي مَلَا خَيْرٍ مِنْهُمْ وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشَيْءٍ، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَإِنْ أَتَانِي يَمَشِي، أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند می‌فرماید: من مطابق عقیده‌ای که عبادم نسبت به من دارد عمل می‌کنم، هر وقت مرا یاد کند و ذکر نماید، با او هستم، اگر مرا در دل خود ذکر کند من هم او را در پیشگاه خود ذکر خواهم کرد، اگر در میان جماعتی مرا ذکر کند، من هم در بین جماعت بهتر او را ذکر می‌کنم، اگر وجبی به من نزدیک شود، متری به او نزدیک خواهم شد و اگر متری به من نزدیک شود دو متر به او نزدیک خواهم شد، اگر به حالت عادی و آهسته به سوی من بیاید، به سرعت به سوی او خواهم رفت».

باب ۸: فضیلت و ثواب مجلس ذکر

۱۷۲۲ — حدیث: «بِی هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يَطُوفُونَ فِي الطُّرُقِ، يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذِّكْرِ فَإِنْ وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ، تَنَادَوْا: هَلُمُّوا إِلَيْنَا حَاجَتُكُمْ قَالَ: فَيُحْفَوْنَهُمْ بِأَجْنَحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا قَالَ: فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ، وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ مَا يَقُولُ عِبَادِي قَالُوا: يَقُولُونَ، يُسَبِّحُونَكَ، وَيُكَبِّرُونَكَ، وَيُحَمِّدُونَكَ، وَيُمَجِّدُونَكَ قَالَ: فَيَقُولُ هَلْ رَأَوْنِي قَالَ: فَيَقُولُونَ، لَا وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ قَالَ: فَيَقُولُ وَكَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي قَالَ: يَقُولُونَ، لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً، وَأَشَدَّ لَكَ

۱- أخرجه البخاري في: ۹۷ كتاب التوحيد: ۱۵ باب قول الله تعالى: (وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ أَنْفُسَهُ...).

تَمَجِيدًا، وَأَكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحًا قَالَ: يَقُولُ فَمَا يَسْأَلُونِي قَالَ: يَسْأَلُونَكَ الْجَنَّةَ قَالَ: يَقُولُ وَهَلْ رَأَوْهَا قَالَ: يَقُولُونَ، لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا قَالَ: يَقُولُ فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا قَالَ: يَقُولُونَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا، كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا، وَأَشَدَّ لَهَا طَلَبًا، وَأَعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً قَالَ: فَمِمَّ يَتَعَوَّذُونَ قَالَ: يَقُولُونَ مِنَ النَّارِ قَالَ: يَقُولُ وَهَلْ رَأَوْهَا قَالَ: يَقُولُونَ لَا وَاللَّهِ مَا رَأَوْهَا قَالَ: يَقُولُ فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا قَالَ: يَقُولُونَ لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا، وَأَشَدَّ لَهَا مَخَافَةً قَالَ: فَيَقُولُ فَأُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ قَالَ: يَقُولُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ: فِيهِمْ فُلَانٌ، لَيْسَ مِنْهُمْ إِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ قَالَ: هُمْ الْجُلَسَاءُ، لَا يَشْفَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند متعال چندین فرشته را مأمور نموده است که بگردند، کسانی را که ذکر خدا می‌کنند پیدا نمایند، هرگاه جماعتی را دیدند که ذکر خدا می‌کنند این فرشتگان همدیگر را صدا می‌کنند می‌گویند: بیایید آنچه که شما می‌خواهید اینجا است، فرشتگان با بالهای خود به دور جماعتی که مشغول ذکر هستند حلقه می‌زنند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هرچند خداوند خود به حقیقت امر از همه آگاه‌تر است ولی از این فرشتگان سؤال می‌کند: این بندگان چه می‌گویند؟ فرشتگان در جواب می‌گویند: آنان تسبیح و تکبیر و تمجید و حمد و ثنای شما را می‌گویند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید: خداوند می‌فرماید: مگر این بندگان مرا دیده‌اند؟ می‌گویند: خداوند! شما را ندیده‌اند، خداوند می‌فرماید: اگر مرا می‌دیدند چه می‌کردند؟ فرشتگان می‌گویند: اگر شما را می‌دیدند حتماً بیشتر عبادت و تمجید و تسبیح شما را می‌نمودند، خداوند می‌فرماید: آنان از من چه درخواستی دارند؟ می‌گویند: بهشت را از شما می‌خواهند. می‌فرماید: مگر بهشت را دیده‌اند؟ فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! بهشت را ندیده‌اند. می‌فرماید: اگر بهشت را می‌دیدند چه می‌کردند؟ فرشتگان گویند: اگر بهشت را می‌دیدند بر تقاضای آن حریص‌تر و مُصرتر می‌بودند، و علاقه و رغبتشان نسبت به آن بیشتر می‌شد. خداوند می‌فرماید: از چه چیزی می‌ترسند؟ می‌گویند: از آتش دوزخ، می‌فرماید: مگر دوزخ را دیده‌اند که از آن می‌ترسند؟ می‌گویند: خیر، آن را ندیده‌اند، می‌فرماید: اگر دوزخ را

۱- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۶۶ باب فضل ذكر الله ﷻ.

می‌دیدند چه می‌کردند؟ می‌گویند: اگر دوزخ را می‌دیدند حتماً بیشتر از آن گریزان می‌شدند و بیشتر می‌ترسیدند. خداوند می‌فرماید: ای فرشتگان! من شما را شاهد و گواه قرار می‌دهم که من از این جماعت گذشت کردم و ایشان را مورد عفو و مغفرت قرار دادم. پیغمبر ﷺ گفت: یکی از این فرشتگان می‌گوید: پروردگارا! فلان کس جزو کسانی نیست که ذکر می‌کردند، بلکه برای کاری به میان آنان آمده بود، خداوند می‌فرماید: آنان همه در یک مجلس با هم جمع شده‌اند کسی که رفیق و هم مجلس آنان باشد اهل شقاوت و دوزخ نخواهد بود».

باب ۹: ثواب و فضیلت گفتن: اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

۱۷۲۳ — حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ أَكْثَرُ دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ: اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^(۱).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: اکثر دعای پیغمبر ﷺ این بود: خداوندا! پروردگارا! خیر و برکت را در دنیا به ما عطا کن و در قیامت خیر و برکت را به ما ببخش، ما را از عذاب دوزخ محفوظ دار».

باب ۱۰: ثواب و فضیلت گفتن: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ، وَ دَعَا كَرْدَن

۱۷۲۴ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ، مِائَةَ مَرَّةٍ كَانَتْ لَهُ عِدْلُ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيتَ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ، يَوْمَهُ ذَلِكَ، حَتَّى يُمْسِيَ وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ بِهِ، إِلَّا أَحَدٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: کسی که روزی صد بار این دعا را بخواند، (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)، (هیچ معبود حقّی نیست جز ذات الله که تنها او پروردگار است. شریک و انبازی ندارد، قدرت و ملک

۱- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۵۵ باب قول النبي ﷺ «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً».

۲- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۱۱ باب صفة إبليس وجنوده.

تنها برای او است، حمد و ستایش مخصوص او است، او بر تمام چیزها توانا است) ثواب خواندن آن برابر است با آزاد نمودن ده برده و صد احسان برایش نوشته می‌شود، صد گناه از گناهانش محو می‌گردد، این صد بار دعا به صورت سنگری در می‌آید که او را در آن روز تا غروب از شرّ شیطان محفوظ می‌دارد. کسی کار بهتری از او انجام نداده است مگر آن کس که تعداد ذکرش از او بیشتر باشد».

۱۷۲۵ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، فِي يَوْمٍ مِائَةِ مَرَّةٍ، حَطَّتْ خَطَايَاهُ، وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: کسی که روزی صد بار بگوید: (سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ)، (خدا را از هر عیب و نقصی پاک می‌دانم و او را ستایش می‌کنم) تمام گناهان او بخشیده می‌شود هرچند به اندازه کف روی دریا باشد».

۱۷۲۶ — حدیث: «أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ قَالَ عَشْرًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ»^(۲).

یعنی: «ابو ایوب انصاری رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گوید: کسی که ده بار بگوید: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)، ثوابش به اندازه کسی است که برده‌ای از اولاد حضرت اسماعیل را آزاد کرده باشد».

۱۷۲۷ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: دو کلمه هست که بر زبان آسان و ساده هستند ولی در ترازوی خیر بسیار سنگین می‌باشند و در پیشگاه خداوند رحمن محبوب هستند. این است آن دو کلمه: (سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ)، خداوند بزرگ را از هر نقصی مبرا

۱- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۶۵ باب فضل التسبيح.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۶۴ باب فضل التهليل.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۶۵ باب فضل التسبيح.

می‌دانم، (سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ)، خدا را از نقص و عیبی مبرا می‌دانم و او را ستایش می‌نمایم».

باب ۱۳: مستحب بودن ذکر با صدای خفی و آهسته

۱۷۲۸ — حدیث: «أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ، أَوْ قَالَ: لَمَّا تَوَجَّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، أَشْرَفَ النَّاسُ عَلَى وَادٍ فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّكْبِيرِ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ارْبِعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا، وَهُوَ مَعَكُمْ وَأَنَا خَلْفَ دَابَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَمِعَنِي وَأَنَا أَقُولُ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَقَالَ لِي: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ قُلْتُ: لَيْتَكَ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَلَا أَذْكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كُنْزٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَذَكَ أَبِي وَأُمِّي قَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^(۱).

یعنی: «ابو موسی اشعری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ عازم غزوه خیبر شد، اصحاب بر بالای تپه‌ای جمع شدند، با صدای بلند شروع به گفتن الله اکبر، و لا اله الا الله کردند، رسول خدا ﷺ فرمود: آرام و خوددار باشید، شما کسی را صدا نمی‌کنید که کر یا از شما دور باشد، بلکه کسی را دعا می‌کنید که شنوا و به شما نزدیک است و با شما است.

ابو موسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: در این اثنا من به دنبال پیغمبر ﷺ بودم و پشت سر او قرار داشتم، شنید که لا حول ولا قوه الا بالله را می‌خوانم، پیغمبر ﷺ به من گفت: ای عبدالله بن قیس! گفتیم: در خدمت ای رسول خدا. گفت: شما را به کلمه‌ای راهنمایی نکنم که گنجی است از گنجهای بهشت؟ گفتیم: چرا پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا! مرا راهنمایی بفرما. فرمود: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) می‌باشد، یعنی هیچ حرکت و قدرت و استطاعتی وجود ندارد مگر به خواست خدا».

(این کلمه که از کلمات توحید است ردی است بر فیلسوف نمایانی که از قدیم الایام ادعا می‌نمایند که جهان تنها در اثر حرکت ماده به وجود آمده است و فاقد خالق دانا و توانا و باراده است، می‌گویند ماده خود به خود دارای نیرو است و به آن تبدیل می‌شود و

۱- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۳۸ باب غزوة خيبر.

این نیرو آن را به حرکت در می‌آورد و این حرکت باعث تغییر و دگرگونی ماده و جهان ماده است، پیغمبر ﷺ در جواب و ردّ این فیلسوف نمایان ملحد می‌فرماید که حرکت و نیرو خالق نیستند بلکه مخلوقی از مخلوقات خداوند می‌باشند و در مشیت الهی قرار دارند، تأثیر حرکت و نیرو در تغییر و دگرگونی اشیاء به خواست و از روی علم و حکمت الهی است، و آلا ماده یا نیروی کور و کر و بی‌اراده و شعور چطور می‌تواند منشأ به وجود آمدن این کائنات شگفت‌انگیز و این نظام دقیق باشد؟!.

۱۷۲۹ — حدیث: «أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: عَلَّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلَاتِي قَالَ: قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ فَاعْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ، وَارْحَمْنِي، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^(۱).

یعنی: «ابو بکر صدیق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به رسول خدا گفت: دعایی را به من یاد ده تا آنرا در نماز بخوانم، پیغمبر ﷺ گفت: بگو، خداوندا! من ظلم فراوانی از نفس خود کرده‌ام، و جز شما کسی گناه‌بخش نیست با مغفرت و بخشش خود مرا ببخش، و مرا مورد رحمت خود قرار بده، همانا تنها تو بخشنده و مهربان هستی».

۱۷۳۰ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلَاتِي قَالَ: قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ فَاعْفِرْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَغْفِرَةً، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^(۲).

یعنی: «عبدالله پسر عمرو عین حدیث فوق را روایت کرده است».

باب ۱۴: پناه بردن به خدا از شرّ فتنه‌ها و غیر آن

۱۷۳۱ — حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَشَرِّ فِتْنَةِ الْغَنَى، وَشَرِّ فِتْنَةِ الْفَقْرِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ اللَّهُمَّ اغْسِلْ قَلْبِي بِمَاءِ الثَّلَجِ وَالْبَرْدِ وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا، كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ، كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ

۱- أخرجه البخاري في: ۱۰ كتاب الأذان: ۱۴۹ باب الدعاء قبل السلام.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۷ كتاب التوحيد: ۹ باب قول الله تعالى: (... وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا...).

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ، وَالْمَأْثَمِ، وَالْمَغْرَمِ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت: خداوندا! من از فتنه آتش دوزخ و فتنه و عذاب قبر به تو پناه می آورم، از شرّ فتنه ثروتمندی (و غرور و تکبر و افتخار به آن و...) و از شرّ فتنه فقری (بغض و حسادت به ثروتمندان و ذلت در برابر آنان و...) به تو پناه می آورم. خداوندا! از شرّ فتنه مسیح دجال به تو پناه می آورم، خداوندا! دل مرا به آب پاک و گوارا پاکیزه گردان و به آن اطمینان و آرامش ده، و دل مرا از گناه و خطا پاک گردان، همانگونه که پارچه سفید را از آلودگی پاک نموده ای، و در بین من و گناهانم دوری بینداز همانطور که در بین مشرق و مغرب فاصله انداخته ای، خداوندا! به تو پناه می آورم از شرّ سستی و تنبلی و از شرّ گناه و قرض دار شدن».

باب ۱۵: پناه بردن به خدا از شرّ ناتوانی و سستی و غیره

۱۷۳۲ — حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ وَالْهَرَمِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت: خداوندا! پناه می آورم به تو از ناتوانی و سستی و ترس و پیری، به تو پناه می آورم از عذاب قبر، به تو پناه می آورم از فتنه دنیا (و مغرور شدن به آن) و فتنه بهنگام مرگ و سوء عاقبت».

باب ۱۶: پناه بردن به خدا از شرّ قضا و رسیدن به بدبختی و غیره

۱۷۳۳ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، يَتَعَوَّذُ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ، وَشَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به خدا پناه می برد از شرّ شدت گرفتن بلا و

۱- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۴۶ باب التعوذ من فتنه الفقر.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۳۸ باب التعوذ من فتنه المحيا والمات.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۲۸ باب التعوذ من جهد البلاء.

مصیبت (که انسان با آن به آزمایش گذاشته می‌شود)، از شرّ به هلاکت رسیدن، و از شرّ سوء قضاء، از طعنه و لوم دشمن نیز به خدا پناه می‌برد».

باب ۱۷: دعایی که به هنگام خواب و دراز کشیدن در رختخواب مستحب است خوانده شود

۱۷۳۴ — حدیث: «الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ، فَتَوَضَّأْ وَضُوءَكَ لِلصَّلَاةِ ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الْأَيْمَنِ ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ وَفَوَضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ فَإِنْ مِتُّ مِنْ لَيْلَتِكَ، فَأَتَتْ عَلَى الْفِطْرَةِ وَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَتَكَلَّمُ بِهِ. قَالَ، فَرَدَّدْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا بَلَغْتُ اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ قُلْتُ: وَرَسُولِكَ قَالَ: لَا وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»^(۱).

یعنی: «براء بن عازب رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هرگاه خواستی بخوابی همانطور که برای نماز وضو می‌گیری وضو بگیر، سپس بر روی طرف راست دراز بکشی، و بگو: خداوند! به سوی تو رو آورده‌ام، تمام امور خود را به تو سپرده‌ام، به تو توکل بسته‌ام، امیدم تنها به تو است، ترسم تنها از تو است، هیچ پناه و ملجأی از عذاب تو نیست به جز پناه تو. پروردگارا! به کتابی که نازل کرده‌ای (قرآن) و به پیامبری که فرستاده‌ای ایمان دارم. پیغمبر ﷺ گفت: اگر بعد از این دعا شب بمیری، بر فطرت و دین اسلام خواهی مرد، این کلمات را آخرین سخن خود قرار بده و بعد از آنها حرف دیگری مزن. براء گوید: این دعا را برای پیغمبر ﷺ تکرار کردم، وقتی که (اللَّهُمَّ! آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ) را خواندم گفتم: (ورسولک) پیغمبر ﷺ گفت: به جای (ورسولک) (وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ) را بگو».

۱۷۳۵ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ، فَلْيَنْفُضْ فِرَاشَهُ بِدَاخِلَةِ إِزَارِهِ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَا خَلَفَهُ عَلَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ: بِاسْمِكَ، رَبِّ وَضَعْتُ جَنْبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ

۱- أخرجه البخاري في: ۴ كتاب الوضوء: ۷۵ باب فضل من بات على الوضوء.

إِنْ أَمْسَكَتَ نَفْسِي، فَأَرْحَمَهَا وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا، فَأَحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ الصَّالِحِينَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر یکی از شما که خواست داخل رختخواب شود قبلاً رختخوابش را با دامنش تمیز کند، چون نمی‌داند بعد از اینکه آن را ترک کرده چه چیزی داخل آن شده است، بعد از تمیز کردن آن بگوید: پروردگارا! بانام تو بر روی آن می‌خوابم و با نام تو بلند می‌شوم، اگر جانم را از من گرفتی (و مُردم) به من رحم کن، اگر آن را آزاد کردی (و زنده ماندم) مرا به نحوی از خطا و گناه محفوظ دار که صالحان و درستکاران را محفوظ می‌داری».

باب ۱۸: پناه بردن انسان به خدا از شرّ اعمالی که انجام داده و یا انجام نداده است
 ۱۷۳۶ — حدیث: «ابن عباس رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ: أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجَنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: خداوندا! پناه می‌آورم به عزّت و عظمت تو و هیچ معبود حقّی نیست جز ذات تو که هرگز نخواهد مرد، اما تمام جن و انسان خواهند مرد».

۱۷۳۷ — حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ: رَبِّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي كُلِّهِ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَجَهْلِي وَهَزْلِي، وَكُلَّ ذَلِكَ عِنْدِي اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ أَنْتَ الْمَقْدَمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخَّرُ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۳).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله این دعا را می‌خواند: پروردگارا! گناه و جهل و اسرافم را در تمام امور و هر گناهی که از من به آن عالم‌تر هستی ببخشای، خداوندا! از گناهان عمدی و اشتباهی و شوخی من صرف‌نظر بفرما، همه این گناهان در نزد من موجود است، خداوندا! از گناههایی که قبلاً انجام داده‌ام و بعداً انجام خواهم داد و

۱- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۱۳ باب حدثنا أحمد بن يونس.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۷ كتاب التوحيد: ۷ باب قول الله تعالى: (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

۳- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۶۰ باب قول النبي صلی الله علیه و آله: «اللَّهُمَّ! اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ».

گناههایی که آشکار و پنهان انجام داده‌ام صرف‌نظر بفرما، هر کسی را که بخواهی به رحمت خود نزدیک می‌نمایی و هر کسی را که بخواهی از رحمت خود دور می‌گردانی، و بر تمام کارها توانا هستی».

۱۷۳۸ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، كَانَ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ أَعَزُّ جُنْدُهُ وَنَصَرُ عَبْدُهُ وَعَلَبَ الْأَحْزَابِ وَحْدَهُ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ می‌گفت: هیچ معبود حقی نیست، به جز ذات الله که یکتا است، دوستان و طرفداران خود را با عزت نگه می‌دارد، عبد صالح خود را کمک و یاری می‌رساند، به تنهایی قبایل کافران را (که علیه پیغمبر ﷺ جمع شده بودند) شکست داد، جز ذات الله هیچ چیزی ثابت و پایدار نیست، همه چیز نسبت به ذات الله مانند عدم است».

باب ۱۹: تسبیحات خدا در اوّل روز و به هنگام خواب

۱۷۳۹ — حدیث: «عَلِيٌّ رضی الله عنه أَنَّ فَاطِمَةَ، عَلَيْهَا السَّلَامُ، شَكَتَ مَا تَلَقَّى مِنْ أَثَرِ الرَّحَا فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ سَبِيًّا فَانْطَلَقَتْ فَلَمْ تَجِدْهُ فَوَجَدَتْ عَائِشَةَ، فَأَخْبَرَتْهَا فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ، أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيءِ فَاطِمَةَ فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ، إِلَيْنَا، وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا فَذَهَبْتُ لِأَقُومَ، فَقَالَ: عَلَى مَكَانِكُمْ فَقَعَدَ بَيْنَنَا، حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي وَقَالَ: أَلَا أَعْلَمُكُمْ خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَنِي إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمْ تُكَبِّرُ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ، وَتَسَبِّحُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَتَحْمَدُ ثَلَاثَةً وَثَلَاثِينَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ خَادِمٍ»^(۲).

یعنی: «علی رضی الله عنه گوید: فاطمه رضی الله عنها در اثر درست کردن آرد با آسیاب دستی ناراحت شد، در این هنگام اُسرا و کنیزانی را پیش پیغمبر ﷺ آوردند، فاطمه رضی الله عنها به نزد پیغمبر ﷺ رفت (تا از او بخواهد کنیزی را برای خدمت به او بدهد) پیغمبر ﷺ را ندید، ولی عایشه را دید و جریان را به او گفت، وقتی پیغمبر ﷺ به منزل آمد، عایشه به او گفت که فاطمه برای چنین کاری آمده بود، همینکه عایشه این خبر را به او داد به منزل ما آمد. ما دراز

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٢٩ باب غزوة الخندق وهي الأحزاب.

۲- أخرجه البخاري في: ٦٢ كتاب فضائل أصحاب النبي ﷺ: ٩٠ باب مناقب علي بن أبي طالب القرشي.

کشیده بودیم، خواستم که بلند شوم فرمود: از جای خود تکان نخورید، پیغمبر ﷺ آمد، در بین ما نشست، سردی پاهایش را با روح احساس کردم، فرمود: آیا دعایی به شما یاد ندهم که بهتر از آن چیزی باشد که از من می‌خواهید؟ هرگاه در رختخواب رفتید، سی و چهار بار بگویید: (الله اکبر) سی و سه بار بگویید: (سبحان الله) و سی و سه بار بگویید: (الحمد لله) فایده این دعا برای شما بیشتر از داشتن یک خادم است.

باب ۲۰: دعا کردن به هنگام بانگ خروس مستحب است

۱۷۴۰ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ: إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدِّيَكَةِ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهيقَ الْحِمَارِ، فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هرگاه صدای خروس را شنیدید از خدا بخواهید که فضل و برکت خود را نصیب شما نماید. چون خروس فرشته‌ای را می‌بیند و بانگ می‌زند. هرگاه صدای خر را شنیدید (أعوذ بالله من الشيطان الرجيم) بگویید چون الاغ شیطان را می‌بیند و عرعر می‌کند».

باب ۲۱: دعای مصیبت و گرفتاری

۱۷۴۱ — حدیث: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، كَانَ يَقُولُ، عِنْدَ الْكَرْبِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، رَبُّ السَّمَوَاتِ، وَرَبُّ الْأَرْضِ، وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: پیغمبر ﷺ به هنگام بلا و ناراحتی می‌گفت: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، رَبُّ السَّمَوَاتِ، وَرَبُّ الْأَرْضِ، وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ)، هیچ معبود حقی نیست به جز ذات الله بزرگوار و صبور، و هیچ معبود حقی نیست به جز پروردگار عرش عظیم، هیچ معبود حقی نیست به جز پروردگار

۱- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۱۵ باب خير مال المسلم غنم يتبع بها شعف الجبال.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۲۷ باب الدعاء عند الكرب.

آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار عرش کریم».

باب ۲۵: کسی که دعا می کند دعایش قبول می شود مادام عجله نکند و نگوید: چرا دعایم قبول نشد

۱۷۴۲ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: يُسْتَجَابُ لِأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: دعای شما قبول می شود مادام عجله نکنید و نگوید دعا کردیم و قبول نشد».

باب ۲۶: اکثر اهل بهشت فقرا و اکثر اهل دوزخ زن هستند و بیان اینکه زنان برای مردان فتنه می باشند

۱۷۴۳ — حدیث: «أُسَامَةُ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَكَانَ عَامَّةٌ مَنِ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينُ وَأَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ غَيْرَ أَنْ أَصْحَابَ النَّارِ، قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ، فَإِذَا عَامَّةٌ مَنِ دَخَلَهَا النِّسَاءُ»^(۲).

یعنی: «أسامه رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بر در بهشت ایستادم دیدم اکثر کسانی که داخل آن می شوند فقرا و مساکین می باشند، اشخاص ثروتمند و خوشبخت دنیا هنوز برای حساب بر در بهشت متوقف شده بودند، اما به آنها که اهل جهنم بودند دستور داده شد تا وارد شوند، بر در جهنم ایستادم دیدم اکثر اهل دوزخ زن هستند».

۱۷۴۴ — حدیث: «أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضُرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»^(۳).

یعنی: «أسامه رضی الله عنه پسر زید گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هیچ فتنه و آزمایشی مشکل تر و مضرتر از زنان برای مردان نمی بینم».

۱- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۲۲ باب يستجاب للعبد ما لم يعجل.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۷ باب ما يتقى من شؤم المرأة.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۷ باب ما يتقى من شؤم المرأة.

(مسلماً انسان در برابر دو احساس درونی خود بسیار ضعیف و ناتوان است، اولی: احساس تمایل جنسی، دومی: حس پول و مقام پرستی، هرگاه این دو یا یکی از آنها بر انسان غلبه نماید حتماً او را به بیراهه می کشاند و شخصیت و معنویت او را تضعیف یا به کلی نابود می کند. به تجربه ثابت شده است، اکثر قریب به اتفاق هر جنایتی که در هر جا واقع می شود یکی از این دو خصلت عامل اصلی آن می باشد، البته تمایل جنسی بسیار حادث تر و خطرناکتر است و مبارزه با آن به جز با اتکا به خدا و تقوا و عبادت بسیار دشوار است صدق رسول الله که می فرماید: دشوارترین و خطرناکترین پیروزی در آزمایشها پیروزی مردان در آزمایش با زنان است).

باب ۲۷: داستان سه نفری که در غار گرفتار شدند و توسل به عمل صالح

۱۷۴۵ — حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی ﷺ، قال: خَرَجَ ثَلَاثَةٌ يَمْشُونَ فَأَصَابَهُمُ الْمَطَرُ فَدَخَلُوا فِي غَارٍ فِي جَبَلٍ فَأَنْحَطَتْ عَلَيْهِمْ صَخْرَةٌ قَالَ: فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: ادْعُوا اللَّهَ بِأَفْضَلِ عَمَلٍ عَمِلْتُمُوهُ فَقَالَ أَحَدُهُم: اللَّهُمَّ إِنِّي كَانَ لِي أَبَوَانِ، شَيْخَانِ كَبِيرَانِ فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَرْعَى، ثُمَّ أَجِيءُ فَأَحْلُبُ فَأَجِيءُ بِالْجِلَابِ، فَاتِي بِهِ أَبِي، فَيَشْرَبَانِ ثُمَّ أَسْقِي الصَّيِّةَ، وَأَهْلِي وَامْرَأَتِي فَاحْتَبَسْتُ لَيْلَةً، فَجِئْتُ فَإِذَا هُمَا نَائِمَانِ قَالَ: فَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَهُمَا، وَالصَّيِّةُ يَتَصَاغَوْنَ عِنْدَ رِجْلِي فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَائِي وَدَأْبُهُمَا حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ، فَأَفْرُجْ عَنَّا فُرْجَةً، نَرَى مِنْهَا السَّمَاءَ قَالَ: فَفَرَّجَ عَنْهُمْ وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أُحِبُّ امْرَأَةً مِنْ بَنَاتِ عَمِّي، كَأَشَدَّ مَا يُحِبُّ الرَّجُلُ النِّسَاءَ فَقَالَتْ: لَا تَنَالْ ذَلِكَ مِنْهَا، حَتَّى تُعْطِيَهَا مِائَةَ دِينَارٍ فَسَعَيْتُ فِيهَا حَتَّى جَمَعْتُهَا فَلَمَّا قَعَدْتُ بَيْنَ رِجْلَيْهَا، قَالَتْ: اتَّقِ اللَّهَ، وَلَا تَفْضُ الْخَاتَمَ إِلَّا بِحَقِّهِ فَقُمْتُ، وَتَرَكْتُهَا فَإِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ، فَأَفْرُجْ عَنَّا فُرْجَةً قَالَ: فَفَرَّجَ عَنْهُمْ الثُّلَاثِينَ وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنِّي اسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا بَفَرَقٍ مِنْ ذُرَّةٍ، فَأَعْطَيْتُهُ وَأَبَى ذَلِكَ أَنْ يَأْخُذَ فَعَمَدْتُ إِلَى ذَلِكَ الْفَرَقِ، فَزَرَعْتُهُ حَتَّى اشْتَرَيْتُ مِنْهُ بَقَرًا وَرَاعِيَهَا ثُمَّ جَاءَ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَعْطِنِي حَقِّي فَقُلْتُ انْطَلِقْ إِلَى تِلْكَ الْبَقَرِ وَرَاعِيَهَا، فَإِنَّهَا لَكَ فَقَالَ: أَتَسْتَهْزِي بِي قَالَ: فَقُلْتُ: مَا أَسْتَهْزِي بِكَ، وَلَكِنَّهَا لَكَ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَأَفْرُجْ عَنَّا فَكُشِفَ عَنْهُمْ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۹۸ باب إذا اشترى شيئاً لغيره بغير إذنه فرضي.

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: سه نفر از منزل بیرون شدند و راه می‌رفتند باران شروع شد، به غاری در کوهی پناه بردند، در این اثنا سنگ بزرگی غلطید و در غار را بر آنان بست، وقتی که این وضع را دیدند، با هم گفتند: بیایید هر یک از ما که کار نیکی را به خاطر خدا انجام داده است شفیع قرار دهیم و از خدا تمنا کنیم، که به وسیله این عمل صالح به ما کمک کند، یکی از آنان گفت: من پدر و مادر پیر و از کار افتاده‌ای داشتم، برای چرانیدن حیوانات از خانه بیرون می‌رفتم وقتی که به خانه بر می‌گشتم حیوانات را می‌دوشیدم، شیر را برای پدر و مادر می‌آوردم، ایشان هم آن را می‌نوشیدند، بعد از ایشان شیر را به بچه‌ها و زن و افراد خانواده می‌دادم، یک موقع شب دیر به خانه آمدم، دیدم که پدر و مادر خوابیده‌اند، نمی‌خواستم ایشان را بیدار نمایم، از طرف دیگر بچه‌هایم به دور من جمع شده بودند، و از گرسنگی گریه می‌کردند، تا طلوع فجر این وضع ادامه داشت، خداوند! اگر می‌دانید که این کار را صرفاً به خاطر رضایت تو انجام داده‌ام دریچه‌ای را برای ما باز کن تا بتوانیم آسمان را از آن تماشا کنیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند دریچه‌ای را برای آنان باز کرد. دومی گفت: خداوند! می‌دانی که من دوشیزه‌ای را که دختر عمویم بود، بسیار دوست می‌داشتم، به شدت به او علاقه‌مند بودم، گفت: تا صد دینار به من ندهی نمی‌توانی به من نزدیک شوی، من هم تلاش و کوشش نمودم تا صد دینار را جمع‌آوری نمودم، (و به آن دوشیزه دادم) وقتی که در بین پاهایش به زانو درآمدم، به من گفت: از خدا بترس، از این گناه دور شو، بکارتم را جز به حاللی از بین مبر، همینکه این سخن را شنیدم فوراً بلند شدم، او را ترک کردم، خداوند! اگر می‌دانی که من این کار را تنها به خاطر تو انجام دادم، دریچه بزرگتری را برای ما باز کن، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: دو سوم در آن غار باز شد. سومی گفت: خداوند! می‌دانی که من کارگری را به یک کیل از ذرت اجیر کرده بودم، و مزدش را به او دادم ولی او آن را از من نگرفت (و رفت) منم این کیل ذرت را کاشتم، هر سال این کار را تکرار کردم تا اینکه از مجموع محصولات آن چند گاو همراه با چوپان برای او خریدم بعد از مدت‌ها آمد، گفت: ای بنده خدا! حَقِّم را به من بده گفتم این گله گاو همراه با چوپانش مال تو

است آن مرد گفت: چرا مرا مسخره می‌کنی؟! گفتم: من تو را مسخره نمی‌کنم بلکه حقیقتاً آنها مال تو است. (آن مرد رفت و آنها را تحویل گرفت)، خداوندا! چنانچه می‌دانی این کار را به خاطر رضایت تو انجام داده‌ام در غار را برای ما باز بگشایی، خداوند به تمامی، در غار را برای آنان گشود».

فصل چهل ونهم: درباره توبه

باب ۱: تشویق بر توبه و خوشحال شدن خداوند از توبه عبدش

۱۷۴۶ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ، ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلٍ، ذَكَرْتُهُ فِي مَلٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشَيْءٍ، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَإِنْ أَتَانِي يَمْسِي، أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: خداوند می فرماید: من مطابق عقیده عبدم نسبت به من با او عمل می کنم، هر وقت مرا یاد کند با او هستم، اگر او مرا در دل خود یاد نماید، منهم او را پیش خود یاد می نمایم، اگر مرا در میان جماعتی ذکر کند منهم در بین جماعت بهتر او را ذکر می کنم، اگر وجبی به من نزدیک شود، من متری به او نزدیک خواهم شد، اگر متری به من نزدیک شود من دو متر به او نزدیک خواهم شد، اگر به حالت عادی و آهسته به سوی من بیاید من باعجله و سرعت به سوی او خواهم رفت».

۱۷۴۷ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: اللَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ، مِنْ رَجُلٍ نَزَلَ مِنْزَلًا، وَبِهِ مَهْلِكَةٌ، وَمَعَهُ رَاحِلَتُهُ، عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ فَوَضَعَ رَأْسَهُ، فَتَنَامَ نَوْمَةً، فَاسْتَيْقَظَ، وَقَدْ ذَهَبَتْ رَاحِلَتُهُ حَتَّى اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْحَرُّ وَالْعَطَشُ، أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: أَرْجِعْ إِلَى مَكَانِي فَرَجِعْ، فَتَنَامَ نَوْمَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَهُ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: خداوند از توبه کردن عبدش خوشحال تر از کسی است که وارد جای خطرناکی می شود، تمام آذوقه و آب و غذایش را بر پشت شترش قرار داده است، سرش را بر زمین می گذارد تا کمی بخوابد اما همینکه بیدار می شود می بیند که شترش رفته است، به دنبالش می گردد تا اینکه شدت گرما و

۱- أخرجه البخاري في: ۹۷ كتاب التوحيد: ۱۵ باب قوله الله تعالى: (وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ...).

۲- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۴ باب التوبة.

تشنگی و سایر ناراحتی‌ها بر او غلبه می‌کند، می‌گوید: (بی‌فایده است) بهتر است به همان مکان اولی برگردم، آنگاه بر می‌گردد، کمی می‌خوابد سپس سرش را بلند می‌کند، می‌بیند شترش نزد او ایستاده است.»

۱۷۴۸ — حدیث: «أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ، سَقَطَ عَلَى بَعِيرِهِ، وَقَدْ أَصْلَهُ فِي أَرْضٍ فَلَاةٍ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند از توبه عبدش خوشحال‌تر از کسی است که شترش را پیدا می‌نماید، بعد از اینکه آن را در بیابانی گم کرده است.»

باب ۴: درباره وسعت رحمت خدا، و اینکه رحمتش بر غضبش سبقت گرفته است

۱۷۴۹ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ، كَتَبَ فِي كِتَابِهِ، فَهُوَ عِنْدَهُ، فَوْقَ الْعَرْشِ، إِنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: وقتی خداوند جهان را آفرید، در کتابش که بر عرش پیش خود می‌باشد نوشت: رحمت من بر قهر و غضبم غلبه دارد و بیشتر از آن است.»

۱۷۵۰ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ جُزْءًا وَأَنْزَلَ فِي الْأَرْضِ جُزْءًا وَاحِدًا فَمِنْ ذَلِكَ الْجُزْءِ يَتَرَاخَمُ الْخَلْقُ، حَتَّى تَرْفَعَ الْفَرَسُ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا، خَشْيَةَ أَنْ تُصِيبَهُ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: خداوند رحمت را به صد قسم تقسیم کرده است، نود و نه قسم آن را پیش خود نگه داشته، یک قسم را به زمین فرستاده است با این یک قسمت است که مردم به هم رحم و محبت می‌نمایند، حتی

۱- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۴ باب التوبة.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۱ باب ما جاء في قول الله تعالى: ﴿ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ﴾.

يُعِيدُهُ ۱۰۰

۳- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۹ باب جعل الله الرحمة مائة جزء.

اسب که سمش را به آرامی از روی کره‌اش بر می‌دارد تا به آن آسیبی نرسد مقداری از این قسمت به آن رسیده که این همه نسبت به کره‌اش مهربان و علاقه‌مند است.»

۱۷۵۱ — حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ سَبِيٌّ، فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ السَّبْيِ قَدْ تَخَلَّبُ ثَدْيَهَا، تَسْقِي إِذَا وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّبْيِ، أَخَذَتْهُ، فَأَلْصَقَتْهُ بِطَنْهَا وَأَرْضَعَتْهُ فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ: أَتَرَوْنَ هَذِهِ طَارِحَةً وَلَكِنَّا فِي النَّارِ قُلْنَا: لَا وَهِيَ تَقْدِرُ عَلَى أَنْ لَا تَطْرَحَهُ فَقَالَ: اللَّهُ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ، مِنْ هَذِهِ بَوْلِهَا»^(۱).

یعنی: «عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: عده‌ای از اُسرا را پیش پیغمبر ﷺ آوردند، در بین آنان زنی بود که بچه‌اش را گم کرده بود، از اینکه شیر در پستانهایش جمع شده بود ناراحت بود و آنها را می‌دوشید، و هر بچه‌ای را می‌دید به او شیر می‌داد تا اینکه بچه خود را پیدا نمود، آن را به سینه‌اش چسبانید، و به او شیر داد، پیغمبر ﷺ به ما گفت: آیا شما فکر می‌کنید که این زن با این همه رحم و محبتی که نسبت به فرزندش دارد، بتواند او را در آتش بیندازد؟ گفتیم: خیر، او نمی‌تواند که این بچه را در آتش بیندازد، پیغمبر ﷺ گفت: همانا خداوند نسبت به بندگانش مهربان‌تر از این زن نسبت به بچه‌اش می‌باشد.»

۱۷۵۲ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لَمْ يَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ: فَإِذَا مَاتَ، فَحَرَّقُوهُ، وَادُّرُوا نَصْفَهُ فِي الْبَرِّ، وَنَصْفَهُ فِي الْبَحْرِ فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَدَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ، لَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا، لَا يُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ فَأَمَرَ اللَّهُ الْبَحْرَ، فَجَمَعَ مَا فِيهِ وَأَمَرَ الْبَرَّ فَجَمَعَ مَا فِيهِ ثُمَّ قَالَ: لِمَ فَعَلْتَ قَالَ: مِنْ خَشْيَتِكَ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ فَعَفَرَ لَهُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: یک نفر که هیچ کار نیکی را انجام نداده بود، وصیت کرد هر وقت که مرد جسد او را بسوزانند، نصف خاکسترش را در خشکی و نصف دیگرش را در دریا پراکنده نمایند، گفت: قسم به خدا اگر خداوند بر جسد من دسترسی پیدا کند آن را به نحوی عذاب می‌دهد که هیچ کس دیگری را عذاب نداده باشد، (وقتی آن مرد فوت کرد و وصیتش را انجام دادند) خداوند به دریا دستور داد تا آن

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۸ باب رحمة الولد وتقيله ومعاقته.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۷ كتاب التوحيد: ۳۴ باب قول الله تعالى: ﴿...يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ...﴾.

قسمت از خاکستری که در آن ریخته شده است جمع نماید و همچنین به خشکی دستور داد تا اجزاء پراکنده آن جسد را جمع آوری کند، (وقتی که خداوند جسد را جمع و زنده نمود) از او پرسید: چرا این کار را کرده‌ای؟ گفت: خداوند! خودت می‌دانی که از ترس و خوف تو این کار را کردم، خداوند گناهان او را مورد عفو قرار داد.

۱۷۵۳ — حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَنَّ رَجُلًا كَانَ قَبْلَكُمْ رَغَسَهُ اللَّهُ مَالًا فَقَالَ لِنَبِيهِ لَمَّا حُضِرَ: أَيُّ أَبِ كُنْتُ لَكُمْ قَالُوا: خَيْرَ أَبٍ قَالَ: فَإِنِّي لَمْ أَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ فَإِذَا مِتُّ فَأَحْرِقُونِي، ثُمَّ اسْحَقُونِي، ثُمَّ ذَرُونِي فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ فَفَعَلُوا فَجَمَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ: مَا حَمَلَكَ قَالَ: مَخَافَتُكَ فَتَلَقَّاهُ بِرَحْمَتِهِ»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند به مردی از امت‌های پیش از شما مال فراوانی بخشیده بود، وقتی که مرض موتش فرا رسید، به پسرهایش گفت: من چگونه پدری برای شما بودم؟ گفتند: بهترین پدر برای ما بودی، گفت: من هرگز کار نیکی نکرده‌ام پس هرگاه مردم مرا بسوزانید، و خاکسترم را خرد کنید، آنگاه در روزی که باد شدید وزید آن را پراکنده کنید، پسرهایش وصیتش را انجام دادند، سپس خداوند جسد آن مرد را جمع نمود و از او پرسید: چه چیزی تو را به این کار وادار نمود؟ آن مرد گفت: خوف از عذاب تو. خداوند با لطف و رحمت خود توبه او را پذیرفت و گناهانش را بخشید».

باب ۵: توبه از گناه قبول می‌شود هر چند گناه و توبه تکرار شوند

۱۷۵۴ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ: إِنَّ عَبْدًا أَصَابَ ذَنْبًا، وَرُبَّمَا قَالَ، أَذْنَبَ ذَنْبًا فَقَالَ: رَبِّ أَذْنَبْتُ وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَبْتُ فَأَغْفِرْ لِي فَقَالَ رَبُّهُ: أَعْلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ غَفَرْتُ لِعَبْدِي ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَصَابَ ذَنْبًا، أَوْ أَذْنَبَ ذَنْبًا فَقَالَ: رَبِّ أَذْنَبْتُ، أَوْ أَصَبْتُ آخَرَ فَأَغْفِرْهُ فَقَالَ: أَعْلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ، وَيَأْخُذُ بِهِ غَفَرْتُ لِعَبْدِي ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَابَ ذَنْبًا قَالَ: قَالَ رَبِّ أَصَبْتُ أَوْ أَذْنَبْتُ آخَرَ فَأَغْفِرْهُ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۴ باب حدثنا أبو اليان.

لِي فَقَالَ: أَعْلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ غَفْرَتُ لِعَبْدِي ثَلَاثًا فَلْيَعْمَلْ مَا شَاءَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بنده‌ای از بندگان خدا مرتکب گناهی شد، سپس (قلباً پشیمان گردید و) گفت: پروردگارا! مرتکب گناه شده‌ام مرا ببخش، پروردگارش گفت: آیا این عبد من می‌داند که پروردگاری دارد که گناه را می‌بخشد و یا گناهکار را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد؟ (پس چون می‌داند) من از گناه او صرف‌نظر می‌کنم پس من او را می‌بخشم.

سپس آن عبد مدت زمانی که خواست خدا بود از گناه دوری کرد، ولی مجدداً دچار گناه گردید، (و باز قلباً ناراحت و پشیمان شد) و گفت: پروردگارا! مرتکب گناه دیگری شدم، مرا ببخش، خداوند گفت: مگر این عبد من می‌داند پروردگاری دارد که گناه را می‌بخشد و یا گناهکار را مؤاخذه می‌کند؟ (چون می‌داند همچو پروردگاری را دارد) من گناه او را می‌بخشم، آن مرد مدت زمان دیگر که خواست خدا بود از گناه دوری کرد، اما مجدداً مرتکب گناه دیگری شد، آن عبد (در حال پشیمانی قلبی) گفت: پروردگارا! دچار گناه دیگری شدم و مرا عفو کن، خداوند گفت: چون این بنده من می‌داند که پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشاید و یا گناهکار را مؤاخذه می‌نماید، من از هر سه گناه او صرف‌نظر کردم، (وقتی که عبد قلباً توبه می‌کند) هر عملی که می‌خواهد انجام دهد.»

(امام قرطبی در کتاب «المفهم» می‌گوید: این حدیث بر فضیلت و ثواب عظیم توبه و استغفار و وسعت و کرم و رحم خداوندی دلالت می‌نماید، ولی این توبه و استغفار باید با پشیمانی قلبی همراه باشد، کسی که مرتکب گناه می‌شود قلباً از رفتار ناپسند خود پشیمان شود و با شرمندگی و خجالت به سوی خدا برگردد. وقتی انسان گناهکار قلباً پشیمان شود و توبه کند مدت زمانی از آن گناه دوری کند خداوند توبه او را می‌پذیرد و چنین اشخاصی به عنوان مصرّ بر گناه محسوب نمی‌شوند. اما کسانی که گناه می‌کنند و تنها با زبان می‌گویند توبه، استغفر الله، قلباً از این گناه پشیمان نیستند و تصمیم بر ترک

۱- أخرجه البخاري في: ۹۷ كتاب التوحيد: ۳۴ باب قول الله تعالى: ﴿...يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ...﴾.

گناه نمی گیرند و از گناه دوری نمی جویند گناهکارند و نه توبه کار و به عنوان انسانهای مصرّ بر گناه محسوب می باشند^(۱).

باب ۶: غیرت خدا در مقابل حرام، و حرام بودن فاحشگی

۱۷۵۵ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه، قَالَ: لَا أَحَدٌ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ وَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ، مَا ظَهَرَ مِنْهَا، وَمَا بَطَنَ وَلَا شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ وَلِذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هنگامی که عبدی مرتکب گناهی می شود هیچ کسی به اندازه خداوند خشمگین و ناراحت نمی گردد، به همین خاطر است که فحشا را چه به صورت آشکار و چه به صورت پنهانی حرام نموده است، و هیچ عملی در پیشگاه خداوند محبوب تر از تعریف و توصیف و حمد و ثنای او نیست، برای اینست که خداوند خود را تعریف و توصیف نموده است».

۱۷۵۶ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند به حالت غضب و خشم درمی آید و غضب و خشم او از این است که انسان مؤمن مرتکب حرامی شود».

۱۷۵۷ — حدیث: «أَسْمَاءُ رضی الله عنها أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، يَقُولُ: لَا شَيْءٌ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ»^(۴).

یعنی: «اسماء رضی الله عنها گوید: شنیدم که رسول خدا می گفت: هیچ کسی (برای حفظ آبرو و ناموس) با غیرت تر از خداوند نیست».

۱- پاورقی لؤلؤ و مرجان: ج ۳، ص: ۲۴۲.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۶ سورة الأنعام: ۷ باب (... وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ...).

۳- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۰۷ باب الغيرة.

۴- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۰۷ باب الغيرة.

باب ۷: درباره این آیه که می فرماید: (نیکی ها بدی ها را از بین می برد)

۱۷۵۸ — حدیث: «ابن مسعود رضی الله عنه أَنَّ رَجُلًا أَصَابَ مِنْ امْرَأَةٍ قُبْلَةً فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَأَخْبَرَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِفَاتِ...﴾ فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَيْ هَذَا قَالَ: لِجَمِيعِ أُمَّتِي كُلِّهِمْ»^(۱).

یعنی: «ابن مسعود رضی الله عنه گوید: یک مرد زن بیگانه ای را بوسیده بود، به نزد پیغمبر ﷺ آمد و جریان را به او خبر داد، خداوند آیه ۱۱۴ سوره هود را نازل نمود که می فرماید: (نماز را در دو طرف روز (صبح و ظهر و عصر) و ساعتی از شب (مغرب و عشاء) به پا دارید، همانا نیکی ها، بدی ها را از بین می برد)، آن مرد گفت: ای رسول خدا! آیا این تنها برای من است؟ پیغمبر ﷺ گفت: خیر، برای امت من می باشد، هر یک از امت پیغمبر ﷺ از این فضیلت و رحم برخوردار می باشند که گناهانشان به وسیله اعمال صالحشان از بین می رود».

۱۷۵۹ — حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمَّهُ عَلَيَّ قَالَ: وَلَمْ يَسْأَلْهُ عَنْهُ قَالَ: وَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ، فَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ ﷺ الصَّلَاةَ، قَامَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَالَ: أَلَيْسَ قَدْ صَلَّيْتَ مَعَنَا قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ ذَنْبَكَ (أَوْ قَالَ) حَدَّكَ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: نزد پیغمبر ﷺ بودم، یک نفر آمد، گفت: ای رسول خدا! من دچار گناهی شده ام که دارای حد است، حد آنرا بر من اجرا نمایید، ولی پیغمبر ﷺ از او نپرسید که چه گناهی مرتکب شده است؟ تا وقت نماز فرا رسید، آن مرد با پیغمبر ﷺ نماز خواند، وقتی پیغمبر ﷺ نماز را تمام کرد، آن مرد به نزد پیغمبر ﷺ رفت، گفت: ای رسول خدا! من دچار گناهی شده ام که مستوجب حد است، برابر کتاب خدا مرا حد بزن، پیغمبر ﷺ گفت: مگر شما با ما نماز نخواندی؟ آن مرد گفت: بلی، با شما نماز خواندم، پیغمبر ﷺ گفت: خداوند از گناه شما گذشت نمود و حد شما را بخشید».

۱- أخرجه البخاري في: ۹ كتاب مواقيت الصلاة: ۴ باب الصلاة كفارة.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۶ كتاب الحدود: ۲۷ باب إذا أقر بالحد ولم يبين هل للإمام أن يستر عليه.

(امام نووی می‌فرماید: حد در این حدیث به معنی گناهی است که موجب تعزیر می‌باشد، و جزو گناهان صغیره بوده است، چون علماء اتفاق نظر دارند که گناههای کبیره‌ای که موجب حد هستند حد آنها با نماز ساقط نخواهد شد)^(۱).

باب ۸: قبول بودن توبه قاتل هر چند مرتکب قتلهای فراوانی شده باشد

۱۷۶۰ — حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه، قَالَ: كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِنْسَانًا ثُمَّ خَرَجَ يَسْأَلُ فَأَتَى رَاهِبًا، فَسَأَلَهُ فَقَالَ لَهُ: هَلْ مِنْ تَوْبَةٍ قَالَ: لَا فَقَتَلَهُ فَجَعَلَ يَسْأَلُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَنْتَ قَرِيْبَةٌ كَذَا وَكَذَا فَأَذْرَكَهُ الْمَوْتُ فَنَاءَ بِصَدْرِهِ نَحْوَهَا فَاخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ: أَنْ تَقْرَبِي وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ: أَنْ تَبَاعَدِي وَقَالَ: قِيسُوا مَا بَيْنَهُمَا فَوُجِدَ إِلَى هَذِهِ أَقْرَبَ بِشِيرٍ، فَغُفِرَ لَهُ»^(۲).

یعنی: «ابو سعید رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در بین بنی اسرائیل مردی بود که نود و نه نفر را به قتل رسانیده بود، بعداً از منزل خارج شد، می‌پرسید: (آیا راه نجاتی دارد؟) به نزد راهبی رفت، از او پرسید که آیا راه بازگشت و توبه دارد؟ راهب جواب داد، گفت: خیر، راه توبه نداری (آن مرد عصبانی شد) و آن راهب را هم به قتل رساند، آن مرد مجدداً شروع به سؤال و جستجو نمود، یک نفر به او گفت: به فلان ده و فلان ده برو (کسی که شما را راهنمایی کند در آنجا وجود دارد) هنگامی که به سوی آن ده می‌رفت مُرد، فرشته رحمت و عذاب با هم اختلاف پیدا کردند، (فرشته رحمت می‌گفت: چون قصد توبه داشته است باید از اهل نجات باشد، فرشته عذاب می‌گفت: چون قاتل است باید از اهل دوزخ باشد)، خداوند به فرشته رحمت وحی نمود به سوی دهی که آن مرد می‌خواست به آنجا عزیمت نماید، برود و به فرشته عذاب هم وحی نمود که به طرف دهی که آن مرد از آن خارج شده است برگردد، به آنان دستور داد که فاصله آن دو روستا را اندازه‌گیری نمایند (وقتی که فاصله آن دو ده را نسبت به جایی که آن مرد در آن فوت کرده بود مقایسه کردند)، دیدند که دهی که می‌خواست به آنجا برود یک وجب از دهی

۱- پاورقی لؤلؤ و مرجان: ج ۳، ص: ۲۴۴.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۴ باب حدثنا أبو اليان.

که از آن خارج شده است نزدیکتر است، بنابراین خداوند توبه او را قبول کرد و از گناهان او صرف نظر نمود».

۱۷۶۱ — حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ الْمَازِنِيِّ، قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا أَمْشِي مَعَ ابْنِ عُمَرَ، أَخَذَ بِيَدِهِ، إِذْ عَرَضَ رَجُلٌ فَقَالَ: كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي التَّجْوَى فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ، فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَتْفَهُ وَيَسْتَرُهُ: فَيَقُولُ: أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا فَيَقُولُ: نَعَمْ أَيْ رَبِّ حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ، وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ قَالَ: سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُونَ فَيَقُولُ الْأَشْهَادُ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^(۱).

یعنی: «صفوان بن محرز مازنی گوید: یک وقت با ابن عمر رضی الله عنهما راه می‌رفتم، دستش را گرفته بودم، در این اثنا مردی آمد، گفت: تو در مورد نجوای عبد با پروردگارش در روز قیامت به چه کیفیتی از پیغمبر ﷺ شنیده‌ای؟ ابن عمر رضی الله عنهما گفت: از پیغمبر ﷺ شنیدم می‌گفت: خداوند در روز قیامت بنده مؤمن خود را به خود نزدیک می‌نماید، تا جایی که او را تحت حفاظت و پوشش خود قرار می‌دهد، به او می‌گوید: آیا فلان گناهی را که انجام داده‌ای می‌شناسی؟ و فلان گناه دیگر را می‌شناسی؟ می‌گوید: بلی، پروردگارا! آنها را می‌شناسم، به این ترتیب به تمام گناهانش اعتراف می‌نماید، این عبد مسلمان در چنین حالی تصوّر می‌کند که کارش تمام است، به کلی بدبخت شده است، خداوند می‌فرماید: من این گناهان تو را در دنیا پوشیده‌ام، امروز هم آنها را می‌بخشم، بعد از اینکه مورد عفو قرار می‌گیرد، نامه حسناتش به دستش داده می‌شود.

اما بر کافران و منافقان، شاهدان شهادت می‌دهند که اینها کسانی هستند که بر پروردگارشان دروغ می‌بستند و برای او شریک قرار می‌دادند، لعنت خدا بر ظالمان و مشرکان باد».

۱- أخرجه البخاري في: ٤٦ كتاب المظالم: ٢ باب قول الله تعالى: (... أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ).

باب ٩: داستان توبه كعب بن مالك و دو نفر رفيقش كه هر سه از اصحاب بودند

١٧٦٢ — حديث: «كعب بن مالك رضي الله عنه قال: لم أتخلف عن رسول الله ﷺ، في غزوة غزاه، إلا في غزوة تبوك غير أنني كنت تخلفت في غزوة بدر، ولم يعاتب أحدًا تخلف عنها إنما خرج رسول الله ﷺ يريد غير قريش حتى جمع الله بينهم وبين عدوهم على غير ميعاد ولقد شهدت مع رسول الله ﷺ ليلة العبة حين تواقفنا على الإسلام وما أحب أن لي بها مشهد بدر، وإن كانت بدر أذكر في الناس منها.

كان من خبري أنني لم أكن قط أقوى ولا أيسر حين تخلفت عنه في تلك الغزاة والله ما اجتمعت عندي قبله راحلتان قط، حتى جمعتهما في تلك الغزوة ولم يكن رسول الله ﷺ يريد غزوة إلا ورى غيرها حتى كانت تلك الغزوة غزاه رسول الله ﷺ، في حر شديد، واستقبل سفراً بعيداً، ومفازاً، وعدواً كثيراً فجلى للمسلمين أمرهم ليتأهبوا أهبة غزوهم فأخبرهم بوجهه الذي يريد والمسلمون مع رسول الله ﷺ كثير ولا يجمعهم كتاب حافظ (يريد الديوان).

قال كعب: فما رجل يريد أن يتغيب إلا ظن أن سيخفى له، ما لم ينزل فيه وحى الله وغزا رسول الله ﷺ، تلك الغزوة، حين طابت الثمار والظلال وتجهز رسول الله ﷺ والمسلمون معه فطفقت أعدو لكي أتجهز معهم فأرجع ولم أقض شيئاً فأقول في نفسي: أنا قادر عليه فلم يزل يتمادى بي، حتى اشتد بالناس الجد فأصبح رسول الله ﷺ، والمسلمون معه ولم أقض من جهازي شيئاً فقلت: أتجهز بعده يوم أو يومين، ثم ألحقهم فعدوت بعد أن فصلوا، لأتجهز، فرجعت ولم أقض شيئاً ثم عدوت ثم رجعت ولم أقض شيئاً فلم يزل بي حتى أسرعوا، وتفارط الغزو وهممت أن أرتحل فأدركهم وليتني فعلت فلم يقدر لي ذلك فكننت، إذا خرجت في الناس، بعد خروج رسول الله ﷺ، فطفقت فيهم، أحرزني أنني لا أرى إلا رجلاً مغموصاً عليه النفاق، أو رجلاً ممن عذر الله من الضعفاء ولم يذكرني رسول الله ﷺ حتى بلغ تبوك فقال، وهو جالس في القوم بتبوك: ما فعل كعب فقال رجل من بني سلمة: يا رسول الله حبسه برداه ونظره في عطفه فقال معاذ بن جبل: بس ما قلت والله يا رسول الله ما علمنا عليه إلا خيراً فسكت رسول الله ﷺ.

قال كعب بن مالك: فلما بلغني أنه توجه قافلاً، حضرني همي وطفقت أتذكر الكذب، وأقول: بماذا أخرج من سخطه غداً واستعنت على ذلك بكل ذي رأي من أهلي فلما قيل إن رسول الله ﷺ قد أطل قادمًا، زاح عني الباطل، وعرفت أنني لن أخرج منه أبداً بشيء فيه كذب، فأجمعت صدقه وأصبح رسول الله ﷺ قادمًا وكان، إذا قدم من سفر، بدأ بالمسجد، فركع فيه ركعتين، ثم جلس للناس فلما فعل ذلك، جاءه المخلفون، فطفقوا يعتذرون إليه، ويخلفون له وكانوا بضعة وثمانين

رَجُلًا فَقِيلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَانِيَتَهُمْ، وَيَا بَعْهَمُ، وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَوَكَّلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ فَجَنَّتُهُ فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، تَبَسَّمَ تَبَسُّمُ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ تَعَالَ فَجَنَّتُ أَمْشِي، حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لِي مَا خَلَّفَكَ أَلَمْ تَكُنْ قَدْ ابْتِغْتَ ظَهْرَكَ فَقُلْتُ: بَلَى إِنِّي، وَاللَّهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، لَرَأَيْتُ أَنْ سَاخِرُجُ مِنْ سَخَطِهِ بَعْدُ وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلًا وَلَكِنِّي، وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ لَيْسَ حَدَّثُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ، تَرْضَى بِهِ عَنِّي، لِيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يُسَخِطَكَ عَلَيَّ وَلَيْسَ حَدَّثُكَ حَدِيثَ صِدْقٍ تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ، إِنِّي لَا رَجُو فِيهِ عَفْوُ اللَّهِ لَا وَاللَّهِ مَا كَانَ لِي مِنْ عَذْرِ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى، وَلَا أَيْسَرَ مِنِّي، حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَّا هَذَا، فَقَدْ صَدَقَ فَقُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِيكَ فَقُمْتُ وَنَارَ رَجُلٍ مِنْ بَنِي سَلَمَةَ، فَاتَّبَعُونِي فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ كُنْتَ أَذْنَبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا وَلَقَدْ عَجَزْتَ أَنْ لَا تَكُونَ اعْتَذَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُتَخَلِّفُونَ قَدْ كَانَ كَافِيكَ ذَنْبِكَ اسْتَغْفَارُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَكَ فَوَاللَّهِ مَا زَالُوا يُؤْتُونِي، حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَأَكْذَبَ نَفْسِي ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِيَ هَذَا مَعِيَ أَحَدٌ قَالُوا: نَعَمْ رَجُلَانِ قَالَا مِثْلُ مَا قُلْتَ، فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لَكَ فَقُلْتُ: مَنْ هُمَا قَالُوا: مُرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الْعَمْرِيُّ، وَهَالِلُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيُّ فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ، قَدْ شَهِدَا بَدْرًا، فِيهِمَا أَسْوَةٌ فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي.

وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلَامِنَا، أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ، مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ فَاجْتَنَبْنَا النَّاسَ، وَتَغَيَّرُوا لَنَا، حَتَّى تَنْكَرْتُ فِي نَفْسِي الْأَرْضَ، فَمَا هِيَ الَّتِي أَعْرِفُ فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً فَأَمَّا صَحْبَائِي، فَاسْتَكْنَا، وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا، يَبْكِيَانِ وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ، وَأَجْلَدَهُمْ فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلَاةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَطُوفُ فِي الْأَسْوَاقِ وَلَا يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ وَآتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَ عَلَيْهِ، وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلَامِ عَلَيَّ، أَمْ لَا ثُمَّ أَصْلِي قَرِيبًا مِنْهُ، فَأَسَارِقُهُ النَّظْرَ فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلَاتِي، أَقْبَلَ إِلَيَّ وَإِذَا انْتَفَتُ نَحْوَهُ، أَعْرَضَ عَنِّي حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْ جَفْوَةِ النَّاسِ، مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي، وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ فَقُلْتُ: يَا أَبَا قَتَادَةَ أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ هَلْ تَعَلَّمْنِي أَحَبُّ اللَّهِ وَرَسُولُهُ فَسَكَتَ فَعُدْتُ لَهُ، فَتَشَدُّتُهُ فَسَكَتَ فَعُدْتُ لَهُ فَتَشَدُّتُهُ، فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَفَاضَتْ عَيْنَايَ، وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْجِدَارَ.

قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي بِسُوقِ الْمَدِينَةِ، إِذَا بَطِيٌّ مِنْ أَتْبَاطِ أَهْلِ الشَّامِ، مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ، يَقُولُ: مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ حَتَّى إِذَا جَاءَنِي، دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مِلْكِ عَسَّانٍ فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ بِدَارِ هَوَانٍ، وَلَا مَضِيعَةٍ فَالْحَقُّ بِنَا نُؤَاسِكَ فَقُلْتُ لَمَّا قَرَأْتُهَا: وَهَذَا أَيْضًا مِنَ الْبَلَاءِ فَتَيَمَّمْتُ بِهَا التَّوَرَّ

فَسَجَرْتُهُ بِهَا حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً مِنَ الْخَمْسِينَ، إِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِينِي فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزَلَ امْرَأَتَكَ فَقُلْتُ: أَطْلُقُهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ قَالَ: لَا بَلْ اعْتَزِلْهَا، وَلَا تَقْرُبْهَا وَأَرْسَلَ إِلَى صَاحِبِي مِثْلَ ذَلِكَ فَقُلْتُ لَامْرَأَتِي: الْحَقِّي بِأَهْلِكَ، فَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ قَالَ كَعْبٌ: فَجَاءَتْ امْرَأَةُ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ، رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هِلَالَ بْنِ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ، لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ قَالَ: لَا وَلَكِنْ لَا يَقْرُبُكَ قَالَتْ: إِنَّهُ، وَاللَّهِ مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ وَاللَّهِ مَا زَالَ يَنْكِي مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِ مَا كَانَ، إِلَى يَوْمِهِ هَذَا فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوْ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي امْرَأَتِكَ، كَمَا أَذِنَ لَامْرَأَةَ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا اسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا يُدْرِينِي مَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، إِذَا اسْتَأْذَنْتُهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ فَلَبِثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ، حَتَّى كَمَلْتُ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً، مِنْ حِينَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كَلَامِنَا فَلَمَّا صَلَّيْتُ صَلَاةَ الْفَجْرِ، صُبْحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، وَأَنَا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ، قَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِي، وَضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ، أَوْفَى عَلَى جَبَلٍ سَلْعٍ، بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ أَبْشِرْ قَالَ: فَخَرَرْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنَّ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ وَأَذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا، حِينَ صَلَّى صَلَاةَ الْفَجْرِ فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، وَذَهَبَ قَبِيلُ صَاحِبِي مَبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ إِلَيَّ رَجُلٌ فَرَسًا، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ، فَأَوْفَى عَلَى الْجَبَلِ وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي نَزَعْتُ لَهُ تَوْبَتِي، فَكَسَوْتُهُ إِيَّاهُمَا بِبُشْرَاهُ وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ، فَلَبِسْتُهُمَا وَأَنْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا، يُهَنُّونِي بِالتَّوْبَةِ يَقُولُونَ: لَتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ.

قَالَ كَعْبٌ: حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ يَهْرُولُ، وَهَنَانِي وَاللَّهِ مَا قَامَ إِلَيَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرَهُ وَلَا أَنْسَاهَا لَطَلْحَةَ. قَالَ كَعْبٌ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ: أَبْشِرْ بِخَيْرٍ يَوْمَ مَرٍّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدْتُكَ أُمُّكَ قَالَ: قُلْتُ أَمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، إِذَا سُرَّ اسْتَنْارَ وَجْهُهُ، حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ قُلْتُ: فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْرٍ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا نَجَانِي بِالصَّدَقِ، وَإِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لَا أَحْدَثَ إِلَّا صِدْقًا مَا بَقِيَتْ فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلَاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ، مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ،

أَحْسَنَ مِمَّا أُنَبِّئُكَ مَا تَعَمَّدْتُ، مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا، كَذِبًا وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللَّهُ فِيمَا بَقِيْتُ.

وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَى قَوْلِهِ: وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۷-۱۱۹].

فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ، بَعْدَ أَنْ هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ، أَعْظَمَ فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا أَكُونَ كَذِبْتُهُ، فَأَهْلَكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا، حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ، شَرًّا مَا قَالَ لِأَحَدٍ فَقَالَ، تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا أَنْقَلَبْتُمْ ... إِلَى

قَوْلِهِ: فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۹۵-۹۶].

قَالَ كَعْبٌ: وَكُنَّا تَخْلِفْنَا، أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ، عَنْ أَمْرِ أَوْلَيْكَ الَّذِينَ قَبْلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حِينَ حَلَفُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ وَأَرْجَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمْرَنَا، حَتَّى قَضَى اللَّهُ فِيهِ.

فَبِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا﴾ وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِمَّا خُلِفْنَا عَنْ الْغَزْوِ، إِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا، وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا، عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ، وَاعْتَدَرَ إِلَيْهِ، فَقَبِلَ مِنْهُ^(۱).

یعنی: «کعب بن مالک ﷺ گوید: در تمام غزوه‌هایی که پیغمبر ﷺ در آن حضور داشت شرکت داشتم و از آنها غایب نشده بودم به جز غزوه تبوک، البته در غزوه بدر هم غایب بودم ولی پیغمبر ﷺ هیچ کسی را به خاطر شرکت نکردن در غزوه بدر مورد توبیخ و لوم قرار نداد. چون وقتی پیغمبر ﷺ از مدینه به سوی بدر خارج شد، هدفش این بود که کاروان قریش را مورد حمله قرار دهد، ولی خداوند مسلمانان و کافران را بدون وعده قبلی با هم روبرو ساخت.

کعب ﷺ گوید: من در شب پیمان عقبه در مکه با پیغمبر ﷺ بر دین اسلام پیمان بستیم، هیچگاه آرزو نمی‌کردم بگویم: ای کاش من به جای شرکت در شب عقبه در غزای بدر

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٧٩ باب حديث كعب بن مالك ﷺ وقول الله ﷻ: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ

الَّذِينَ خَلَفُوا﴾.

شرکت می‌کردم، هر چند غذای بدر در نزد مردم بافضیلت‌تر و معروف‌تر بود. اتفاقاً در حالی از جنگ تبوک تخلف نمودم که هیچگاه تا این اندازه قدرتمند و دارای امکانات نبودم، قسم به خدا قبلاً هیچوقت دو شتر نداشتم، ولی دو شتر را برای این غزوه آماده کرده بودم، معمولاً پیغمبر ﷺ به هر غزوه که می‌رفت مقصد خود را از دیگران پنهان می‌داشت، تا اینکه غزوه تبوک پیش آمد، که در گرمایی شدید اقدام به جنگ طولانی و سفر بیابانی و روبرو شدن با دشمنان فراوان نمود، و قبلاً مسلمانان را از مقصد خود باخبر ساخت، جریان را برایشان روشن کرد، تا خود را کاملاً برای این جنگ مهم آماده کنند، در این جنگ تعداد مسلمانان به اندازه‌ای زیاد بودند که دفتر ثبت‌نام گنجایش اسم آنان را نداشت، کعب گوید: به اندازه‌ای تعداد شرکت‌کننده فراوان بود که هر کس خود را پنهان می‌کرد، گمان می‌برد کسی نمی‌فهمد که او غایب است و خود را پنهان کرده است، مگر وحی درباره غیبت او نازل شود.

پیغمبر ﷺ در فصلی به این جنگ رفت که میوه‌ها و سایه‌ها لذت‌بخش شده بودند، برای آن جنگ خود را مجهز ساخته بود و مسلمانان هم همراه او مهجز بودند، من صبحها شروع به کار می‌کردم تا با مسلمانان آماده شوم، ولی وقتی بر می‌گشتم می‌دیدم که هیچ کاری را انجام نداده‌ام، با خود می‌گفتم: مهم نیست من می‌توانم هر وقت بخواهم خود را آماده نمایم، همینطور به این بی‌تصمیمی ادامه دادم تا اینکه مسلمانان کاملاً آماده شدند.

پیغمبر با مسلمانانی که همراه او بودند عازم شد، ولی من هنوز هیچگونه آمادگی نداشتم، گفتم: یکی دو روز بعد از پیغمبر ﷺ خود را آماده می‌کنم، آنگاه خودم را به ایشان می‌رسانم بعد از اینکه پیغمبر ﷺ و مسلمانان از مدینه دور شدند باز هم دست به کار شدم تا خود را آماده نمایم، باز وقتی که برگشتم دیدم هیچ کاری را نکرده‌ام، این بی‌تصمیمی ادامه داشت تا مسلمانان پیش رفتند و از دسترس خارج گشتند، تصمیم گرفتم که سوار شوم و خود را به مسلمانان برسانم، ای کاش که این تصمیم را عملی می‌کردم، اما این کار برایم مقدور نشد، نرفتم، وقتی بعد از رفتن پیغمبر ﷺ به میان مردم می‌رفتم و در بین ایشان آمد و رفت می‌کردم، تنها چیزی که بیش از همه مرا ناراحت می‌کرد این بود، هر

کسی را که می‌دیدم، یا آثار نفاق بر او نمایان بود، یا جزو اشخاص ضعیف و مریضی بود که از جانب خدا معذور بودند.

در این مدت پیغمبر ﷺ یادی از من نکرده بود، تا وقتی که به تبوک می‌رسد، در آنجا در میان مسلمانان می‌نشیند، می‌فرماید: چرا کعب این کار را کرد؟! یک نفر از بنی سلمه می‌گوید: ای رسول خدا! لباسهای قیمتی و غرور نفسی او را از شرکت در این جنگ بازداشت، ولی معاذ بن جبل در جوابش می‌گوید: حرف بدی زدی، ای رسول خدا! قسم به خدا جز خیر و صلاح چیزی از کعب ندیده‌ام، پیغمبر ﷺ سکوت می‌نماید.

کعب بن مالک ؓ گوید: وقتی که به من خبر رسید که پیغمبر ﷺ به سوی مدینه بر می‌گردد غم و ناراحتی بر من سایه انداخت، خواستم یک عذر دروغین را آماده کنم ولی می‌گفتم: چطور می‌توانم فردا از گناه آن نجات پیدا کنم؟ در این مورد از هر انسانی فهمیده‌ای از نزدیکان خود کمک گرفتم و با آنان مشورت کردم. وقتی گفتند: پیغمبر ﷺ نزدیک است وارد مدینه شود، تمام فکر و خیالات باطل از من دور شد، دانستم که نمی‌توانم با دروغ از این مشکل رستگار شوم، بنابراین تصمیم گرفتم هرچه صداقت و حقیقت است به پیغمبر ﷺ بگویم، پیغمبر ﷺ به مدینه برگشت، معمولاً وقتی که از سفر مراجعت می‌کرد، اول به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند، سپس در بین مردم می‌نشست، وقتی که به مسجد آمد، نماز را خواند و نشست، کسانی که غیبت کرده بودند، به نزد او آمدند، شروع به معذرت‌خواهی کردند، برایش قسم می‌خوردند که معذور بوده‌اند، تعداد غائبین در این جنگ هشتاد و چند نفری بودند، پیغمبر ﷺ عذرهای ظاهری آنان را پذیرفت و با ایشان تجدید بیعت کرد، از خدا خواست تا آنان را ببخشد، نیت قلبی و حقیقت امر ایشان را به خدا واگذار نمود، من هم به نزد پیغمبر ﷺ رفتم وقتی که بر او سلام کردم با حالت خشمگینانه تبسمی کرد، گفت: بیا جلو، من هم جلو رفتم تا اینکه در بین دستانش نشستم، گفت: چرا غیبت کردی؟ مگر شتر را نخریده بودی؟ وسیله سواری نداشتی؟ گفتم: چرا داشتم، ای رسول خدا! من در بحث و مجادله قدرتی دارم فکر می‌کنم، به جز تو با هر کسی مباحثه کنم می‌توانم او را راضی نمایم، اما می‌دانم قسم به

خدا اگر اکنون با عذرهای دروغین تو را راضی نمایم، خداوند تو را بر من خشمگین خواهد کرد، اگر حقیقت و صداقت را به تو بگویم شاید که از من عصبانی شوی، ولی امیدوارم خداوند به واسطه این صداقت مرا عفو نماید، قسم به خدا من هیچ عذری نداشتم، و هرگز مانند وقتی که غیبت کردم قوی و ثروتمند نبوده‌ام، پیغمبر ﷺ گفت: اما این راست می‌گوید، گفت: بلند شو، تا خداوند در حق شما حکم خواهد نمود، بلند شدم، عده‌ای از مردان بنی سلمه هم بلند شدند و به دنبال من آمدند، می‌گفتند: قسم به خدا ما نمی‌دانیم که تو قبل از این جریان گناهی کرده باشی. چرا نتوانستی مانند دیگرای برای پیغمبر ﷺ عذرخواهی کنی؟ وقتی مانند آنان عذرخواهی می‌کردی پیغمبر ﷺ برای این گناهت از خدا طلب مغفرت می‌نمود.

این مردان دست از سرکوبی و سرزنش من بر نمی‌داشتند، تا اینکه خواستم به حضور پیغمبر ﷺ برگردم و خودم را تکذیب نمایم (و عذرهای دروغین بیان کنم) سپس به این مردان گفتم: آیا کس دیگری هست که مانند من هیچ عذری نیاورده باشد؟ گفتند: بلی، دو نفر عین سخنان شما را گفتند: همان جواب شما را شنیدند، گفتم: این دو نفر چه کسانی هستند؟ گفتند: مراره بن ربیع عمری و هلال بن امیه واقفی می‌باشند، دو نفری که هر دو صالح و از حاضرین در جنگ بدر و نمونه صداقت و پاکی بودند، وقتی که اسم این دو نفر را شنیدم رفتم (و برای معذرت خواهی به نزد پیغمبر ﷺ برنگشتم).

پیغمبر ﷺ دستور داد تا مسلمانان در بین تمام متخلفین با ما سه نفر حرف نزنند، مردم از ما دوری کردند، و نسبت به ما تغییر موضع دادند، تا جایی که زمین در برابر چشمانم دگرگون شده بود همان زمینی نبود که قبلاً آن را می‌شناختم، پنجاه شب بر این حالت باقی ماندیم، اما دو نفر رفیقم در این مدت عاجزانه در منزل نشسته بودند و گریه می‌کردند، من که از ایشان جوان‌تر و قوی‌تر بودم از منزل بیرون می‌رفتم و با مسلمانان حاضر نماز می‌شدم، و در بازار می‌گشتم، اما کسی با من حرف نمی‌زد، وقتی که پیغمبر ﷺ بعد از نماز می‌نشست به نزد او می‌رفتم، و بر او سلام می‌کردم، با خود می‌گفتم: آیا پیغمبر ﷺ لبه‌ایش را به جواب سلامم تکان داد یا خیر؟ سپس در نزدیکی

پیغمبر ﷺ شروع به نماز می‌کردم، گوشه چشمم را به طرف او می‌انداختم، می‌دیدم هرگاه که به نماز روی می‌کنم پیغمبر ﷺ روی به من می‌نماید، هرگاه به طرف پیغمبر ﷺ روی می‌کنم، روی از من می‌گرداند، بی‌توجهی پیغمبر ﷺ نسبت به ما باعث بی‌میلی و فشار بیشتر از جانب مسلمانان شد، در حالی که سرگردان می‌گشتم، از دیوار باغ ابو قتاده که پسرعمویم بود بالا رفتم و بر او سلام کردم، او که به نزد من از هر کس دیگری عزیزتر بود قسم به خدا جواب سلام مرا نداد، گفتم: ای ابو قتاده! شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانی که من خدا و رسول خدا را دوست دارم؟ ولی ابو قتاده سکوت کرد، نزد او نشستم، باز او را قسم دادم، باز سکوت کرد، باز نشستم و مجدداً او را قسم دادم، این بار گفت: خدا و رسول خدا از همه عالم‌تر می‌باشند، اشک از چشمانم جاری شد، از نزد ابو قتاده برگشتم، و از دیوار باغ بالا آمدم.

کعب ﷺ گوید: در این فاصله هنگامی که در بازار مدینه می‌گشتم، دیدم یکی از کشاورزان اهل شام که گندم و جو را برای فروش به مدینه آورده بود، می‌گوید: چه کسی می‌تواند کعب بن مالک را به من نشان دهد؟ مردم به سوی من اشاره کردند، آن کشاورز به نزد من آمد، نامه‌ای را از پادشاه غسان به من داد که نوشته بود: به من خبر رسیده است که دوست شما (منظورش پیغمبر ﷺ بود) نسبت به شما ظلم کرده است، خداوند نمی‌خواهد که شما در جایی باشی که مورد اهانت قرار گیری و حَقّ ضایع شود، پس به نزد ما بیا ما احترامت را محفوظ می‌داریم.

وقتی که نامه را خواندم گفتم: این هم یک آزمایش دیگر است، آن نامه را در تنور انداختم و آن را سوزاندم، تا اینکه چهل شب از مجموع پنجاه شب گذشت، دیدم که یک نفر از جانب رسول خدا آمد، گفت: پیغمبر ﷺ به تو دستور می‌دهد که از همسرت دوری نمایی، گفتم: او را طلاق دهم؟ یا چه کار کنم؟ گفت: او را طلاق مده ولی با او نزدیکی مکن و از او دور شو.

عین همین دستور را به دو نفر رفیق هم داده بود، به زعم گفتم: به منزل پدرت برگرد و پیش خانواده‌ات بمان تا ببینم خداوند در این مورد چه حکمی نازل می‌نماید، کعب

گوید: زن هلال بن امیه (یکی از این سه نفر) به نزد پیغمبر ﷺ رفت، گفت: ای رسول خدا! هلال بن امیه پیرمردی است افتاده، خدمتگزاری هم ندارد، اگر من او را خدمت کنم ناراحت می‌شوی؟ پیغمبر ﷺ گفت: مانعی ندارد، ولی نباید به شما نزدیک شود، آن زن گفت: این موضوع به هیچوجه پیش نمی‌آید، و نمی‌تواند از جای خود حرکت کند، چون از روزی که به این ناراحتی مبتلا شده است دائماً در حال گریه و زاری بسر می‌برد، بعضی از افراد فامیل هم به من گفتند: تو هم بهتر است برای زنت از پیغمبر ﷺ اجازه بگیری همانطوری که اجازه زن هلال بن امیه را داد تا به هلال خدمت کند، گفتم: قسم به خدا در این مورد از پیغمبر ﷺ طلب اجازه نمی‌کنم چون نمی‌دانم وقتی که از او اجازه بخواهم چه جوابی به منی که جوان هستم می‌دهد، ده روز دیگر صبر کردم تا پنجاه شب تمام با این ناراحتی بر ما گذشت، نماز صبح را که خواندم پنجاه شب کامل گذشته بود، سپس بر روی یکی از بامهای خود نشسته بودم، همانگونه که خداوند می‌فرماید، جانم به تنگ آمده بود، زمین با این همه وسعتی که داشت بر من تنگ شده بود، ناگاه صدای بلند یک نفر را که از کوی سلع (کوه معروف است در مدینه) بالا رفته بود شنیدم که با تمام قدرت بانگ می‌زد و می‌گفت: ای کعب بن مالک! مژده بده، کعب گوید: فوراً به سجده افتادم دانستم که گشایشی نازل شده است. پیغمبر ﷺ به هنگام نماز صبح به مردم اعلام کرده بود که خداوند توبه ما (سه نفر) را قبول کرده است، مردم شروع به مژده دادن به ما کردند، و مژده‌دهندگان به سوی دو رفیق رفتند، یک اسب‌سوار هم باعجله به نزد من آمد، یک نفر از بنی اسلم با سرعت از کوه بالا رفت و صدای او قبل از آمدن اسب‌سوار به من رسید، وقتی آن مردی که صدایش را شنیدم و به من مژده می‌داد به نزد من آمد، دو پارچه بردی که به تن داشتم از تنم درآوردم و به مژدگانی به او دادم، قسم به خدا لباس دیگری نداشتم، دو برد را به عاریه گرفتم و پوشیدم به سوی پیغمبر ﷺ رفتم، دیدم مردم دسته دسته به استقبال من می‌آیند، و قبول توبه را به من تبریک می‌گویند، می‌گفتند: قبول توبه شما از جانب خدا بر شما مبارک باد.

کعب ﷺ گوید: رفتم تا اینکه داخل مسجد شدم، دیدم که پیغمبر ﷺ نشسته است و

مردم هم در اطرافش می‌باشند، دیدم که طلحه بن عبیدالله با عجله به سوی من می‌آید و به من تبریک می‌گوید، قسم به خدا در بین مهاجرین به جز طلحه کسی به استقبال من نیامد، من هرگز این محبت طلحه را فراموش نمی‌کنم.

کعب رضی الله عنه گوید: وقتی که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام کردم در حالی که صورتش از سرور و شادی برق می‌زد فرمود: شاد باش به این روزی که بهترین روزهای عمر تو است، گفتم: ای رسول خدا! این مژده از جانب شما است یا از جانب خدا؟ گفت: خیر، از جانب خدا است، معمولاً وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خوشحال می‌شد، صورتش نورانی می‌شد و انسان تصور می‌کرد که یک پارچه ماه است و هر وقت خوشحال می‌شد ما می‌فهمیدیم، وقتی که در بین دستانش نشستیم گفتم: ای رسول خدا! یکی از نشانه‌های توبه من این است که تمام مالم را در راه خدا و رسول خدا صدقه می‌نمایم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهتر است مقداری از ثروت را برای خودت نگهداری، گفتم: تنها سهمی که از خیبر به من رسیده است برای خودم نگه می‌دارم، گفتم: ای رسول خدا! خداوند تنها به وسیله صداقت مرا نجات داد، و یکی از توبه‌های من این است که در تمام عمرم به جز راستی دروغ نگویم، قسم به خدا نمی‌دانم هیچیک از مسلمانان مانند من در امر صداقت مورد رحم خداوند قرار گرفته باشد، از وقتی که در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله تعهد کردم که هرگز دروغ نگویم، تا به حال عمداً دروغی نگفته‌ام، امیدوارم که خداوند در بقیه عمرم نیز مرا از دروغ محفوظ نماید.

خداوند آیه‌های ۱۱۶ - ۱۱۹ سوره توبه را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل نمود که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ تُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ (۱۱۶) لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ (۱۱۷) وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸) يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹)

[التوبة: ۱۱۶-۱۱۹].

«همانا خداوند توبه پیغمبر ﷺ را پذیرفت که به منافقان اجازه داد تا در غزا شرکت نکنند، و توبه مهاجرین و انصار را پذیرفت که به هنگام سختی و تنگنا (غزوه تبوک) از او پیروی کردند، بعد از اینکه نزدیک بود عده‌ای از آنان (به واسطه شدت کارزار) قلبشان متمایل گردد (و منحرف شوند) اما خداوند توبه آنان را پذیرفت و خداوند نسبت به ایشان رؤوف و مهربان است. خداوند توبه سه نفری که پیغمبر ﷺ قضاوت درباره ایشان را به تأخیر انداخت و زمین با وسعتی که دارد بر آنان تنگ شده بود و از شدت غم و اندوه جانشان به تنگ آمده بود، فکر می‌کردند که جز خدا پناهی از عذاب الهی ندارند، پذیرفت؛ توبه‌کنندگان باید به سوی خدا برگردند، همانا خداوند توبه‌پذیر و مهربان است، ای ایمان داران از گناه پرهیز کنید و به سوی خدا برگردید، همیشه در رفتار و ایمان و عهد و پیمان با صادقین باشید».

کعب ﷻ گوید: قسم به خدا از روزی که مسلمان شده‌ام به عقیده من خداوند نعمت بزرگتر از آن سخنی که به پیغمبر ﷺ گفتم به من نداده است، چون اگر عذر دروغین می‌آوردم مانند کسانی که همین کار را کردند به هلاکت می‌رسیدم، خداوند به هنگام نزول وحی درباره این دروغگویان شدیدترین چیزی که نسبت به کسی باید گفته شود، گفته است، و می‌فرماید:

﴿سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ جزاء بما كانوا يكسبون ﴿٩٦﴾ تَخْلِفُونَ لَكُمْ لَتَرْضُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٩٧﴾﴾ [التوبة: ۹۵-۹۶].

«وقتی که از جنگ (تبوک) به سوی مدینه برگشتید منافقینی که از شرکت در آن غیبت کرده‌اند برای شما قسم می‌خورند (و عذر دروغین می‌آورند) تا تو را راضی کنند و ایشان را مورد عقاب قرار ندهی، از این منافقین دوری کن، به راستی پلید هستند، جای ایشان جهنم است، این هم جزای اعمال ناپسند آنان است، قسم می‌خورند تا شما را

راضی کنند اگر شما هم از آنان راضی شوید، خداوند هرگز از انسانهای فاسق راضی نخواهد شد».

کعب رضی الله عنه گوید: ما سه نفر از کسانی که به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند، به دروغ قسم خوردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله قسم ایشان را قبول نمود و با آنان تجدید بیعت نمود و برای ایشان طلب مغفرت کرد، پیروی نکردیم، ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله کار ما سه نفر را به تأخیر انداخت تا خداوند در حق ما قضاات کند. در این مورد خداوند می فرماید: توبه سه نفری که به تأخیر انداخته شد، پذیرفته شد. منظور خداوند از تخلف در این آیه، تأخیر پیغمبر صلی الله علیه و آله در قضاوت درباره ماست، چرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را از کسانی که قسم می خوردند و برایش معذرت می آوردند جدا نمود، مقصود تخلف ما از جنگ نمی باشد».

باب ۱۰: حدیث افتراء نسبت به حضرت عایشه و قبول توبه کسی که این افتراء را می کند

یعنی: حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها زَوْجَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الْإِفْكِ مَا قَالُوا قَالَتْ عَائِشَةُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا أَرَادَ سَفَرًا، أَفْرَعَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِ فَأَيُّهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا، خَرَجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَعَهُ قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَفْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزْوَةِ غَزَاهَا فَخَرَجَ فِيهَا سَهْمِي فَخَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ فَكُنْتُ أُحْمَلُ فِي هَوْدَجِي، وَأُنْزَلُ فِيهِ فُسْرُنَا، حَتَّى إِذَا فَرَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ غَزْوَتِهِ تَلَكَّ، وَقَفَلَ دَنُونًا مِنَ الْمَدِينَةِ قَافِلِينَ، آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ فَقُمْتُ، حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ، فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي، أَقْبَلْتُ إِلَى رَحْلِي، فَلَمَسْتُ صَدْرِي، فَإِذَا عَقْدٌ لِي، مِنْ جَزَعِ ظَفَارٍ، قَدْ انْقَطَعَ فَرَجَعْتُ، فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي، فَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ قَالَتْ: وَأَقْبَلَ الرَّهْطُ الَّذِينَ كَانُوا يُرَحِّلُونِي، فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي، فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ عَلَيْهِ، وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ وَكَانَ النِّسَاءُ، إِذْ ذَاكَ، خِفَافًا لَمْ يَهْبُلْنَ وَلَمْ يَعْشَهُنَّ اللَّحْمُ إِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلُقَةَ مِنَ الطَّعَامِ فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ خِفَةَ الْهُودَجِ حِينَ رَفَعُوهُ وَحَمَلُوهُ وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ فَبَعَثُوا الْجَمَلَ فَسَارُوا وَوَجَدْتُ عِقْدِي، بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ فَجِئْتُ مَنَازِلَهُمْ وَلَيْسَ بِهَا مِنْهُمْ دَاعٍ وَلَا مُجِيبٌ فَتَيَمَّمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ بِهِ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَفْقِدُونِي، فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ فِي مَنْزِلِي، غَلَبَتْنِي عَيْنِي، فَنِمْتُ وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعَطَّلِ السُّلَمِيِّ، ثُمَّ الذَّكْوَانِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ، فَعَرَفَنِي حِينَ رَأَانِي، وَكَانَ رَأَانِي قَبْلَ الْحِجَابِ فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ، حِينَ عَرَفَنِي

فَحَمَرْتُ وَجْهِي بِجِلْبَابِي وَوَاللَّهِ مَا تَكَلَّمْنَا بِكَلِمَةٍ، وَلَا سَمِعْتُ مِنْهُ كَلِمَةً غَيْرَ اسْتِرْجَاعِهِ وَهُوَ حَتَّى أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ، فَوَطِئَ عَلَى يَدَيْهَا، فَقُمْتُ إِلَيْهَا، فَرَكِبْتُهَا فَأَنْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ، حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ، مُوْغِرِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ، وَهُمْ نُزُولٌ.

قَالَتْ: فَهَلْكَ مَنْ هَلَكَ وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى كَبِيرَ الْإِفْكِ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَنٍ سُلُولَ قَالَ عُرْوَةُ (أَحَدُ رِوَاةِ الْحَدِيثِ): أَخْبِرْتُ أَنَّهُ كَانَ يُشَاغُ وَيُتَحَدَّثُ بِهِ عِنْدَهُ، فَيَقْرُؤُهُ وَيَسْتَمِعُهُ وَيَسْتَوْشِيهِ. وَقَالَ عُرْوَةُ أَيْضًا: لَمْ يُسَمَّ مِنْ أَهْلِ الْإِفْكِ أَيْضًا إِلَّا حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ، وَمِسْطَحُ بْنُ أَثَاثَةَ، وَحَمْنَةُ بِنْتُ جَحْشٍ، فِي نَاسٍ آخَرِينَ، لَا عِلْمَ لِي بِهِمْ غَيْرَ أَنَّهُمْ غَضَبَةُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِنَّ كَبِيرَ ذَلِكَ يُقَالُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَنٍ سُلُولَ.

قَالَ عُرْوَةُ: كَانَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَكْرَهُ أَنْ يُسَبَّ عِنْدَهَا حَسَّانُ وَتَقُولُ: إِنَّهُ الَّذِي قَالَ:

فَإِنَّ أَبِي وَوَالِدَهُ وَعِرْضِي لِعِرْضِ مُحَمَّدٍ مِنْكُمْ وَقَاءُ

قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَاشْتَكَيْتُ حِينَ قَدِمْتُ شَهْرًا، وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ فِي قَوْلِ أَصْحَابِ الْإِفْكِ لَا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ وَهُوَ يَرِيئِي فِي وَجْعِي أَنِّي لَا أَعْرِفُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللَّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَشْتَكِي إِنَّمَا يَدْخُلُ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُولُ: كَيْفَ تَيْكُمُ ثُمَّ يَنْصَرِفُ فَذَلِكَ يَرِيئِي وَلَا أَشْعُرُ بِالشَّرِّ حَتَّى خَرَجْتُ حِينَ تَقَهْتُ فَخَرَجْتُ مَعَ أُمِّ مِسْطَحٍ قَبْلَ الْمَنَاصِعِ وَكَانَ مُتَبَرِّزًا وَكُنَّا لَا نَخْرُجُ إِلَّا لَيْلًا إِلَى لَيْلٍ وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنْفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا قَالَتْ: وَأَمَرْنَا أُمُّ الْعَرَبِ الْأُولَى فِي الْبَرِيَّةِ قَبْلَ الْغَائِطِ وَكُنَّا نَتَّأَذَى بِالْكَنْفِ أَنْ نَتَّخِذَهَا عِنْدَ بُيُوتِنَا قَالَتْ: فَأَنْطَلَقْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ، وَهِيَ ابْنَةُ أَبِي رَهْمٍ بْنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، وَأُمُّهَا بِنْتُ صَخْرٍ بْنِ عَامِرٍ، خَالَةُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَأَبْنُهَا مِسْطَحُ بْنُ أَثَاثَةَ بْنِ عَبَادٍ بْنِ الْمُطَّلِبِ فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ قَبْلَ بَيْتِي، حِينَ فَرَعْنَا مِنْ شَأْنِنَا فَعَثَرْتُ أُمُّ مِسْطَحٍ فِي مِرْطَهِهَا فَقَالَتْ: تَعَسَ مِسْطَحٌ فَقُلْتُ لَهَا: بَنَسَ مَا قُلْتَ أَنْتُسِبِينَ رَجُلًا شَهِدَ بَدْرًا فَقَالَتْ: أَيُّ هُنْتَاهُ وَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالَ قَالَتْ: وَقُلْتُ: مَا قَالَ فَأَخْبَرْتَنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الْإِفْكِ قَالَتْ: فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَى مَرَضِي فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي، دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ تَيْكُمُ فَقُلْتُ لَهُ: أَتَأْذَنُ لِي أَنْ آتِيَ أَبُويَّ قَالَتْ: وَأُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قَبْلِهِمَا قَالَتْ: فَآذَنُ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَأُمِّي: يَا أُمَّتَاهُ مَاذَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ قَالَتْ: يَا بَنِيَّةُ هُوَنِي عَلَيْكَ فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةً قَطُّ وَضِيئَةً عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا، لَهَا ضَرَائِرُ، إِلَّا كَثُرْنَ عَلَيْهَا قَالَتْ: فَقُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ أَوْ لَقَدْ تَحَدَّثَ النَّاسُ بِهَذَا قَالَتْ: فَبَكَيْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ، لَا يَرِقًا لِي دَمْعٌ، وَلَا أَكْتَسَحِلُ بَنَوْمٍ ثُمَّ أَصْبَحْتُ أَبْكِي.

قَالَتْ: وَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَأَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيَ، يَسْأَلُهُمَا، وَيَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ قَالَتْ: فَأَمَّا أُسَامَةُ فَأَشَارَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالَّذِي يَعْلَمُ مِنْ بَرَاءَةِ أَهْلِهِ، وَبِالَّذِي يَعْلَمُ لَهُمْ فِي نَفْسِهِ فَقَالَ أُسَامَةُ: أَهْلُكَ وَلَا نَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا وَأَمَّا عَلِيٌّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصُدُّكَ قَالَتْ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ فَقَالَ: أَيُّ بَرِيرَةَ هَلْ رَأَيْتِ مِنْ شَيْءٍ يَرِيْبُكَ قَالَتْ لَهُ بَرِيرَةُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا رَأَيْتِ عَلَيْهَا أَمْرًا قَطُّ أَعْمَصُهُ، غَيْرَ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ، تَنَامُ عَنْ عَجَبِينَ أَهْلِهَا، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ.

قَالَتْ: فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَوْمِهِ، فَاسْتَعْدَرَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي، وَهُوَ عَلَى الْمَنِيرِ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ يَعِدْرُنِي مِنْ رَجُلٍ قَدْ بَلَغَنِي عَنْهُ أَذَاهُ فِي أَهْلِي وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا وَمَا يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا مَعِيَ قَالَتْ: فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ، أَخُو بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ فَقَالَ: أَنَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْدِرُكَ فَإِنْ كَانَ مِنَ الْأَوْسِ ضَرَبْتُ عَنْقَهُ وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا أَمْرَكَ قَالَتْ: فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الْخَزْرَجِ، وَكَانَتْ أُمُّ حَسَّانَ بِنْتُ عَمِّهِ، مِنْ فَحْدِهِ وَهُوَ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ قَالَتْ: وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلًا صَالِحًا وَلَكِنْ احْتَمَلْتُهُ الْحِمِيَّةَ، فَقَالَ لِسَعْدٍ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَا تَقْتُلُهُ، وَلَا تَقْدِرُ عَلَى قَتْلِهِ وَلَوْ كَانَ مِنْ رَهْطِكَ مَا أَحْبَبْتَ أَنْ يُقْتَلَ فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ سَعْدٍ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ قَالَتْ: فَتَنَارَ الْحَيَّانِ، الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ، حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَقْتِيلُوا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ عَلَى الْمَنِيرِ قَالَتْ: فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَتُوا وَسَكَتْ قَالَتْ: فَبَكَيْتُ يَوْمِي ذَلِكَ كُلَّهُ لَا يَرِقًا لِي دَمْعٌ، وَلَا أَكْتَحِلُ بَنُومَ.

قَالَتْ: وَأَصْبَحَ أَبَوَايَ عِنْدِي، وَقَدْ بَكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا لَا يَرِقًا لِي دَمْعٌ، وَلَا أَكْتَحِلُ بَنُومَ حَتَّى إِتْنِي لِأُظَنُّ أَنْ الْبُكَاءَ فَالِقُ كَبِدِي فَبَيْنَا أَبَوَايَ جَالِسَانِ عِنْدِي، وَأَنَا أَبْكِي، فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَى امْرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَأَذْنَتْ لَهَا فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِيَ قَالَتْ: فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ، دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْنَا فَسَلَّمَ، ثُمَّ جَلَسَ قَالَتْ: وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي، مُنْذُ قِيلَ مَا قِيلَ، قَبْلُهَا وَقَدْ لَبِثَ شَهْرًا لَا يُوحِي إِلَيْهِ فِي شَأْنِي بِشَيْءٍ قَالَتْ: فَتَشْهَدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ جَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ يَا عَائِشَةُ إِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكَ كَذَا وَكَذَا فَإِنْ كُنْتَ بَرِيَّةً، فَسَيِّرْكَ اللَّهُ وَإِنْ كُنْتَ أَلَمَمْتَ بِذَنْبٍ فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ، وَتَوْبِي إِلَيْهِ فَإِنَّ الْعَبْدَ، إِذَا اعْتَرَفَ، ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ.

قَالَتْ: فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ، قَلَصَ دَمْعِي، حَتَّى مَا أَحْسُ مِنْهُ قَطْرَةً فَقُلْتُ لِأَبِي: أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِّي فِيمَا قَالَ فَقَالَ أَبِي: وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لِأُمِّي: أَجِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ قَالَتْ أُمِّي: وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ

السَّنَّ، لَا أَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَثِيرًا: إِنِّي، وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ لَقَدْ سَمِعْتُمْ هَذَا الْحَدِيثَ حَتَّى اسْتَقَرَّ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَّقْتُمْ بِهِ فَلَيْنَ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ لَا تُصَدِّقُونِي وَلَيْنَ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرِ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي مِنْهُ بَرِيئَةٌ، لَتُصَدِّقَنِي فَوَاللَّهِ لَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلًا إِلَّا أَبَا يُوسُفَ حِينَ قَالَ (فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) ثُمَّ تَحَوَّلْتُ وَاضْطَجَعْتُ عَلَى فِرَاشِي وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي حِينَئِذٍ بَرِيئَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ مُبَرِّئِي بَرَاءَتِي وَلَكِنَّ وَاللَّهُ مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ مُنْزِلٌ فِي شَأْنِي وَحَيًّا يُنَلِّي لَشَأْنِي فِي نَفْسِي كَانَ أَحَقَرَّ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ فِيَّ بِأَمْرٍ وَلَكِنْ كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ بِهَا فَوَاللَّهِ مَا رَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَجْلِسَهُ، وَلَا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، حَتَّى أَنْزَلَ عَلَيْهِ فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرْحَاءِ حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْحَدُ مِنْهُ مِنَ الْعَرَقِ مِثْلَ الْجُمَانِ وَهُوَ فِي يَوْمٍ شَاتٍ، مِنْ ثِقَلِ الْقَوْلِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْهِ.

قَالَتْ: فَسَرَّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَضْحَكُ فَكَانَتْ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ: يَا عَائِشَةُ أَمَّا اللَّهُ فَقَدْ بَرَّأَكَ.

قَالَتْ: فَقَالَتْ لِي أُمِّي: قَوْمِي إِلَيْهِ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا أَقُومُ إِلَيْهِ، فَإِنِّي لَا أَحْمَدُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَتْ: وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ ﴿٢﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿٣﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالْإِسْنَةِ كُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿٥﴾ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَنَكَ هَذَا بِهِتَنٌ عَظِيمٌ ﴿٦﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٧﴾ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا هُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ

اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾ * يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾ وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيِّثُونَ لِلْحَيِّثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾ [النور: ١١-٢٦].

ثُمَّ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاءَتِي.

قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ، وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحِ بْنِ أُنَاثَةَ، لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ وَفَقَرِهِ: وَاللَّهِ لَا أُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا، بَعْدَ الَّذِي قَالَ لِعَائِشَةَ عليها السلام مَا قَالَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ:

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ إِلَى قَوْلِهِ: وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ عليه السلام: بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي لِأَحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحِ التَّفَقُّةِ النَّبِيِّ كَانَ يُنْفِقُ عَلَيْهِ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَنْزَعُهَا مِنْهُ أَبَدًا.

قَالَتْ عَائِشَةُ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَأَلَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ عَنْ أَمْرِي فَقَالَ لَزَيْنَبَ: مَاذَا عَلِمْتَ أَوْ رَأَيْتِ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْمِي سَمْعِي وَبَصَرِي وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِلَّا خَيْرًا.

قَالَتْ عَائِشَةُ عليها السلام: وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي، مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ قَالَتْ: وَطَفَقَتْ أُخْتُهَا حَمْنَةُ تُحَارِبُ لَهَا فَهَلَكَتْ فِيْمَنْ هَلَكَ.

قَالَتْ عَائِشَةُ عليها السلام: وَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي قِيلَ لَهُ مَا قِيلَ، لَيَقُولُ: سُبْحَانَ اللَّهِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ

مَا كَشَفْتُ مِنْ كَنْفِ أَنْثَى قَطُّ قَالَتْ: ثُمَّ قُتِلَ، بَعْدَ ذَلِكَ، فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره افتراپی که عده‌ای به او نسبت دادند و گفتند آنچه را که گفتند، می‌گوید: معمولاً پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی می‌خواست سفر کند در بین همسرانش قرعه می‌کشید، قرعه به اسم هر یک بیرون می‌آمد او را همراه خود می‌برد، به یکی از غزوه‌ها که می‌رفت در بین ما قرعه انداخت و قرعه به اسم من درآمد، من با پیغمبر صلی الله علیه و آله به مسافرت رفتم و این زمانی بود که آیه حجاب نازل شده بود، من در کجاوه نشسته بودم و به مسافرت خود ادامه دادیم تا پیغمبر صلی الله علیه و آله از این غزوه فارغ شد و به سوی مدینه برگشت، در دو مرحله‌ای مدینه قرار گرفتیم، هنگام شب حرکت لشکر را اعلام کردند، آنگاه بلند شدم برای انجام قضای حاجت رفتم، از لشکر دور شدم، وقتی که کارم تمام شد، به سوی شترم برگشتم در این اثنا دست به سینه‌ام زدم دیدم گردن‌بندم که از مهره‌های ظفاری بود، بندش پاره گردیده و گم شده است، برگشتم و به دنبال آن می‌گردیدم این جستجو مرا به تأخیر انداخت، در این فاصله عده‌ای که مأمور کجاوه من بودند و آنرا بر شتر من قرار می‌دادند می‌آیند و آن را بر شترم سوار می‌کنند، چنین می‌پندارند که من داخل کجاوه نشسته‌ام، چون معمولاً زنان در آن زمان سبک وزن بودند، هنوز چاق و پرگوشت و سنگین وزن نشده بودند چون غذای کمی می‌خوردند، پس برای کسانی که کجاوه را بر پشت شتر گذاشتند جای تعجب نبود که چرا این کجاوه سنگین نیست، منم در آن وقت کم سن بودم، بنابراین این جماعت شتر و کجاوه مرا با خود می‌برند و می‌روند، وقتی گردن‌بندم را پیدا کردم، که لشکر حرکت کرده بود، به محل اقامت لشکر برگشتم دیدم که هیچ کسی در آنجا نمانده است، در جایی که قبلاً در آن اقامت داشتم نشستم، می‌دانستم این جماعت که بفهمند من در کجاوه نیستم به سوی من برمی‌گردند، در جای خود نشسته بودم خواب بر من غلبه کرد، خوابیدم، صفوان ابن معطل سلمی ذکوانی (یکی از اصحاب) که دنبال جیش حرکت می‌کرد (تا وسایل جا مانده و یا افتاده در مسیر حرکت لشکر را پیدا نماید، و به صاحبانش مسترد دارد) سایه

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٣٤ باب حديث الإفك.

یک انسان خوابیده را از دور می‌بیند، به نزد من می‌آید، وقتی که مرا از نزدیک می‌بیند، مرا می‌شناسد چون قبل از نزول حجاب مرا دیده بود، و با صدای (اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) مرا بیدار کرد، وقتی بیدار شدم صورتم را با لباسهایم پوشاندم، قسم به خدا کلمه‌ای با هم صحبت نکردیم، و به جز صدای (اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) حرفی از او نشنیدم، از شترش پایین آمد، آنرا خواباند، و بر دست آن فشار آورد (تا شتر کاملاً آرام گیرد و سینه‌اش به زمین وصل شود) آن وقت منم بلند شدم و بر آن شتر سوار گردیدم، صفوان هم به راه افتاد و افسار شتر را می‌کشید، تا در وسط گرمای ظهر به لشکر رسیدیم دیدیم که لشکر در حال استراحت است.

عایشه رضی الله عنها گوید: بعد از این جریان به هلاکت رسیدند کسانی که به هلاکت رسیدند (یعنی مرتکب افتراء به حرم رسول الله شدند)، کسی که عامل اصلی این افتراء بود و نقش اساسی را به عهده داشت، عبدالله بن ابی بن سلول (منافق معروف) بود.

عروه یکی از راویان این حدیث گوید: به من خبر رسید که مفتریان می‌رفتند این بهتان را در نزد عبدالله بن ابی بن سلول شایع می‌کردند، و از آن سخن می‌گفتند، او هم به آنان گوش می‌داد و آن را تأیید می‌نمود، مردم را به بحث درباره آن تشویق می‌کرد. عروه می‌گوید: در بین سایر کسانی که در این تهمت شرکت داشتند تنها اسم حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمنه دختر جحش (که هر سه از اصحاب بودند) ذکر شده است، و بقیه جماعتی ده الی بیست نفری بودند که در این افتراء شرکت داشتند. و سر دسته آنان در این افتراء عبدالله بن ابی بن سلول بود.

عروه گوید: عایشه دوست نداشت نزد او به حسان بن ثابت (یکی از تهمت کنندگان) ناسزا گفته شود، چون حسان که شاعر بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله را تعریف می‌کرد در یکی از اشعارش چنین می‌گوید: همانا پدرم و پدر و مادر پدرم و ناموسم را به خاطر حفظ ناموس محمد از شر شما، فدا می‌نمایم.

عایشه رضی الله عنها گوید: به مدینه برگشتیم، همینکه به آنجا رسیدم یک ماه مریض شدم، در این اثنا مردم سرگرم بحث و گفتگو درباره تهمت آن چند نفر تهمت‌زننده بودند، ولی من

از جریان بی خبر بودم و چیزی از آن نمی دانستم، تنها چیزی که مرا به شک انداخته بود این بود که محبت و لطفی که قبلاً به هنگامی که مریض می شدم از پیغمبر ﷺ می دیدم این بار نمی دیدم، تنها وقتی که به منزل من می آمد سلام می کرد و می گفت: چطور هستی؟ از منزل خارج می شد، این رفتار پیغمبر ﷺ مرا به شک می انداخت (که برای چه لطف و محبت گذشته را ندارد؟) از این بلا و فتنه اطلاعی نداشتم تا هنگامی که مقداری بهبود یافتیم و با مادر مسطح (یکی از تهمت زندگان) برای قضای حاجت از منزل بیرون آمدیم و به سوی مکانی به نام (مصانع) که خارج از شهر مدینه قرار داشت و به صورت مستراح عمومی بود رفتیم، ما زنان تنها شبها برای قضای حاجت بیرون می آمدیم، به آنجا می رفتیم، در آن موقع مستراحها را نزدیک منزل نمی ساختند، مانند اعراب قدیمی در خارج از شهر قضای حاجت می کردند، از اینکه مستراحها در کنار منزل ما باشد ناراحت بودیم، سرانجام من با مادر مسطح که دختر ابورهم بود خارج شدیم، ابورهم هم پسر مطلب پسر عبدمناف بود. مادر مادر مسطح هم دختر صخر بن عامر خاله ابوبکر صدیق بود، و مسطح پسر اثاثه پسر عباد پسر عبدالمطلب بود، (در نتیجه مسطح یکی از مفتریان از جهت مادر خاله زاده ابوبکر صدیق، پدر عایشه بود و از جنبه پدر یکی از عموزاده های پیغمبر ﷺ بود) عایشه گوید: بعد از تمام شدن قضای حاجت، من و امّ مسطح به سوی منزل مراجعت کردیم، در بین راه امّ مسطح پایش در لباسش گیر کرد و افتاد، سپس برخاست و گفت: خدا مسطح (پسرش) را بدبخت کند، به او گفتم: حرف بسیار بدی گفتی، چطور به کسی ناسزا می گویی که در جنگ بدر حضور داشته است؟ گفت: خانم مگر نشنیده ای که او چه افترا بی کرده است؟ گفتم: چه گفته است؟ آنگاه بهتان آن جماعت مفتری را به من خبر داد، عایشه گوید: وقتی که این خبر را شنیدم مرض دیگری بر مرضم افزوده شد، همینکه به منزل برگشتم، پیغمبر ﷺ پیش من آمد و سلام کرد، گفت: چطور هستی؟ به پیغمبر ﷺ گفتم: اجازه می دهی که به نزد پدر و مادرم برگردم؟ می خواستم به نزد ایشان بروم و از جریان دقیقاً باخبر شوم، پیغمبر ﷺ به من اجازه داد، وقتی به منزل پدرم برگشتم، به مادر گفتم: ای مادر! مردم چه می گویند؟ مادرم گفت:

دخترم خودت را ناراحت مکن، قسم به خدا کمتر زنی بوده که مثل تو زیبا و پیش شوهرش محبوب، و دارای هووهای متعدّد باشد نسبت به او تهمت‌های فراوان نگفته باشند.

گفتم: سبحان الله، چطور مردم چنین بهتانی می‌زنند؟! تمام آن شب تا صبح گریه کردم، اشکهایم خشک نمی‌شد، و حتّی ذره‌ای خواب به چشمم نیامد، صبح هم که بلند شدم باز شروع به گریه کردم.

عایشه رضی الله عنها گوید: در این موقع وحی متوقف شده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب و اُسامه بن زید را دعوت کرد و از ایشان سؤال کرد و با او در مورد جدایی از خانواده‌اش (عایشه) مشورت نمود، اُسامه آنچه درباره پاکی و مبرا بودن خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله (عایشه) می‌دانست و میزان اخلاص و وفای خود را نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله اعلام کرد و گفت: خانواده‌ات نگهدار، قسم به خدا جز خیر و صلاح درباره او چیزی نمی‌دانیم، اما علی گفت: ای رسول خدا! خدا تنها این زن را برای شما خلق نکرده است، زنان دیگر فراوانند، از جاریه‌ای که او را خدمت می‌کند جریان را پیرس او به شما راست می‌گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله بریره (همان جاریه) را خواست و به او گفت: ای بریره! چیزی را از عایشه مشاهده کرده‌ای که شما را به شک اندازد؟ بریره گفت: قسم به کسی که شما را به حق فرستاده است، هیچ حرکت ناپسند و عیبی از او ندیده‌ام جز اینکه دختری است کم سن وقتی که خمیر درست می‌کند، می‌خوابد و مرغها و حیوانات اهلی می‌آیند و آنرا می‌خورند.

عایشه رضی الله عنها گوید: همان روز پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند شد و بر بالای منبر رفت و درباره عبدالله بن اُبیّ (منافق) نظرخواهی کرد و گفت: ای جماعت مسلمانان! کدامیک از شما راجع به کسی که نسبت ناروا به خانواده من می‌دهد و مرا بدینوسیله اذیت می‌نماید، مرا حق به جانب می‌داند؟ اگر او را مجازات کنم چه کسی مرا معذور می‌داند؟ قسم به خدا من جز خیر و پاکی از همسر خود ندیده‌ام، مردی را با او ذکر می‌نمایند که جز خیر و صلاح از او ندیده‌ام و هیچگاه تنها داخل منزل من نشده است، مگر همراه من. عایشه

گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ این را گفت، سعد بن معاذ برادر بنی عبداهل بلند شد، گفت: ای رسول خدا! من به شما حق می‌دهم و شما را معذور می‌دانم، اگر این شخص از قبیله (خودم) اوس باشد من گردنش را می‌زنم، اگر از قبیله برادران خزرجی ما است دستور بدهید تا گردنش را بزنیم، ولی یک نفر از قبیله خزرج که مادر حسان (یکی از مفتریان) دختر عمویش بود بر روی زانویش بلند شد، او سعد بن عبادہ رئیس قبیله خزرج بود و قبلاً انسان صالحی بود، ولی تعصب و احساسات قبیله‌ای بر او غلبه کرده و به سعد بن معاذ گفت: دروغ می‌گویی، قسم به خدا نمی‌توانی او را بکشی و جرأت کشتن او را نداری، اگر از قبیله خودت باشد، دوست نداری او را بکشی، همینکه سعد بن عبادہ این سخنان را گفت: اسید بن حضیر که پسر عموی سعد بن معاذ بود بلند شد و به سعد بن عبادہ گفت: تو دروغ می‌گویی، قسم به خدا او را می‌کشیم، تو منافق هستی و از منافق دفاع می‌کنی، عایشه گوید: دو قبیله اوس و خزرج رودرروی هم قرار گرفتند حتی نزدیک بود با هم بجنگند، و پیغمبر ﷺ هنوز بر بالای منبر بود، تلاش می‌کرد آنان را آرام نماید، تا اینکه جماعت ساکت شدند و پیغمبر ﷺ ساکت شد. من تمام آن روز گریه می‌کردم، و اشک می‌ریختم و یک لحظه هم نخوابیده بودم.

عایشه رضی الله عنها گوید: پدر و مادرم نزد من بودند، در حالی که دو شب و یک روز پشت سرهم گریه می‌کردم و اشک می‌ریختم، لحظه‌ای نخوابیده بودم، حتی می‌گفتم: شاید از شدت گریه جگرم پاره‌پاره شود، در این هنگام یک زن انصاری اجازه ورود خواست، به او اجازه دادم نشست و با من شروع به گریه کرد، در این اثنا که ما گریه می‌کردیم، پیغمبر ﷺ وارد شد و بر ما سلام کرد و نشست.

عایشه رضی الله عنها گوید: در مدت این تهمت، پیغمبر ﷺ به نزد من ننشسته بود، مدت یک ماه گذشته بود که هیچ وحی نازل نمی‌شد، وقتی که پیغمبر ﷺ نشست، گفت: أشهد أن لا اله الا الله، سپس گفت: اما بعد، ای عایشه! من این حرفها را در مورد شما شنیده‌ام، اگر پاک باشی حتماً خداوند شما را تبرئه می‌نماید، اگر دچار گناهی شده‌ای از خداوند طلب مغفرت و توبه کن، همانا عبدان خدا وقتی به گناه خود اعتراف می‌کنند و توبه می‌نمایند،

خداوند توبه آنان را می‌پذیرد، عایشه گوید: وقتی پیغمبر ﷺ سخنانش را تمام کرد از شدت ناراحتی اشک چشمانم خشک شد، حتی احساس نمی‌کردم دیگر قطره‌ای از آنها خارج شود، به پدرم گفتم: به جای من جواب پیغمبر ﷺ را بده، پدرم گفت: والله نمی‌دانم در جواب رسول خدا چه بگویم، به مادرم گفتم: شما جواب پیغمبر ﷺ را بده، او هم گفت: والله نمی‌دانم چه جوابی به رسول خدا بدهم، من که یک زن کم سن بودم و قرآن را فراوان نمی‌خواندم، گفتم: والله من می‌دانم که شما این تهمت را شنیده‌اید، و در دل شما جاگرفته است و آن را باور کرده‌اید، اگر به شما بگویم من بی‌گناهم باور نمی‌کنید، و اگر به گناهی اعتراف کنم که خدا می‌داند من از آن مبرا و پاک هستم، شما (به این اعتراف ناحق) باور خواهید کرد. قسم به خدا تنها چیزی که می‌توانم به شما بگویم این است که حال من با شما مانند پدر یوسف با فرزنداناش می‌باشد، (وقتی فرزنداناش به او فشار آوردند) گفت: صبر و رضا به امر خدا بهترین و زیباترین کار است، تنها خدا یاور و فریادرس است بر آنچه که شما می‌گویید، این سخنان را گفتم، به کنار رفتم و بر بستر کسالت دراز کشیدم، و در این ساعت فقط خدا می‌دانست که من بی‌گناهم و او مرا از تهمت مبرا می‌نماید هیچگاه فکر نمی‌کردم که خداوند درباره پاکی من وحی نازل نماید و این وحی برای همیشه مورد تلاوت مسلمانان واقع شود، چون خودم را کمتر از آن می‌دیدم که خداوند درباره من وحی نازل نماید، ولی انتظار داشتم که پیغمبر ﷺ خوابی را ببیند و در این خواب مرا تبرئه نمایند. قسم به خدا هنوز پیغمبر ﷺ از جای خود تکان نخورده بود، و کسی از منزل خارج نشده بود، که وحی بر پیغمبر ﷺ نازل گردید، دیدیم که سنگینی حالت نزول وحی بر او ظاهر گردید، این حالت به اندازه‌ای سنگین بود که قطره‌های عرق مانند دانه‌های دُر در فصل زمستان از چهره پیغمبر ﷺ سرازیر می‌شد، عایشه گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ به حالت عادی برگشت دیدم که می‌خندد، اولین کلمه‌ای که از دهانش بیرون آمد این بود، عایشه! قسم به خدا، خداوند شما را تبرئه نمود، عایشه گوید: پدر و مادرم به من گفتند: بلند شو و به سوی پیغمبر ﷺ برو (و از او تشکر کن) گفتم: قسم به خدا پیش پیغمبر ﷺ نمی‌روم، جز از خداوند عزّ و جلّ از کسی تشکر

نمی‌کنم. و این آیات نازل شدند:

(کسانی که این بهتان را به وجود آورده‌اند جماعتی از شما می‌باشند، (ای کسانی که مورد تهمت قرار گرفته‌اید) فکر نکنید که این تهمت به زیان شما باشد، بلکه به نفع شما است (چون صبر در برابر آن ثواب دارد و خداوند با قرآن برائت ایشان را ثابت نمود) و کسانی که در این تهمت شرکت دارند، هر یک به اندازه فعالیتش در گناه آن سهیم است، ولی آن کسی که سر دسته تهمت کنندگان است و نقش اساسی را ایفا کرده است عذاب سخت و دردناکی برای او است.

چرا مردان و زنان ایمان‌دار وقتی این تهمت را شنیدند نسبت به برادران و خواهران دینی خود حسن ظن نداشتند و نگفتند این بهتانی است آشکار؟! چرا نگفتند که این بهتان‌کنندگان باید چهار شاهد برای اثبات ادعای خود بیاورند؟! و اگر نتوانستند شاهد بیاورند، به حقیقت در پیشگاه خداوند دروغگو می‌باشند. اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل شما نمی‌بود، به واسطه این بهتان که دهن به دهن از هم نقل می‌کردید دچار عذاب شدید می‌شدید. چون شما آن بهتان را از دهن هم نقل می‌کردید، و چیزی را بر زبان می‌راندید که به آن علم نداشتید و گمان می‌بردید که این بهتان کار ساده‌ای است، ولی در پیشگاه خداوند گناهی است بس عظیم و بزرگ. چرا شما وقتی آن را شنیدید نگفتید که ما حق نداریم چنین حرفی را بزنیم سبحان الله این بهتانی است بس بزرگ؟!

خداوند شما را نصیحت می‌کند که هیچگاه به چنین کاری دست نزنید اگر اهل ایمان هستید. خداوند نشانه‌های علم و حکم خود را در فرستادن احکام و قانون آسمانی و آداب و اخلاق پسندیده و زیبا برای شما روشن می‌سازد و خداوند به تمام اشیاء آگاه است و تمام کارهایش از روی حکمت است، کسانی که دوست دارند که اتهام فحشاء را درباره ایمان‌داران شایع نمایند، در دنیا و آخرت به عذاب شدید دچار می‌شوند، و تنها خداوند بر اسرار قلبی بندگان آگاه است (و می‌داند چه کسانی به این گناه علاقه‌مند هستند و می‌داند چگونه آنان را عذاب دهد) شما نمی‌دانید. اگر فضل و رحم خدا در حق شما نمی‌بود، به واسطه از هم نقل نمودن این بهتان به عذاب الیم گرفتار می‌شدید، اما

خداوند رؤوف و مهربان است و شما را فوراً دچار عذاب نمی‌نماید. ای کسانی که ایمان دارید، از نقشه‌های شیطان پیروی نکنید، کسی که از نقشه شیطان پیروی کند دچار گناه می‌شود، چون شیطان تنها به فحشاء و گناه دستور می‌دهد، چنانچه فضل و رحم خدا شامل شما نمی‌شد و توبه شما را نمی‌پذیرفت، هیچیک از شما از شرّ این گناه پاک نمی‌شد، اما خداوند کسانی را که از روی اخلاص توبه می‌نمایند پاک می‌کند، و خداوند شنوا و آگاه به همه امور است.

کسانی که در بین شما اهل بخشش و احسانند نباید قسم بخورند، و بخشش خود را به نزدیکان و فقرا و مهاجرین فی سبیل الله (به خاطر اینکه در این بهتان شرکت دارند) قطع کنند، باید نسبت به آنان گذشت و صرف‌نظر داشته باشند. مگر دوست ندارید که خداوند از شما صرف‌نظر نماید، (بنابراین شما هم از ایشان صرف‌نظر کنید) و خداوند غفور و رحیم است.

کسانی که زنان ایمان‌دار را که از گناه غافل و مبرا هستند مورد تهمت قرار می‌دهند، در دنیا و آخرت مورد لعنت خدا قرار می‌گیرند، به عذاب دردناک مجازات می‌شوند. در روز قیامت زبان و دست و پاهایشان به گناهی که مرتکب آن شده‌اند گواهی می‌دهند. در روز قیامت خداوند جزای گناهان آنان را به تمام می‌دهد و می‌داند که خداوند ثابت و برقرار است و تمام اشیاء را روشن و آشکار می‌سازد.

زنان بدکاره به مردان بدکار، و زنان پاکدامن به مردان پاکدامن علاقه‌مند می‌باشند، و این پاکان از تهمتهایی که نسبت به آنان می‌گویند، به دور و مبرا می‌باشند و در روز قیامت خداوند ایشان را مورد بخشش قرار می‌دهد و روزی خوبی به ایشان می‌دهد).

عایشه رضی الله عنها گوید: وقتی خداوند این آیات را در براءت من نازل نمود، ابو بکر صدیق قبلاً به علت اینکه مسطح فقیر و فامیلش بود نفقه او را می‌داد ولی به واسطه اینکه در بهتان شرکت نموده بود گفت: قسم به خدا از این بی‌عده نفقه او را نمی‌دهم، خداوند این آیه را نازل کرد:

(نباید کسانی که در میان شما به خویشان و فقرا و مهاجرین کمک می‌کنند قسم

خورند که دیگر به ایشان کمک نکنند...).

این بار ابو بکر رضی الله عنه گفت: بلی، دوست دارم که خداوند مرا ببخشد، به خاطر این آیه ابو بکر نفقه مسطح را قطع نکرد و کماکان نفقه او را می‌داد و گفت: قسم به خدا به خاطر دستور خدا هرگز نفقه او را قطع نمی‌کنم.

عایشه رضی الله عنها گوید: قبل از نزول آیات برائت پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره من از زینب بنت جحش (یکی از همسران پیغمبر) پرسید که شما راجع به عایشه چه می‌دانی؟ گفت: ای رسول خدا! من چشم و گوش خود را از گناه محفوظ می‌دارم به خدا جز خیر و پاکی از او چیزی ندیده‌ام.

عایشه رضی الله عنها گوید: در بین زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها زینب بنت جحش بود که در جلب محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله با من رقابت می‌کرد، ولی به واسطه ورع و تقوایی که داشت خداوند او را از شرکت در این بهتان محفوظ داشت، اما خواهرش حمنه به خاطر دفاع از زینب خود را همدست کسانی نمود که در این گناه شرکت نموده بودند.

عایشه رضی الله عنها گوید: اما آن مردی که این تهمت را به او نسبت می‌دادند (صفوان) می‌گفت: سبحان الله، قسم به کسی که جان من در دست او است من هیچگاه به هیچ زنی خیانت نکرده‌ام و این مرد بعداً در راه خدا شهید شد.

۱۷۶۴ — حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: لَمَّا ذُكِرَ مِنْ شَأْنِي الَّذِي ذُكِرَ، وَمَا عَلِمْتُ بِهِ، قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي خَطِيبًا فَتَشَهَّدَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ أَشِيرُوا عَلَيَّ فِي أَنْاسِ أَبْنَاءِ أَهْلِي، وَإِنَّمَا اللَّهُ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي مِنْ سُوءٍ وَأَبْنَوْهُمْ بِمَنْ، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَطُّ وَلَا يَدْخُلُ بَيْتِي قَطُّ إِلَّا وَأَنَا حَاضِرٌ وَلَا غَيْبٌ فِي سَفَرٍ إِلَّا غَابَ مَعِي.

قَالَتْ: وَلَقَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَيْتِي فَسَأَلَ عَنِّي خَادِمَتِي فَقَالَتْ: لَا وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا عَيْبًا إِلَّا أَنَّهَا كَانَتْ تَرْفُدُ حَتَّى تَدْخُلَ الشَّاةُ فَتَأْكُلَ خَمِيرَهَا أَوْ عَجِينَهَا وَتَنْتَهَرَهَا بَعْضُ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: اصْدُقِي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، حَتَّى أَسْقُطُوا لَهَا بِهِ فَقَالَتْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلَّا مَا يَعْلَمُ الصَّائِغُ عَلَى تَبْرِ الذَّهَبِ الْأَحْمَرِ وَبَلَغَ الْأَمْرُ إِلَى ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي قِيلَ لَهُ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَاللَّهِ مَا كَشَفْتُ

كَفَّ أَثْمِي قَطُّ قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُتِلَ شَهِيدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: وقتی تهمتی که من از آن اطلاع نداشتم شایع شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بالای منبر رفت و درباره من خطبه خواند، بعد از شهادت لا اله الا الله، و حمد و ثنای خداوند به گونه‌ایکه سزاوار مقام او است، گفت: اما بعد، به من بگویید چگونه رفتار کنم با جماعتی از مردم که خانواده مرا به تهمت بسته‌اند؟ قسم به خدا هیچوقت گناهی را از او ندیده‌ام، و همسر و خانواده‌ام را به کسی تهمت بسته‌اند که قسم به خدا هیچوقت از او گناه و فساد ندیده‌ام، هیچگاه به خانه من نیامده است، مگر وقتی که خودم در خانه بوده باشم، و به هر جنگی که رفته باشم او هم همراه من بوده است.

عایشه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به منزل من آمد، درباره من از خدمتگزارم سؤال کرد، این زن به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قسم بخدا من هیچ عیبی در او (عایشه رضی الله عنها) ندیده‌ام جز اینکه گاهی می‌خوابید و گوسفند می‌آمد خمیرش را می‌خورد. و بعضی از همراهان پیغمبر صلی الله علیه و آله از جاریه خدمتگزار من عصبانی شدند و به او گفتند: حقیقت را به پیغمبر صلی الله علیه و آله بگو، حتی اصل موضوع را به آن کنیز خبر دادند (گفتند لازم است درباره این موضوع مهم حقیقت را به پیغمبر صلی الله علیه و آله بگویی) آن کنیز با تعجب گفت: سبحان الله! من هیچ عیبی در او نمی‌بینم، مگر به همان اندازه که زرگر از طلای ناب و خالص عیب می‌بیند، (یعنی همانگونه که زرگر هیچ عیبی در طلای خالص نمی‌بیند منهم هیچ عیبی را در عایشه نمی‌بینم)، خبر را به آن شخصی که تهمت را به او هم نسبت داده بودند (یعنی صفوان) رسید، وقتی آن را شنید با تعجب گفت: سبحان الله! قسم به خدا هرگز به هیچ زنی تجاوز نکرده‌ام. عایشه گوید: این شخص بعداً در راه خدا شهید شد».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ أَجْمَعِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: ٦٥ كتاب التفسير: ٢٤ سورة النور: ١١ باب (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا...).

فصل پنجاه: درباره صفات منافقین و احکام مربوط به آنان

۱۷۶۵ — حدیث: «زید بن ارقم رضی الله عنه قال: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فِي سَفَرٍ أَصَابَ النَّاسَ فِيهِ شِدَّةٌ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي لَاصِحَابِهِ: لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِهِ وَقَالَ: لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ، لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، فَأَخْبَرْتُهُ فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي، فَسَأَلَهُ، فَاجْتَهَدَ يَمِينَهُ مَا فَعَلَ قَالُوا: كَذَبَ زَيْدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَوَقَعَ فِي نَفْسِي مِمَّا قَالُوا شِدَّةٌ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَصْدِيقِي فِي ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ..﴾ فَدَعَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ، لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ فَلَوْوا رُءُوسَهُمْ وَقَوْلُهُ ﴿حُشِبَ مُسْنَدَةٌ﴾ قَالَ: كَانُوا رِجَالًا، أَجْمَلَ شَيْءٍ»^(۱).

یعنی: «زید بن ارقم رضی الله عنه گوید: در یکی از غزوه‌ها که با پیغمبر ﷺ از مدینه خارج شده بودیم، مردم دچار مضیقه و فشار زیادی از لحاظ آذوقه و... شده بودند، عبدالله بن ابی (منافق) به دوستانش گفت: به کسانی که به دور محمد جمع شده‌اند کمک نکنید تا از او دور شوند، گفت: هرگاه به مدینه برگشتیم، قدرتمندان ضعیفان و ذلیلان را از مدینه بیرون خواهند کرد.

زید رضی الله عنه گوید: وقتی این سخنان را از عبدالله بن ابی شنیدم، به نزد پیغمبر ﷺ آمدم و جریان را به او خبر دادم، پیغمبر ﷺ عبدالله بن ابی را خواست و موضوع را از او پرسید، قسم‌های فراوانی خورد که این سخنان را نگفته است، مردم گفتند: که زید پیش پیغمبر ﷺ دروغ گفته است، از این سخن بسیار ناراحت شدم تا اینکه خداوند در تأیید صداقت من وحی نازل کرد و سوره منافقین نازل شد که می‌فرماید: «هرگاه که منافقان پیش شما آمدند...».

بعد از نزول این آیات پیغمبر ﷺ منافقان را دعوت نمود تا برای آنان طلب مغفرت کند

۱- أخرجه البخاري في: ٦٥ كتاب التفسير: ٦٣ سورة إذا جاءك المنافقون: ٣ باب قوله: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا

ولی آنان از پیغمبر ﷺ روی گردانیدند، در حالی که آنها مردان بسیار زیبایی بودند ولی خداوند آنان را به درخت توخالی تشبیه کرد که نمی‌تواند بر پای خود بایستد و بر چیزی تکیه کرده است».

۱۷۶۶ — حدیث: «جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ، عَبْدَ اللَّهِ بْنُ أَبِي، بَعْدَ مَا دُفِنَ فَأَخْرَجَهُ، فَفَتَّ فِيهِ مِنْ رِيقِهِ، وَأَلْبَسَهُ قَمِيصَهُ»^(۱).

یعنی: «جابر رضی الله عنه گوید: بعد از اینکه عبدالله بن ابی فوت کرد و دفن شد پیغمبر ﷺ بر سر قبر او حاضر شد و جنازه‌اش را که در لحد قرار داده بودند بیرون آورد و برایش دعا کرد و نفس خود را در کفنش دمید، و پیراهنش را بر تن او کرد».

۱۷۶۷ — حدیث: «ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي، لَمَّا تُوفِّيَ، جَاءَ ابْنُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْطِنِي قَمِيصَكَ أَكْفَنُهُ فِيهِ، وَصَلَّ عَلَيْهِ، وَاسْتَغْفِرَ لَهُ فَأَعْطَاهُ النَّبِيُّ ﷺ، قَمِيصَهُ فَقَالَ: آذِنِي أَصَلِّيَ عَلَيْهِ فَآذَنَهُ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ، جَذَبَهُ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ نَهَاكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ فَقَالَ: أَنَا بَيْنَ خَيْرَتَيْنِ قَالَ ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰]. فَصَلَّى عَلَيْهِ فَتَزَلَّتْ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا﴾ [التوبة: ۸۴]»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: وقتی که عبدالله بن ابی فوت کرد پسرش به نزد پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! پیراهنت را به من بده تا پدرم را در آن کفن کنم، بر جنازه‌اش نماز بخوان و برایش دعا کن، پیغمبر ﷺ پیراهنش را به او داد و گفت: وقت دفن نمودن او به من خبر بده بر او نماز می‌خوانم، پسرش پیغمبر ﷺ را باخبر نمود، وقتی که پیغمبر ﷺ خواست بر جنازه عبدالله بن ابی نماز بخواند، عمر دامن پیغمبر ﷺ را کشید، گفت: ای رسول خدا! مگر خداوند شما را از نماز خواندن بر منافقین منع نکرده است؟ پیغمبر ﷺ گفت: من در بین دو امر مخیر شده‌ام، خداوند می‌فرماید: (شما ای محمد) خواه

۱- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۲۳ باب الكفن في القميص الذي يكف أو لا يكف.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۲۳ باب الكفن في القميص الذي يكف أو لا يكف.

برای منافقان طلب مغفرت بکنی یا نکنی و اگر هفتاد بار برای ایشان دعای مغفرت بکنی خداوند ایشان را نمی‌بخشد. آنگاه پیغمبر ﷺ بر جنازه عبدالله بن ابی نماز خواند، پس از آن این آیه نازل شد که می‌فرماید: (نباید بر جنازه هیچیک از منافقان نماز بخوانی).

۱۷۶۸ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدَ الْبَيْتِ قُرَشِيَّانِ وَثَقَفِيٌّ، أَوْ ثَقَفِيَّانِ وَقُرَشِيٌّ كَثِيرٌ شَحْمٌ بَطُونُهُمْ قَلِيلَةٌ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: أَتَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَا نَقُولُ قَالَ الْآخَرُ: يَسْمَعُ إِنْ جَهَرْنَا، وَلَا يَسْمَعُ إِنْ أَخْفَيْنَا وَقَالَ الْآخَرُ: إِنْ كَانَ يَسْمَعُ إِذَا جَهَرْنَا، فَإِنَّهُ يَسْمَعُ إِذَا أَخْفَيْنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ﴾ [فصلت: ۲۲]»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: دو قریشی و یک ثقفی یا دو ثقفی یک قریشی که شکمهایشان از کثرت چربی بزرگ شده بود ولی قلبشان از علم و حکمت بهره چندانی نداشت در اطراف کعبه جمع شده بودند، یکی از آنان گفت: آیا عقیده دارید که آنچه را ما می‌گوییم خداوند می‌شنود؟ یکی از آنان گفت: اگر با صدای بلند حرف بزنیم خداوند آنرا می‌شنود، ولی اگر آهسته حرف بزنیم آن را نمی‌شنود، سومی گفت: وقتی سخنان آشکار و بلند ما را بشنود، حتماً سخنان آهسته و پنهانی ما را هم خواهد شنید، در این مورد آیه ۲۲ سوره فصلت نازل شد، که می‌فرماید: «نمی‌توانید از گوش و چشم و پوست بدن‌تان جلوگیری کنید تا در روز قیامت به زیان شما شهادت ندهند و گناهان شما را افشا ننماید».

۱۷۶۹ — حدیث: «زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَحَدٍ، رَجَعَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَتْ فِرْقَةٌ: نَقْتُلُهُمْ وَقَالَتْ فِرْقَةٌ: لَا نَقْتُلُهُمْ فَنَزَلَتْ: ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ﴾»^(۲).

یعنی: «زید بن ثابت رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: وقتی پیغمبر ﷺ برای جنگ أحد از مدینه خارج شد، عده‌ای از همراهانش از لشکر برگشتند، دسته‌ای از اصحاب گفتند: (اینها منافقند) و با

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۴۱ سورة فصلت: ۲ باب قوله: (وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ) الآية.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۹ كتاب فضائل المدينة: ۱۰ باب المدينة تنفي الخبث.

ایشان می‌جنگیم، ولی دسته دیگر گفتند: اینها مسلمانند، چطور با ایشان بجنگیم، در این مورد آیه ۸۸ سوره نساء نازل شد که می‌فرماید: (چرا شما درباره منافقین به دو دسته تقسیم شده‌اید؟!).

(یعنی نباید هیچیک از شما تردید داشته باشد که آنان منافق می‌باشند).

۱۷۷۰ — حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ، عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْغَزْوِ، تَخَلَّفُوا عَنْهُ، وَفَرَحُوا بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، اعْتَذَرُوا إِلَيْهِ، وَحَلَفُوا، وَأَحْبُوا أَنْ يُحَمَّدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَتَزَلَّتْ: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۸۸]»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: عده‌ای از منافقین در زمان پیغمبر ﷺ هر وقت پیغمبر ﷺ برای جهاد عازم می‌شد از رفتن خودداری می‌کردند، و از اینکه در خانه می‌نشستند و با پیغمبر ﷺ نمی‌رفتند، خوشحال بودند، وقتی که پیغمبر ﷺ به مدینه بر می‌گشت، به نزد پیغمبر ﷺ می‌رفتند و برای او عذر می‌آوردند، و قسم می‌خوردند و حتی خوشحال بودند و انتظار داشتند از ایشان تشکر و قدردانی شود.

در این مورد آیه ۱۸۸ سوره آل عمران نازل شد، که می‌فرماید: «کسانی حقیقت را پنهان می‌کنند و خوشحال می‌شوند، و انتظار دارند در مقابل کاری که انجام داده‌اند از ایشان تشکر و قدردانی شود، نباید گمان کنید که این افراد از عذاب خدا نجات پیدا خواهند کرد».

۱۷۷۱ — حدیث: «ابن عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصٍ، أَنَّ مَرْوَانَ قَالَ لِبَوَّابِهِ: اذْهَبْ يَا رَافِعُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، فَقُلْ: لَيْنَ كَانَ كُلُّ أَمْرٍ فَرِحَ بِمَا أُوتِيَ، وَأَحَبَّ أَنْ يُحَمَّدَ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ مُعَذِّبًا، لَعَذْبَنَ أَجْمَعُونَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَمَا لَكُمْ وَلِهَذِهِ إِنَّمَا دَعَا النَّبِيُّ ﷺ يَهُودَ، فَسَأَلَهُمْ عَنْ شَيْءٍ، فَكَتَمُوهُ إِيَّاهُ، وَأَخْبَرُوهُ بغيرِهِ فَأَرَوْهُ أَنْ قَدْ اسْتَحْمَدُوا إِلَيْهِ بِمَا أَخْبَرُوهُ عَنْهُ فِيمَا سَأَلَهُمْ وَفَرَحُوا بِمَا أُوتُوا مِنْ كِتْمَانِهِمْ ثُمَّ قَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۳ سورة آل عمران: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ﴾.

[آل عمران: ۱۸۷]. كَذَلِكَ، حَتَّى قَوْلِهِ: ﴿يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ تُحَمَّدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾ [آل عمران: ۱۸۸]»^(۱).

یعنی: «علقمه بن وقاص گوید: مروان به دربارش گفت: ای رافع! به نزد ابن عباس برو و به او بگو چنانچه انسان در مقابل خوشحال شدن به نعمتهایی که به او داده شده و اینکه دوست داشته باشد به کارهایی که آنها را انجام نداده است تعریف شود، در قیامت مورد عذاب قرار گیرد، پس باید همه ما معذّب شویم (چون همه ما به نعمتهایی که داریم شادیم و دوست داریم که از ما تعریف کنند هر چند در مقابل کارهایی باشد که انجام نداده‌ایم). آن مرد آمد و از ابن عباس پرسید، ابن عباس گفت: این آیه به آنچه که شما می‌گویید مربوط نیست، بلکه موضوع و مورد نزول آیه این بود که پیغمبر ﷺ عده‌ای از یهودیان را دعوت کرد، چیزی از ایشان پرسید، ولی آنها آنچه را که در تورات بود پنهان نمودند، چیز دیگری به پیغمبر ﷺ گفتند، و انتظار هم داشتند پیغمبر ﷺ در مقابل کاری که انجام نداده بودند از ایشان تشکر کند و خوشحال بودند که حقیقت را از پیغمبر ﷺ کتمان کرده‌اند. آنگاه ابن عباس آیه ۱۸۸ سوره آل عمران را خواند که می‌فرماید: (ای محمد بیاد بیاور وقتی که خداوند از کسانی که کتاب را به آنان داد، تعهد گرفت تا مطالب و احکام آن را برای مردم بیان کنند و آن را پنهان نکنند، ولی اهل کتاب به این تعهد عمل نکردند و آنرا پشت سر انداختند)».

۱۷۷۲ — حدیث: «أَنَسُ ﷺ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ نَصْرَانِيًّا فَأَسْلَمَ، وَقَرَأَ الْبَقْرَةَ، وَآلَ عِمْرَانَ فَكَانَ يَكْتُبُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَعَادَ نَصْرَانِيًّا فَكَانَ يَقُولُ: مَا يَدْرِي مُحَمَّدٌ إِلَّا مَا كَتَبْتُ لَهُ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ، فَدَفَنُوهُ، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الْأَرْضُ فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ، نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا فَأَلْقَوْهُ فَحَفَرُوا لَهُ، فَأَعْمَقُوا فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الْأَرْضُ فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ فَأَلْقَوْهُ فَحَفَرُوا لَهُ، وَأَعْمَقُوا لَهُ فِي الْأَرْضِ، مَا اسْتَطَاعُوا فَأَصْبَحَ قَدْ لَفَظَتْهُ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۳ سورة آل عمران: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ﴾.

الأَرْضُ فَعَلِمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ، فَأَلْقَوْهُ»^(۱).

یعنی: «انس علیه السلام گوید: یک مسیحی مسلمان شد، و سوره بقره و آل عمران را خواند. این مرد کاتب پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و نامه‌ها را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌نوشت ولی بعداً مرتد شد و به مسیحیت برگشت، در بین مردم می‌گفت: محمد چیزی نمی‌داند جز آنچه من برایش نوشته‌ام، آن مرد فوت کرد، او را دفن کردند، صبح دیدند که زمین او را بیرون انداخته است، مسیحی‌ها گفتند: چون این مرد از اسلام برگشته است، محمد و اصحابش او را از گور بیرون آورده‌اند، و او را مورد توهین قرار داده‌اند، آنگاه گور عمیقی برایش حفر کردند و جنازه را در آن گذاشتند، باز صبح دیدند که زمین جنازه آن را به بیرون پرت کرده است، باز گفتند: این کار محمد و اصحابش می‌باشد که قبر دوست ما را نبش کرده است، این بار تا جایی که توانستند گور عمیقی برایش حفر کردند باز فردا دیدند که زمین لاشه آن را به بیرون پرت کرده است، اما این بار فهمیدند که این کار از محمد و اصحابش نیست، بنابراین لاشه آن را به دور انداختند».

باب ۱: صفت قیامت و بهشت و دوزخ

۱۷۷۳ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزُنُّ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ وَقَالَ: اقْرَءُوا: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ [الكهف: ۱۰۵]»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در روز قیامت انسانهای چاق و صاحب جثه‌ای می‌آیند که ارزش پشه‌ای را ندارند، ابو هریره رضی الله عنه گفت: آیه ۱۰۵ سوره کهف را بخوانید که می‌فرماید: «ما در روز قیامت برای کافران و منافقان ارزش و اعتباری قایل نیستیم».

۱۷۷۴ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله،

۱- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۵ باب علامات النبوة في الإسلام.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب التفسير: ۱۸ سورة الكهف: ۶ باب (أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ...).

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّا نَجِدُ أَنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ السَّمَوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْأَرْضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالشَّجَرَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْمَاءَ وَالْثَرَى عَلَى إِصْبَعٍ، وَسَائِرَ الْخَلَائِقِ عَلَى إِصْبَعٍ فَيَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ، حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، تَصْدِيقًا لِقَوْلِ الْحَبَرِ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ۗ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷]^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ گوید: یکی از علماء یهود به نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آمد، گفت: ای محمد! ما در تورات می بینیم که در روز قیامت خداوند تمام آسمانها را روی یک انگشت، تمام زمینها را بر روی یک انگشت، تمام درخت و اشجار را بر روی یک انگشت، و آب و گل و لای را بر روی یک انگشت، و سایر مخلوقات را بر روی یک انگشت قرار می دهد، و می گوید: تنها من مالک و پادشاه هستم، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم (از اینکه در تورات همچو آیتی که دال بر قدرت و عظمت الهی وجود دارد شاد شد و) در تأیید گفته آن عالم یهودی به نحوی خندید که دندانهای آخرش نمایان شد، آنگاه آیه ۶۷ سوره زمر را برایش قرائت کرد که می فرماید: «کافران و منافقان خداوند را آن چنان که سزاوار ذات او است درک نکرده اند» که برایش شریک قرار می دهند در روز قیامت تمام زمین را با یک مشت بر می دارد، و تمام آسمانها را با دست راستش جمع می کند، خداوند منزّه و مبرا و بزرگتر از آن است که شریک برایش قرار می دهند».

۱۷۷۵ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَقْبِضُ اللَّهُ الْأَرْضَ، وَيَطْوِي السَّمَاءَ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ مُلُوكُ الْأَرْضِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: در روز قیامت خداوند زمین را با یک مشت بر می دارد و آسمان را با دست راستش جمع می کند سپس می گوید: من پادشاه هستم پادشاهان زمین کجا هستند؟».

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۳۹ سورة الزمر: ۲ باب ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾

۲- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۴۴ باب يقبض الله الأرض.

۱۷۷۶ — حدیث: «ابن عمر رضی اللہ عنہما عن رسول الله ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقْبِضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَرْضَ، وَتَكُونُ السَّمَوَاتُ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی اللہ عنہما گوید: پیغمبر ﷺ گفت: در روز قیامت خداوند زمین را در قبضه قدرت خود قرار می دهد و آسمانها را به تصرف خود در می آورد، و می گوید: پادشاه تنها منم».

(امام نووی می فرماید: خداوند از همه عالم تر به مقصود پیغمبرش از این احادیث می باشد و ما ایمان به خدا و صفات خدا داریم و او را به هیچ مخلوقی تشبیه نمی کنیم و هیچ مخلوقی شبیه و مانند خدا نیست، او به تمام امور آگاه و توانا و شنوا است، بعد از اینکه خدا را از هر نقص و عیبی مبرا دانستیم، می گوئیم در این موارد که دست یا انگشت و یا چشم به خدا نسبت داده می شود، دو نظریه وجود دارد: علمای سلف معتقدند ما ایمان به این جمله داریم که خداوند می فرماید: (دست خدا بر بالای دست آنان می باشد)، و ما کلمه دست را تأویل نمی کنیم ولی کیفیت آن را نمی دانیم و علم به کیفیت را به خدا واگذار می نماییم، اما علمای متأخرین می گویند: چون خداوند از هرگونه مشابهت به مخلوقش پاک و منزّه می باشد، باید مقصود از کلمه (ید) مثلاً معنی ظاهر آن نباشد بلکه باید آن را به قدرت تأویل نمود و منظور از جمله (ید الله فوق أیدیهم) این است: قدرت خداوند فوق قدرت آنان است. ابن حجر عسقلانی گوید: نظر سلف سالم تر است و نظر متأخرین نیاز به علم بیشتر دارد)^(۲).

باب ۲: درباره زنده شدن و جمع نمودن مردم و صفت زمین در روز قیامت

۱۷۷۷ — حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ عَفْرَاءَ كَقُرْصَةِ نَقِيٍّ لَيْسَ فِيهَا مَعْلَمٌ لِأَحَدٍ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۹۷ كتاب التوحيد: ۱۹ باب قول الله تعالى: (لَمَّا خُلِقَتْ بَدَىٰ).

۲- پاورقی لؤلؤ و مرجان: ج ۳، ص: ۲۷۲ - ۲۷۳.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۴۴ باب يقبض الله الأرض.

یعنی: «سهل بن سعد رضی الله عنه گوید: شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت: مردم در روز قیامت بر روی زمینی جمع می شوند که رنگ آن بسیار سفید است و مانند قرص نانی است که از مغز خالص گندم درست شده باشد و هیچ اثر و نشانه ای برای کسی در آن دیده نمی شود. (یعنی صاف و هموار است و آثاری از ساختمان، درخت و سایر نشانه ها در آن دیده نمی شود)».

«عفراء: بسیار سفید و سفید خالص».

باب ۳: غذای اهل بهشت

۱۷۷۸ — حدیث: «أَبِي أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: تَكُونُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُبْزَةً وَاحِدَةً يَتَكَفَّوْهَا الْجَبَّارُ بِيَدِهِ، كَمَا يَكْفَأُ أَحَدُكُمْ خُبْزَتَهُ فِي السَّفَرِ، نُزُلًا لِأَهْلِ الْجَنَّةِ فَأَتَى رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ: بَارَكَ الرَّحْمَنُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَلَا أَخْبَرُكَ بَنْزُلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ: بَلَى قَالَ: تَكُونُ الْأَرْضُ خُبْزَةً وَاحِدَةً كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَنَظَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَيْنَا، ثُمَّ ضَحَكَ، حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ثُمَّ قَالَ: أَلَا أَخْبَرُكَ يَادَامِهِمْ قَالَ: إِدَامُهُمْ بِالْأَمِّ وَتُونَ قَالُوا: وَمَا هَذَا قَالَ: تَوْرٌ وَتُونَ، يَأْكُلُ مِنْ زَائِدَةٍ كَيْدَهُمَا سَبْعُونَ أَلْفًا»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در روز قیامت زمین به صورت یک قرص نان در می آید، خداوند با دست قدرتش آنرا دست به دست می نماید تا پهن می شود، همانگونه که شما در سفر وقتی که نان درست می کنید آن را با دست صاف و پهن می نمایید، این نان به صورت غذای تهیه شده برای مهمانان بهشتی می باشد، وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله این را گفت: یک یهودی آمد و گفت: ای ابوالقاسم! خدا به شما برکت دهد، آیا به شما نگویم که در روز قیامت اهل بهشت به چه غذایی دعوت می شوند؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بلی، بگو. آن یهودی گفت: زمین به یک قرص نان تبدیل می شود، همانگونه که پیغمبر صلی الله علیه و آله قبلاً فرموده بود. وقتی که یهودی سخنش تمام شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی ما نگاه کرد و خندید تا جایی که دندانهای آخرش آشکار شد.

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۴۴ باب يقبض الله الأرض.

بعداً آن یهودی گفت: به شما بگویم که خورششت اهل بهشت چیست؟ گفت: خورششت اهل بهشت گوشت گاو و ماهی است، گفتند: معنی آم (که لفظی است عبری) چیست؟ گفت: گاو نر است، و این ماهی و گاو به اندازه‌ای بزرگ هستند که جگر هر یک از آنها کفایت هفتاد هزار نفر می‌نماید.

۱۷۷۹ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَوْ آمَنَ بِي عَشْرَةٌ مِنَ الْيَهُودِ لَأَمَنَ بِي الْيَهُودُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: اگر ده نفر از سران یهود به من ایمان می‌آوردند تمام یهودیان ایمان می‌آوردند. (چون بقیه یهودیان تابع این ده نفر بودند)».

باب ۴: سؤال یهود از پیغمبر ﷺ در مورد روح

۱۷۸۰ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: بَيْنَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فِي خَرِبِ الْمَدِينَةِ، وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَصِيْبٍ مَعَهُ فَمَرَّ بَنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا تَسْأَلُوهُ، لَا يَجِيءُ فِيهِ شَيْءٌ تَكْرَهُونَهُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَنَسْأَلَنَّهُ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ مَا الرُّوحُ فَسَكَتَ فَقُلْتُ إِنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، فَقُمْتُ فَلَمَّا انْجَلَى عَنْهُ، فَقَالَ: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵]»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: یکبار من و پیغمبر ﷺ در زمینهای زراعتی مدینه قدم می‌زدیم پیغمبر ﷺ عصایی از درخت خرما در دست داشت و بر آن تکیه می‌کرد، از نزد چند نفر یهودی گذشت، بعضی از آنان گفتند: درباره روح از محمد سؤال کنید، ولی عده دیگر گفتند: در این مورد از او سؤال نکنید، مبادا جوابی بدهد که موجب ناراحتی شما شود. بعضی گفتند: حتماً از او می‌پرسیم، یک نفر از ایشان بلند شد، گفت: ای ابوالقاسم! روح چیست؟ پیغمبر ﷺ سکوت کرد، گفتم: حتماً وحی بر او نازل می‌شود، دور شدم تا در آرامش باشد، وقتی حالت وحی از او دور شد، آیه ۸۵ سوره اسراء را خواند

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۵۲ باب إتيان اليهود النبي حين قدم المدينة.

۲- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۴۷ باب قول الله تعالى: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾

که می‌فرماید: «بگو که روح جزو اموری است که خاص خدا است و به امر (کن) به وجود آمده است، و جز مقدار کمی از علم به شما داده نشده است».

۱۷۸۱ — حدیث: «حَبَابُ قَالَ: كُنْتُ قَيْنًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلَ دَيْنٌ فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ قَالَ لَا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ فَقُلْتُ: لَا أَكْفُرُ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ، ثُمَّ تُبْعَثَ قَالَ: دَعْنِي حَتَّى أَمُوتَ وَأُبْعَثَ، فَسَأَوْتَنِي مَالًا وَوَلَدًا، فَأَقْضِيكَ، فَتَزَكَّتْ: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا﴾ ﴿٧٧-٧٨﴾ أَطْلَعَ الْغَيْبَ أَمْرًا تَخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾» [مریم: ۷۷-۷۸].^(۱)

یعنی: «حَبَابُ ﷺ گوید: در زمان جاهلیت من آهنگر بودم، و طلبی از آن زمان بر ذمه عاص بن وائل داشتم. به نزد او رفتم و از او خواستم طلب مرا پرداخت نماید، گفت: آن را به تو نمی‌دهم، تا اینکه به محمد کافر نشوی، منهم به او گفتم: تا زمانی که خداوند شما را نکشد و در قیامت زنده نشوی من کافر نمی‌شوم، (یعنی من هرگز کافر نمی‌شوم چون در قیامت کفر نیست) عاص گفت: پس برو تا من می‌میرم و در قیامت زنده می‌گردم، در آنجا دارای ثروت و اولاد فراوان می‌شوم آن وقت بیا قرض شما را پس می‌دهم، در این مورد آیه ۷۸ سوره مریم نازل شد که می‌فرماید: «آیا باخبر هستی از حال کسی که به آیات ما کفر می‌ورزد و می‌گوید که حتماً در آخرت دارای ثروت و اولاد می‌شوم، مگر او بر عالم غیب و روز قیامت که جز ذات الله کسی از آن خبر ندارد، مطلع و باخبر شده است یا در این مورد از خداوند عهد و پیمانی دارد».

باب ۵: درباره این آیه که خداوند می‌فرماید: «مادام که شما در بین ایشان هستی خداوند آنان را عذاب نمی‌دهد»

۱۷۸۲ — حدیث: «أَنْسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ فَتَزَكَّتْ: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۲۹ باب ذكر القين والحداد.

وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿٣٣﴾ وَمَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ﴿٣٤﴾ [الأنفال: ۳۳-۳۴].^(۱)

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: ابو جهل گفت: خداوندا! اگر محمد حق است، یا از آسمان ما را سنگباران کن، یا عذاب هولناک دیگری برای ما بفرست، در این مورد آیه ۳۳ سوره انفال نازل شد که می فرماید: (مادام تو در بین این مشرکین هستی خداوند آنان را به عذاب نابود کننده، عذاب نمی دهد، و همچنین مادام در بین ایشان کسانی باشند که از خدا طلب مغفرت کنند خداوند ایشان را عذاب نخواهد داد «و اگر به خاطر وجود شما و مؤمنین در بین آنان نبود) چه چیزی می توانست جلو عذاب دادن آنان را بگیرد، در حالی که مستحق عذاب هستند، و مسلمانان را از طواف کعبه باز می دارند».

باب ۷: درباره آیه ۱۰ سوره دخان

۱۷۸۳ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّمَا كَانَ هَذَا، لِأَنَّ قَرَيْشًا لَمَّا اسْتَعْصَمُوا عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، دَعَا عَلَيْهِمْ بَسِينٌ كَسَنِي يُوسُفَ فَأَصَابَهُمْ قَحْطٌ وَجَهْدٌ حَتَّى أَكَلُوا الْعِظَامَ فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ، فَيَرَى مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ مِنَ الْجَهْدِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ﴿١٠﴾ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾﴾ [الدخان: ۱۰-۱۱].
فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَسْقِ اللَّهَ لِمُضَرَ، فَإِنَّهَا قَدْ هَلَكَتْ قَالَ: لِمُضَرَ إِنَّكَ لَجَرِيءٌ فَاسْتَسْقَى، فَسَقُوا، فَتَزَلَّتْ (إِنَّكُمْ عَائِدُونَ) فَلَمَّا أَصَابَتْهُمْ الرَّفَاهِيَةُ، عَادُوا إِلَى حَالِهِمْ، حِينَ أَصَابَتْهُمْ الرَّفَاهِيَةُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ صلی الله علیه و آله: ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ ﴿١٦﴾﴾ [الدخان: ۱۶]. قَالَ: يَعْني يَوْمَ بَدْرٍ^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: منظور از دخانی که در آیه ۱۰ سوره دخان است،

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۸ سورة الأنفال: ۴ باب ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۴۴ سورة الدخان: ۲ باب ﴿يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

این است وقتی که قریش اذیت و آزار خود را نسبت به پیغمبر ﷺ به اوج خود رسانیدند، پیغمبر ﷺ دعا کرد که به قحطی مانند قحطی یوسف دچار شوند، و ایشان به قحطی شدیدی دچار شدند تا جایی که از شدت گرسنگی استخوان را می خوردند، وقتی یکی از آنها به سوی آسمان نگاه می کرد از شدت گرسنگی و سرگیجه، بالای سر خود را به صورت دخان و دود می دید، در این مورد خداوند آیه ۱۰ سوره دخان را نازل کرد که می فرماید: «منتظر باش تا روزی که آسمان دود و دخان فراوان و آشکار را در خود جمع می کند، این دخان مردم را فرا می گیرد و از شدت ناراحتی می گویند این عذابی است دردناک». ابن مسعود رضی الله عنه گوید: پیش پیغمبر ﷺ آمدند، گفتند: ای رسول خدا! طلب نزول باران برای قبیله مضر کن، چون از شدت قحطی دارند از بین می روند، پیغمبر ﷺ گفت: آیا برای مضر (مشرک) دعا کنم؟ به راستی شما پرو هستید «از یک سو برای خدا شریک قرار می دهید و پیغمبرش را اذیت می کنید و از طرف دیگر طلب رحمت خدا می کنید» سرانجام پیغمبر ﷺ از خداوند خواست که باران برایشان نازل فرماید، خداوند متعال باران را نازل کرد و فرمود: (ما عذاب را از روی ایشان بر می داریم ولی بعد از رفع عذاب باز به شرک و اذیت شما بر می گردند)، (ابن مسعود رضی الله عنه گوید:) همینکه به حالت عادی برگشتند و در رفاه و کثرت نعمت قرار گرفتند به همان حالت سابق شرک و آزار پیغمبر ﷺ بازگشتند، آنگاه خداوند آیه ۱۶ سوره دخان را نازل کرد که می فرماید: (روزی خواهد آمد که ما به حمله بزرگ علیه ایشان دست می زنیم و انتقام این کفر و آزار را از ایشان می گیریم). ابن مسعود رضی الله عنه گوید: مقصود از این روز، روز بدر می باشد.

باب ۸: دو نیم شدن قرص ماه

۱۷۸۴ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شِقَّتَيْنِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اشْهَدُوا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: در زمان پیغمبر ﷺ قرص ماه به دو نیم شق شد و از

۱- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۷ باب سؤال المشركين أن يريهم النبي ۶ آية فأراهم إنشقاق القمر.

هم جدا گردید و پیغمبر ﷺ گفت: نگاه کنید و آن را مشاهده نمایید». ۱۷۸۵ — حدیث: «أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةَ فَأَرَاهُمُ انْشِقَاقَ الْقَمَرِ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: اهل مکه از پیغمبر ﷺ درخواست معجزه کردند، پیغمبر ﷺ دو نیم شدن قرص ماه را به ایشان نشان داد». ۱۷۸۶ — حدیث: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ الْقَمَرَ انْشَقَّ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ﷺ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: ماه در زمان پیغمبر ﷺ دو نیم گردید و از هم جدا شد». (ابن عبدالبر گوید: جماعت فراوانی از اصحاب پیغمبر ﷺ این حدیث را نقل کرده‌اند و همچنین جماعت فراوانی از تابعین و تابع تابعین و... تا به امروز به ترتیب این حدیث را از پیغمبر ﷺ به ما رسانیده‌اند و آیه اول سوره قمر نیز آن را تأیید می‌نماید و جمهور علماء بر این هستند که منظور از شق القمر در آیه مزبور شق شدن آن در زمان پیغمبر ﷺ است که کافران آن را تصدیق نکردند و گفتند: این معجزه نیست بلکه سحر آشکار است)^(۳).

باب ۹: هیچ کسی به اندازه خداوند در مقابل مشاهده اذیت باصبر نیست

۱۷۸۷ — حدیث: «أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَيْسَ أَحَدٌ، أَوْ لَيْسَ شَيْءٌ أَصْبَرَ، عَلَى أَدَى سَمْعِهِ، مِنَ اللَّهِ إِذْ يُدْعُونَ لَهُ وَلَدًا، وَإِنَّهُ لَيُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ»^(۴).

یعنی: «ابو موسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هیچ کس یا هیچ چیز به اندازه خداوند در مقابل اذیت پیغمبران و بندگان صالحش به وسیله بدکاران، باصبر نیست. مشرکین اولاد برای خدا قرار می‌دهند، ولی خداوند از عذاب فوری آنان گذشت می‌نماید و روزی ایشان را می‌فرستد».

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٧ باب سؤال المشركين أن يريهم النبي ٦ آية فأراهم إنشقاق القمر.

۲- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٧ باب سؤال المشركين أن يريهم النبي ٦ آية فأراهم إنشقاق القمر.

۳- پاورقی لؤلؤ و مرجان: ج ۳، ص: ۲۸۱.

۴- أخرجه البخاري في: ٧٨ كتاب الأدب: ٧١ باب الصبر على الأذى.

باب ۱۰: در روز قیامت کافر می‌خواهد به اندازه تمام زمین طلا داشته باشد و آن را بدهد و نجات پیدا نماید

۱۷۸۸ — حدیث: «أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ، كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: لَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوَنُ مِنْ هَذَا، وَأَنْتَ فِي صَلْبِ آدَمَ، أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي، فَأَيَّتَ إِلَّا الشُّرْكَ»^(۱).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند در روز قیامت به کسی که عذابش از بقیه اهل دوزخ کمتر است می‌فرماید: اگر تمام آنچه بر روی زمین است ملک تو باشد حاضر هستی آن را بدهی و در برابر آن از این عذاب خلاص شوی؟ در جواب می‌گوید: بلی حاضر، خداوند می‌گوید: من در دنیا چیزی خیلی سهل و ساده‌تر از این از شما خواستم، وقتی در پشت آدم قرار داشتی از تو خواستم که برای من شریک قرار مده ولی به خواسته من توجه نکردی جز اینکه شریک برایم قرار دادی».

(منظور از این جمله که می‌فرماید: در پشت آدم بودی که از تو خواستم برایم شریک قرار ندهی، این است که توحید و یکتاپرستی اصلی است که از آدم تا محمد خاتم پیغمبران وجود داشته است و اصلی است تغییر ناپذیر که مبنای رسالت تمام پیغمبران بوده است. و کسی در شرک ورزیدن به خدا معذور نیست و نمی‌تواند بگوید که من به علت اینکه ندانسته‌ام خداوند به این امر ناراضی است مرتکب آن شده‌ام. چون خداوند به تمام پیغمبران از آدم تا محمد دستور داده است که به مردم بگویند از شرک که بزرگترین ظلم و گناه است بپرهیزند).

باب ۱۰: کافران در قیامت به حالت سرنگونی حشر می‌شوند

۱۷۸۹ — حدیث: «أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ: أَلَيْسَ الَّذِي أَمْسَاهُ عَلَى الرَّجُلَيْنِ فِي الدُّنْيَا، قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمَشِّيهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۱ باب خلق آدم صلوات الله عليه وذريته.

قَالَ قَتَادَةُ (رَأَوِيَ الْحَدِيثُ عَنْ أَنَسٍ): بَلَى وَعِزَّةٌ رَبَّنَا»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: یک نفر گفت: ای رسول خدا! کافران در روز قیامت با حالت سرنگونی و بر صورتشان حرکت می‌کنند؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کسی که می‌تواند او را در دنیا بر دو پا به حرکت درآورد قادر نیست در قیامت او را بر صورت حرکت دهد؟! قتاده راوی این حدیث از انس رضی الله عنه گفت: بلی، قسم به عزت پروردگار، قادر است».

باب ۱۴: انسان با ایمان مانند شاخه گندم و انسان کافر مانند شاخه ارزن است

۱۷۹۰ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا فَإِذَا اعْتَدَلَتْ تَكَفَّى بِالْبَلَاءِ وَالْفَاجِرُ كَالْأَرْزَةِ، صَمَاءً، مُعْتَدِلَةً حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ، إِذَا شَاءَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: انسان ایمان‌دار مانند شاخه اصل و نرمی است که اولین بار از دانه گندم می‌روید، که باد بر آن می‌وزد، در اثر وزیدن باد شدید به این طرف و آن طرف خم می‌شود، همینکه حرکت باد ملایم و معتدل شد راست می‌ایستد، مسلمان هم همینطور است، در مقابل بلا و مصیبت صبر و پایداری می‌نماید و با مشکلات مبارزه می‌کند و از قبول مسئولیتها شانه خالی نمی‌کند (و این صبر و پایداری باعث کفاره گناهان او خواهد شد).

اما انسان کافر مانند شاخه ارزن است که سفت و غیر قابل انعطاف می‌ایستد (در برابر باد شدید زود شکسته می‌شود) انسان کافر هم هر وقت که خداوند بخواهد او را از پای در می‌آورد (کافر در مقابل بلا و مصیبت به منظور رضای خدا صبر و بردباری ندارد نمی‌تواند به هنگام مشکلات مقاومت کند. چون صبر ندارد در برابر گرفتاریها مأجور نمی‌شود)».

۱- أخرجه البخاري في: ٦٥ كتاب التفسير: ٢٥ باب سورة الفرقان: ١ باب (الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ...).

۲- أخرجه البخاري في: ٧٥ كتاب المرضى: ١ باب ما جاء في كفارة المرض.

۱۷۹۱ — حدیث: «كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَالْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، تُفِيئُهَا الرِّيحُ مَرَّةً، وَتَعْدِلُهَا مَرَّةً وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ كَالْأَرَزَّةِ، لَا تَرَالُ، حَتَّى يَكُونَ أَنْجَعُهَا مَرَّةً وَاحِدَةً»^(۱).

یعنی: «کعب بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: انسان مؤمن مانند شاخه اصل و نرمی است که از دانه گندم می‌روید، گاهی باد آن را خم می‌کند و گاهی راست می‌ایستد (دارای قدرت و استقامت است) انسان منافق و کافر مانند شاخه ارزن سفت و انعطاف ناپذیر است، که یکدفعه در اثر باد شدید شکسته و از جای کنده می‌شود».

باب ۱۵: انسان با ایمان مانند درخت خرما است

۱۷۹۲ — حدیث: «ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لَا يَسْقُطُ وَرَقُهَا وَإِنَّهَا مَثَلُ الْمُسْلِمِ فَحَدَّثُونِي، مَا هِيَ فَوَقَعَ النَّاسُ فِي شَجَرِ الْبَوَادِي (قَالَ عَبْدُ اللَّهِ): وَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ فَاسْتَحْيَيْتُ ثُمَّ قَالُوا: حَدِّثْنَا، مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: هِيَ النَّخْلَةُ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: پیغمبر ﷺ گفت: درختی وجود دارد که برگهایش ریزش نمی‌کند، وضع مسلمان مانند این درخت است (همانگونه که این درخت همیشه سرسبز است مسلمان هم در تمام احوال باخیر و برکت روبرو است) پیغمبر ﷺ به اصحاب گفت: به من بگویید این درخت نامش چیست؟ حضار به جستجوی درختهای گوناگون صحرا پرداختند و هر یک درختی را ذکر کردند. عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: به فکرم رسید این درخت خرما است ولی از گفتن آن شرم کردم، اصحاب که نتوانستند این درخت را شناسایی کنند گفتند: ای رسول خدا! به ما بگویید که چه درختی است؟ فرمود: درخت خرما است».

باب ۱۷: هیچ کسی با عمل خود داخل بهشت نمی‌شود بلکه با رحم خدا وارد آن می‌گردد

۱۷۹۳ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَنْ يُنْجِيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ قَالُوا:

۱- أخرجه البخاري في: ۷۵ كتاب المرضى: ۱ باب ما جاء في كفارة المرض.

۲- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۴ باب قول المحدث: حَدَّثْنَا أَوْ أَخْبَرْنَا وَأَنْبَأْنَا.

وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ سَدِّدُوا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هیچیک از شما عملش او را از عذاب دوزخ نجات نمی‌دهد، گفتند: ای رسول خدا! شما هم؟ گفت: بلی، منهم عملم نجاتم نمی‌دهد مگر خداوند مرا تحت پوشش رحمت خود قرار دهد پس کارهای نیک و خیر انجام دهید (تا مشمول رحمت خدا شوید)».

۱۷۹۴ — حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: سَدِّدُوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا، فَإِنَّهُ لَا يَدْخِلُ أَحَدًا الْجَنَّةَ عَمَلُهُ قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِمَغْفِرَةٍ وَرَحْمَةٍ»^(۲).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کارهای درست و خیر انجام دهید و به کارهای درست و نیک نزدیک شوید، از افراط و تفریط دوری کنید و مژده دهید که انجام کارهای درست و نیک، اجر و ثواب دارد، همانا هیچ کس تنها به واسطه عملش داخل بهشت نمی‌شود (بلکه باید رحم خدا شامل حال او باشد) گفتند: ای رسول خدا! شما هم به واسطه عملت داخل بهشت نمی‌شوید؟ گفت: منهم وارد بهشت نمی‌شوم مگر بخشش و رحم خدا شامل حالم باشد».

باب ۱۸: بیشتر عمل کردن و کوشش نمودن در عبادت

۱۷۹۵ — حدیث: «الْمُغِيرَةُ رضی الله عنها قَالَ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَيَقُومُ لِيُصَلِّيَ حَتَّى تَرْمِ قَدَمَاهُ، أَوْ سَاقَاهُ فَيَقَالَ لَهُ فَيَقُولُ: أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»^(۳).

یعنی: «مغیره رضی الله عنها گوید: همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله به اندازه‌ای برای خواندن نماز بر روی پاهایش می‌ایستاد تا اینکه پاها یا ساقهایش ورم می‌کرد، به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفتند: چرا این قدر نماز می‌خوانی؟ می‌فرمود: مگر نباید در مقابل نعمتهای الهی و بخشش و مرحمتش بنده شکرگزار و حق‌شناسی باشم».

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۱۸ باب القصد والمداومة على العمل.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۱۸ باب القصد والمداومة على العمل.

۳- أخرجه البخاري في: ۱۹ كتاب التهجد: ۶ باب قيام النبي حتى ترم قدماه.

باب ۱۹: رعایت میانه‌روی در موعظه کردن

۱۷۹۶ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ كَانَ يُذَكِّرُ النَّاسَ فِي كُلِّ خَمِيسٍ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ لَوَدِدْتُ أَنَّكَ ذَكَّرْتَنَا كُلَّ يَوْمٍ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أُمْلِكُكُمْ وَإِنِّي أَتَخَوَّلُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ، كَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَخَوَّلُنَا بِهَا، مَخَافَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روزهای پنجشنبه برای مردم موعظه می‌کرد، یک نفر به او گفت: ای ابو عبدالرحمن! به راستی دلم می‌خواهد هر روز برای ما موعظه کنی، ابن مسعود رضی الله عنه گفت: برای این هر روز موعظه نمی‌کنم، چون دوست ندارم شما را خسته کنم، من طوری برای شما موعظه می‌کنم که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما موعظه می‌کرد (هفته‌ای یک روز) چون می‌ترسید که قلب ما خسته شود، (و به موعظه او توجه نکنیم)».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ أَجْمَعِينَ

۱- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۱۲ باب من جعل لأهل العلم أياماً معلومة.

فصل پنجاه و یکم: درباره بهشت و صفت نعتهای آن و صفت اهل بهشت

۱۷۹۷ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ، وَحُجِبَتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: دوزخ با شهوات و تمایلات نفسانی پوشیده شده و بهشت هم با مشکلات و کارهای سنگین و خلاف تمایلات احاطه گردیده است.» (یعنی هیچ کس وارد دوزخ نمی شود مگر اینکه قبلاً مرتکب شهوات و کارهای خلاف شرع شود، هتک حجاب دوزخ و رسیدن به آن به وسیله ارتکاب گناه و شهوات حرام است و همچنین کسی داخل بهشت نمی شود مگر اینکه قبلاً در راه خدا زحمت کشیده باشد و در برابر بلا و مصیبت صبر و استقامت داشته باشد، کنار کشیدن پرده بهشت و داخل شدن آن تنها با رحم خدا و انجام کارهای خیر و عبادت و تحمل مشقت در راه او است).

۱۷۹۸ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَالَ اللَّهُ: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ فَاقْرَءُوا إِن شِئْتُمْ: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ [السجدة: ۱۷]»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند می فرماید: نعمتهایی را برای بندگان صالح خود در بهشت آماده و ذخیره کرده ام، که هیچ چشمی آنها را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ کسی خطور نکرده است، ابوهریره گوید: اگر می خواهید آیه ۱۷ سوره سجده را قرائت کنید که می فرماید: «هیچ نفسی حتی فرشتگان مقرب و پیغمبران

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۲۸ باب حجب النار بالشهوات.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۸ باب ما جاء في صفة الجنة وأنها مخلوقة.

مرسل نمی‌دانند خداوند متعال چه نعمتهای مهم و بزرگی را برای بندگان نیکوکار خود آماده و ذخیره کرده است، این نعمتها باعث شادی و مسرت قلبی و روشنی چشم صاحبان خود هستند».

باب ۱: در بهشت درختی هست که سوار صد سال در سایه آن حرکت می‌کند ولی سایه آن تمام نمی‌شود

۱۷۹۹ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه يُلْغُ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، قَالَ: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يَسِيرُ الرَّاکِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه حدیثی را از پیغمبر ﷺ نقل می‌کند که فرموده: در بهشت درختی هست که سوار صد سال در سایه آن حرکت می‌کند ولی به انتهای آن نمی‌رسد».

۱۸۰۰ — حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً يَسِيرُ الرَّاکِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا»^(۲).

یعنی: «سهل بن سعد رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: در بهشت درختی وجود دارد که سوار صد سال در سایه آن حرکت می‌کند ولی به انتهای آن نمی‌رسد».

۱۸۰۱ — حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً يَسِيرُ الرَّاکِبُ الْجَوَادُ الْمُضْمَرَّ السَّرِيعَ مِائَةَ عَامٍ مَا يَقْطَعُهَا»^(۳).

یعنی: «ابو سعید رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: در بهشت درختی وجود دارد که اسب سوار، اسب تیزروی خود را صد سال در سایه آن می‌راند ولی نمی‌تواند آن را به پایان برساند».

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۵۶ سورة الواقعة: ۱ باب قوله: (وَوَيْلٌ لِلْمُصَدِّقِينَ).

۲- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۱ باب صفة الجنة والنار.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۱ باب صفة الجنة والنار.

باب ۲: نزول رضا و رحمت خدا بر اهل بهشت و خداوند هرگز از ایشان عصبانی و ناراضی نخواهد شد

۱۸۰۲ — حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ يَقُولُونَ: لَبَّيْكَ، رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا نَرْضَى وَقَدْ أُعْطِينَا مَا لَمْ نُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ قَالُوا: يَا رَبِّ وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي، فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: خداوند به اهل بهشت می گوید: ای اهل بهشت! در جواب می گویند: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ! (پروردگارا! آماده خدمت هستیم و شما را تعظیم می کنیم) خداوند می فرماید: آیا راضی هستید؟ می گویند: چرا راضی نباشیم؟ نعمتهایی را به ما داده ای که به هیچیک از مخلوقات نداده ای. خداوند می فرماید: من نعمتهای بهتر از اینها را به شما می دهم، می گویند: پروردگارا! چه چیزی از نعمتهایی که به ما داده اید بهتر است؟ خداوند می فرماید: رضوان و رحمت خود را بر شما نازل می کنم و از این بعد هرگز از شما ناراضی نخواهم شد».

باب ۳: اهل بهشت طوری قصرنشینان بهشت را می بینند که ستارگان در آسمان دیده می شوند

۱۸۰۳ — حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءَوْنَ الْغُرَفَ فِي الْجَنَّةِ، كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ فِي السَّمَاءِ قَالَ: فَحَدَّثْتُ الثُّعْمَانَ ابْنَ أَبِي عِيَّاشٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ يُحَدِّثُ وَيَزِيدُ فِيهِ كَمَا تَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الْغَارِبَ فِي الْأَفْقِ الشَّرْقِيِّ وَالْغَرْبِيِّ»^(۲).

یعنی: «سهل بن سعد گوید: پیغمبر ﷺ گفت: ساکنان بهشت قصرنشینان آن را همانطور که ستارگان آسمان دیده می شوند می بینند، راوی گوید: این حدیث را برای نعمان بی ابی عیاش نقل کردم، او گفت: شهادت می دهم که از ابو سعید شنیدم که این حدیث را نقل کرد، این جمله را هم به آن اضافه نمود: همانگونه که ستاره هایی را که در حال غروب در

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۱ باب صفة الجنة والنار.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۱ باب صفة الجنة والنار.

أفق شرقي و غربي هستند می بینید».

۱۸۰۴ — حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْغُرَفِ مِنْ فَوْقِهِمْ كَمَا يَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدَّرِّيَّ الْغَابِرَ فِي الْأَفْقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوْ الْمَغْرِبِ، لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تِلْكَ مَنَازِلُ الْأَنْبِيَاءِ، لَا يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ قَالَ: بَلَى، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ رَجُلٌ آمَنُوا بِاللَّهِ، وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: اهل بهشت به قصرنشینانی که در بالای سر آنان نشسته اند نگاه می کنند همانطور که به ستارگان تابناکی که در حال غروب در افق مشرق و مغرب هستند نگاه می نمایند، چون این قصرنشینان دارای مقام و درجات بالاتر از افراد عادی هستند. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! حتماً این قصرها منزل پیغمبران می باشند، غیر پیغمبران به چنین جاهایی نمی رسند، پیغمبر ﷺ گفت: بلی، قسم به کسی که جان من در دست اوست صاحبان این منازل کسانی هستند که به خدا ایمان دارند و فرستادگان خدا را تأیید کرده اند».

باب ۶: درباره اول جماعتی که داخل بهشت می شوند به شکل ماه شب چهارده هستند و درباره صفات ایشان و همسران ایشان

۱۸۰۵ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَوَّلَ زُمْرَةٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، عَلَى أَشَدِّ كَوْكَبٍ دُرِّيٍّ فِي السَّمَاءِ إِضَاءَةً؛ لَا يَبُولُونَ، وَلَا يَتَغَوَّطُونَ، وَلَا يَتَقَلَّبُونَ، وَلَا يَمْتَحِطُونَ أَمْشَاطَهُمُ الذَّهَبُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَمَجَامِرُهُمُ الْأَلْوَةُ الْأَنْجُوجُ عُودُ الطَّيِّبِ وَأَرْوَاجُهُمُ الْحُورُ الْعَيْنُ عَلَى خَلْقٍ رَجُلٍ وَاحِدٍ عَلَى صُورَةِ أَبِيهِمْ آدَمَ سِتُونَ ذِرَاعًا فِي السَّمَاءِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: اول جماعتی که داخل بهشت می شوند، صورتشان مانند ماه شب چهارده می درخشد، جماعتی که به دنبال ایشان داخل بهشت می شوند صورتشان مانند تابناک ترین ستاره آسمان می باشد. این اشخاص بول و فضولات

۱- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۸ باب ما جاء في صفة الجنة وأنها مخلوقة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۱ باب خلق آدم صلوات الله عليه وذريته.

ندارند، بدنشان بدبو نمی‌شود، آب بینی ندارند، شانه‌هایی که با آنها سرشان را شانه می‌کنند از طلا است، عرقشان از مشک است و عود خوشبو و تمیز را بخور می‌کنند، زنهایشان دارای چشمان بزرگ و سیاه می‌باشند، همه به یک اندازه هستند و مانند یک نفر می‌باشند، بر هیئت و شکل پدرشان آدم قرار دارند و قد آنان شصت ذراع بلند است».

باب ۹: درباره خیمه‌های اهل بهشت و زنهایی که ایمان‌داران در این خیمه‌ها دارند

۱۸۰۶ — حدیث: «أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: الْخَيْمَةُ دُرَّةٌ مُجَوَّفَةٌ، طُولُهَا فِي السَّمَاءِ ثَلَاثُونَ مِيلًا فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا لِلْمُؤْمِنِ أَهْلٌ، لَا يَرَاهُمُ الْآخَرُونَ»^(۱).

یعنی: «ابو موسی اشعری رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خیمه‌های بهشت از دُرّی است که به صورت مجوف و نازک و توخالی درآمده است بلندی آنها سی میل است و در هر گوشه آن برای انسان ایمان‌دار همسری وجود دارد که دیگران آن را نمی‌بینند».

باب ۱۱: جماعتی وارد بهشت می‌شوند که قلبشان مانند قلب طیر لطیف و پرخوف است

۱۸۰۷ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ، وَطَوَّلَهُ سِتُونَ ذِرَاعًا، ثُمَّ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أَوْلِيكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَاسْتَمِعَ مَا يُحْيُونَكَ تَحِيَّتَكَ وَتَحِيَّةَ ذُرِّيَّتِكَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ فَزَادُوهُ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ حَتَّى الْآنَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی که خداوند آدم را خلق کرد قد او شصت ذراع بلند بود. سپس به او گفت: برو بر آن جماعت از فرشتگان سلام کن و به ایشان گوش فرا ده، به هر نحوی که بر تو سلام کردند و به تو جواب دادند جواب شما و فرزندان خواهد بود (و باید شما و فرزندان مانند آن بر یکدیگر سلام نمایید و جواب دهید) آدم رفت و بر آنان سلام کرد و گفت: السلام علیکم، فرشتگان در جواب آدم

۱- أخرجه البخاري في: ۵۹ کتاب بدء الخلق: ۸ باب ما جاء في صفة الجنة وأهلها مخلوقة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ کتاب الأنبياء: ۱ باب خلق آدم صلوات الله عليه وذريته.

گفتند: السلام علیکم ورحمة الله، و لفظ رحمة الله را بر سلام آدم افزودند. هر کس که داخل بهشت می شود بر هیئت و شکل آدم است (یعنی شصت زراع طول قد دارد) ولی مردم به مرور دورانها قدشان در دنیا کوتاه می شود تا امروز که می بینیم، (آدم به علت اینکه مرور دوران بر او جاری نگردید قدش کوتاه نشد).

باب ۱۲: درباره شدت حرارت آتش دوزخ و عمق آن و گناهکارانی که در آن گرفتار می شوند

۱۸۰۸ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: نَارُكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنَّ كَأْتِ لَكَافِيَةً قَالَ: فَضَلَّتْ عَلَيْهِنَّ بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا، كُلُّهُنَّ مِثْلُ حَرِّهَا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: حرارت آتش دنیا هفتاد برابر کمتر از حرارت آتش دوزخ می باشد، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! اگر به اندازه همین آتش دنیا هم گرم باشد باز برای عذاب گناهکاران کافی است، فرمود: حرارت آتش دوزخ به هفتاد قسم تقسیم شده است که شصت و نه قسم آن برای آتش دوزخ باقی است و هر قسم از آنها به اندازه آتش دنیا گرم می باشد».

باب ۱۳: ظالمان و ستمکاران داخل دوزخ و ضعیفان وارد بهشت می شوند

۱۸۰۹ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ فَقَالَتِ النَّارُ: أُورِثْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: مَا لِي لَا يَدْخُلْنِي إِلَّا ضِعْفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ قَالَ اللَّهُ، تَبَارَكَ وَتَعَالَى، لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحِمَتِي أَرْحَمُ بِكَ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابٌ أُعَذِّبُ بِكَ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِلْؤُهَا فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِيءُ حَتَّى يَضَعَ رَجُلُهُ فَيَقُولُ قَطِ قَطِ قَطِ فَهَذَاكَ تَمْتَلِيءُ، وَيَزُوِي بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَلَا يَظْلِمُ اللَّهُ، عَزَّ وَجَلَّ، مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا وَأَمَّا الْجَنَّةُ، فَإِنَّ اللَّهَ، عَزَّ وَجَلَّ، يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۱۰ باب صفة النار وأنها مخلوقة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۵۰ سورة ق: ۱ باب قوله: (... وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بهشت و دوزخ با هم به مجادله پرداختند، دوزخ گفت: مرا به انسانهای مغرور و متکبر و ستمکار اختصاص داده‌اند، بهشت هم گفت: چرا جز انسانهای فقیر و بیچاره وارد من نمی‌شوند؟ خداوند تبارک و تعالی به بهشت می‌گوید: تو رحمت من هستی و رحم می‌کنم به وسیله تو به هر کسی که بخواهم. به دوزخ هم می‌گوید: تو عذاب من هستی، به وسیله تو عذاب می‌دهم هر کسی را که بخواهم، برای هر یک از بهشت و دوزخ کسانی هستند که آنها را پر کنند. اما دوزخ پر نخواهد شد تا وقتی که خداوند قدمش را بر روی آن قرار می‌دهد، آنگاه جهنم گوید: کافی است، کافی است. وقتی پر شد اطراف آن جمع و بر روی هم انباشته می‌شود، خداوند عز و جل به هیچیک از مخلوقاتش ظلم نمی‌کند، و اما در مورد بهشت خداوند عز و جل افرادی را برای آن خلق می‌کند».

۱۸۱۰ — حدیث: «أَنْسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ، حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ فَيَقُولُ قَطٍ قَطٍ وَعِزَّتِكَ وَيُزَوَّى بِعُضْئِهَا إِلَى بَعْضٍ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر قدر گناهکاران وارد دوزخ شوند پر نمی‌شود، همیشه می‌گوید: آیا افراد بیشتری هست؟ تا اینکه خداوند قدمش را بر روی آن می‌گذارد آنگاه می‌گوید: به عزت شما کافی است، به عزت شما کافی است، و اطرافش بر روی هم جمع می‌شوند (و کوچک می‌گردد)».

۱۸۱۱ — حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ، فَيُنَادِي مُنَادٍ، يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا فَيَقُولُونَ: نَعَمْ هَذَا الْمَوْتُ وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَوْهُ ثُمَّ يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا فَيَقُولُونَ: نَعَمْ هَذَا الْمَوْتُ وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَوْهُ فَيَذْبَحُ ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ، فَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ، فَلَا مَوْتَ ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا

۱- أخرجه البخاري في: ۸۳ كتاب الأيمان والنذور: ۱۲ باب الحلف بعزة الله وصفاته وكمالاته.

يُؤْمِنُونَ ﴿٣٩﴾ [مریم: ۳۹]»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در روز قیامت مرگ را به صورت یک قوچ سفید و سیاه مجسم می‌کنند، یک نفر با صدای بلند اهل بهشت را صدا می‌کند و می‌گوید: ای اهل بهشت! آنها گردنشان را بلند می‌نمایند و نگاه می‌کنند، صدا کننده به ایشان می‌گوید: آیا این قوچ را می‌شناسید؟ اهل بهشت می‌گویند: بلی، این مرگ است. تمام اهل بهشت آن را دیده‌اند، سپس اهل دوزخ را صدا می‌کند و می‌گوید: ای اهل دوزخ! سرشان را بلند می‌کنند و نگاه می‌نمایند. به ایشان می‌گوید آیا این را می‌شناسید؟ می‌گویند: بلی، آن را می‌شناسیم، او مرگ است، چون تمام اهل دوزخ آن را دیده‌اند. سپس آن قوچ را سر می‌برند، آنگاه جارچی می‌گوید: ای اهل بهشت! شما جاویدان هستید و دیگر مرگی در بین نیست، ای اهل دوزخ! شما هم جاویدان هستید و دیگر مرگی وجود ندارد. سپس آیه ۳۹ سوره مریم را خواند که می‌فرماید: «ای محمد! ایشان را از روز حسرت و پشیمانی بترسان (که هر انسانی در آن روز پشیمان است، نیکوکاران پشیمانند که چرا بیشتر خیر و احسان انجام نداده‌اند. و بدکاران هم پشیمانند که چرا غفلت کردند و از فرمان خدا روگردان شدند) ولی کافران این روز را فراموش کرده‌اند. اینها فقط به دنیا چسبیده‌اند و ایمان نمی‌آورند».

۱۸۱۲ — حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ؛ جِيءَ بِالْمَوْتِ حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ثُمَّ يُدْبَحُ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لَا مَوْتَ فَيَزِدَادُ أَهْلَ الْجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزِدَادُ أَهْلَ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: روز قیامت وقتی اهل بهشت به سوی بهشت و اهل دوزخ به سوی دوزخ رهسپار می‌شوند، مرگ را مجسم می‌سازند، آن را در

۱- أخرجه البخاري في: ٦٥ كتاب التفسير: ١٩ سورة مریم: ١ باب قوله: ﴿وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾

۲- أخرجه البخاري في: ٨١ كتاب الرقاق: ٥١ باب صفة الجنة والنار.

بین بهشت و دوزخ قرار می‌دهند، سپس مرگ را نابود می‌سازند و یک نفر با صدای بلند اعلام می‌نماید و می‌گوید: ای اهل بهشت! ای اهل دوزخ! دیگر مرگی وجود ندارد، اهل بهشت از شنیدن این خبر بیش از پیش شاد می‌شوند، و اهل دوزخ بیش از پیش ناراحت و غمبار می‌گردند».

۱۸۱۳ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: مَا بَيْنَ مَنْكَبِي الْكَافِرِ مَسِيرَةُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ لِلرَّأَكِبِ الْمُسْرِعِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بین دو شانه کافر به اندازه مسافت سه روز اسب سوار تیزرو می‌باشد. (تا عذاب بیشتری ببیند)».

۱۸۱۴ — حدیث: «حَارِثَةُ بْنُ وَهَبٍ الْخَزَاعِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ كُلِّ ضَعِيفٍ مَتَّعَفٍ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِابْرَةِ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ كُلِّ عُتْلٍ جَوَاطٍ مُسْتَكْبِرٍ»^(۲).

یعنی: «حارث بن وهب خزاعی رضی الله عنه گوید: شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: آیا به شما نگویم چه کسانی اهل بهشت هستند؟ اهل بهشت هر انسان فقیر و متواضعی است که اگر خدا را قسم دهد که باید کاری را انجام دهد، خداوند قسمش را به جای می‌آورد و دعایش را قبول می‌کند. فرمود: آیا اهل دوزخ را هم به شما معرفی نکنم؟ اهل دوزخ هر انسانی است لجوج و سرسخت در عداوت و بددهن و بخیل و خودخواه و مغرور می‌باشد».

۱۸۱۵ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَمْعَةَ رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَخْطُبُ، وَذَكَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِي عَقَرَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: (إِذَا اتَّبَعْتَ أَشْقَاهَا) اتَّبَعْتَ لَهَا رَجُلًا عَزِيزًا عَارِمًا مَنِيعًا فِي رَهْطِهِ، مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ وَذَكَرَ النِّسَاءَ فَقَالَ: يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ، يَجْلِدُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَبْدِ، فَلَعَلَّهُ يُصَاجِعُهَا مِنْ آخِرِ يَوْمِهِ ثُمَّ وَعَظَهُمْ فِي ضَحِكِهِمْ مِنَ الضَّرْطَةِ، وَقَالَ لِمَ يَضْحَكُ أَحَدُكُمْ مِمَّا يَفْعَلُ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن زمعه رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی که خطبه می‌خواند و

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۵۱ باب صفة الجنة والنار.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۶۸ سورة ن والقلم: ۱ باب عتل بعد ذلك زنيماً.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۹۱ سورة والشمس: ۱ باب حدثنا موسى بن إسحاق.

درباره شتر حضرت صالح و کسی که آنرا سر برید سخن می گفت، فرمود: وقتی که قوم ثمود بدترین افراد خود را برای کشتن شتر فرستادند. کسی را فرستادند که قوی ترین و فاسدترین و شریرترین و بی پرواترین آنان بود، و مانند ابو زمعه در میان قومش از او دفاع می کردند، بعداً پیغمبر ﷺ درباره زنان صحبت کرد و گفت: چرا به زنان و همسران آنان حمله می کنید و آنها را مانند برده کتک می زنید در حالی که ممکن است در آخر همان روز با ایشان نزدیکی کنید».

(عرب در جاهلیت عادت داشتند اگر کسی شکمش خُرخر می کرد و یا صدایی از آن خارج می شد به او می خندیدند و حتی به کلی آبرویش را می بردند، پیغمبر ﷺ از این امر ناراحت بود که چرا باید یک انسان به خاطر یک کار غیر اختیاری به کلی از جامعه طرد شود و مورد تمسخر و اهانت قرار گیرد، لذا در مورد خروج صدا از شکم برای اصحاب وعظ و اندرز گفت و ایشان را از خندیدن و تمسخر و اهانت به کسانی که بدون اختیار دچار چنین حالتی می شوند برحذر داشت).

۱۸۱۶ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحَيٍّ الْخَزَاعِيَّ يَجْرُ قَصْبُهُ فِي النَّارِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: عمرو بن عامر بن لحی خزاعی را در دوزخ دیدم که روده هایش را به دنبال خود می کشید، و او اوّل کسی بود که سائبه را جزو دین قرار داد».

(عمرو بن عامر بنیانگذار بدعت بدی بود که بعداً در میان عرب جاهلیت رواج یافت و آن را جزو دین به حساب می آوردند. بدعت «سائبه» این بود: هرگاه کسی از سفر بر می گشت و یا از مرضی بهبودی حاصل می کرد و... می گفت: این شتر من سائبه باشد. یعنی آزاد است هرجا بچرد و آب بخورد و بخوابد و کسی حق جلوگیری از آن ندارد، و حق ندارد بر آن سوار شود، آن را بدوشد و از شیرش استفاده نماید. این بدعت را جزو دین به حساب می آوردند تا اینکه خداوند متعال در سوره مائده فرمود: سائبه دستور خدا نیست).

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٩ باب قصّة خزاعة.

باب ۱۴: فانی شدن دنیا و زنده شدن و جمع شدن مردم در روز قیامت

۱۸۱۷ — حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تُحْشَرُونَ حُفَاةَ عُرَاةٍ غُرْلًا قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ الرَّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَقَالَ: الْأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يَهْمَهُمْ ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: پیغمبر ﷺ گفت: شما در روز قیامت به حالت پابرهنه و لخت مادرزاد و حتی ختنه نشده حشر و جمع می‌شوید (یعنی به حالت مادرزادی بدون کم و کاست جمع می‌شوید) گفتیم: ای رسول خدا! مگر زن و مرد همدیگر را تماشا نمی‌کنند؟ پیغمبر ﷺ گفت: کار سخت‌تر از آن است که مردم بتوانند در فکر نگاه کردن به هم باشند».

۱۸۱۸ — حدیث: «ابن عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَامَ فِيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةَ عُرَاةٍ غُرْلًا (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ) الْآيَةُ وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلَائِقِ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِنَّهُ سَيَجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتُ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصِحَّابِي يَقُولُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ... إِلَى قَوْلِهِ: الْحَكِيمُ» [المائدة: ۱۱۷]. قَالَ: فَيُقَالُ إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا گوید: یک روز پیغمبر ﷺ بر بالای منبر خطبه‌ای خواند، گفت: شما در روز قیامت پابرهنه و عریان و ختنه نشده و به صورت مادرزادی حشر می‌شوید. خداوند می‌فرماید: «همانگونه که اول بار شما را به وجود آورده‌ام شما را در قیامت به همان حالت بر می‌گردانم».

اولین کسی که در روز قیامت لباس می‌پوشد ابراهیم است. سپس جماعتی از امت من را می‌آورند، آنان را به سوی جهنم می‌برند، در این حال من می‌گویم: پروردگارا! اینها امت من هستند به ایشان رحم کن، خداوند می‌فرماید: نمی‌دانی که بعد از تو اقدام به چه

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۴۵ باب كيف الحشر.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۴۵ باب كيف الحشر.

کاری کرده‌اند. منهم همان سخنان عبد صالح خدا (عیسی) را تکرار می‌کنم و می‌گویم: تا زمانی که در بین آنان بودم از ایشان مراقبت می‌کردم، وقتی که جان مرا گرفتی شما مراقب ایشان بودی و شما بر تمام اشیاء مراقب می‌باشی. اگر آنان را مورد عذاب قرار می‌دهی عبد تو می‌باشند. و اگر ایشان را مورد بخشش قرار دهی به راستی توانا و دارای حکمت می‌باشی. خداوند می‌فرماید: این عده بعد از تو فوراً مرتد شدند و از اسلام برگشتند».

۱۸۱۹ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلَاثِ طَرَائِقَ: رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلَاثَةً عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةً عَلَى بَعِيرٍ، وَعَشْرَةً عَلَى بَعِيرٍ وَيَحْشَرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ، ثَقِيلٌ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، وَتَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا، وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا، وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در روز قیامت مردم به سه دسته حشر می‌شوند، دسته اول: کسانی هستند که یک نفره بر شتری سوار می‌شوند و در بین خوف و رجا به حرکت در می‌آیند. دسته دوم: کسانی هستند که دو نفر تا ده نفر بر یک شتر سوار می‌شوند (و در مضیقه و ناراحتی قرار دارند). دسته سوم: کسانی هستند که در آتش قرار دارند، و به هنگام چاشت که بخواهند استراحت کنند و در شب که قصد خواب داشته باشند و صبح که بیدار می‌شوند و غروب که روز را به آخر می‌رسانند این آتش همراه ایشان است و از ایشان جداشدنی نیست».

باب ۱۵: درباره اوصاف قیامت و اینکه خداوند ما را بر نجات از خوف و دهشت آن یاری فرماید

۱۸۲۰ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، حَتَّى يَغِيبَ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: روز قیامت مردم به امر خدا

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۴۵ باب كيف الحشر.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۸۳ سورة ويل للمطففين.

می ایستند (و خورشید به اندازه فاصله میلی به ایشان نزدیک می شود) به اندازه ای عرق می کنند (که خاک زیر پاشان به صورت آب و گل در می آید) و تا وسط گوشه ایشان در آن غرق می شوند».

۱۸۲۱ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: يَغْرَقُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَذْهَبَ عَرْقُهُمْ فِي الْأَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا، وَيُلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ آذَانَهُمْ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در روز قیامت مردم به اندازه ای عرق می کنند که آب آن هفتاد ذراع در زمین فرو می رود و تا وسط گوشه ایشان در آن غرق می شوند».

باب ۱۷: وقتی انسان در قبر قرار داده می شود جایش را در بهشت یا جهنم به او نشان می دهند و اثبات عذاب قبر و پناه بردن به خدا از عذاب آن

۱۸۲۲ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ أَحَدَكُمْ، إِذَا مَاتَ، عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؛ فَيَقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر یک از شما که فوت کرد (به هنگامی که در قبر است) هر صبح و عشا جایش را به او نشان می دهند، اگر بهشتی باشد جایش را در بهشت به او نشان می دهند و اگر از اهل دوزخ باشد جای اهل دوزخ را به او نشان می دهند، و به او می گویند: این جای شما است، تا اینکه خداوند شما را در روز قیامت زنده می نماید».

۱۸۲۳ — حدیث: «أَبِي أَيُّوبَ رضی الله عنه قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، وَقَدْ وَجَبَتِ الشَّمْسُ، فَسَمِعَ صَوْتًا فَقَالَ: يَهُودُ تُعَذَّبُ فِي قُبُورِهَا»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۴۷ باب قول الله تعالى: ﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۹۰ باب الميت يعرض عليه مقعده بالغداة والعشى.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۸۸ باب التعوذ من عذاب القبر.

یعنی: «ابو ایوب رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به هنگام غروب خورشید از مدینه خارج شد، صدایی را شنید، گفت: این صدای یک یهودی است که در قبرش عذاب داده می‌شود».

۱۸۲۴ — حدیث: «أَنَسَ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، وَتَوَلَّى عَنْهُ أَصْحَابُهُ، وَإِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نَعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ، فَيَقْعِدَانِهِ فَيَقُولَانِ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ (لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله) فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ فَيَقَالُ لَهُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ، قَدْ أَبَدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی عبدی می‌میرد و در قبرش گذاشته می‌شود و نزدیکانش بعد از دفنش بر می‌گردند، این مرده هنوز صدای کفشهای آنان را می‌شنود که دو فرشته بر او نازل می‌شوند و او را در گورش بلند می‌کنند و می‌نشانند، به او می‌گویند: تو درباره محمد چه می‌گویی؟ اگر باایمان باشد می‌گوید: شهادت می‌دهم که محمد عبد خدا و رسول خدا است. فرشتگان به این انسان باایمان می‌گویند: جای خودت را در دوزخ نگاه کن ولی چون ایمان آورده‌ای خداوند آن را با جایی در بهشت عوض کرد، و هر دو جا را به او نشان می‌دهند».

۱۸۲۵ — حدیث: «الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: إِذَا أُقْعِدَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ أُتِيَ، ثُمَّ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» [ابراهیم: ۲۷]»^(۲).

یعنی: «براء بن عازب رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی انسان مؤمن را در گور قرار دادند، فرشتگان به نزد او می‌آیند، سپس شهادت می‌دهد و می‌گوید: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ)، یعنی اعتراف می‌نمایم که هیچ معبود حقّی نیست به جز ذات الله و اعتراف می‌کنم محمد فرستاده خدا است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این است معنی آیه ۲۷ سوره ابراهیم که می‌فرماید: «خداوند مؤمنان را بر ایمان ثابت در دنیا محکم نگه می‌دارد،

۱- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۸۷ باب ما جاء في عذاب القبر.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۸۷ باب ما جاء في عذاب القبر.

و در آخرت (یعنی در قبر) هم آنان را بر قول و ایمان محکم ثابت نگاه می‌دارد».

۱۸۲۶ — حدیث: «أَبِي طَلْحَةَ رضی الله عنه أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ، فَقَدَفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ، حَبِيبٌ مُخَبِّثٌ وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرَصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَلَمَّا كَانَ بَدْرٌ، الْيَوْمَ الثَّلَاثِ، أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشَدَّ عَلَيْهَا رَحْلَهَا ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا مَا نَرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرِّكِيِّ فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءَ آبَائِهِمْ: يَا فَلَانُ بْنُ فَلَانٍ وَيَا فَلَانُ بْنُ فَلَانٍ أَيْسَرُكُمْ أَنْكُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ لَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعٍ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ»^(۱).

یعنی: «ابو طلحه رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز بدر دستور داد جسد بیست و چهار نفر از سران قریش که به دست مسلمانان به قتل رسیده بودند، در چاهی از چاههای بدر که کثیف بود انداخته شوند. معمولاً پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از پیروزی بر دشمن، سه شب در صحرای وسیعی اردو می‌زد و باقی می‌ماند. در بدر بعد از پیروزی بر قریش روز سوم که فرا رسید، دستور داد تا شترش را آماده سازند، سپس به حال پیاده به راه افتاد، اصحاب به دنبالش به راه افتادند، گفتند: فکر نمی‌کنیم جز قضای حاجت کار دیگری داشته باشد. ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله به رفتن خود ادامه داد تا اینکه بر دهنه آن چاه رسید، و یکایک سران مقتول قریش را با نام خود و نام پدرشان صدا می‌کرد و می‌گفت: ای فلان پسر فلان... آیا اگر از خدا و رسول خدا اطاعت می‌کردید خوشحال نمی‌شدید؟ آنچه که پروردگارمان به ما وعده داده بود حق است و به آن رسیده‌ایم، آیا شما هم به آنچه که پروردگارتان به شما وعده داده بود رسیده‌اید و حق است؟ عمر گفت: ای رسول خدا! چطور با جسدهایی که بی‌روح هستند سخن می‌گویید؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قسم به کسی که جان محمد در دست او است شما بهتر از ایشان سخنان مرا نمی‌شنوید».

باب ۱۸: اثبات حساب در روز قیامت

۱- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۸ باب قتل أبي جهل.

۱۸۲۷ — حدیث: «عائشه رضی اللہ عنہا زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم کانت لا تسمع شیئاً لا تعرفه إلا راجعت فيه حتى تعرفه وأن النبي صلی اللہ علیہ وسلم قال: من حوسب عذاب قالت عائشة: فقلت أوليس يقول الله تعالى ﴿فَسَوْفَ تَحْسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [الأنشاق: ۸]. قالت: فقال إنما ذلك العرض، ولكن من نوقش الحساب يهلك»^(۱).

یعنی: «عائشه رضی اللہ عنہا همسر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم عادت داشت وقتی چیزی را می شنید ولی خوب نمی فهمید، درباره آن پرسش و جستجو می کرد تا به حقیقت آن آگاه می شد. پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: هر کس در قیامت مورد محاسبه و بازجویی قرار گیرد عذاب داده می شود. عائشه رضی اللہ عنہا گوید: گفتم: ای رسول خدا! مگر خداوند نمی فرماید: سپس حساب ساده ای از او بعمل می آید، «یعنی خداوند فرموده حساب ساده، وقتی که ساده باشد با عذاب همراه نیست». پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: این یادآوری است نه حساب، ولی کسی که به تمامی حساب را پس بدهد بدبخت می شود».

۱۸۲۸ — حدیث: «ابن عمر رضی اللہ عنہما قال: قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: إِذَا أُنْزِلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا، أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ، ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی اللہ عنہما گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: هرگاه عذاب خدا بر ملتى نازل شود همه افراد آن اعم از مخلصان و فاسدان مشمول عذاب می شوند ولی در روز قیامت هر کس با اعمال خود زنده می شود (نیکوکاران با اعمال صالحشان و بدکاران با اعمال بدشان زنده می شوند)».

وصلی الله على سيدنا محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين

۱- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۳۵ باب من سمع شيئاً فراجع حتى يعرفه.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۱۹ باب (إِذَا أُنْزِلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا).

فصل پنجاه و دوم: درباره فتنه‌های آخر زمان و نشانه‌های قیامت

باب ۱: نزدیک بودن فتنه‌ها و خراب شدن سدّ یاجوج و مأجوج

۱۸۲۹ — حدیث: «زَيْنَبُ ابْنَةُ جَحْشٍ عليها السلام أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا فَرَعَا يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيَلُّ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ أَقْتَرَبَ فَتُحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدَمٍ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ وَحَلَقَ بِإِصْبَعِهِ الْإِبْهَامَ وَالَّتِي تَلِيهَا قَالَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ جَحْشٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْهَلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ قَالَ: نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْحَبْثُ»^(۱).

یعنی: «زینب بنت جحش علیها السلام گوید: پیغمبر ﷺ با حالت ترس و نگرانی پیش من آمد و می‌گفت: لا اله الا الله. فتنه‌ای دارد نزدیک می‌شود که عرب را بدبخت می‌کند و آن را به هلاکت و نابودی تهدید می‌نماید، امروز سوراخی به این اندازه از سدّ یاجوج و مأجوج باز گردید. پیغمبر ﷺ با انگشت ابهام و سبابه‌اش حلقه‌ای را بوجود آورد و اندازه سوراخ باز شده را نشان داد. زینب بنت جحش گوید: گفتم: ای رسول خدا! آیا در حالی که انسانهای صالح در بین ما وجود دارد به هلاک می‌رسیم؟! سؤال زینب مستنبط از این است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ...» [الأنفال: ۳۳]. «تا زمانی که شما در بین ایشان هستی و یا انسانهای صالح و توبه‌کار در بین آنان باشد، خداوند ایشان را به هلاک نمی‌رساند...»، پیغمبر ﷺ گفت: بلی، هر وقت که گناه و فساد فراوان گشت، بدبختی و نابودی خاص و عام را شامل می‌شود».

۱۸۳۰ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: فَتَحَ اللَّهُ مِنْ رَدَمٍ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلَ هَذَا وَعَقَدَ بِيَدِهِ تِسْعِينَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند سوراخی را به این اندازه (پیغمبر با انگشتانش اندازه را نشان داد) باز کرده است و انگشتانش را برای نشان دادن مقدار

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۷ باب قصّة ياجوج ومأجوج.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۷ باب قصّة ياجوج ومأجوج.

سورخ به شکل عدد ۹۰ درآورد».

باب ۲: لشکری که قصد ویران کردن کعبه می‌نماید، زمین آن را می‌بلعد

۱۸۳۱ — حدیث: «عائشة رضی الله عنها قالت: قال رسول الله ﷺ: يَغْزُو جَيْشُ الْكُعْبَةِ، فَإِذَا كَانُوا بَيْدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، يُخَسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يُخَسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ وَفِيهِمْ أَسْوَاقُهُمْ وَمَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ قَالَ: يُخَسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ، ثُمَّ يُعْتُونَ عَلَى نِبَاتِهِمْ»^(۱).
یعنی: «عائشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: یک لشکر قصد ویران کردن کعبه را می‌کند، وقتی به سرزمین بیداء (محلّی است در بین مکه و مدینه) رسیدند، زمین تمام آنها را می‌بلعد، عائشه رضی الله عنها گوید: گفتم: ای رسول خدا! چطور تمام ایشان غرق می‌شوند در حالی که انسانهای عادی بازاری و غیره که جزو لشکریان نیستند در بین آنان وجود دارند، پیغمبر ﷺ گفت: تمام آنان از اول تا به آخر غرق می‌شوند، ولی در روز قیامت هر کس با عمل و نیت خود زنده می‌شود (یعنی در دنیا آثار اعمال بدکاران دامن‌گیر صالحان نیز می‌شود ولی در قیامت با هر کس برابر اعمالش رفتار می‌شود، به همین علت است که در شریعت اسلام از نزدیکی و رفاقت با انسانهای فاسد نهی شده است)».

باب ۳: نازل شدن فتنه‌ها به اندازه قطره‌های باران

۱۸۳۲ — حدیث: «أَسَامَةُ رضی الله عنه قَالَ: أَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُطَمٍ مِنْ آطَامِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَىٰ إِنِّي لَأَرَىٰ مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلَالَ بُيُوتِكُمْ كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ»^(۲).
یعنی: «اسامه رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ از یکی از ساختمانهای بلند مدینه بالا رفت، گفت: آیا آنچه را که من می‌بینم شما هم می‌بینید؟ من خانه‌های شما را می‌بینم که مانند قطره‌های باران فتنه بر آنها نازل می‌شود».

۱۸۳۳ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَتَكُونُ فِتْنٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، وَمَنْ يُشْرِفْ لَهَا تَسْتَشْرِفُهُ،

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۴۹ باب ما ذكر في الأسواق.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۹ كتاب فضائل المدينة: ۸ باب آطام المدينة.

وَمَنْ وَجَدَ مَلْجَأً أَوْ مَعَاذًا فَلْيَعُذْ بِهِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در آینده فتنه‌هایی رخ می‌دهد، کسانی که می‌نشینند و در آن دخالت نمی‌نمایند بهتر از کسانی هستند که در آن خودنمایی می‌کنند، و کسانی که در آن خودنمایی می‌کنند بهتر از کسانی می‌باشند که در آن شرکت می‌نمایند، و کسانی که در آن شرکت می‌کنند بهتر از کسانی هستند که در آن فعالیت دارند، و کسی که خود را به آن نزدیک نماید به هلاک می‌رسد، هر کس که توانست پناهگاهی را به دست آورد، باید به آن پناه برد».

باب ۴: هرگاه دو مسلمان با شمشیر با هم روبرو شدند

۱۸۳۴ — حدیث: «أَبِي بَكْرَةَ عَنِ الْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: ذَهَبْتُ لِأَنْصُرَ هَذَا الرَّجُلَ، فَلَقَيْتَنِي أَبُو بَكْرَةَ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ قُلْتُ: أَنْصُرُ هَذَا الرَّجُلَ قَالَ: ارْجِعْ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِذَا التَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا، فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْقَاتِلُ فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ قَالَ: إِنَّهُ كَانَ حَرِيصًا عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ»^(۲).

یعنی: «احنف بن قیس رضی الله عنه گوید: رفتم تا به این مرد (علی بن ابی طالب رضی الله عنه) وقتی که با معاویه در حال جنگ بود) کمک کنم، به ابو بکره رسیدم، گفت: به کجا می‌روی؟ گفتم: می‌روم تا (به علی بن ابی طالب) کمک کنم، گفت: برگرد، من شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: هرگاه دو مسلمان با شمشیر در روی هم ایستادند قاتل و مقتول (کسی که می‌کشد و کسی که کشته می‌شود) هر دو در آتش دوزخ می‌باشند. گفتم: ای رسول خدا! قاتل که به دوزخ برود حق خودش می‌باشد، ولی مقتول چرا؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: مقتول به خاطر این به دوزخ می‌رود که بر کشتن طرفش حریص و مصمم می‌باشد».

۱۸۳۵ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقْتَتِلَ فِتْنَانِ فَيَكُونَ

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٥ باب علامات النبوة في الإسلام.

۲- أخرجه البخاري في: ٢ كتاب الإبان: ٢٢ باب المعاصي من أمر الجاهلية.

بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، دَعَوَاهُمَا وَاحِدَةٌ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قیامت نمی آید تا اینکه دو دسته از مسلمانان با هم می جنگند و جنگ بزرگی در بین ایشان برپا می شود، و هر دو دسته یک ادعا را دارند (و هر دو می گویند که مسلمان هستیم)».

باب ۶: خبر دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله به حوادثی که تا آمدن قیامت واقع می شوند

۱۸۳۶ — حدیث: «حَدَّثَنَا رضی الله عنه قَالَ: لَقَدْ خَطَبَنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله خُطْبَةً مَا تَرَكَ فِيهَا شَيْئًا إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ إِلَّا ذَكَرَهُ، عِلْمَهُ مَنْ عِلْمُهُ، وَجَهْلُهُ مَنْ جَهْلُهُ؛ إِنَّ كُنْتُ لَأَرَى الشَّيْءَ قَدْ نَسِيتُ فَأَعْرِفُ مَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ إِذَا غَابَ عَنْهُ فَرَأَاهُ فَعَرَفَهُ»^(۲).

یعنی: «حذیفه رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله خطبه ای برای ما خواند و تمام فتنه هایی که تا روز قیامت رخ می دهد، بیان نمود بعضی آن را فهمیدند و حفظ نمودند ولی بعضی دیگر آن را درک نکردند و فراموش کردند. به راستی من چیزهایی را که فراموش کرده بودم به واسطه سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله بیادم آمد و مجدداً آنها را به خاطر آوردم همانگونه که کسی چیزی را فراموش می کند وقتی که چشمش به آن می افتد آن را می شناسد».

باب ۷: فتنه ای که مانند بحر موج می زند

۱۸۳۷ — حدیث: «حَدَّثَنَا رضی الله عنه قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عُمَرَ رضی الله عنه فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فِي الْفِتْنَةِ قُلْتُ: أَنَا، كَمَا قَالَ قَالَ: إِنَّكَ عَلَيْهِ (أَوْ عَلَيْهَا) لَجَرِيءٌ قُلْتُ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ تُكْفِرُهَا الصَّلَاةُ وَالصَّوْمُ وَالصَّدَقَةُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ قَالَ: لَيْسَ هَذَا أُرِيدُ وَلَكِنْ الْفِتْنَةُ الَّتِي تَمُوجُ كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابٌ مُغْلَقٌ قَالَ: أَيُّكُسْرُ أَمْ يُفْتَحُ قَالَ: يُكْسَرُ قَالَ: إِذَا لَا يُغْلَقُ أَبَدًا. قُلْنَا: أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ قَالَ: نَعَمْ كَمَا أَنَّ دُونَ الْعَدِ اللَّيْلَةَ إِنِّي حَدَّثْتُهُ بِحَدِيثٍ لَيْسَ بِالْأَعْلَاطِ

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٥ باب علامات النبوة في الإسلام.

۲- أخرجه البخاري في: ٨٢ كتاب القدر: ٤ باب (... وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا).

فَهَبْنَا أَنْ نَسْأَلَ حُذَيْفَةَ فَأَمَرَنَا مَسْرُوقًا، فَسَأَلَهُ فَقَالَ: الْبَابُ عُمَرُ^(۱).

یعنی: «حذیفه گوید: ما نزد عمر رضی الله عنه نشسته بودیم، عمر گفت: کدامیک از شما حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را درباره فتنه به یاد دارد، گفتم: من آن را همانگونه که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان نمود به یاد دارم، عمر رضی الله عنه گفت: باجرات هستی که چنین ادعایی می‌کنی (یعنی در نقل حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله باید کمال دقت و امانت و احتیاط در نظر گرفته شود) گفتم: فتنه انسان نسبت به خانواده و مال و اولاد و همسایه‌اش (که به خاطر خانواده و اولادش دچار گفتار و اعمال حرام شود و یا مال را از طریق غیر مشروع به دست آورد و یا در طریق غیر مشروع به مصرف برساند و یا با همسایه‌اش بدرفتار باشد) به وسیله نماز و روزه و زکات و صدقه و احسان و امر به معروف و نهی از منکر و توبه بخشوده می‌شوند. عمر گفت: منظورم از فتنه این نیست، منظورم فتنه‌ای است که مانند بحر موج می‌زند، گفتم: ای امیرالمؤمنین! شما که از این فتنه باکی ندارید، و در آن به روی شما بسته می‌باشد، حذیفه گفت: آیا این در یک وقت شکسته و باز می‌شود یا خیر؟ عمر گفت: بلی، شکسته می‌شود. حذیفه گفت: وقتی که در این فتنه باز شود دیگر بسته نخواهد شد.

راوی گوید: از حذیفه پرسیدم: آیا عمر می‌دانست چه کسی به عنوان یک سد جلو فتنه را گرفته است؟ حذیفه گفت: بلی، همانگونه که می‌دانست بعد از روز شب است می‌دانست چه کسی باعث جلوگیری از فتنه شده است، حذیفه گفت: من حدیثی را برای عمر نقل نمودم که آشکار و روشن بود، هیچ اشتباه و غلطی در آن وجود نداشت، راوی گوید: ما شرم کردیم که از حذیفه در این باره سؤال نماییم، به مسروق گفتیم: که از حذیفه سؤال کند، مسروق پرسید: چه کسی جلو وقوع فتنه را گرفته است؟ حذیفه گفت: این سدی که جلو فتنه را گرفته است، شخص عمر است».

(تا زمانی که عمر رضی الله عنه زنده بود فتنه و اختلاف نتوانست در میان مسلمانان سر بلند کند و بعد از شهادت عمر بود که اختلاف شروع شد و عده‌ای علیه خلیفه اسلام قیام کردند و او را شهید نمودند و فتنه‌ها پشت سرهم به وقوع می‌پیوست و دری که باز شده بود دیگر بسته نشد).

۱- أخرجه البخاري في: ۹ كتاب مواقيت الصلاة: ۴ باب الصلاة كفارة.

باب ۸: تا اینکه کوهی از طلا در مسیر فرات کشف نشود قیامت برپا نمی‌گردد

۱۸۳۸ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَمَنْ حَضَرَهُ فَلَا يَأْخُذْ مِنْهُ شَيْئًا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: نزدیک است که رود فرات (خشک شود) و یک گنجینه بزرگ طلا در آن کشف گردد، کسی که به این گنج رسید چیزی از آن برندارد (چون این گنج باعث فتنه و جدال بین مسلمانان می‌باشد)».

باب ۱۴: تا آتشی از سرزمین حجاز به اطراف خارج نشود روز قیامت برپا نمی‌گردد

۱۸۳۹ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ، تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَى»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که آتشی از سرزمین حجاز منفجر نگردد و گردن شتر را در بصره روشن ننماید».

(یعنی این آتش به حدی فروزان و شعله‌ور است که سرزمین حجاز را تا بصره روشن می‌نماید، و ما با چشم خود دیدیم که در اثر روشن شدن جنگ خلیج فارس در سال ۱۳۶۹ امریکای غدار و هم‌پیمانانش از جمله پادشاه سعودی به خاک پاک حجاز لشکرکشی نمودند و از زمین و آسمان و دریا به عراق حمله کردند و آتشی که از خاک حجاز روشن شد سرتاسر خاک عراق را به کام خود فرو برد، و این حدیث یکی از معجزات حضرت رسول است که نشان می‌دهد پیغمبر ﷺ از هزار و چهار صد سال پیش شعله این آتش خطرناک را مشاهده نموده و از آن خبر داده است).

باب ۱۶: فتنه از شرق در دو نقطه‌ای که مرکز شیطان هستند آشکار می‌شود

۱۸۴۰ — حدیث: «ابْنُ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ مُسْتَقْبِلُ الْمَشْرِقِ، يَقُولُ:

۱- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۲۴ باب خروج النار.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۲۴ باب خروج النار.

أَلَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَهُنَا، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله رو به مشرق ایستاده بود و می‌گفت: باخبر باشید که فتنه از طرف شرق در دو نقطه که مرکز شیطانها هستند ظاهر می‌شود. (عرب جایی را که مرکز فتنه و فساد باشد به مطلع قرن شیطان یعنی جای روئیدن شاخ شیطان می‌نامد و در این حدیث شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله دو نقطه را در شرق به عنوان کانون فتنه و فساد و الحاد معرفی می‌نماید، که ما به چشم خود می‌بینیم چین و شوروی به عنوان دو مرکز اصلی کفر و الحاد در شرق ظاهر شدند و علیه دین خدا به مبارزه برخاستند، که بحمدالله شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی با اضمحلال و نابودی روبرو شد و چین هم دچار تشنج‌جات داخلی شده است به امید خدا به سرنوشت شوم شوروی هم پیمان ملحدش دچار خواهد شد)».

باب ۱۷: قیامت برپا نمی‌شود تا قبیله دوس، ذوالخلصه را مجدداً پرستش نکند
(ذوالخلصه اسم بُت مخصوصی بود که قبیله دوس آنرا پرستش می‌کردند)

۱۸۴۱ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَضْطَرِبَ أَلْيَاتُ نِسَاءِ دَوْسٍ عَلَى ذِي الْخَلَصَةِ وَذُو الْخَلَصَةِ طَاغِيَةٌ دَوْسٍ الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قیامت برپا نمی‌شود تا وقتی که زنان قبیله دوس به دور (بُت دوران جاهلیت خود به نام) ذی الخلصه طواف نکنند و مانند دوران جاهلیت مجدداً آن را پرستش ننمایند».

باب ۱۸: قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی می‌آید که اگر کسی از کنار قبر کسی بگذرد از شدت بلا و ناراحتی تمنا می‌کند و می‌گوید: ای کاش من به جای او می‌مردم و راحت می‌شدم

۱۸۴۲ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ

۱- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۱۶ باب قول النبي صلی الله علیه و آله: «الفتنة من قبل المشرق».

۲- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۲۳ تغيير الزمان حتى يعبدوا الأوثان.

الرَّجُلُ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قیامت برپا نمی شود تا زمانی فرا نرسد که اگر کسی از کنار قبر کسی رد شود بگوید: کاش من به جای او بودم (و از این همه بلا و محنت خلاصی پیدا می کردم)».

۱۸۴۳ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: يُخَرَّبُ الْكَعْبَةُ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قیامت برپا نمی شود تا اینکه یک انسان پست و ضعیف که دارای دو ساق باریک است و از قبيله سیاهان حبشی است، كعبه را ویران می نماید».

(یعنی در آخر زمان كعبه به دست چنین شخصی خراب می شود).

۱۸۴۴ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاهُ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قیامت برپا نمی شود تا اینکه یک نفر از قبيله قحطان بر مردم تسلط پیدا کند و مانند چوپان آنان را با عصایش جمع می نماید».

۱۸۴۵ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نَعَالُهُمُ الشَّعْرُ، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ»^(۴).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قیامت برپا نمی شود تا زمانی که شما (مسلمانان) با قومی (از ترکها) که کفشهایشان از موی حیوانات درست شده است جنگ نکنید و همچنین قیامت برپا نمی شود تا با جماعتی ن جنگید که دارای صورت پرچین هستند که چین صورتشان مانند چین چرم سپر بر روی هم افتاده است».

۱- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۲۲ باب لا تقوم الساعة حتى يغبط أهل القبور.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۴۷ باب قول الله تعالى: ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْآبِيَةَ حَرَامًا...﴾.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۷ باب ذكر قحطان.

۴- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۹۶ باب قتال الذين يتعلون الشعر.

۱۸۴۶ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَهْلِكُ النَّاسَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ: لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَرَلُوهُمْ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: مردم به دست این جماعت (نوجوان) از قریش به هلاک خواهند رسید، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! چاره ما چیست؟ پیغمبر ﷺ گفت: اگر مردم در آن زمان از ایشان کناره‌گیری نمایند محفوظ می‌مانند».

۱۸۴۷ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: هَلَكَ كِسْرَى، ثُمَّ لَا يَكُونُ كِسْرَى بَعْدَهُ وَقَيْصَرٌ لِيَهْلِكَ، ثُمَّ لَا يَكُونُ قَيْصَرٌ بَعْدَهُ وَلَتَقْسَمَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: کسری (پادشاه فارس) از بین رفت و کسرای دیگری بعد از او وجود نخواهد داشت، و قیصر (پادشاه روم) حتماً نابود خواهد شد، و دیگر قیصری بعد از او نخواهد آمد، و گنجینه‌های ایشان در راه خدا صرف و تقسیم خواهد شد».

۱۸۴۸ — حدیث: «جَابِرُ بْنُ سَمُرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ، فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۳).

یعنی: «جابر بن سمره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هرگاه کسری از بین برود کسرای دیگری بعد از او وجود نخواهد داشت، و هر وقت قیصر نابود شود قیصر دیگری بعد از او نخواهد آمد، قسم به کسی که جان من در دست او است ثروت و گنجینه‌های ایشان در راه خدا خرج می‌شود».

۱۸۴۹ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: تُقَاتِلُكُمْ الْيَهُودُ فَتَسَلِّطُونَ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ يَقُولُ الْحَجَرُ: يَا مُسْلِمُ هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي، فَاقْتُلْهُ»^(۴).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: از پیغمبر ﷺ شنیدم که می‌گفت: یهود با شما

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٥ باب علامات النبوة في الإسلام.

۲- أخرجه البخاري في: ٥٦ كتاب الجهاد: ١٥٧ باب الحرب خدعة.

۳- أخرجه البخاري في: ٥٧ كتاب فرض الخمس: ٨ باب قول النبي: «أحلت لكم الغنائم».

۴- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٥ باب علامات النبوة في الإسلام.

می‌جنگند و شما بر ایشان مسلط می‌شوید و ایشان را شکست می‌دهید، (به اندازه‌ای عرصه بر ایشان تنگ می‌شود که) هر سنگی فریاد می‌زند و می‌گوید: ای مسلمان! این یهودی است که خود را در پشت من پنهان نموده است، بیاید او را بکشید».

۱۸۵۰ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُبْعَثَ دَجَالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قیامت برپا نمی‌شود مگر زمانی که در حدود سی نفر کذاب و فاسد و دجال قیام کنند و هر یک از این دجالها گمان می‌کند که فرستاده و پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا است».

باب ۱۹: درباره ابن صیاد

۱۸۵۱ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: إِنَّ عُمَرَ انْطَلَقَ فِي رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَبْلَ ابْنِ صَيَّادٍ، حَتَّى وَجَدُوهُ يَلْعَبُ مَعَ الْغُلَمَانِ، عِنْدَ أُطَمٍ بَنِي مَعَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ صَيَّادٍ يَحْتَلِمُ فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، ظَهْرَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْأُمِّيِّينَ فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: آمَنْتُ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: مَاذَا تَرَى قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: خَلِطَ عَلَيْكَ الْأَمْرُ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: هُوَ الدُّخُّ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: اخْسَأْ فَلَنْ تَعْدُو قَدْرَكَ قَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِي فِيهِ أَضْرِبُ عُنُقَهُ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِنْ يَكُنْهُ، فَلَنْ تُسَلِّطَ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ، فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: با عده‌ای از اصحاب همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی ابن صیاد رفتند، وقتی او را پیدا کردند، دیدند که در نزدیکی ساختمان بنی مغاله با بچه‌ها بازی می‌کند، ابن صیاد در آن وقت به سن بلوغ نزدیک شده بود، ابن صیاد متوجه آمدن آنان نشد تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله دستش را بر پشت ابن صیاد زد. آنگاه فرمود: آیا شهادت می‌دهی که من رسول خدا هستم؟ ابن صیاد نگاهش را به

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٥ باب علامات النبوة في الإسلام.

۲- أخرجه البخاري في: ٥٦ كتاب الجهاد: ١٧٨ باب كيف يعرض الإسلام على الصبي.

سوی پیغمبر ﷺ انداخت و گفت: شهادت می‌دهم که شما پیغمبر ﷺ عرب هستی، سپس به پیغمبر ﷺ گفت: آیا شهادت می‌دهی که من رسول خدا هستم؟ پیغمبر ﷺ گفت: من به خدا و پیغمبران خدا ایمان دارم، پیغمبر ﷺ گفت: چه چیزهایی را می‌بینی؟ ابن صیاد گفت: پیامهایی را از غیب برایم می‌آورند که بعضی از آنها راست و بعضی دیگر دروغ است، پیغمبر ﷺ گفت: راست و دروغ را بهم مخلوط کرده‌ای (و حق و باطل را به هم آمیخته‌ای شما که ادعای دانستن اشیاء را داری به عنوان امتحان) آیه‌ای را در نظر گرفته‌ام، ابن صیاد گفت: می‌دانم آیه دخ است (یعنی وقتی پیغمبر ﷺ فرمود: آیتی را برای شما در نظر گرفته‌ام، این آیه سوره دخان را در نظر گرفت: ﴿بَلَّ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾ ۱۰-۹]. «منتظر روزی باش که دود غلیظی در آسمان ظاهر می‌شود و مردم می‌ترسند و می‌گویند این عذابی است دردناک». ابن صیاد طبق عادت کاهنان که چیزهای ناقصی را از شیاطین دریافت می‌نمایند، ادعا نمود که این آیه را می‌دانم کدام آیه است، گفت: دخ است، و به جز کلمه ناقص دخ که شاید از دخان باشد چیز دیگری از آیه مورد نظر پیغمبر ﷺ را نفهمید، لذا پیغمبر ﷺ به او گفت: خفه‌شو، تو از حد یک کاهن نمی‌توانی تجاوز کنی (و کاهن همیشه حق و باطل را با هم آمیخته می‌نماید، و اشیاء را به طور ناقص درک می‌کند و نمی‌تواند از این حد تجاوز کند و به مرحله یقین انبیاء برسد) عمر گفت: ای رسول خدا! اجازه بده تا گردش را بزنم، پیغمبر ﷺ گفت: اگر ابن صیاد همان دجال باشد نمی‌توانی او را بکشی و اگر دجال نباشد کشتنش فایده‌ای ندارد».

(ابن صیاد که نام او صاف می‌باشد یک جوان یهودی کاهن بود، وقتی که به کهنات مشغول می‌شد مانند سایر کاهنان گاهی چیزهای راست و گاهی دروغ می‌گفت، سرانجام سروصدایش در بین مردم بلند شد و خبرش به پیغمبر ﷺ رسید، پیغمبر ﷺ خواست از اوضاع باخبر شود، به نزد او رفت وقتی که با او سخن گفت، دید که یک کاهن است و مانند هر کاهن دیگری چیزهای کمی را می‌فهمد و حق و باطل را با هم آمیخته می‌نماید، و آیتی را که پیغمبر ﷺ به عنوان امتحان برایش در نظر گرفته بود ندانست و تنها لفظ دخ

را که کلمه ناقص از دخان است فهمید که این لفظ نسبت به کل آیه هیچ معنایی ندارد، و حتی نمی‌توان آن را جزو ادراک به حساب آورد).

۱۸۵۲ — حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما قال: انطلق النبي ﷺ، وأبي بن كعب، يأتیان النخل الذي فيه ابن صياد حتى إذا دخل النخل، طفق النبي ﷺ يتقي بجذوع النخل، وهو يختل ابن صياد، أن يسمع من ابن صياد شيئاً قبل أن يراه وابن صياد مضطجع على فراشه، في قطيفة له، فيها رمزة فرأت أم صياد النبي ﷺ، وهو يتقي بجذوع النخل فقالت لابن صياد: أي صاف (وهو اسمه) فنار ابن صياد فقال النبي ﷺ: لو تركته بين»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ با اُبی بن کعب به سوی باغ خرمایی رفتند که ابن صیاد در آنجا بود وقتی به آن باغ رسیدند، پیغمبر ﷺ خود را در پشت درختها پنهان کرد، و می‌خواست خود را از ابن صیاد پنهان کند تا به سخنانش گوش دهد و بداند که چه می‌گوید: ابن صیاد بر روی پارچه مخملی درازکش کرده بود و در آن وقت حرفهایی را زمزمه می‌کرد که قابل فهم نبود مادر ابن صیاد پیغمبر ﷺ را دید که خود را در پشت تنه درختی پنهان کرده است، پسرش ابن صیاد را صدا کرد و گفت: ای صاف! چون اسمش صاف بود، ابن صیاد از جای خود سرعت بلند شد. پیغمبر ﷺ گفت: اگر مادرش او را صدا نمی‌کرد ما از اوضاع او آگاه می‌شدیم».

۱۸۵۳ — حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما قال: ثم قام النبي ﷺ، في الناس، فأثنى على الله بما هو أهله ثم ذكر الدجال، فقال: إني أنذركموه، وما من نبي إلا قد أنذره قومه لقد أنذره نوح قومه ولكن ساقول لكم فيه قولاً لم يقله نبي لقومه تعلمون أنه أعور، وأن الله ليس بأعور»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: بعداً پیغمبر ﷺ در میان مردم بلند شد، و سپاس و حمد و ثنای خدا را بیان کرد، و درباره دجال سخن گفت و فرمود: من شما را از فتنه دجال می‌ترسانم و هر پیغمبری که آمده است ملت خود را از دجال برحذر داشته است، نوح قوم خود را از آن برحذر داشت، ولی من درباره دجال چیزی به شما می‌گویم که هیچیک

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۷۸ باب كيف يعرض الإسلام على الصبي.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۷۸ باب كيف يعرض الإسلام على الصبي.

از پیغمبران پیشین آن را به ملت‌های خود نگفته‌اند، (دجال ادعای خدایی می‌کند) بدانید او یک چشمش کور است و خداوند کور نیست».

باب ۲۰: درباره دجال و صفات او و چیزهایی که همراه دارد

۱۸۵۴ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ: ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا، بَيْنَ ظَهْرِي النَّاسِ، الْمَسِيحَ الدَّجَالَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، أَلَا إِنَّ الْمَسِيحَ الدَّجَالَ أَعْوَرُ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَانَ عَيْنُهُ عَيْنَةً طَافِيَةً»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: یک روز پیغمبر ﷺ در میان مردم درباره مسیح دجال سخن گفت و فرمود: خداوند چشمش کور نیست، ولی هوشیار باشید که چشم راست دجال کور است و چشم کور او مانند دانه انگور برجسته از حلقه‌اش جدا شده و برجستگی دارد».

۱۸۵۵ — حدیث: «أَنَسٌ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ أَلَا إِنَّهُ أَعْوَرٌ، وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ»^(۲).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هیچ پیغمبری نبوده است که ملتش را از شر آن یک چشم کذاب بر حذر نداشته باشد، بدانید که دجال یک چشم است و خداوند یک چشم نیست، و در بین هر دو چشم او کلمه کافر نوشته شده است».

۱۸۵۶ — حدیث: «حُذَيْفَةُ قَالَ عُقْبَةُ بْنُ عَمْرِوٍ لِحُذَيْفَةَ: أَلَا تُحَدِّثُنَا مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ مَعَ الدَّجَالِ، إِذَا خَرَجَ، مَاءٌ وَنَارٌ فَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهَا النَّارُ، فَمَاءٌ بَارِدٌ وَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ، فَنَارٌ تُحْرِقُ فَمَنْ أَذْرَكَ مِنْكُمْ، فَلْيَقْعْ فِي الَّذِي يَرَى أَنَّهَا نَارٌ، فَإِنَّهُ عَذَابٌ بَارِدٌ»^(۳).

یعنی: «عقبه بن عمرو به حذیفه گفت: چرا حدیث‌هایی را که از پیغمبر ﷺ شنیده‌ای

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۴۸ باب (وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرِّمَ...).

۲- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۲۶ باب ذكر الدجال.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۰ باب ما ذكر عن بني إسرائيل.

برای ما بازگو نمی‌نمایی، حذیفه گفت: از پیغمبر ﷺ شنیدم می‌گفت: وقتی که دجال خارج شد آب و آتش را همراه دارد. اما آنچه به نظر مردم به صورت آتش جلوه‌گر می‌شود در حقیقت آبی است خنک و آنچه در نظر مردم به صورت آب خنک نمایان می‌گردد، آتشی است سوزنده، هر یک از شما که با او برخورد کرد باید خودش را در آنچه به صورت آتش می‌بیند بیندازد (چون این به ظاهر آتش است و آلا در حقیقت آبی است خنک و گوارا).

۱۸۵۷ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلَا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا عَنِ الدَّجَالِ، مَا حَدَّثَ بِهِ نَبِيٌّ قَوْمَهُ إِنَّهُ أَعْوَرٌ وَإِنَّهُ يَجِيءُ مَعَهُ بِمِثَالِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَالَّذِي يَقُولُ إِنَّهَا الْجَنَّةُ، هِيَ النَّارُ وَإِلَّا أُنْذِرُكُمْ كَمَا أُنْذِرَ بِهِ نُوحٌ قَوْمَهُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: بیایید درباره دجال سخنی به شما بگویم که هیچیک از پیغمبران پیشین این سخن را به امت خودش نگفته است، بدانید که دجال یک چشم است وقتی که خارج می‌شود چیزی شبیه بهشت و دوزخ را همراه دارد، آنچه که او می‌گوید این بهشت است در حقیقت دوزخ است، و من شما را از شر دجال می‌ترسانم همانگونه که نوح قومش را از شر او بر حذر داشت».

باب ۲۱: درباره صفت دجال و اینکه شهر مدینه بر او حرام است و نمی‌تواند داخل آن شود و اینکه می‌تواند انسان مؤمن را بکشد و او را زنده نماید

۱۸۵۸ — حدیث: «أَبِي أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حَدِيثًا طَوِيلًا عَنِ الدَّجَالِ فَكَانَ فِيمَا حَدَّثَنَا بِهِ أَنْ قَالَ: يَأْتِي الدَّجَالُ، وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نَقَابَ الْمَدِينَةِ، بَعْضَ السَّبَاحِ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ، أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ، هَلْ تَشْكُونُ فِي الْأَمْرِ فَيَقُولُونَ: لَا فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ فَيَقُولُ، حِينَ يُحْيِيهِ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَقْتُلُهُ، فَلَا أَسْلَطُ عَلَيْهِ»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری گوید: پیغمبر ﷺ درباره دجال به تفصیل برای ما صحبت کرد،

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۳ باب قول الله ﷻ: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ...).

۲- أخرجه البخاري في: ۲۹ كتاب فضائل المدينة: ۹ باب لا يدخل الدجال المدينة.

از جمله فرمود: دجال می‌آید ولی حرکت از راههایی که به مدینه منتهی می‌شود بر او حرام است، نمی‌تواند داخل مدینه گردد، تنها در خارج مدینه و زمینهای شوره‌زار آن پیاده می‌شود، در آن روزی که در خارج مدینه اقامت دارد یک نفر که از همه مردم بهتر است، و یا یکی از بهترین انسانها است از مدینه خارج می‌شود و به سوی او می‌رود، می‌گوید: شهادت می‌دهم که تو همان دجالی هستی که رسول خدا درباره او برای ما سخن گفت، دجال به اطرافیانش می‌گوید: آیا اگر این شخص را بکشم و او را زنده نمایم باز هم شما نسبت به حقانیت من تردید دارید؟ اطرافیانش می‌گویند: خیر، تردیدی برای ما باقی نمی‌ماند، آنگاه آن شخص نیکوکار را می‌کشد و سپس او را زنده می‌نماید، وقتی که آن شخص زنده می‌شود می‌گوید: قسم به خدا دیگر هیچ تردیدی ندارم که تو دجال هستی (چون پیغمبر ﷺ فرمود: دجال مرده را زنده می‌کند)، دجال می‌گوید: مجدداً او را می‌کشم، ولی دجال بر او مسلط نخواهد شد و نمی‌تواند او را بکشد».

باب ۲۲: دجال به نزد خداوند کمتر از آن است که مسلمانان واقعی را گمراه کند

۱۸۵۹ — حدیث: «الْمُعِیرَةُ بْنُ شَعْبَةَ قَالَ: مَا سَأَلَ أَحَدًا النَّبِيَّ ﷺ، عَنِ الدَّجَالِ، مَا سَأَلْتُهُ وَإِنَّهُ قَالَ لِي: مَا يَضُرُّكَ مِنْهُ قُلْتُ: لَا أَتْلَهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ مَعَهُ جَبَلٌ خُبْرٌ وَنَهْرٌ مَاءٌ قَالَ: هُوَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «مغیره به شعبه ﷺ گوید: سؤالی که من درباره دجال از پیغمبر ﷺ کردم هیچ کس دیگری نکرده است، پیغمبر ﷺ به من گفت: چه ضرری از جانب دجال به شما می‌رسد؟ گفتم: ای رسول خدا! مردم می‌گویند که کوهی از نان و غذا و رودخانه آب همراه دارد (و اگر چنین باشد مردم فریب می‌خورند و گمراه می‌شوند) پیغمبر ﷺ گفت: دجال به نزد خدا کمتر از آن است که بتواند مؤمنین واقعی را فریب دهد و آنان را گمراه و منحرف نماید».

۱- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۲۶ باب ذكر الدجال.

باب ۲۳: آمدن دجال و توقف آن در زمین

۱۸۶۰ — حدیث: «أَنَّسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطُوهُ الدَّجَالُ، إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ مِنْ نَقَابِهَا نَقَبٌ، إِلَّا عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ صَافِينَ يَحْرُسُونَهَا ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ بِأَهْلِهَا ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ، فَيُخْرِجُ اللَّهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُتَافِقٍ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هیچ شهری نیست که دجال داخل آن نشود مگر مکه و مدینه که بر هر یک از راههایی که به این دو مکان مقدس منتهی می شوند فرشتگان به صف ایستاده اند و آنها را محافظت می نمایند و دجال قدرت داخل شدن به آنها را ندارد. در این هنگام مدینه سه بار تکان می خورد، و خداوند تمام کافران و منافقان را از آن بیرون می نماید».

باب ۲۶: نزدیک بودن قیامت

۱۸۶۱ — حدیث: «ابْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، يَقُولُ: مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءُ»^(۲).

یعنی: «ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: شنیدم پیغمبر ﷺ می گفت: کسانی که در حال حیاتشان قیامت را درک می کنند و جهان برایشان به آخر می رسد جزو بدترین انسانها می باشند».

۱۸۶۲ — حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ يَاصْبَغِيهِ هَكَذَا، بِالْوُسْطَى وَالَّتِي تَلِي الْإِنْهَامَ بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»^(۳).

یعنی: «سهل بن سعد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: دیدم که پیغمبر ﷺ با دو انگشت سبابه وسطی اشاره نمود و آنها را متصل به هم نشان داد و فرمود: من و قیامت مانند این دو انگشت با هم همراه هستیم».

«قال: اشاره نمود».

۱- أخرجه البخاري في: ۲۹ كتاب فضائل المدينة: ۹ باب لا يدخل الدجال المدينة.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۵ باب ظهور الفتن.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۷۹ باب سورة والنزعات.

۱۸۶۳ — حدیث: «أَنَّسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: بُعِثَتْ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»^(۱).

یعنی: «آنس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ با دو انگشتش اشاره کرد و گفت: من و قیامت مانند این دو انگشت همراه هم آمده‌ایم».

باب ۲۷: فاصله بین دو نفخ صور

۱۸۶۴ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ قَالَ: أَرْبَعُونَ يَوْمًا قَالَ: أَيْتُ قَالَ: أَرْبَعُونَ شَهْرًا قَالَ: أَيْتُ قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً قَالَ: أَيْتُ قَالَ: ثُمَّ يُنْزِلُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ، لَيْسَ مِنَ الْإِنْسَانِ شَيْءٌ إِلَّا يَبْلَى، إِلَّا عَظْمًا وَاحِدًا، وَهُوَ عَجَبُ الذَّنْبِ، وَمِنْهُ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: فاصله بین دو نفخ صور چهل است، از ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پرسیدند: چهل روز است؟ گفت: نمی‌توانم چیزی را بگویم که به آن علم ندارم. گفتند: چهل ماه است؟ باز گفت: نمی‌توانم چیزی را بگویم که به آن علم ندارم، گفتند: چهل سال است؟ باز جواب قبلی را تکرار نمود، پیغمبر ﷺ گفت: بعد از این دو نفخه خداوند بارانی از آسمان نازل می‌نماید، و مرده‌ها زنده می‌شوند همانطور که گیاهها سبز می‌شوند.

تمام اعضای انسان پوسیده می‌شود مگر یک قطعه استخوانی که عجب الذنب نام دارد که سالم باقی می‌ماند و انسانها در روز قیامت مجدداً از این استخوان، زنده و آفریده می‌شوند».

(لازم به یادآوری است همانگونه که آیات مربوط به بهشت و دوزخ و روز قیامت و سایر مغیبات متشابه هستند و بر هر مسلمانی واجب است به آنها ایمان داشته باشد و از تعیین کم و کیف آنها پرهیز نماید، احادیث مربوط به نعمت بهشت و عذاب دوزخ و سایر مغیبات نیز متشابه می‌باشند، باید به حقیقت آنها ایمان داشته باشیم ولی از تعیین کم

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۳۹ باب قول النبي ﷺ: «بعث أنا والساعة كهاتين».

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۷۸ باب سورة عم يتساءلون.

و کیف پرهیز کنیم، و باید بدانیم تعبیر از عالم غیب به عالم ظاهری که هیچ تناسبی با هم ندارند، تنها بر ثبوت عالم غیب دلالت دارد، نه بر عینیت و تشابه واقعی آنها، بنابراین وقتی که حدیثی مربوط به قیامت و یا دجال و یا سایر مغیبات را می‌بینیم بعد از اینکه صحت حدیث به وسیله محدثین اسلام بر ایمان ثابت گردید، باید آن را تصدیق نماییم و از بیان کیفیت خودداری کنیم. به حقیقت علماء و محدثین در نهایت اخلاص و ایمان تمام توان خود را در تحقیق و بررسی احادیث پیغمبر ﷺ صرف نموده‌اند و احادیث صحیح را از احادیث ضعیف و موضوع جدا ساخته‌اند، هیچ حدیثی نیست که علماء و محدثین درباره آن تحقیق به عمل نیاورده و میزان صحت و سقم آن را روشن نکرده باشند، بنابراین بر هر مسلمانی لازم است با علم و ادب و اخلاص با احادیث پیغمبر ﷺ مخصوصاً احادیث صحاح و در رأس آنها بخاری و مسلم روبرو شود و افراد جاهل و بی‌اطلاع و کسانی که به زحمت می‌توانند متن یک حدیث را بفهمند حق ندارند به مجرد اینکه حدیثی را مطابق سلیقه خود تشخیص ندادند تقوی و ادب را کنار بگذارند و به مقام شامخ حدیث پیغمبر ﷺ که بعد از قرآن قرار دارد جسارت نمایند و فوراً نسبت ضعف و موضوع بودن به آن بدهند. تنها کسانی می‌توانند درباره حدیث قضاوت کنند که مانند جمال‌الدین قاسمی و یا ناصرالدین البانی و یا ابن حجر عسقلانی خود محدث و حافظ احادیث و اهل علم و ورع و تقوی باشند، به خدا پناه می‌برم از شرّ نفس و جهل خودخواهی و عدم احساس مسئولیت در مورد گفته‌های بدون دلیل).

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وأصحابه وأتباعه أجمعین.

فصل پنجاه وسوم: درباره پرهیزکاری و بی‌اعتنایی به دنیا و دلداری مؤمنان

۱۸۶۵ — حدیث: «أَنَّسُ بْنُ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَتَّبِعُ الْمَيِّتَ ثَلَاثَةٌ فَيَرْجِعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى مَعَهُ وَاحِدٌ يَتَّبِعُهُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ فَيَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ، وَيَبْقَى عَمَلُهُ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: وقتی انسان می‌میرد سه چیز به همراه او می‌روند که دوتای آنها بر می‌گردند، ولی یکی از آنها با او باقی می‌ماند، (وقتی که او را به گورستان بردند) خانواده و مال و عملش او را همراهی می‌کنند، خانواده و مالش بر می‌گردند، ولی عملش برای همیشه با او باقی می‌ماند».

۱۸۶۶ — حدیث: «عَمْرُو بْنُ عَوْفٍ الْأَنْصَارِيُّ رضی اللہ عنہ وَهُوَ حَلِيفُ لَبْنِي عَامِرِ بْنِ لُؤْيٍ، وَكَانَ شَهِيدًا بَدْرًا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجَزِيرَتِهَا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، هُوَ صَالِحُ أَهْلِ الْبَحْرَيْنِ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمُ الْعَلَاءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَسَمِعَتِ الْأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ فَوَافَتْ صَلَاةَ الصُّبْحِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ انْصَرَفَ فَتَعَرَّضُوا لَهُ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حِينَ رَأَوْهُمْ وَقَالَ: أَطْنُكُمُ قَدْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدْ جَاءَ بِشَيْءٍ قَالُوا: أَجَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: فَأَبْشِرُوا وَأَمْلُوا مَا يَسْرُكُمُ فَوَاللَّهِ لَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ، وَلَكِنْ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسِطَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، وَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ»^(۲).

یعنی: «عمرو بن عوف انصاری رضی اللہ عنہ که هم‌پیمان بنی عامر بن لؤی و جزو اصحاب بدر می‌باشد گوید: پیغمبر ﷺ ابو عبیده جراح را به بحرین فرستاد تا جزیه آنجا را به مدینه بیاورد، چون قبلاً پیغمبر ﷺ با اهل بحرین صلح کرده و آنان را به تبعیت از حکومت اسلام وادار نموده و شخصی را به نام علاء بن حضرمی به عنوان رئیس ایشان تعیین کرده

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۴۲ باب سكرات الموت.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۸ كتاب الجزية: ۱ باب الجزية والموادعة مع أهل الحرب.

بود. هنگامی که ابو عبیده جزیه بحرین را جمع‌آوری کرد و به مدینه برگشت، انصار از برگشت او باخبر شدند، و به هنگام نماز صبح در نزد پیغمبر ﷺ حاضر گردیدند و با او نماز خواندند، وقتی پیغمبر ﷺ نماز صبح را با ایشان خواند، و خواست به منزل برگردد انصار از او درخواست بیت‌المال کردند، پیغمبر ﷺ که ایشان را دید با تبسم گفت: فکر می‌کنم شنیده‌اید که ابو عبیده چیزی با خود آورده است و به همین خاطر همه در اینجا جمع شده‌اید، انصار گفتند: ای رسول خدا! همینطور است، پیغمبر ﷺ گفت: به شما مژده می‌دهم و در انتظار شادی و خوشی باشید، به خدا قسم از این بیم ندارم که شما فقیر و تنگدست شوید، ولی از این می‌ترسم که مانند امت‌های پیشین، دنیا به شما روی آورد و ثروتمند شوید، و برای به دست آوردن آن با هم مبارزه و مسابقه کنید، و این امر باعث هلاک و بدبختی شما شود همانگونه که باعث بدبختی و هلاک امت‌های پیشین گردید.

۱۸۶۷ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فَضَّلَ عَلَيْهِ فِي الْمَالِ وَالْخَلْقِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر وقت کسانی را دیدید که از شما ثروتمندتر و از لحاظ قیافه و صورت از شما زیباتر و برترند (برای اینکه حسادت و یأس بر شما غلبه نکند) باید به کسانی که از لحاظ ثروت و قیافه و صورت از شما کمتر و پایین‌تر هستند نگاه کنید».

۱۸۶۸ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: إِنَّ ثَلَاثَةَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَبْرَصَ وَأَقْرَعَ وَأَعْمَى بَدَأَ اللَّهُ أَنْ يَتَّبِلَهُمْ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا فَأَتَى الْأَبْرَصَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: لَوْ أَنَّ حَسَنًا وَجِلْدًا حَسَنًا قَدْ قَدَّرَنِي النَّاسُ قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ عَنْهُ فَأَعْطِي لَوْ أَنَّ حَسَنًا فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: الْإِبِلُ فَأَعْطِي نَاقَةً عَشْرَاءَ فَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا.

وَأَتَى الْأَقْرَعَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: شَعْرٌ حَسَنٌ، وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَدَّرَنِي النَّاسُ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ شَعْرًا حَسَنًا قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: الْبَقْرُ قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقْرَةً حَامِلًا وَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا.

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۳۰ باب لينظر إلى من هو أسفل منه ولا ينظر إلى من هو فوقه.

وَأَتَى الْأَعْمَى، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي، فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصْرَهُ قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: الْغَنَمُ فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدَا فَأُتِيَجَن هَذَانِ وَوَلَدَ هَذَا فَكَانَ لِهَذِهِ وَاِدٍ مِنْ إِبِلٍ، وَلِهَذَا وَاِدٍ مِنْ بَقَرٍ، وَلِهَذَا وَاِدٍ مِنَ الْغَنَمِ.

ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الْأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ تَقَطَّعَتْ بِي الْجِبَالُ فِي سَفَرِي فَلَا بَلَغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ، ثُمَّ بَكَ أَسْأَلُكَ، بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللّٰوْنَ الْحَسَنَ، وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ، وَالْمَالَ، بَعِيرًا أَتَبَلَّغَ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحَقُوقَ كَثِيرَةٌ فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَفْقَدُكَ النَّاسُ، فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ فَقَالَ: لَقَدْ وَرَثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا، فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتُ وَأَتَى الْأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتُ.

وَأَتَى الْأَعْمَى فِي صُورَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ، وَابْنُ سَبِيلٍ، وَتَقَطَّعَتْ بِي الْجِبَالُ فِي سَفَرِي فَلَا بَلَغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ، ثُمَّ بَكَ أَسْأَلُكَ، بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ، شَاةً أَتَبَلَّغَ بِهَا فِي سَفَرِي فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ بَصْرِي، وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي فَخُذْ مَا شِئْتَ فَوَاللَّهِ لَا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ اللَّهُ فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ فَإِنَّمَا ابْتَلَيْتُمْ فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، وَسَخَطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در بین قوم بنی اسرائیل سه نفر بودند که یکی از آنها به مرض (برص) و دومی به کچلی و سومی به کوری هر دو چشم مبتلا بودند، خداوند متعال خواست آنان را امتحان کند، فرشته‌ای را به نزد ایشان فرستاد، ابتدا به نزد مرد ابرص رفت، به او گفت: چه آرزویی به نزد شما از همه آرزوها شیرین‌تر و محبوب‌تر است؟ گفت: شیرین‌ترین آرزویم داشتن رنگ و پوست زیبا است، چون مردم از قیافه من نفرت دارند، آن فرشته دستش را بر سر و صورت او کشید و آثار برصی از بدنش محو شد، صاحب رنگ و پوست زیبایی گردید. فرشته به او گفت: چه نوع مال و ثروتی را دوست داری تقاضا کن، گفت: شتر را دوست دارم، یک شتر ده ماهه آبستن را (که به نزد عربها از هر حیوان دیگری با ارزش‌تر است) به او داد، گفت: خداوند در آن خیر و برکت قرار می‌دهد.

بعداً به نزد مرد کچل رفت و گفت: چه چیزی را بیشتر از هر چیز دوست داری؟

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۱ باب حديث أبرص وأعمى في بني إسرائيل.

گفت: موی زیبایی که این کچلی را از بین ببرد، چون مردم از من دوری می‌کنند. فرشته به سر و صورت او دست کشید، فوراً کچلی او خوب شد، صاحب موهای زیبایی گردید، گفت: چه نوع ثروت و مالی را دوست داری تقاضا کن، گفت: گاو را دوست دارم، گاوی را به او داد که آبستن بود و گفت: خداوند خیر و برکت را برای شما در آن قرار دهد.

سپس به نزد مرد کور رفت و به او گفت: شیرین‌ترین آرزوی شما چیست؟ گفت: داشتن دو چشم سالم است، تا مردم را با آنها ببینم، بر روی چشمانش دست کشید، فوراً خداوند چشمانش را سالم و بینا گردانید، گفت: چه نوع ثروتی را دوست داری تقاضا کن، گفت: گوسفند را دوست دارم، گوسفند بچه‌داری را به او داد. این شتر و گاو و گوسفند زاد و ولد نمودند تا اینکه اولی دارای گله شتر و دومی دارای گله گاو و سومی دارای گله گوسفند شدند. آنگاه آن فرشته به نزد مرد ابرص در همان شکل و قیافه سابق او رفت، گفت: من فقیر و بیچاره هستم، تمام وسائل و امکانات سفرم تمام شده است، هیچ چاره و پناهی جز خدا ندارم و بعد از خدا به شما پناه آورده‌ام، به خاطر خدایی که این رنگ و پوست زیبا و ثروت فراوان را به شما داد است شتری را به من بده تا بتوانم به وسیله آن به منزل برگردم، گفت: من حقوق و خرج فراوانی به عهده دارم. (نمی‌توانم شتری را به شما بدهم) فرشته به او گفت: مثل اینکه من شما را می‌شناسم، مگر شما ابرص نبودید که مردم از شما دوری می‌کردند؟ و فقیر نبودید که خداوند شما را ثروتمند نمود؟ گفت: خیر من پدر بر پدر ثروتمند بوده‌ام، فرشته به او می‌گوید: اگر دروغگو باشی خداوند شما را به حالت سابق برگرداند.

آنگاه به نزد کچل با همان سر و صورت سابق او رفت و آنچه به مرد ابرص گفت به او هم گفت، و عین همان جواب را از او شنید، گفت: اگر دروغگو باشید خداوند شما را به حالت سابق برگرداند. سرانجام به نزد مرد کور به صورت یک نابینا رفت، گفت: من انسانی هستم فقیر و مسافر و نابینا و تمام وسایل سفر و آذوقه‌ام تمام شده است، بعد از خدا جز شما هیچ امید و پناهی ندارم، شما را به کسی قسم می‌دهم که چشمانت را به شما برگرداند گوسفندی را به من بده تا به وسیله آن بتوانم خود را به منزل برسانم، مرد

کور گفت: قسم به خدا به خاطر رضای خدا هر چه را که شما بخواهی و از ثروت من برداری از شما پس نمی‌گیرم و مانع شما نمی‌شوم، آن فرشته می‌گوید: ثروت و مال شما برای شما خوب است، شما سه نفر، آزمایش شدید، خداوند از تو راضی و از دو نفر دیگر ناراضی است».

۱۸۶۹ — حدیث: «سَعْدُ بْنُ وَقَاصٍ قَالَ: إِنِّي لَأَوَّلُ الْعَرَبِ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَرَأَيْتُنَا نَغْزُو وَمَا لَنَا طَعَامٌ إِلَّا وَرَقُ الْحُبْلَةِ وَهَذَا السَّمُرُ وَإِنْ أَحَدَنَا لَيَضَعُ كَمَا تَضَعُ الشَّاةُ، مَالَهُ خِلْطٌ ثُمَّ أَصْبَحَتْ بَنُو أَسَدٍ تُعَزِّرُنِي عَلَى الْإِسْلَامِ خَبْتُ إِذَا، وَضَلَّ سَعْيِي»^(۱).

یعنی: «سعد بن وقاصؓ گوید: اولین کسی که در میان عرب در راه خدا تیراندازی نمود من بودم، (چون در سال اوّل هجرت پیغمبرؐ برای اولین بار دسته‌ای از اصحاب را به تعقیب قافله قریش فرستاد وقتی که به قافله نزدیک شدند، در بین طرفین تیراندازی شروع شد، سعد بن وقاص اولین صحابه‌ای بود که به سوی قریش تیر انداخت و قبل از درگیری، این عده به سوی پیغمبرؐ برگشتند و خبر قافله را به پیغمبرؐ دادند). من می‌دیدم وقتی ما در راه خدا جهاد می‌کردیم، که طعامی به جز برگ درخت حبله و سمر (دو درخت بادیه‌ای هستند) نداشتیم، به اندازه‌ای روده‌های ما در اثر کمبود غذا خشک شده بود و بی‌وست داشتیم که مثل بز و گوسفند پشکل می‌کردیم، گرچه الآن قبیله بنی اسد اسلام را به من می‌آموزند و مرا بر ندانستن احکام اسلام مورد سرزنش قرار می‌دهند، اگر چنین باشد باید من بدبخت و رنج و زحماتم به هدر رفته باشد».

(قبیله بنی اسد بعد از فوت پیغمبرؐ مرتد شدند و از طلیحه بن خویلد که ادعای پیغمبری می‌کرد پیروی کردند، خالد بن ولید در زمان خلافت ابو بکر صدیق به ایشان حمله کرد و آنان را شکست داد کسانی که زنده ماندند به اسلام برگشتند حتی طلیحه که ادعای پیغمبری می‌کرد توبه نمود و به راستی مسلمان شد، اکثر قبیله بنی اسد در شهر کوفه سکنی گزیدند، هنگامی که سعد بن وقاص در زمان خلافت عمر بن خطاب امیر کوفه بود بنی اسد به نزد عمر از او شکایت کردند و او را متهم کردند که امامت نماز را

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۱۷ باب كيف كان عيش النبي وأصحابه وتخليهم من الدنيا.

خوب نمی‌داند و عمر او را عزل نمود، هرچند خود عمر بعداً گفت: سعد از تهمتی که به او نسبت داده شده مبراً می‌باشد. سعد که از این نسبت ناروا آزرده خاطر گردید، زبان به شکوه می‌گشاید و سابقه مجاهدت و زهد و بی‌اعتنایی خود به دنیا را به یاد می‌آورد).
۱۸۷۰ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوتًا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند تنها به اندازه کفاف زندگی و رفع نیاز به آل محمد رزق عطا کنید، (چون کسی به اندازه کفاف زندگی رزق داشته باشد از شر و آفات ثروتمندی و فقری هر دو محفوظ است)».

۱۸۷۱ — حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها قَالَتْ: مَا شِيعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ، مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ، مِنْ طَعَامِ الْبُرِّ، ثَلَاثَ لَيَالٍ تَبَاعًا، حَتَّى قُبِضَ»^(۲).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: از هنگامی که پیغمبر ﷺ به مدینه آمد و تا وقتی که فوت کرد خانواده او سه شب پشت سر هم از نان گندم سیر نشدند».
۱۸۷۲ — حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها قَالَتْ: مَا أَكَلَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ، أَكَلَتَيْنِ فِي يَوْمٍ، إِلَّا إِحْدَاهُمَا تَمَرٌ»^(۳).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: خانواده پیغمبر ﷺ هیچگاه در روز دو نوبت غذا نخوردند مگر اینکه یک نوبت آن خرما بود».

۱۸۷۳ — حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها أَنَّهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ: ابْنِ أُخْتِي إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهَلَالِ ثُمَّ الْهَلَالِ، ثَلَاثَةَ أَهْلَةٍ فِي شَهْرَيْنِ، وَمَا أُوقِدَتْ فِي آيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَارٌ. (قَالَ عُرْوَةُ) فَقُلْتُ: يَا خَالَهٗ مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ قَالَتْ: الْأَسْوَدَانِ: التَّمَرُ وَالْمَاءُ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، جِرَانٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، كَانَتْ لَهُمْ مَنَائِحُ، وَكَانُوا يَمْنَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَلْبَانِهِمْ فَيَسْقِينَا»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۱۷ باب كيف كان عيش النبي وأصحابه.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۲۳ باب ما كان النبي وأصحابه يأكلون.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۱۷ باب كيف كان عيش النبي وأصحابه.

۴- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۱ باب الهبة وفضلها والتحريض عليها.

یعنی: «عایشه رضی الله عنها به عروه (پسر عبدالله بن زبیر) گفت: ای خواهرزاده! گاهی ما سه بار هلال را در ظرف دو ماه رؤیت می‌کردیم، در این مدت آتشی در منزلهای پیغمبر صلی الله علیه و آله روشن نمی‌شد، عروه گفت: ای خاله! پس چطور زندگی می‌کردید؟ گفت: با خرما و آب، یک انصاری همسایه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که شتر و گوسفند داشت و شیر را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آورد و او هم از این شیر به ما می‌داد».

۱۸۷۴ — حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها قَالَتْ: تُوفِّيَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله حِينَ شَبَعْنَا مِنَ الْأَسْوَدَيْنِ: التَّمْرِ وَالْمَاءِ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فوت کرد، تازه از خوردن خرما و آب سیر می‌شدیم».

۱۸۷۵ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: مَا شَبَعَ آلُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، مِنْ طَعَامٍ، ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، حَتَّى قُبِضَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فوت کرد، خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله سه شب پشت سر هم از غذا سیر نشدند».

باب ۱: به منزل کسانی که به خود ظلم کرده‌اند و مورد غضب خدا قرار گرفته‌اند وارد نشوید مگر به حالت گریه و زاری

۱۸۷۶ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا تَدْخُلُوا عَلَى هَؤُلَاءِ الْمُعَذِّبِينَ، إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا بَاكِينَ، فَلَا تَدْخُلُوا عَلَيْهِمْ لَا يُصِيبُكُمْ مَا أَصَابَهُمْ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: به منازل ملتهایی که مورد عذاب خدا قرار گرفته‌اند وارد نشوید، مگر به حالت گریان، و اگر حالت گریه نداشتید بر آنان وارد نشوید. تا عذابی که بر آنان نازل شده بر شما نازل نشود».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۶ باب من أكل حتى شبع.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۱ باب قول الله تعالى: (... كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ...).

۳- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۵۳ باب الصلاة في مواضع الخسف والعذاب.

۱۸۷۷ — حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی اللہ عنہما أَنَّ النَّاسَ نَزَلُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَرْضَ ثَمُودَ، الْحِجْرَ، فَاسْتَقَوْا مِنْ بَرِّهَا، وَاعْتَجَنُوا بِهِ فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَنْ يَهْرِيقُوا مَا اسْتَقَوْا مِنْ بَرِّهَا، وَأَنْ يَعْلِفُوا الْإِبِلَ الْعَجِينَ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْتَقُوا مِنَ الْبِئْرِ الَّتِي كَانَ تَرْدُهَا النَّاقَةُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما گوید: مردم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به سرزمین قوم ثمود به نام (حجر) وارد شدند و از چاهی که ثمود از آن آب می نوشیدند آب نوشیدند و با آن خمیر پختند، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دستور داد آبی را که از چاه برداشته اند به دور ریزند و خمیرهایی که با آن پخته شده به شترها بدهند، و دستور داد که از چاهی که شتر صالح از آن آب می خورد آب را بردارند».

باب ۲: نیکی کردن با بیوه زنان و مسکین و یتیم

۱۸۷۸ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ: النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم: السَّاعِي عَلَى الْأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ الْقَائِمِ اللَّيْلَ الصَّائِمَ النَّهَارَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: کسی که به بیوه زنان و فقیر و مسکین کمک می کند مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند و یا مانند کسی است که شب را با عبادت به آخر می رساند و روز را با روزه بسر می برد».

باب ۳: درباره ثواب و فضیلت ساختن مسجد

۱۸۷۹ — حدیث: «عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْخَوْلَانِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ يَقُولُ، عِنْدَ قَوْلِ النَّاسِ فِيهِ، حِينَ بَنَى مَسْجِدَ الرَّسُولِ صلی اللہ علیہ وسلم: إِنَّكُمْ أَكْثَرْتُمْ وَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم، يَقُولُ: مَنْ بَنَى مَسْجِدًا يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، بَنَى اللَّهُ لَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ»^(۳).

یعنی: «عبیدالله خولانی گوید: از عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ وقتی که مسجد النبی را تجدید بنا نمود و مردم او را به خاطر این کار سرزنش کردند، شنیدم می گفت: شما در حق من

۱- أخرجه البخاري في: ٦٠ كتاب الأنبياء: ١٧ باب قول الله تعالى: (...إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا...).

۲- أخرجه البخاري في: ٦٩ كتاب النفقات: ١ باب فضل النفقة على الأهل.

۳- أخرجه البخاري في: ٨ كتاب الصلاة: ٦٥ باب من بنى مسجداً.

بسیار طعن ولوم زدید، اما بدانید که من از پیغمبر ﷺ شنیدم که فرمود: هر کسی مسجدی را به خاطر رضای خدا بنا نماید، خداوند در روز قیامت بنایی مانند آن در بهشت برای او بنا خواهد کرد.»

باب ۵: حرام بودن تملّق و ریا

۱۸۸۰ — حدیث: «جُنْدَبٌ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ سَمِعَ سَمْعَ اللَّهِ بِهِ، وَمَنْ يُرَائِي يُرَائِي اللَّهَ بِهِ»^(۱).

یعنی: «جندب ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر کس کاری را انجام دهد تا مردم از آن باخبر باشند (و او را تعریف کنند) خداوند او را در حضور عام رسوا و مفتضح می‌نماید، و کسی که برای ریا و تعریف کاری بکند خداوند نیت باطلش را آشکار می‌سازد و بی‌آبرو خواهد شد.»

باب ۶: محفوظ نگهداشتن زبان از حرف بد

۱۸۸۱ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ، مَا يَتَّبِعُ فِيهَا، يَزِلُّ بِهَا فِي النَّارِ، أَبْعَدَ مِمَّا بَيْنَ الْمَشْرِقِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره ﷺ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: گاهی بنده خدا حرفی می‌زند که درباره آن فکر و دقت نمی‌کند، ولی این حرف باعث می‌شود از جای بلندی به فاصله بین مشرق و مغرب در آتش دوزخ پرت شود.»

باب ۷: جرم کسانی که به مردم می‌گویند نیکی کنید و خود نیکی نمی‌کنند و به

مردم می‌گویند، از کارها بد پرهیز نمایید و خود از آن پرهیز نمی‌کنند

۱۸۸۲ — حدیث: «أُسَامَةُ قِيلَ لَهُ: لَوْ أَتَيْتَ فَلَانًا فَكَلَّمْتَهُ قَالَ: إِنَّكُمْ لَتَرَوْنَ أَنِّي لَا أَكَلِمُهُ إِلَّا أَسْمِعُكُمْ إِنِّي أَكَلِمُهُ فِي السِّرِّ، دُونَ أَنْ أَفْتَحَ بَابًا لَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ فَتَحَهُ وَلَا أَقُولُ لِرَجُلٍ، أَنْ كَانَ

۱- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرّفاق: ۳۶ باب الرّياء والسمعة.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرّفاق: ۲۳ باب حفظ اللسان.

عَلَيَّ أَمِيرًا: إِنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ، بَعْدَ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالُوا: وَمَا سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: يُجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ فِي النَّارِ، فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِرَحَاهُ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ، فَيَقُولُونَ: أَيُّ فُلَانٍ مَا شَأْنُكَ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ، وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ قَالَ: كُنْتُ أَمُرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ، وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ»^(۱).

یعنی: «به اسامه رضی الله عنه گفته شد: کاش پیش فلانی (عثمان بن عفان) می رفتید و درباره فتنه و اختلافی که در بین مردم به وجود آمده است با او صحبت می کردی، شاید راه حلی برای از بین بردن فتنه بدست آورید، اسامه گفت: فکر می کنید که باید حتماً با حضور شما با او صحبت کنم، ولی من تنهایی و پنهانی با او بحث می کنم و نمی خواهم (در حضور مردم با او سخن بگویم و روی مردم را بر او باز نمایم و بگو مگو و تفرقه در بین مسلمانان شدت پیدا کند) نمی خواهم اول کسی باشم که آتش فتنه را روشن می سازد، من حدیثی را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام و بعد از آن حاضر نیستم به کسی که امیر من است و بهترین انسانها است، چیزی بگویم، گفتند: چه حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده اید؟ گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در روز قیامت شخصی را می آورند و او را در آتش دوزخ می اندازند، و روده هایش بیرون می آید و به آتش می چسبد، و به دور خود می چرخد همانگونه که الآغ آسیاب را می چرخاند (در قدیم با آسیابهایی که از آسیاب دستی بزرگتر بودند و به وسیله شتر و گاو و اسب و الآغ به چرخش در می آمدند، حیوانات را آرد می کردند)، دوزخیان به دور او جمع می شوند، و به او می گویند: چرا به چنین عذابی گرفتار شده ای؟ مگر شما در دنیا به ما دستور نمی دادی که کارهای نیک را انجام دهیم و از کارهای بد پرهیز نماییم؟ می گوید: من به شما دستور دادم که کارهای نیک انجام دهید، ولی خودم از انجام آنها خودداری می کردم و شما را از کارهای بد برحذر می داشتم، ولی خودم از آنها دوری نمی کردم».

باب ۸: نباید انسان گناههای خود را پیش دیگران بازگو نماید

۱۸۸۳ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كُلُّ أُمَّتِي مُعَافَى، إِلَّا الْمَجَاهِرِينَ وَإِنَّ مِنَ الْمَجَانَةِ أَنْ يَعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلًا، ثُمَّ يُصْبِحُ، وَقَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ، فَيَقُولُ: يَا فُلَانُ

۱- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۱۰ باب صفة النار وأتھا مخلوقة.

عَمِلْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا وَقَدْ بَاتَ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ، وَيُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَنْهُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: تمام اُمت من مورد عفو قرار می‌گیرند مگر کسانی که گناه خود را آشکار می‌کنند (و باعث تشویق دیگران به گناه می‌شوند). به راستی این یک نوع جنون است کسی که شب گناهی را انجام می‌دهد و صبح بیدار می‌شود می‌بیند که خداوند گناهش را پوشانده و کسی از آن باخبر نیست، ولی خود پیش این و آن می‌رود و می‌گوید: شب فلان کار و فلان گناه کردم، گناهی را که شب خداوند بر او پنهان ساخته است خود صبح آن را آشکار می‌سازد و پرده‌ای که خداوند بر گناهش کشیده، پاره می‌کند».

باب ۹: دعای رحمت کردن برای کسی که عطسه می‌کند، و مکروه بودن خمیازه کشیدن

۱۸۸۴ — حدیث: «أَنَّسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: عَطَسَ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَشَمَّتَ أَحَدُهُمَا، وَلَمْ يُشَمِّتِ الْآخَرَ فَقِيلَ لَهُ فَقَالَ: هَذَا حَمْدُ اللَّهِ، وَهَذَا لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: دو نفر در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله عطسه کردند به یکی از آنها گفت: یرحمک الله، ولی به رفیقش نگفت، این موضوع را از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند (چرا به یکی از آنان یرحمک الله گفت و به دیگری نگفت؟) فرمود: کسی که عطسه کرد و الحمدلله گفت در مقابل به او گفتم یرحمک الله اما آن یکی که چیزی نگفت منهم چیزی به او نگفتم، (یعنی وقتی لازم است به کسی که عطسه می‌کند یرحمک الله گفته شود، که او بعد از عطسه کردن بگوید: الحمدلله و کسی که بعد از عطسه کردن الحمدلله، نگوید یرحمک الله گفتن به او لازم نیست)».

۱۸۸۵ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: التَّأَوُّبُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَثَاءَبَ

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۶۰ باب ستر المؤمن على نفسه.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۱۲۳ باب الحمد للعاطس.

أَحَدُكُمْ فَلْيُرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خمیازه کشیدن از شیطان است (و نشانه سستی و تنبلی و عدم نشاط است) هر وقت خمیازه کشیدید تا آنجایی که برایتان ممکن است جلو آن را بگیرید (دستتان را روی دهن بگذارید و دهن را زیاد باز نکنید)».

باب ۱۱: موش مسخ شده است

۱۸۸۶ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: فَقَدْتُ أُمَّةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يُدْرِي مَا فَعَلَتْ، وَإِنِّي لَا أَرَاهَا إِلَّا الْفَارَ إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الْإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْ؛ وَإِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرِبَتْ فَحَدَّثْتُ كَعْبًا فَقَالَ: أَأَنْتَ سَمِعْتَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُهُ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ لِي مِرَارًا فَقُلْتُ: أَفَأَقْرَأُ التَّوْرَةَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: (طایفه‌ای از بنی اسرائیل سر به نیست شدند و کسی ندانست که چه بر سرشان آمد، فکر می‌کنم که به صورت موش مسخ شدند. موش طبیعت بنی اسرائیل را دارد، همانگونه که بنی اسرائیل شیر شتر را بر خود حرام کرده بودند موش هم شیر شتر را نمی‌خورد ولی شیر گوسفند را می‌خورد) ابو هریره رضی الله عنه گوید: این حدیث را برای کعب نقل کردم، گفت: شما آن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ای؟ گفتم: بلی، و چند دفعه این سؤال را تکرار کرد، منم در جوابش گفتم: مگر من تورات را خوانده‌ام تا اینگونه چیزها را بدانم».

(منظور ابو هریره رضی الله عنه این است که او مانند کعب الاحبار تورات را نخوانده است تا بدون شنیدن از پیغمبر صلی الله علیه و آله بتواند اینگونه چیزها را بداند).

باب ۱۲: انسان مؤمن دوبار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود

۱۸۸۷ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، أَنَّهُ قَالَ: لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ

۱- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۱۱ باب صفة إبليس وجنوده.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۱۵ باب خير مال المسلم غنم يتبع بها شعف الجبال.

مَرَّتَيْنِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: انسان مؤمن دو بار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود».

(یعنی انسان مسلمان باید دارای عقل و تجربه باشد وقتی معلوم شد که چیزی دارای ضرر و زیان است نباید به آن نزدیک شود).

باب ۱۴: نباید در تعریف دیگران مبالغه نمود و از تعریفی که بیم آن می‌رود شخص را دچار فتنه و غرور می‌نماید باید پرهیز شود

۱۸۸۸ — حدیث: «أَبِي بَكْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: أَتْنِي رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: وَبَلَّكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ مِرَارًا ثُمَّ قَالَ: مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ، لَا مَحَالَةَ، فَلْيَقُلْ أَحْسِبُ فَلَانًا وَاللَّهِ حَسِبُهُ وَلَا أَرْكَبُ عَلَى اللَّهِ أَحَدًا أَحْسِبُهُ كَذًا وَكَذَا، إِنْ كَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْهُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شخصی در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدح و ثنای شخص دیگری پرداخت، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وای بر تو، سر رفیقت را (بااین تعریف) از تن جدا کردی، و چندین دفعه این جمله را تکرار نمود، گفت: خواه ناخواه شما می‌خواهید دوستان خود را تعریف کنید، وقتی این کار را می‌کنید بگویید: خدا عالم است، ولی به عقیده من فلانی اینطور است، و یا بگویید: من کسی را در پیشگاه خدا تبرئه نمی‌کنم، ولی فکر می‌کنم فلان شخص چنین و چنان است. این توصیف وقتی جایز است که شخص تعریف‌کننده بداند چنین اوصافی در او وجود دارد».

۱۸۸۹ — حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ: سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، رَجُلًا يُثْنِي عَلَى رَجُلٍ وَيُطْرِيه فِي مَدْحِهِ فَقَالَ: أَهْلَكُكُمْ (أَوْ قَطَعْتُكُمْ) ظَهَرَ الرَّجُلُ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۸۳ باب لا يلدغ المؤمن من جحر مرتين.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۲ كتاب الشهادات: ۱۶ باب إذا زكى رجل رجلاً كفاه.

۳- أخرجه البخاري في: ۵۲ كتاب الشهادات: ۱۷ باب ما يكره من الأطناب في المدح وليقل ما يعلم.

یعنی: «ابو موسی گوید: پیغمبر ﷺ شنید که یک نفر در تعریف نفر دیگری مبالغه و افراط می کند به او گفت: شما با این تعریف پشت آن مرد را شکستی».

باب ۱۵: مستحب است لیوان آب و شیر و... اول به مسن ترها تعارف شود

۱۸۹۰ — حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ: أَرَانِي أَتَسَوَّكُ بِسَوَاكِ فَجَاءَنِي رَجُلَانِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ فَنَاولْتُ السَّوَاكَ الْأَصْغَرَ مِنْهُمَا فَقِيلَ لِي: كَبُرَ فَدَفَعْتُهُ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْهُمَا»^(۱).
یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ گفت: یکبار در خواب دیدم که دهانم را سواک می کنم، در این اثنا دو نفر که یکی از آنان از دیگری مسن تر بود به نزد من آمدند، منهم ابتدا سواکم را به نفر کوچکتر تعارف کردم، ولی به من گفته شد رعایت بزرگترها را کن لذا سواک را به آن نفر که مسن تر بود دادم».

باب ۱۶: درباره به آرامی و شمرده شمرده حرف زدن و حکم نوشتن حدیث

۱۸۹۱ — حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُحَدِّثُ حَدِيثًا، لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لَأَحْصَاهُ»^(۲).
یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر ﷺ طوری شمرده و آرام حرف می زد که اگر کسی می خواست حروف و کلمات آن را بشمارد می توانست آنها را بشمارد».

باب ۱۹: حدیث هجرت پیغمبر ﷺ از مکه به مدینه

۱۸۹۲ — حدیث: «أَبِي بَكْرٍ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: جَاءَ أَبُو بَكْرٍ، إِلَى أَبِي فِي مَنْزِلِهِ فَاشْتَرَى مِنْهُ رَحْلاً فَقَالَ لِعَازِبٍ: ابْعَثْ ابْنَكَ يَحْمِلُهُ مَعِيَ قَالَ: فَحَمَلْتُهُ مَعَهُ وَخَرَجَ أَبِي يَنْتَقِدُ ثَمَنَهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي: يَا أَبَا بَكْرٍ حَدَّثَنِي كَيْفَ صَنَعْتُمَا حِينَ سَرَيْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: نَعَمْ أَسْرَيْنَا لَيْلَتَنَا، وَمِنَ الْعَدَى، حَتَّى قَامَ قَائِمُ الظُّهَيْرَةِ وَخَلَا الطَّرِيقُ، لَا يَمُرُّ فِيهِ أَحَدٌ فَرَفَعْتُ لَنَا صَخْرَةً طَوِيلَةً، لَهَا ظِلٌّ، لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فَنَزَلْنَا عِنْدَهُ، وَسَوَّيْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ مَكَانًا بِيَدِي يَنَامُ عَلَيْهِ وَبَسَطْتُ فِيهِ فُرُوءَةً وَقُلْتُ: نَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَنَا أَنْفُضُ لَكَ مَا حَوْلَكَ، فَتَامَ وَخَرَجْتُ أَنْفُضُ مَا حَوْلَهُ، فَإِذَا أَنَا بِرَاعٍ مُقْبِلٍ بَعْنَمِهِ إِلَى الصَّخْرَةِ، يُرِيدُ مِنْهَا مِثْلَ الَّذِي أَرَدْنَا فَقُلْتُ: لِمَنْ أَنْتَ يَا غُلَامُ فَقَالَ: لِرَجُلٍ مِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ (أَوْ

۱- أخرجه البخاري في: ٤ كتاب الوضوء: ٧٤ باب دفع السواك إلى الأكبر.

۲- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٣ باب صفة النبي.

مَكَّةَ قُلْتُ: أَفِي غَنَمِكَ لَبَنٌ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: أَفَتَحْلُبُ قَالَ: نَعَمْ فَأَخَذَ شَاةً فَقُلْتُ: انْفُضِ الصَّرْعَ مِنَ الثَّرَابِ وَالشَّعَرَ وَالْقَدَى (قَالَ الرَّأْيِي: فَرَأَيْتُ الْبَرَاءَ يَضْرِبُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى، يَنْفُضُ) فَحَلَبَ فِي قَعْبٍ كُنْبَةً مِنْ لَبَنٍ، وَمَعِيَ إِدَاوَةٌ حَمَلْتُهَا لِلنَّبِيِّ ﷺ، يَرْتَوِي مِنْهَا، يَشْرَبُ وَيَتَوَضَّأُ فَاتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، فَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَهُ فَوَافَقْتُهُ حِينَ اسْتَيْقَظَ فَصَبَبْتُ مِنَ الْمَاءِ عَلَى اللَّبَنِ، حَتَّى بَرَدَ أَسْفَلُهُ فَقُلْتُ: اشْرَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيتُ ثُمَّ قَالَ: أَلَمْ يَأْنِ لِلرَّحِيلِ قُلْتُ: بَلَى قَالَ: فَارْتَحَلْنَا بَعْدَ مَا مَالَتِ الشَّمْسُ وَاتَّبَعَنَا سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ فَقُلْتُ: أَتَيْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَدَعَا عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَارْتَطَمَتْ بِهِ فَرَسُهُ إِلَى بَطْنِهَا، أَرَى فِي جَلْدٍ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ: إِنِّي أُرَاكُمْ قَدْ دَعَوْتُمَا عَلَيَّ فَادْعُوا لِي فَاللَّهُ لَكُمْ أَنْ أَرُدَّ عَنْكُمَا الطَّلَبَ فَدَعَا لَهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَتَجَا فَجَعَلَ لَا يَلْقَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ: كَفَيْتُكُمْ مَا هُنَا فَلَا يَلْقَى أَحَدًا إِلَّا رَدَّهُ قَالَ: وَوَفَى لَنَا»^(۱).

یعنی: «براء بن عازب رضی الله عنه گوید: ابو بکر صدیق رضی الله عنه به نزد پدرم در منزلش آمد، و یک رحل شتر از او خرید (رحل برای شتر مانند زین است برای اسب)، به پدرم (عازب) گفت: پسرت را بفرست تا در حمل آن به من کمک کند، منهم آن رحل را با ابو بکر برداشتم، پدرم برای دریافت بهای رحل از ابو بکر از منزل خارج شد، در این اثنا گفت: ای ابو بکر! برایم تعریف کن وقتی که با پیغمبر ﷺ شبانگاه از مکه (به سوی مدینه) خارج شدید چکار کردید؟ ابو بکر گفت: بلی، آن شب به تمامی به حرکت خود ادامه دادیم و فردای آن هم تا نصف روز حرکت کردیم، تا اینکه جاده خلوت شد و کسی به واسطه گرما در آن رفت و آمد نمی‌کرد، در این اثنا سنگ بزرگی نمایان شد، که سایه داشت و هنوز خورشید تمام سایه آن را از بین نبرده بود، نزد آن سنگ پیاده شدیم و در سایه آن قرار گرفتیم، با دست جایی را برای پیغمبر ﷺ صاف و هموار کردم تا در آن بخوابد و پوشش خود را بر زمین انداختم به پیغمبر ﷺ گفتم: ای رسول خدا! بخواب، من به تفتیش اطراف می‌پردازم (مبادا دشمن در تعقیب ما باشد)، پیغمبر ﷺ خوابید و منهم رفتیم تا اطراف را بررسی و تفتیش نمایم، دیدم چوپانی با گوسفندهایش به طرف آن صخره می‌آید و می‌خواهد مانند ما در سایه آن استراحت کند، به او گفتم: ای جوان! چه کسی

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٥ باب علامات النبوة في الإسلام.

هستی؟ گفت: چوپان، یک نفر اهل مدینه (یا مکه) هستم، گفتم: در بین گوسفندهایت شیر پیدا می‌شود؟ گفت: بلی، گفتم: آیا اجازه داری که آنها را بدوشی و شیر به دیگران بدهی؟ گفت: بلی، اجازه دارم، یکی از گوسفندهایش را گرفت تا آن را بدوشد، گفتم: پستان آن را از خاک و مو و آلودگی پاک کن (راوی گوید: براء را دیدم که کف دستش را بر پشت دست دیگرش می‌زد و نشان می‌داد چگونه آن را تمیز نمود)، آنگاه مقدار کمی شیر را در پیاله چوبی دوشید، و من مشکی از آب همراه داشتم که پیغمبر ﷺ از آن آب می‌نوشید و وضوء می‌گرفت، وقتی به سوی پیغمبر ﷺ برگشتم دیدم که هنوز در خواب است، دوست نداشتم بیدارش کنم، ولی همینکه به آنجا رسیدم خود بیدار شد، مقداری آب را بر روی شیر ریختم تا اینکه ته ظرف شیر خنک شد. سپس گفتم: ای رسول خدا! شیر را بنوش، پیغمبر ﷺ تا سیر شد از آن نوشید، بعداً گفت: وقت رفتن نرسیده است؟ گفتم: بلی، وقت رفتن است، هنگامی که خورشید از وسط آسمان به سوی مغرب متمایل شده بود حرکت کردیم، سراقه بن مالک، یکی از مشرکین ما را تعقیب می‌کرد، گفتم: ای رسول خدا! ما تحت تعقیب قرار گرفته‌ایم، پیغمبر ﷺ گفت: ناراحت نشو، خدا با ما است، پیغمبر ﷺ او را نفرین کرد و بر علیه او دعا نمود، فوراً چهار پای اسب سراقه تا زیر شکمش در زمین سفت فرو رفت (و قادر به حرکت نبود) سراقه گفت: فکر می‌کنم که علیه من دعا کرده‌اید، به نفع من دعا کنید تا نجات پیدا کنم، آنگاه خدا حافظتان باشد، من بر می‌گردم و کاری به شما نخواهم داشت و دیگران را از تعقیب شما بر می‌گردانم، پیغمبر ﷺ برایش دعا کرد و نجات پیدا کرد، و برگشت و در وسط راه به هر کسی می‌رسید می‌گفت: آنچه که لازم بود من انجام دادم دیگر هیچ فایده‌ای ندارد و آنان را از تعقیب ما بر می‌گرداند، و به وعده‌ای که به ما داده بود وفا کرد».

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه أجمعین.

فصل پنجاه و چهارم: درباره تفسیر

۱۸۹۳ — حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا، وَقُولُوا حِطَّةً، فَبَدَلُوا فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِمِهِمْ، وَقَالُوا: حَبَّةٌ فِي شَعْرَةٍ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: وقتی بنی اسرائیل بعد از چهل سال اقامت در بیابان به بیت المقدس برگشتند، به ایشان دستور داده شد تا به هنگام داخل شدن به دروازه شهر به حالت سجده وارد شوند و طلب پوزش و مغفرت نمایند و بگویند: معذرت می‌خواهیم. ولی به سجده در نیامدند و دسته جمعی نشستند و به جای معذرت‌خواهی گفتند: حَبَّةٌ فِي شَعْرَةٍ، (که کلامی است نامفهوم و بی‌معنی چون معنی لغوی آن دانه‌ای در موی می‌باشد و مقصود بنی اسرائیل این بود که با قول و عمل با دستور خدا مخالفت نمایند و به جای سجده بنشینند و به جای معذرت‌خواهی سخن نامفهوم و بی‌معنی بگویند)».

۱۸۹۴ — حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَابَعَ عَلَى رَسُولِهِ، قَبْلَ وَفَاتِهِ حَتَّى تَوَفَّاهُ أَكْثَرَ مَا كَانَ الْوَحْيُ ثُمَّ تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، بَعْدُ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: اکثر آیات قرآن در مدینه قبل از وفات پیغمبر ﷺ بر او نازل شد و اکثر آیات مدنی هم چندی قبل از وفات بر او نازل شد و آنگاه فوت کرد». (یعنی آیات مکی نسبت به آیات مدنی کمتر می‌باشند و سوره‌های طولانی قرآن اکثر مدنی هستند، چون حکومت اسلام بعد از فتح مکه گسترش پیدا کرده بود و دسته مردم به دین اسلام می‌پیوستند و سؤال از احکام دینی بیشتر شده بود لذا اکثر آیات احکام بعد از فتح مکه نازل گردید).

۱۸۹۵ — حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ آيَةُ فِي

۱- أخرجه البخاري في: ٦٠ كتاب الأنبياء: ٢٨ باب حدثني إسحاق بن نصر.

۲- أخرجه البخاري في: ٦٦ كتاب فضائل القرآن: ١ باب كيف نزول الوحي.

كِتَابَكُمْ تَقْرَءُونَهَا، لَوْ عَلَيْنَا، مَعْشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ، لَاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا قَالَ: أَيُّ آيَةٍ قَالَ: ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾ [المائدة: ٣]. قَالَ عُمَرُ رضي الله عنه: قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ، وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم وَهُوَ قَانِمٌ بِعَرَفَةَ، يَوْمَ جُمُعَةٍ ^(١).

یعنی: «یک یهودی به عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین! شما آیتی را در قرآن می‌خوانید که اگر بر ما یهودیها نازل می‌شد وقت نزول آن را جشن می‌گرفتیم، عمر گفت: کدام آیه است؟ آن یهودی گفت: این آیه که می‌گوید: «امروز احکام دینی شما را تکمیل نمودم و نعمت خود را بر شما کامل کردم و به اینکه اسلام دین شما باشد راضی هستم» عمر گفت: روزی که این آیه بر پیغمبر صلى الله عليه وسلم نازل گردید می‌دانیم که چه روزی بود و می‌دانیم در چه جایی هم بر پیغمبر صلى الله عليه وسلم نازل شد، این آیه در روز جمعه در حالی که پیغمبر صلى الله عليه وسلم در عرفه (برای انجام مناسک حج) توقف کرده بود نازل شد، (پس وقت نزول این آیه از دو جهت عید گرفته می‌شود، یکی اینکه جمعه جشن مؤمنان است، دیگری روز عرفه که جزو عید قربان می‌باشد)».

۱۸۹۶ — حدیث: «عَائِشَةُ رضي الله عنها عَنْ عُرْوَةَ ابْنِ الزُّبَيْرِ، أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَأِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتًى وَثَلَاثَ وَرُبْعَ﴾ [النساء: ۳]. فَقَالَتْ: يَا ابْنَ أَخِي هِيَ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجَرٍ وَلَيْهَا، تُشَارِكُهُ فِي مَالِهِ، فَيُعْجِبُهُ مَالُهَا وَجَمَالُهَا فَيُرِيدُ وَلَيْهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بغيرِ أَنْ يُقْسِطَ فِي صَدَاقِهَا، فَيُعْطِيَهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ فَتُحِبُّ أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ، وَيَلْغُوا بِهِنَّ أَعْلَىٰ سَتْرَهُنَّ مِنَ الصَّدَاقِ، وَأَمْرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهُنَّ.

قَالَتْ عَائِشَةُ: ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَىٰ النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ...﴾ [النساء: ۱۲۷] وَالَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ أَنَّهُ يُتْلَىٰ

۱- أخرجه البخاري في: ۲ كتاب الإبان: ۳۳ باب زيادة الإبان ونقصانه.

عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ، الْآيَةُ الْأُولَى الَّتِي قَالَ فِيهَا ﴿وَأِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳].

قَالَتْ عَائِشَةُ: وَقَوْلُ اللَّهِ فِي الْآيَةِ الْأُخْرَىٰ ﴿وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُمْ﴾ يَعْنِي هِيَ رَغْبَةُ أَحَدِكُمْ لِيَتِيمَةٍ الَّتِي تَكُونُ فِي حَجْرِهِ، حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالَ فَتُهَوَّأُ أَنْ يَنْكِحُوا مَا رَغِبُوا فِي مَالِهَا وَجَمَالِهَا مِنْ يَتَامَى النِّسَاءِ، إِلَّا بِالْقِسْطِ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُمْ^(۱).

یعنی: «عروه بن زبیر از عایشه رضی الله عنها درباره آیه ۳ سوره نساء سؤال کرد که می فرماید: (اگر بیم داشتید در مورد دخترهای صغیره و یتیمه که نمی توانید عدالت را مراعات کنید، یک یا دو یا سه یا چهار زن پاک دیگر غیر یتیمه را نکاح نمایید، عروه گفت: منظور از یتامی چیست؟ عایشه رضی الله عنها گفت: ای خواهرزاده من! منظور دخترهای یتیمه ای است که در منزل فامیلان و نزدیکان خودشان (مانند عموزاده ها) هستند و تحت سرپرستی آنان قرار دارند و با ایشان شریک المال می باشند، این نوع فامیلان به خاطر زیبایی و مال اینگونه دخترها به آنان علاقه مند می شوند و با آنان ازدواج می نمایند ولی در تعیین مهر آنان عدالت را مراعات نمی کنند و مهری را که به زنان دیگر می دهند به این دخترها نمی دهند، لذا از جانب خداوند از نکاح کردن این یتیمه ها منع شدند مگر اینکه در تعیین مهر آنان عدالت را رعایت شود، و بالاترین مهری که در بین زنان عادت و متداول است به این یتیمه ها بدهند، و به اینگونه فامیلان دستور داده شد که با زنان پاک غیر یتیمه نکاح کنند.

عایشه رضی الله عنها گوید: بعد از نزول آیه فوق مردم درباره حقوق زنان از پیغمبر صلی الله علیه و آله فتوی خواستند، خداوند آیه ۱۲۷ سوره نساء را نازل فرمود:

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ۖ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُوْتُوهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ...﴾ [النساء: ۱۲۷] «از

۱- أخرجه البخاري في: ٤٧ كتاب الشركة: ٧ باب شركة اليتيم وأهل الميراث.

تو زنان سؤال می‌کنند، بگو خداوند به شما پاسخ می‌دهد و آنچه در قرآن درباره زنان یتیمی که حقوق آنها را نمی‌دهید و می‌خواهید با آنها ازدواج کنید و همچنین درباره کودکان صغیر و ناتوان، برای شما بیان شده است (قسمتی از سفارشات خداوند در این زمینه می‌باشد، و نیز به شما سفارش می‌کند که) با یتیمان به عدالت رفتار کنید و آنچه از نیکیه‌ها انجام می‌دهید خداوند از آن آگاه است، و به شما پاداش می‌دهد».

عایشه رضی الله عنها گوید: منظور خداوند از جمله: «يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ» آیه ۳ سوره نساء می‌باشد «که در اوّل این حدیث ترجمه آن بیان گردید».

عایشه رضی الله عنها گوید: خداوند که در آیه ۱۲۷ سوره نساء می‌فرماید: «وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ» منظور این است: عده‌ای که سرپرستی دختران بدون مال و بدون زیبایی را به عهده داشتند از ازدواج با آنها خودداری می‌کردند، ولی برای ازدواج با دخترهای یتیمه تحت سرپرستی خود که صاحب مال و جمال بودند (به خاطر نفع مادی) علاقه و رغبت فراوان نشان می‌دادند، به خاطر این تبعیض و سودجویی خداوند متعال آنان را از ازدواج با یتیمه‌هایی که دارای مال و جمال بودند مادم که رعایت عدالت ننمایند منع نمود».

۱۸۹۷ — حدیث: «عَائِشَةُ رضی الله عنها قَالَتْ: «وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ^ط وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» [النساء: ۶]. أُنْزِلَتْ فِي وَالِي الْيَتِيمِ الَّذِي يُقِيمُ عَلَيْهِ، وَيُصْلِحُ فِي مَالِهِ، إِنْ كَانَ فَقِيرًا أَكَلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: آیه ۶ سوره نساء: «وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ^ط وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» [النساء: ۶]. «کسی که بی‌نیاز است باید از خوردن مال یتیم پرهیز کند و عفت و مناعت طبع نشان دهد، کسی که فقیر و نیازمند است باید در حدّ متعارف و معمول از مال یتیم بخورد (از اسراف و افراط در آن پرهیز نماید) درباره کسانی نازل

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۹۵ باب من أجرى أمر الأنصار على ما يتعارفون بينهم.

گردید که سرپرستی یتیمان را بر عهده دارند و ثروت و اموال آنان را اداره می‌نمایند، چنین اشخاصی در صورتی که فقیر و نیازمند باشند می‌توانند در مقابل زحمتی که برای اداره اموال یتیمان متحمل می‌شوند پس از رعایت عدالت در حد متعارف مقداری از مال آنان را بخورند».

۱۸۹۸ - حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا» ﴿وَإِنْ أَمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا﴾ [النساء: ۱۲۸]. قَالَتْ: الرَّجُلُ تَكُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ لَيْسَ بِمُسْتَكْبِرٍ مِنْهَا، يُرِيدُ أَنْ يُفَارِقَهَا فَتَقُولُ: أَجْعَلُكَ مِنْ شَأْنِي فِي حِلٍّ فَتَزَكَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا گوید: آیه ۱۲۸ سوره نساء: ﴿وَإِنْ أَمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا﴾ [النساء: ۱۲۸]. «اگر زنی بیم داشت که شوهرش به خاطر پیری و یا نداشتن جمال و زیبایی از او دوری کند و به او روی خوش نشان ندهد، اشکالی نیست که بین این زن و مرد صلح و توافق به وجود آید و هر یک نسبت به مقدار حقّی که بر ذمه دیگری دارد گذشت کنند»، این آیه هنگامی نازل شد که عده‌ای از مردان به واسطه پیری و عدم زیبایی، زنان خود را دوست نداشتند و از آنان دوری می‌کردند، و زنهایشان به خاطر اینکه طلاق داده نشوند به شوهران خود می‌گفتند: ما شما را در مورد خودمان آزاد می‌کنیم و حلال باشید ما نسبت به حقّی که به عهده شما داریم ادعایی نداریم و شما هم ما را طلاق ندهید».

۱۸۹۹ - حدیث: «ابن عَبَّاسٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: آيَةُ اخْتَلَفَ فِيهَا أَهْلُ الْكُوفَةِ فَرَحَلَتْ فِيهَا إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، فَسَأَلْتُهُ عَنْهَا فَقَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ﴾ [النساء: ۹۳]. هِيَ آخِرُ مَا نَزَلَ، وَمَا نَسَخَهَا شَيْءٌ»^(۲).

یعنی: «سعید بن جبیر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: مردم کوفه در مورد حکم آیه‌ای با هم اختلاف نظر پیدا

۱- أخرجه البخاري في: ٤٦ كتاب المظالم: ١١ باب إذا حلّله من ظلمه فلا رجوع منه.

۲- أخرجه البخاري في: ٦٥ كتاب التفسير: ٤ سورة النساء: ١٦ باب (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ...).

کردند لذا به خاطر آن به سوی ابن عباس مسافرت نمودم، و درباره آن از ابن عباس پرسیدم، گفت: آیه ۹۳ سوره نساء: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ﴾ [النساء: ۹۳]. (کسی که شخص ایمان‌داری را عمداً بکشد تنها جزای او جهنم است). که درباره حکم آن اختلاف دارید آخرین آیات نازل شده است و هیچ چیزی آن را نسخ نکرده است.»

۱۹۰۰ — حدیث: «ابن عباس رضی الله عنهما قَالَ ابْنُ أَبِي: سَأَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ﴾ [النساء: ۹۳]. وَقَوْلُهُ: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ^ع وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾﴾ [الفرقان: ۶۸]. فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ قَالَ أَهْلُ مَكَّةَ: فَقَدْ عَدَلْنَا بِاللَّهِ وَقَتَلْنَا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَتَيْنَا الْفَوَاحِشَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ^ه وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾﴾ [الفرقان: ۷۰]»^(۱).

یعنی: «ابن ابزی گوید: درباره آیه ۹۳ سوره نساء «که در حدیث قبلی بیان شد» و آیه ۶۸ سوره فرقان: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ^ع وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾﴾ [الفرقان: ۶۸]. «ایمان‌داران کسانی هستند که شریکی برای خدا قرار نمی‌دهند، و نفسی را که خداوند آنرا محترم نموده به ناحق نمی‌کشند، و مرتکب زنا نمی‌شوند» تا اینکه به آیه بعدی می‌رسد که می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ﴾ از ابن عباس رضی الله عنهما سؤال شد، در پاسخ گفت: وقتی این آیه نازل شد مردم مکه گفتند: ما قبل از اسلام برای خدا شریک قرار می‌دادیم و مرتکب فحشا و زنا می‌شدیم و انسانهای بی‌گناه را می‌کشتیم (پس ما نباید اهل ایمان

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۲۵ سورة الفرقان: ۳ باب (يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...).

باشیم) در این باره آیه ۷۰ سوره فرقان: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الفرقان: ۷۰] «مگر کسانی که پشیمان شوند و توبه کنند و ایمان آورند و کارهای نیک انجام دهند، چنین توبه‌کارانی خداوند گناههای ایشان را با احسان و خیر عوض می‌نماید، همانا خداوند باگذشت و مهربان است» نازل شد و یأس و ناراحتی اهل مکّه برطرف گردید.

۱۹۰۱ - حدیث: «ابن عباس رضی الله عنهما ... وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا...» [النساء: ۹۴]. كَانَ رَجُلٌ فِي غَنِيمَةٍ لَهُ، فَلَحِقَهُ الْمُسْلِمُونَ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَقَتَلُوهُ وَأَخَذُوا غَنِيمَتَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ، إِلَى قَوْلِهِ: ﴿عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ تِلْكَ الْغَنِيمَةُ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: آیه ۹۴ سوره نساء: «کسانی که به شما سلام می‌کنند می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم به خاطر مال دنیا به آنان نگویند که شما ایمان ندارید»، درباره مردی نازل شد که گله کوچکی گوسفند داشت و عده‌ای از مسلمانان به او رسیدند، آن مرد بر مسلمانان سلام کرد، و اعلام داشت که ایمان دارد، ولی مسلمانها او را کشتند و گوسفندانش را به غنیمت بردند. خداوند آیه فوق را نازل فرمود، و منظور از (عرض دنیا) جیفه دنیا همان دسته گوسفند است».

۱۹۰۲ - حدیث: «البراء رضی الله عنه قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِينَا كَانَتِ الْأَنْصَارُ، إِذَا حَجُّوا فَجَاءُوا، لَمْ يَدْخُلُوا مِنْ قَبْلِ أَبْوَابِ بُيُوتِهِمْ، وَلَكِنْ مِنْ ظُهُورِهَا فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَدَخَلَ مِنْ قَبْلِ بَابِهِ، فَكَأَنَّهُ غَيْرَ بِذَلِكَ، فَنَزَلَتْ: ﴿...وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَآتَىٰ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...﴾ [البقرة: ۱۸۹]»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۴ سورة النساء: ۱۷ باب ﴿...وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ

السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا...﴾

۲- أخرجه البخاري في: ۲۶ كتاب العمرة: ۱۸ باب قول الله تعالى: (... وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...).

یعنی: «براء رضی الله عنه گوید: آیه ۱۸۹ سوره بقره: ﴿...وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...﴾ [البقرة: ۱۸۹] (نیکی و احسان نیست که از پشت بامها وارد خانه‌ها شوید، بلکه از در خانه وارد شوید)، درباره ما انصار نازل شد. چون انصار قبل از اسلام عادت داشتند وقتی که حج می‌کردند و به خانه می‌گشتند از بالای بام وارد خانه می‌شدند، و از داخل شدن از در منزل خودداری می‌کردند، یکی از انصار که از حج برگشته بود، از در خانه‌اش داخل شد، مردم بر او ایراد گرفتند، (و گفتند: عبادت را ناقص و کم‌اجر نمودی و از پشت‌بام داخل منزل نشدی) لذا به منظور ابطال این عادت جاهلیت آیه فوق نازل شد».

باب ۴: درباره آیه ۵۷ سوره اسراء: (کسانی که مشرکین آنان را ارباب و پروردگار خود می‌خوانند این اربابان، خود از خدا می‌ترسند و نزدیکترین آنان می‌خواهد وسیله‌ای برای نزدیکتر شدن به خدا پیدا کند)

۱۹۰۳ — حدیث: «ابن مسعود رضی الله عنه ﴿إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ (قَالَ: كَانَ نَاسٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعْبُدُونَ نَاسًا مِنَ الْجِنِّ، فَاسْلَمَ الْجِنُّ، وَتَمَسَّكَ هَؤُلَاءِ بِدِينِهِمْ^(۱)).

یعنی: «ابن مسعود رضی الله عنه گوید: جمله: ﴿إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ در آیه فوق درباره عده‌ای از جن و عده‌ای از انسانهایی که کافر بودند و جنها را پرستش می‌کردند، نازل شد. بعداً جنها مسلمان شدند ولی انسانها به حالت کفر و شرک باقی ماندند».

باب ۵: درباره سوره‌های براء و انفال و حشر

۱۹۰۴ — حدیث: «ابن عباس رضی الله عنهما عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ، سُورَةُ التَّوْبَةِ قَالَ: التَّوْبَةُ هِيَ الْفَاضِحَةُ مَا زَالَتْ تَنْزِلُ (وَمِنْهُمْ، وَمِنْهُمْ)، حَتَّى طَنُّوا أَنَّهَا لَمْ تَبْقَ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا ذُكِرَ فِيهَا قَالَ: قُلْتُ: سُورَةُ الْأَنْفَالِ قَالَ: نَزَلَتْ فِي بَدْرٍ قَالَ: قُلْتُ، سُورَةُ الْحَشْرِ قَالَ: نَزَلَتْ فِي بَنِي النَّضِيرِ^(۲)».

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۱۷ سورة بني إسرائيل: ۷ باب (قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ...).

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۵۹ سورة الحشر: ۱ باب حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ.

یعنی: «سعید بن جبیر رضی الله عنه گوید: به ابن عباس رضی الله عنه گفتم: سوره توبه درباره چه نازل شد؟ گفت: سوره توبه مردم را رسوا نمود و معایب آنان را آشکار ساخت، این سوره اوصاف مردم را بیان می‌کرد، و این قدر می‌گفت بعضی از مردم اینطور و بعضی اینطورند، فکر کردیم هیچ کسی را باقی نمی‌گذارد و احوال تمام مردم را بیان می‌نماید. گفتم: سوره انفال درباره چه نازل شده است؟ گفت: درباره جنگ بدر. گفتم: سوره حشر در چه موردی نازل شده است؟ گفت: درباره یهود بنی نضیر».

باب ۶: درباره نزول آیه تحریم شراب

۱۹۰۵ — حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: خَطَبَ عُمَرُ عَلَى مَنبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ وَهِيَ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: الْعَنْبِ وَالتَّمْرِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالْعَسَلِ وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ وَثَلَاثٌ، وَدِدْتُ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يُفَارِقْنَا حَتَّى يَعْهَدَ إِلَيْنَا عَهْدًا: الْجَدُّ وَالْكَالَةُ وَأَبْوَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الرَّبِّ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنه گوید: عمر رضی الله عنه بر بالای منبر رسول خدا سخنرانی کرد، گفت: آیه تحریم شراب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، شراب از پنج چیز تهیه می‌شود: انگور، خرما، گندم، جو و عسل. شراب آن است که باعث از بین رفتن عقل باشد، من آرزو داشتم که رسول خدا از ما جدا نمی‌شد تا سه موضوع را برای ما روشن می‌کرد، اول: مسئله ارث جد با برادر (آیا «جد» پدربزرگ در مسئله ارث برادر را حجب می‌کند یا برادر او را حجب می‌نماید یا با هم شریک می‌شوند؟). دوم: مسئله کلاله در ارث (آیا کلاله می‌تی است که اولاد و پدر نداشته باشد؟ یا عموزاده‌های بعید است؟ یا مقصود چیز دیگری است؟). مسئله سوم: ربا الفضل است، (چون ربا النسیئه متفق علیه اصحاب است)».

باب ۷: درباره آیه ۱۹ سوره حج

۱۹۰۶ — حدیث: «أَبِي ذَرٍّ عَنْ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ يُقْسِمُ قَسَمًا، إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ

۱- أخرجه البخاري في: ۷۴ كتاب الأشربة: ۵ باب ما جاء في أن الخمر ما خامر العقل من الشراب.

﴿هَذَا خَصَمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ [الحج: ۱۹]. نَزَلَتْ فِي الَّذِينَ بَرَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ: حَمْزَةُ، وَعَلِيٌّ، وَعُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ، وَعُتْبَةُ وَشَيْبَةُ ابْنَيْ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ^(۱).

یعنی: «قیس^(ع) گوید: از ابوذر^(ع) شنیدم که قسم می‌خورد که این آیه درباره چند نفر از مسلمانان و مشرکین که در روز جنگ بدر همدیگر را به مبارزه طلبیدند نازل شد. از جانب مسلمانان حمزه و علی و عبیده بن حارث وارد میدان شده بودند و از سوی کافران عتبه و شیبه که هر دو پسر ربیعه بودند و ولید بن عتبه به مقابله با این سه قهرمان اسلام برخاسته بودند، (وهریک از این دو گروه، دین خود را حق می‌دانستند، و خداوند آیه فوق را در این باره نازل نمود)».

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على سيدنا محمد
وعلى آله وأصحابه وأتباعه أجمعين إلى يوم الدين
تم الكتاب، والحمد لله رب العالمين

در نهایت ذلت سر تعظیم در پیشگاه باعظمت پروردگار فرود می‌آورم و از صمیم قلب او را سپاس و ستایش می‌گویم، که این بنده خودش را موفق گردانید احادیث شریفه متفق علیه مسلم و بخاری را که به اجماع علمای اسلام بعد از قرآن بزرگترین سند و مرجع و دلیل مسلمانان می‌باشند و دانشمند بزرگوار جهان اسلام محمدفؤاد عبدالباقی مصری آنها را در کتاب سه جلدی به نام (اللؤلؤ والمرجان فيما اتفق عليه الشيخان) تألیف نموده است به فارسی ترجمه نمایم، از خداوند متعال مسئلت دارم که این ترجمه به عنوان یک عمل مخلصانه در بارگاهش پذیرفته شود و مورد استفاده مسلمانان قرار گیرد. پایان ترجمه مصادف با روز یکشنبه دوم شوال ۱۴۱۲ ساعت چهار بعدازظهر یک روز بعد از عید فطر و ۱۳۷۱/۱/۱۶ ه.ش در شهر سنندج.

ابوبکر حسن‌زاده

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٨ باب قتل أبي جهل.